

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228034

UNIVERSAL
LIBRARY

خاندان نوحی

متضمن شرح حال هریک از افراد این خاندان با فهرست تألیفات و مقام علمی و ادبی و سیاسی
هریک از ایشان و تاریخ مختصر ظهور فرق اسلامی و مذهب شیعه و متکلمین اولیه آن
و فرقه‌هایی که از میان طایفه شیعه برخاسته‌اند با فهرستی الفبائی
از اسامی این فرق و مختصری از مقالات ایشان

تألیف

عبداساقبال

معلم دارالمعلمین عالی

طهران - مطبعة مجلس

۱۳۱۱ هجری شمسی

فہرست کتاب

مقدمہ

۱ - ۴	خاندان نوبختی
۵ - ۱۰	فصل اول - نوبخت جدّ این خاندان
۱۱ - ۱۴	فصل دوم - ابوسہل بن نوبخت
۱۵ - ۲۴	فصل سوم - پسران ابوسہل بن نوبخت
۱۵ - ۱۸	۱ - اسماعیل
۱۸	۲ - ابو ایوب سلیمان
۱۸	۳ - داود
۱۸	۴ - اسحاق
۱۹	۵، ۶، ۷ - ابوالحسین علی و ہارون و محمد
۲۰	۸ - ابوالعباس عضل
۲۰	۹ - عبداللہ
۲۰ - ۲۱	۱۰ - سہل و پسرش حسن
۲۱ - ۲۴	ابونواس و آل نوبخت
۲۴ - ۴۸	فصل چہارم - ظہور علم کلام و متکلمین اولیّہ
۳۲ - ۳۷	فرقہ معتزلہ
۳۲ - ۴۳	علم کلام
۴۳ - ۴۸	عقیدہ بخلق قرآن
۴۹ - ۵۹	فصل پنجم - فرقہ شیعہ و متکلمین اولیّہ آن
۴۹ - ۵۲	فرقہ مختلفہ شیعہ
۵۲ - ۵۸	مسئلہ امامت
۵۸ - ۷۷	فرقہ امامیہ و متکلمین اولیّہ آن
۷۷ - ۸۸	۱ - ابو جعفر و من الطّاق
۷۸	۲ - ہشام بن سالم جو البقی
۷۹ - ۸۰	۳ - ہشام بن الحکم
۸۰ - ۸۱	۴ - ابوالحسن علی بن میثم تمار
۸۱	۵ - ابومالک حضرمی

۸۲-۸۱	۶ - ابو جعفر سگاک
۸۳-۸۲	۷ - یونس بن عبد الرحمن قبی
۸۳	۸ - ابو حفص حذاد نیشابوری
۸۴-۸۳	۹ - ابوالاحوص بصری
۸۷-۸۵	۱۰ - ابو عیسی وراق
۹۴-۸۷	۱۱ - ابن الراوندی
۹۵-۹۴	۱۲ - ابو جعفر بن قبة رازی
۹۲۴-۹۶	فصل ششم - ابوسهل اسماعیل بن علی و برادرش ابو جعفر محمد
۱۰۱-۹۶	۱ - زندگانی اداری ابوسهل نوبختی
۱۰۴-۱۰۱	۲ - زندگانی علمی و ادبی او
۱۰۶-۱۰۴	۳ - شاگردان ابوسهل نوبختی
۱۱۱-۱۰۶	۴ - ابوسهل نوبختی و مسئله غیبت
۱۱۶-۱۱۱	۵ - ابوسهل نوبختی و حسین بن منصور حلاج
۱۲۳-۱۱۶	۶ - تألیفات ابوسهل نوبختی
۱۲۵	ابو جعفر محمد برادر ابوسهل نوبختی
۱۲۶-۱۲۵	فصل هفتم (۱) - ابو محمد حسن بن موسی
۱۲۸-۱۲۵	۱ - احوال ابو محمد نوبختی
۱۲۴-۱۲۸	۲ - تألیفات او
۱۳۶-۱۳۵	کتاب ردّ بر غلاة
۱۴۰-۱۳۶	کتاب الآراء والذیانیات
۱۴۴-۱۴۰	فرق الشیعه
۱۶۱-۱۴۴	آیا فرق الشیعه موجود از ابو محمد نوبختی است ؟
۱۶۵-۱۶۱	تعداد فرق شیعه بعد از رحلت امام یازدهم .
۱۸۰-۱۶۶	فصل هشتم - ابو اسحاق ابراهیم
۱۷۰-۱۶۸	عصر مؤلف کتاب الباقوت
۱۷۷-۱۷۰	انوار الملوکوت
۱۸۰-۱۷۷	کتاب الابتهاج
۱۹۲-۱۸۱	فصل نهم - ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل و یسرش ابو الفضل یعقوب
۲۱۱-۱۹۳	فصل دهم - ابو الحسین علی بن عباس و یسرش ابو عبدالله حسین
۱۹۶-۱۹۳	ابو الحسین علی

۱۹۸-۱۹۶	آل نوبخت و بختری
۱۹۹-۱۹۸	آل نوبخت وابن الرومی
۲۱۱-۲۰۰	ابو عبدالله حسین
۲۳۹-۲۱۲	فصل یازدهم - ابوالقاسم حسین بن روح
۲۲۴-۲۲۲	حسین بن روح و شلمغانی
۲۲۹-۲۲۴	دعای شلمغانی
۲۳۹-۲۲۹	تألیفات شلمغانی و قتل او
۲۳۹	فصل دوازدهم - ابوالحسن موسی بن کبریا
۲۴۲-۲۴۰	فصل سیزدهم - ابو محمد حسن بن حسین
۲۴۵-۲۴۳	فصل چهاردهم - سایر افراد خاندان نوبختی
۲۶۷-۲۴۶	فصل پانزدهم - فهرست فرق شیعه یا منتسبین بایشان
۲۷۲-۲۶۸	فهرست کتبی که بآنها مراجعه شده
۲۷۹-۲۷۳	فهرست تعریفات علمی و اسامی فرقه ها
۲۸۴-۲۷۹	فهرست کتب
۲۸۵ تا آخر کتاب	فهرست اعلام تاریخی و جغرافیائی
ضمیمه آخر کتاب	شجره نسب آل نوبخت

مقدمه

یکی از شیرین ترین و دلایز ترین مباحث تاریخی بلا تردید تاریخ ادیان و مذاهب و احوال ملل و نحل و شرح آراء و مقالات فرق مذهبی است که مثل جمیع شئون و متعلقات زندگانی ادبی و اجتماعی در طی قرون متوالیه معروض تغییر و تبدیل و دستخوش انقلاب و تبدل بوده و برائر مقتضیات تاریخی رو بکمال رفته و یا بتبع بعضی پیش آمدهای قاطع راه انقراض و زوال سپرده است.

مسأله میگویند که عقاید دینی انسان زاده بیم و امید است و اختیار آن عقاید چه بتقلید چه بشکل تمحیل آنها بر خود، برای جلوگیری از غلبه بیم و تقویت حس امید در زندگانی است.

اعم از آنکه این بیان کاملاً صحیح باشد و یا از جهانی ناقص و قابل تردید بنظر آید يك نکته مسلم است و آن اینکه نوع بشر از قدیم ترین ازمنه ماقبل تاریخی همراه با احتیاجات ضروری زندگانی مادی خود احتیاج بزرک دیگری نیز داشته که رفع آن کمتر از تهیه غذا و مسکن و لباس و وسایل دفاع خیال او را مشغول نمیکرده است؛ بعبارة اخری همچنانکه هستی بشر در مقابل نامایمات محیط طبیعی مسکونی او و تعرضات موجودات زنده در خطر بوده و انسان بایستی با تمام قوی در دفع این نامایمات و بستن راه آن تعرضات بکوشد خاطر حساس و فکر ناتوان و اندیشه چاره جوی او نیز در برابر قوای اسرار آمیز طبیعت، که از هر طرف انسان را احاطه نمیکرده، و تصور مرگ و بیخبری از عالم فردا بسختی دو چار اضطراب و واهمه بوده است و خواهی نخواهی بهمان طریق که تن خود را با بر انگیختن وسایل و اندیشیدن تدابیر دفاع نمیکرده جان خویش را نیز بایستی باتدبیری از این حالت قلق و اضطراب بیرون آرد و پیریشانی خاطر را در برابر انقلابات پی در پی و آثار نامعلوم طبیعت و ترس مرگ و فکر فردا بشکلی بآرامش و فراغ بال مبدل سازد و آن راهی نداشته است جز آنکه یا انسان آنچه را که موجب بیم و انقلاب احوال نفسانی او باشد تحت اختیار در آورد و آنها را مطیع امر و اراده خویش

کند و با آنکه سر خضوع و احترام در پیشگاه قوای حاکمه فرود آورده خود را خدمتگزار فرمانبردار آنها بداند؛ یعنی بابرار حسّ کنجکاو و موشکافی و تحقیق که ذاتی افراد بلند نظر است با صرف فکر و بکار بردن هوش و ذوق فطری پرده اسرار عالم نامعلوم را بدرد و با معلوم ساختن علل واقعی آثار آن حتی الامکان طبیعت را بخدمت خود آورد و اضطراب خاطر خویش را تقلیل دهد و با آنکه راه تحقیق و طلب را مهمل گذاشته در دریای توهم غوطه خورد و برای هرامر مجهول خارجی پیش خود علتی فرض کرده خویش را بآن قانع سازد و از زاده های قوای واهمه خود در برابر پریشانی خاطر سدّی سدید بکشد و در پناه آن حصار خوشبخت و فارغ البال بنشیند و در سر همین دو راهی است که میزان لیاقت فکری و درجه هوش و ذوق افراد با اقوام مختلفه بایکدیگر مشخص میشود و بهمان نسبت نیز در مراتب ترقیات مادی و معنوی ایشان تفاوت بروز میکند و در همین مقام است که یویندگان طریق تحقیق یعنی پژوهندگان جواهر معارف و حقایق متعبدین مقلد را در زوایای محصور خود بینی پای بند و گرفتار گذاشته پیش میروند و در مقابل هیچ مانع و رادعی از پای طلب ننشسته بقدر وسع میکوشند تا مگر بیشتر از پیشینیان بر اسرار خلقت واقف شوند و بالتّبع رنج خاطر خود و دیگران را اندکی کمتر کنند.

هر يك از افراد با اقوام زیرك با استعداد خواهی نخواهی از این مرحله دوم که باید آنرا « مرحله دینی » نامید گذشته و قبل از آنکه مدّعی کشودن راز طبیعت و یافتن حقیقت شوند و در مرحله عقلانی و منطقی قدم گذارند بی سپر این مقام بوده اند حتی از این جماعت آنها هم که بعدها خواسته اند علایق خود را با افکار گذشته قطع کنند و جز با قوای عاقله و اصول مسلمة منطق سروکاری نداشته باشند چون طبیعت بی پایان و آثار نامعلوم آن بی شمار و معلومات علمی در مقابل دریای بیکران مجهولات ناچیز و منززل است بعجز خود اقرار آورده و با انصاف تمام تصدیق کرده اند که با وجود وجوب طلب حقیقت باز هنوز مدتها وقت لازم است تا چشم خرد انسانی چنانکه باید از زیارت

جمال شاهد حق فروغ بصیرت بگیرد و با وصول بآن آستانه قدس کاملاً از رنج باطن و اضطراب خاطر بیاساید و بسعادت ابدی فائز گردد.

بنا بر این مقدمه تا زمانیکه این سعادت بوسیله علم و عقل میسر نتواند شد و استعداد طبقات مختلفه مردم در درك حقایق بیک میزان نیست مرحله دینی در طی طریق زندگانی و تحمّل شدايد و مصائب آن سالمترین مراحل برای تحصیل فراغت و سعادتست بخصوص برای افراد یا اقوامی که قوای دماغی و نفسانی ایشان هنوز اقتضای طرز فکر و حس دیگری را پیدا نکرده است و خوشی و سعادت خود را جز در همین مقام در مرحله دیگری نمیدانند.

انبیا و مصلحین دینی بهتر از هر کس نبض مردمی را که در میان ایشان بتبلیغ پرداخته اند در دست داشته و استعداد ایشانرا میشناخته اند بهمین جهت باقلبی پراز ایمان و سری پر از شور مصلحت خواهی و خیر اندیشی مصلح مردم را از همان راه که بآن عادت داشته اند در دماغ ایشان فرو کرده و ریشه رذایلی را که موجب بدبختی بوده بتدبیر و حکمت از میان آن جماعت برکنده اند.

در مقابل این طبقه خیر خواه مصلحت اندیش همه وقت جماعتی نیز بوده اند که با بادعای پیشوائی و بهانه هدایت عامه و راندن ایشان بسمت شاهراه حقایق و معارف و یا باسم مخالفت با ادیان باستظهار يك مشت معلومات ناقص یا آلوده باغراض قیام کرده و چون خود آن ایمانی را که لازمه طی این طریق است نداشته اند توفیق نیافته بلکه تیشه بریشه نیکبختی سواد اعظم مردم زده اند و مانند راهزنانی طرّار جمعی را که بسادگی ضمیر و صفای باطن و ایمان صادق قلبی، بعقابدی تکیه امیدواری داده بوده اند باسم رفیق قافله فریفته و در قدم اول زاد و راحله ایشان را بغارت برده آن بینوایان را در مفاک پریشان روزگاری و ناامردی فرو گذاشته اند.

تاریخ ادیان و مذاهب بنظری شرح صفای ضمیر و ایمان قلبی جماعتی از نوع بشر و بیان طرّاری و مخرقه و نیرنگ سازی جماعتی دیگر است و چون در ضمن تصادم بین این دو طبقه از مردم و مناظرات و مباحثات ایشان اقسام آراء و عقاید واهواء

و نحل از پست ترین درجات تا عالیترین آن ظاهر شده است این قسمت از تاریخ حکم بوستانی دارد که در آن از هرزه ترین علفهای خود رو گرفته تا زیبا ترین و خوشبو ترین ازهار انواع گوناگون بدست می آید و ضمناً از مطالعه آن چنین استنباط میشود که نهال بسیاری از افکار و آراء دینی و سیاسی و ذوقی مردم عصر ما در همین بوستان از طرف گذشتگان نشانده شده است و آن نهالها در طی قرون که بر این باغ گذشته است گاهی رشد و نضج داشته و زمانی در حال پژمردگی تحمل دم ناهمساعت ایام را میکرده اند .



در میان ملل قدیمه گویا مسلمین اولین ملتی باشند که بتدوین و انشاء کتب در باب تاریخ ادیان و مذاهب و فرق دینی و ملل مذهبی پرداخته چه یونانیها بمناسبت آنکه مسائل حکمتی را بکلی مجزاً از دین مورد بحث قرار میدادند و مذهب ایشان نیز هیچگونه جنبه اخلاقی و حکمتی نداشت کتبی که در باب عقاید پیشینیان خود نوشته اند بیشتر بشکل تاریخ حکمت و حکماست و کتب عیسویان نیز کمتر حیث عمومی دارد و غالباً در حکم نقض آراء اهل بدعت یا مخالفین مذهبی ایشان است .

در میان مسلمین نوشتن این نوع کتب بعنوان « مقالات » یا « آراء و دیانات » یا « ملل و نحل » اول دفعه از طرف متکلمین فرقه معتزله شروع شده و گویا معتزله این قبیل کتب را بمناسبت آشنائی بفلسفه یونان و احوال و آراء حکمای آن سرزمین بتقلید کتبی که حکما و مورخین یونانی در شرح مقالات حکما و مذاهب مختلفه ایشان داشته اند تألیف کرده باشند .

بعدا از معتزله سایر فرق اسلامی نیز بتبعیت از ایشان این کار را پیش گرفته و فضلاء شیعی و خارجی و سنی و اشعری و کترای و صوفی همه کتبی متعدد در باب مقالات و ملل و نحل نوشته اند و غالباً غرض در پرداختن این گونه کتب رد آراء سایر فرق و برکسی نشانیدن حرف « حق » فرقه خود که فقط همان را فرقه ناجیه میدانستند بوده و آراء حکما و ملل غیر اسلامی را هم بهمین قصد در طی مؤلفات خود می آوردند و معلوم است

که در این نوع تقریر مطالب چون عنان کس قلم تعصب دینی است غالباً نکارندگان کتب مقالات بر مخالفین خود طعن‌ها زده و اقسام تهمت‌ها بر ایشان بسته اند و این حال کمتر از همه در کتب معتزله که بیشتر اهل استدلال عقلی بوده اند دیده میشود و بیشتر از همه اهل سنت و متکلمین ظاهری و متأخرین اشاعره و امامیه در این راه با قدم تعصب پیش رفته اند و همین کیفیت باعث مستور ماندن بسیاری از حقایق تاریخی در زیر اغراض شخصی شده است بخصوص که متعصبین مذهبی در راه خدمت بمذهب خود اخفای هرگونه حقیقت و تزویر و تدلیس را در این راه خدمتی بایمان میدانسته اند و از ارتکاب هیچ قسم جنایت تاریخی یا ادبی خود داری نداشته و در حکایتی که از قول مخالفین میکرده اند جز تشنیع برایشان یا برکردن و تأویل صورت اصلی مقالات آنان منظوری را تعقیب نمی نموده اند. بهمین علل کمتر ممکن است که از مطالعه این نوع کتب غرض اصلی قائلین فرق مختلفه اسلامی و محرک باطنی ایشان را مشخص کرد و مؤمنین حقیقی بعقیده ای را از شیادان و طراران تمیز داد و مقالات واقعی هر کدام را دانست.



مغلوبیت ملت متمدن باستانی ایران بدست لشکریان عرب که قبل از ظهور اسلام همه وقت در عرب بچشم حقارت دیده و در میان همسایگان دیگر خود آنها را از همه پست تر و خوار تر میشمرده اند نه چنان ضربه ای بود که باسانی جراجت آن التیام یپذیرد و کینه غالبین را از خاطر مغلوبین بیرون ببرد. ایرانی خواهی نخواهی تسلیم شمشیر عرب و دیانت اسلام شد و دولت و سلطنت و استقلال خود را در میدانهای قادیسیه و جلولا و حلوان و نهاوند از کف داد ولی عرب نتوانست بهمین سهولت مجرای خیال ایرانی متعصب در حفظ آداب قومی و یادگارهای اجدادی را نیز عوض نماید و او را بر آن دارو که بطرز عرب فکر کند و دارای همان آمال و آرزو و منظور معنوی و عقاید و افکار شود چه بین این دو قوم هم از

جهت ساختمان نژادی و استعداد ذوقی و فکری تفاوتی فاحش وجود داشت و هم درجه معیشت و طرا تمذن ایشان بکلی با هم متباین بود.

همینکه ایام محنت لشکرکشی عرب بایران و قتل و غارتها رو بکوتاهی رفت و هول و اضطراب ایرانیها در مقابل این واقعه هایلّه کاسته شد برای مغلوبین دوره ندبه و تأسّف بر ایام شوکت گذشته و چاره اندیشی برای آینده فرا رسید یعنی بعد از مخاصمات نظامی و لشکری که بمغلوبیت قطعی قوم ایرانی منتهی گردید مجادلات فکری بین دو طرز فکر آریائی ایرانی و فکر سامی عرب شروع شد و شمشیر در این مقام تعیین غالب و مغلوب را بحکم تدبیر و ا گذاشت.

در نیمه اوّل قرن دوم هجری یکی از فرزندان ارجند ایران قدیم که کمال آشنائی بتاریخ و آداب و زبان مملکت باستانی خود داشت و زبان غالبین را نیز بحدّ کمال میدانست بعلاوه از حکیم ترین و هوشیارترین مردم روزگار بود یعنی داذبه پسر داد جُسّس از مردم شهر حور (فیروز آباد) فارس که پس از قبول خدمت مسلمین بنام عبدالله بن المقّع شناخته شده چون میدانست که انقراض يك قوم بمغلوبیت سیاسی و نظامی آن نیست بلکه فنای آن مترادف بانیت شدن آداب ملّی و تاریخ و اخلاق و عادات و یادگارهای باستانی آن است فقط بذوق شخصی آنچه توانست از کتب ایران قدیم را که متضمّن این فضایل بود بطریق نقل از زبان و خطّ فارسی (پهلوی) به عربی از انقراض نجات داد و منظور عالی او از این کار آن بود که هم مسلمین غیر عرب را بحشمت و شوکت ایران قدیم آشنا کند و هم ایرانیان مسلمان را بیاد جلال و درخشانی آداب اجداد خود بپندازد و دلایل و شواهدی بدست ایشان دهد تا کمیت همشهریان او در مقابل عرب که بنسب خود و اخبار شجعان و فرسان خویش می بالیدند لنگ نمائند بعلاوه افکار و عقاید دینی و حکمتی و اخلاقی ایران عهد ساسانی که ابن المقّع خود تربیت شده آنها بود و باطبع ایرانیها نیز کمال سازش را داشت در میان ایرانیها دوباره ریشه بدواند و فکر و تدبیر ایشانرا در میدان مبارزات فکری

و مجادلات مذهبی تقویت نماید و بهمین نیت بود که کتب مرفیون و ابن دیمان و مانی را به عربی ترجمه کرده در میان مردم انتشار داد^(۱) و باب برزویة طبیب را بقصد شك انداختن در دل مردم سست عقیده و تبلیغ مذهب مانی که خود نیز آن کیش را داشت ساخت و بر کتاب کلیله و دمنه افزود^(۲).

انتشار این کتب بتدریج مردم را در باب عقاید دینی بشك انداخت و راه برای کنجکاری و بحث و جدل باز شد و چون ابن المقفع خود نیز اول کسی بود که کتب منطقی ارسطو را از بهلولی به عربی ترجمه نمود و فن استدلال را بمسلمین عربی زبان آموخت و مقارن همان اوقات کتب دیگر ارسطو و حکمای یونان هم به عربی نقل گردید کار جدل و مناظره بالا گرفت و افکار جدیدی در میان مسلمین انتشار یافت که چون منشأ آنها يك نفر مانوی (زندیق) یعنی ابن المقفع و طرفداران آنها نیز از همین زنداقه بودند آنها را بطور عموم زندقه خواندند و اشتهار ابن المقفع در انتشار این گونه مقالات تا آنجا کشیده بود که مهدی خلیفه میگفت من هیچ کتاب زندق بدست نیاوردم که اصل آن از ابن المقفع نباشد^(۳) بعلاوه هر کتابی را که در این بابها انتشار می یافت مخالفین باین المقفع منسوب میداشتند^(۴).

نیم قرن قبل از عبدالله بن المقفع مغبد بن عبدالله یا مغبد بن خالد جهنی که در بصره با ایرانیها خلطه و آمیزش داشت از يك نفر از بزرگواران ایرانی از طبقه اسواران (اساوره) بنام سبویه که گویا همان یونس اسواری از رؤسای اهلئیه فرقه معتزله باشد^(۵) رأی خود را راجع بقدر آموخته برضد جبریه قیام کرد و او و یونس اسواری که بهر حال از اساوره ایرانی بوده است) اساس فرقه عظیم الشان معتزله را رابخند و عمرو بن

(۱) مروج الذهب ج ۸ ص ۲۹۳ (۲) کتاب لهند ابو ریحان بیرونی ص ۷۶
(۳) ابن خلکان ج ۱ ص ۱۶۴ (۴) رجوع کنید بر ساله ای که نگارنده در شرح حال ابن المقفع نگاشته است. (۵) در خطط متبریز ج ۴ ص ۱۸۱ نام این شخص چنین مذکور است: «ابو یونس سنسویه يعرف بالاسواری» و چون این چاپ بسیار مغلوط است احتمال دارد که تحریفی در این اسم راه یافته باشد.

عبید قائد دیگر معتزلی نیز در این طریق پیر و معبد گردید .

انتشار کتبی که بدست ابن المقفع ترجمه شده بود و قوت گرفتن فرقه معتزله بتدریج روح ملت پرستی و تعلّق ایرانیهارا با فکر و آراء قدیمه بجوش آورد و دوره قیام و نهضت های دینی این قوم بر ضدّ خلفا ، یعنی کسانی که خود را جانشین پیغمبر اسلام میدانستند ، و برخلاف اصحاب حدیث و سنت که پای ادله عقلیه را بکلی بسته و در قشر ظاهر پرستی بیحرکت مانده و عقاید بسیار سخیف در اصول دین از خود اظهار کرده بودند شروع شد و علی رغم ایشان میل قلبی ایرانیها بطرف دشمنان خلفا و مخالفین اصحاب حدیث و سنت رفت و مقدمات توافق بین افکار ایرانی و عقاید مخالفین خلفا و اصحاب سنت و روایت فراهم گردید و چون مذهب شیعه که علمداران آن يك طبقه از فرزندان پرهیزکار و عالم حضرت علی بن ابی طالب پسرعم و داماد حضرت رسول بودند و خلفا را بعلمت غصب خلافت و حرکات ناشایست سزاوار این مقام نمیدانستند و در اصول عقاید نیز با معتزله فرقی فاحش نداشتند اکثر ایرانیها بمذهب شیعه گرویدند و از مؤیدین آراء و مقالات پیران این فرقه گردیدند منتهی در اختیار این طریق نیز جماعتی بتدبیر و حکمت آراء موروثی اجدادی را که بظاهر نیز چندان زننده بنظر نمی آمد با مذهب شیعه وفق دادند و بین عقاید مذهبی این فرقه و طبع خود بیک نوع توفیق موفق آمدند ولی جمعی دیگر تقبّل عنوان شیعه را آلتی ساخته علناً برضدّ خلفا و هر گونه فکر عربی حتّی در باطن برضدّ اسلام برخاستند و اگر چه در رفتن این راه عده ای از این فرق بعمد قدم برنمیداشتند و چنین می پنداشتند که جمیع افکار ایشان عین اسلام است باز محرّک اصلی آن جماعت غلیان احساسات ایران پرستی و بستگی بآراء و افکار اجدادی بوده که اختیار را از کف ایشان بدر میبرد و در این طریقشان می انداخته است .

فرقی که در آخر این کتاب فهرستی از اسامی و شمه ای از مقالاتشان بدست داده ایم اکثر از میان ایرانیها برخاسته و غالباً نیز عنوان تشیع را پیش کشیده اند

در صورتیکه مقالات بیشتر ایشان مخالف با اسلام و منافی با اصول مذهب شیعه امامی است و چون غالب این گونه مقالات ابتدا از طرف ابرانیها که متعصبین عربی نژاد ایشانرا در ولایات اسیر میکردند و « موالی » میخواندند شیوع یافته متکلمین اهل سنت خبری جمعی نقل میکردند که : « عموم بدعتها و ضلالت ها در ادیان از جانب ابناء اسرا ظاهر میگردد (۱) » و در باب فرقه سازی ابرانیها و تماایل ایشان بتشیع می گفتند که : « ابرانیها قومی بودند دارای مملکتی وسیع و نفوذ و قدرت بر سایر اقوام و شوکت ذاتی تا آنجا که خود را ابناء احرار (آزادگان) و سایرین را بنده میخواندند . چون برنج زوال دولت خود بدست عرب که پیش ایشان بیقدر ترین اقوام بودند دوچار گردیدند این پیش آمد را بسی ناگوار یافتند و این مصیبت را عظیم دیدند ابتدا بقصد اسلام بجهنک برخاستند و بریاست امثال سباز و استاسیس و مقنع قیام کردند و چون دیدند که این تدبیر مؤثر نیفتاد گروهی از ایشان اظهار اسلام نمودند و با ابراز محبت نسبت بخاندان رسول الله بتشیع گرویدند و ظلمی را که بعلی بن ابی طالب وارد آمده بود شیعیان شمرند و شیعه را براههایی مختلف بردند تا ایشانرا از اسلام خارج کردند (۲) .



کتاب حاضر که پس از مدتی مطالعه تقدیم قارئین محترم میگردد شرح احوال خانواده ای از ایرانیان اصیل است که ضمیمانه در راه توفیق بین آراء خاصه ابرانی و مذهب تشیع کوشیده و در منزله ساختن ساحت این مذهب از تهمتهائی که سایر فرق بر آن وارد میکرده اند سعی بسیار نموده و با اختیار اصول اعتزال و دفع عقیده بتشبیهِ و تجسیم و رؤیت در باب توحید و داخل کردن باب امامت در مباحث کلامی و دفاع از مسئله غیبت و جلوگیری از بدعت گذاران در این دین و تقویت جامعه شیعه در مقابل قدرت خلفا و عنصر متعصب ترکه و اصحاب حدیث و سنت این فرقه

(۱) الفرق بین الفرق ص ۱۰۱

(۲) الملل و التحل ابن حزم ج ۲ ص ۱۱۵ و خطط مقریزی ج ۴ ص ۱۹۰

را صاحب شوکت و اقتدار و اسم و اعتبار کرده اند . کشانیکه در تاریخ ایران دقت کرده باشند دانسته اند که همچنان که قبل از اسلام ایرانی و زردشتی برای خارجیان يك مفهوم بیش نداشته از بعد از اسلام تازمان حاضر نیز ایرانی و شیعه بیک معنی بوده ، دشمن شیعه یعنی دشمن ایران و مخالف ایران یعنی خصم شیعه . عبارتی که در فوق نقل کردیم و سیاست سلاطین آل عثمان از ابتدای عهد صفویه ببعد همه شاهد این نکته است بنابراین ، خدمت خاندان ایرانی نوبختی در راه دفاع استقلال ایرانی و نجات آن از استعمار در جامعه اهل سنت یکی از بزرگترین خدماتی است که تذکر و قدردانی از آن فرض ذمه هر ایرانی ملت پرست است .



هفت سال قبل موقعیکه نگارنده در دارالفنون پاریس بادامه تحصیلات خود اشتغال داشتم برای گذراندن درجه « لسانس » در ادبیات یکی از موضوعانی را که اختیار کردم تاریخ ادیان و مذاهب بود و چون جهت گرفتن شهادتنامه این قسمت شخص . حصّل بایستی در باب موضوعی رساله ای بنویسد این جانب نیز با اشاره استاد علامه ارجمند حضرت آقای میرزا محمد خان قزوینی دامت اایام افاضانه شرح حال خاندان نوبختی را جهت این کار اختیار کردم و مختصر رساله ای بفرانسه در همین خصوص نوشته از تصدیق ممتحنین گذراندم و بتحصیل شهادتنامه نایل آمدم و چون در طی جمع آوری یادداشت جهت تهیه آن رساله مختصر بتدریج با اهمیت موضوع برخوردم بعدها بیشتر در راه تکمیل آن کوشیدم و برخی از عمر را در این کار صرف کردم تا این رساله ناچیز گرد آمد .

سال گذشته موقعیکه بفرانکستان رفته بودم دوست دانشمند من آقای استاد لوئی ماسین یون ، از مشاهیر مستشرقین فرانسه معلّم « کلتور دو فرانس » و مدیر مجله « تنبغات راجع اسلام (۱) » مرا مشوّق شد که این رساله را برای مجله ایشان بزبان فرانسه انشاء کنم . قسمتی از این کار در پاریس انجام یافت و چون بایران برگشتم بتشوق

[1] Monsieur Louis Massignon professeur au collège de France et directeur de la Revue des Etudes Islamiques.

بعضی از دوستان گرامی مقن فارسی آنرا بطبع رساندم و ترجمه فرانسه را نیز بانجام رسانده برای انتشار حاضر کردم .

البته این رساله ناقص است و موضوع آن بقدری بنظر نگارنده مهم است که شایسته تحقیقات و توجه بیشتری است اما متأسفانه باند داشتن فراغت کافی وعدم دسترسی بجمیع نسخ خطی راجع باین مبحث استقصای آن علی العجلاله از عهده این ضعیف خارج مینماید . امید است که ارباب فضل و ادب در عیوب این تألیف بجشم اصلاح و انصاف نگریده هر قدر بتوانند در تکمیل آن بکوشند و این خدمت بقاریخ ابران و جامعه شیعه را که نگارنده فقط بقصد روشن کردن یکی از مباحث تاریخی و بدون هیچگونه تعصب خاص با قدمی نا توان و معرفتی ناقص در خط آن داخل شده است ایشان بسر منزل کمال نزدیک کنند .

در پایان این مقدمه وظیفه اخلاقی و فرض ذمه خود میدانم که از دوستان و سروران معظمی که در تهیه وسایل مادی و معنوی این تألیف بنگارنده کمک کرده و بهمت و دانش و تشویق خود در انجام آن مساعی حلیله مبذول داشته اند از صمیم قلب تشکر کنم علی الخصوص از حضرت مخدوم معظم و استاد فرجاد مکرم آقای آقا میرزا محمد خان قزوینی دام اجلاله که در هر دو سفر اینجانب بفرنگستان در بذل انواع رهنمائیها و گذاردن کتابخانه خود باختیار نگارنده مرحمت را بکمال رساندند . من وامثال من هر چه در این راه داریم از برکت هدایت و دانش و فضایل ایشان است مَعْنَاهُ اللَّهُ بِطَوْلِ بَقَائِهِ .

فاضل بزرگوار حضرت آقای آقا میرزا فضل الله شیخ الاسلام زنجانی و اخوی دانشمند ایشان آقای حاج میرزا ابو عبدالله مدظلهمای نیز در تشویق نگارنده و یاری باساس این بنا خالصاً مخلصاً از هیچ قسم عنایت دریغ نفرمودند مخصوصاً آقای شیخ الاسلام را در تألیف این کتاب مبتنی عظیم بر نگارنده ثابت است چه معظم له علاوه بر اظهار مرحمت در نویساندن يك نسخه از کتاب انوار الملکوت بخرج شخصی جهت خدمت باین کار سه چهار فقره یادداشت گرانها در مکانیب خود برای نگارنده فرستاده اند که تمام آنها را بنام نامی فاضل محترم ثبت کرده ام و خود را رهبن مرحمت ایشان میشناسم .

تشویق و ترغیب آقای استاد لومئ ماسین یون نیز از محترّ کین عمدۀ اینجانب در اتمام این نسخه گردید، لازم است که در ضمن این مقدمه از آن استاد ارجمند نیز تشکر کنم. کسانی که در طهران با کتاب و کتابخانه سر و کار دارند میدانند که نفیس ترین کنجینهٔ پربهائی که از این نوع در شهر ما فراهم است بهمت و زحمت و مساعی صادقانهٔ حضرت آقای حاج حسین آقا ملک مدّ ظلّه العالی گرد آمده و ایشان در این راه از بذل هیچگونه مال و صرف عمر در بیع نفرموده و در نتیجهٔ سالها زحمت و رنج خزانهٔ الکتبی از کتاب های فارسی و عربی جمع آورده اند که از بسیاری جهات در عالم نظیر ندارد و با این عمل خیر حقیقهٔ حفظ آبرویی از ایران که زاده های طبع و فکر و نوشته های فرزندان آنرا غالباً ایرانی باید در یکی از پایتخت های خارجی تحصیل کنند فرموده اند. نگارنده از کتابخانهٔ ذیقیمت ایشان استفادهٔ بسیار کرده و از آن کنجینهٔ نفیس تمتع بسیار بر گرفته ام. بعلاوه حضرت آقای ملک در طبع این کتاب نیز مؤید اینجانب شده و مقداری از مخارج چاپ آنرا شخصاً مرحمت کرده اند. این مقدمه را با اظهار تشکر و مسئلت دوام توفیق ایشان در راه خدمتی که اختیار نموده اند ختم میکنم.

طهران، آذرماه ۱۳۱۱

عبدالله

خاندان نوبختی

خاندان ایرانی نژاد نوبختی که در این مختصر رساله مقصود تجدید ذکر و احیای مآثر گذشته ایشانست یکی از جمله خانواده های اصیل ایرانیند که با قبول آئین اسلام در خدمت خلفای عباسی و امرای مسلمان داخل شده و از راه نشر علوم و حکمت و آداب و اداره پاره ای مشاغل دیوانی ذکری بخیر از خود در تاریخ تمدن اسلامی بجا گذاشته و گذشته اند.

اعضای این سلاله بزرگ چنانکه از اشارات مورّخین و شعرا و ادباء بر می آید از نیمه قرن دوم تا اوایل قرن پنجم هجری بیشتر در دارالخلافه بغداد مصدر کارهای کشوری و یا در یکی از شعب علوم و ادبیات شاخص و مشارالیه بالبنان بوده اند مخصوصاً چند نفر از ایشان از پیشوایان جلیل القدر فرقه امامیه اثنی عشریه محسوب میشده و يك عده هم از افراد این خاندان در جمع اخبار و اشعار سه نفر از بزرگترین شعرای تازی زبانی یعنی ابونواس حسن بن هانی (۱۴۱-۱۹۹) و ابو عباده ولید بن عئید بختری (۲۰۶-۲۸۳) و علی بن العباس بن الرومی (۱۱۲-۲۸۳) رنجهای برده و یادگارهای فکر و ذوق این سه کوینده استاد را مخلص ساخته اند.

جدّ اعلاّی این خانواده یعنی نوبخت و پسر او ابوسهل و چند تن از پسران این ابوسهل از مترجمین زبان فارسی بهلوی عربی و از منجمین و ستاره شناسان آشنا بنجوم ایرانی عهد ساسانی بوده و بوسیله ترجمه کتب چند از زبان اجنادی خود بتازی خدمتی بنشر این علم در میان مسلمین کرده و بسیاری از آداب و معلومات ایرانیان را در باب زائجه و علم احکام نجوم و غیره بمسلمین عربی زبان آموخته اند.

يك عده از نوادگان ابوسهل بن نوبخت بواسطه قبول مذهب جعفری از مدافعین جدّی این آئین شده و در راه تشدید مبانی مذهب مزبور و ردّ آراء مخالفین از هیچگونه فداکاری مضایقه نکرده و با تألیف رسائل و کتب بسیار اصول عقاید فرقه امامیه را

در میان مردم منتشر ساخته اند بلکه این عده از بنی نوبخت را بشرحیکه بعد خواهیم گفت باید از اولین پیشقدمان متکلمین طایفه امامیه و از بزرگترین استادان علم کلام این فرقه محسوب داشت چه این جماعت بوده اند که قبل از طبقه متکلمین بزرگ شیعه اثنی عشریه با ادله کلامی برد انتقاداتیکه معتزله و عامه و فرقی دیگر اسلام بر امامیه وارد میساخته اند قیام کرده و آن اصول علمی را که باید متکلمین دیگر این فرقه بعدها تعقیب کنند مدوّن و بر اساسی استوار پایدار نموده اند.

ابوسهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت (۲۳۷-۴۱۱) از بزرگترین علما و وجهای شیعه امامیه و از مبرزین متکلمین این طایفه و صاحب تصانیف مهمه در تأیید این مذهب است و بواسطه مقام علمی و شؤن دنیاوی مشهورترین آل نوبخت بشمار می آید و خواهرزاده او ابو محمد حسن بن موسی نوبختی (وفاتش بین سنوات ۳۰۰ و ۳۱۰) مؤلف کتاب فرق السیعه و کتاب الآراء والذیانیات از اولین کسانی است که در باب ملل و نحل بتألیف کتاب پرداخته و این دونفر بواسطه تبعیت از معتزله در بعضی از مسائل اصولی و تقریر و تدوین قطعی مسئله امامت مطابق عقائد شیعیان امامی بوسیله ادله عقلیه بر کردن این طایفه متّی بزرگ دارند.

شیخ ابواسحاق ابراهیم نوبختی از متکلمین اواسط قرن چهارم تا حدّیکه اطلاع داریم قدیمترین کسی است از علمای امامیه که کتابی از او در علم کلام مطابق عقاید این طایفه در دست است و این کتاب که یاقوت نام دارد بواسطه شرحیکه ابتدا عزّ الدین ابو حامد عبدالحمید بن ابی الحدید (۵۸۶-۶۵۶) شارح نهج البلاغه و بعد از او علامه حسن بن یوسف جلی (۶۴۸-۷۲۶) بنام انوار الملکوت فی شرح الیاقوت بر آن نوشته و کتابی که خواهرزاده علامه سید عمید الدین عبدالمطلب حسینی جلی (۶۸۱-۷۵۴) بعنوان شرح کتاب انوار الملکوت برشته تألیف آورده در میان متکلمین امامی مذهب شهرت بسیار پیدا کرده و از معروفترین کتب کلامی فرقه امامیه شده است.

چند نفر دیگر از خاندان نوبختی مثل ابومعقوب اسحاق بن ابی سهل اسماعیل (متوفی

سال ۳۲۲) و پسرش ابوالفضل یعقوب و ابوطالب نوبختی و ابوالحسین علی بن عباس بن اسماعیل

بن ابی سهل بن نوبخت (۲۴۴-۳۲۴) و پسرش ابو عبدالله حسین (متوفی سال ۳۲۶) از کتّاب و منشیان خلفای عباسی و امرای ایشان بوده و چند نفر دیگر مانند ابو الحسن موسی بن کبریا و ابو محمد حسن پسر ابو عبدالله حسین (۳۲۰-۴۰۲) از مشاهیر علمای اخبار شیعه محسوب و ابو القاسم حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی (متوفی سال ۳۲۶) بعقیده شیعه امامیه نایب سوم حضرت حجت و از وکلا و نواب محمود بن امام غایب است.

بطور کلی افراد متعدّدۀ خاندان نوبختی را بشش طبقه میتوان تقسیم کرد بشرح ذیل:

۱ - مترجمین کتب فارسی بهلوی عربی و منجمین مثل نوبخت و پسرش ابو سهل و چند تن از پسران ابو سهل مانند عبدالله و ابو العباس فضل؛

۲ - متکلمین امامی مثل ابو اسحق ابراهیم و ابو سهل اسماعیل بن علی و ابو محمد حسن بن موسی؛

۳ - اصحاب و خواص ائمّه اثنی عشریه مثل یعقوب بن اسحق بن ابی سهل بن نوبخت و اسحق بن اسماعیل بن ابی سهل و ابو القاسم حسین بن روح؛

۴ - ادبا و رواة اشعار مثل اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت و بعضی از برادران او و ابوطالب و محمد بن روح و ابو الحسن علی و ابو عبدالله حسین؛

۵ - کتّاب و منشیان مانند دو نفر اخیر و ابو جعفر محمد بن علی بن اسحق بن ابی سهل بن نوبخت و ابو یعقوب اسحق و ابو الفضل یعقوب و علی بن احمد بن علی؛

۶ - علمای اخبار امامی مثل ابو الحسن موسی بن کبریا و ابو محمد حسن بن حسین و غیر ایشان این شش طبقه بزرگان نوبختی بتفصیلی که در فصول آینده خواهیم دید هر یک در رشته خود منظور نظر و مشهور خاص و عام بوده و اقوال و نوشته هایشان برای علمای بعد حجت محسوب میشده چنانکه در نجوم ایشانرا اعلم ناس میگفتند (۱) و در کلام مطابق مذهب طایفه امامیه قول ایشانرا سند میشمردند (۲) و در علم بمقالات و آراء و دیانات کتاب ابو محمد نوبختی را از کتب معتبره این فن (۳) و شخص او را نمونه

(۱) دیوان ابن الرومی ص ۱۲۲-۱۲۴ (۲) بحار الانوار ج ۱۴ ص ۳۵۵-۳۵۲ (۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی العبدید ج ۱ ص ۲۹۵ و سراج الذهب مسعودی ج ۷ ص ۱۵۷-۱۵۸ و کتاب تلخیص الیس ابن جوزی در مواضع متعدده.

کامل معرفت بمثل و نخل میدانسته^(۱) و در اخبار شیعه امامیه و تقریر مذهب ایشان آل نوبخت را در ردیف شیخ مفید و ابن بابویه و پدر او از ارکان این دین می‌شمرده اند^(۲) و در جمع اخبار و اشعار ابونواس و بختی و ابن الرومی آل نوبخت از مهم‌ترین و موقوت‌ترین مراجع بوده اند و در هنر ترجمه در ردیف مترجمین بزرگ محسوب می‌شده^(۳).

نظر باین مراتب نگارنده این سطور از مدتی پیش در صدد نوشتن شرح حال و فراهم آوردن اخبار خوانندگان جلیل القدر نویختی بود و بتدریج از مطالعه کتب تاریخ و ادب یاد داشته‌ائی در این خصوص کرد می‌کرد اینک که تاحدی این کار بانجام رسیده آنها را با بعضی ملاحظات در چند فصل ذیلاً از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانم. باشد که مفید افتد و طالبان اطلاعات تاریخی و عشاق سرگذشت پر مجد و عظمت نژاد ایرانی را را تذکره ای فراهم باشد.

(۱) معجم الادباء ج ۲ ص ۲۷۹ (۲) ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۹۷ (۳) ابن ابی اَصْبَهه ج ۱ ص ۲۰۹

فصل اول

نوبخت جد این خاندان

از خاندان نوبختیِ اوّل کسی که ذکرش بمیان می آید و در تواریخ باو اشاره میشود نوبخت زردشتی است که در عهد منصور خلیفه دوم عباسی (۱۳۶-۱۵۸) میزیسته و اعضای این خانواده عظیم عموماً باو منسوبند و همه از فرزندان او بشمار میروند و بهمین مناسبت است که مورّخین و نویسندگان اسلامی ایشان را آل نوبخت یا بنی نوبخت یا نوبختیون نامیده اند.

املائی اسم این شخص در اشعار و نوشته های شعرا و ادبای معاصر یا قریب العهد با او هم نوبخت (با واو) و هم نوبخت (با یاء) ضبط شده و هر دو نیز صحیح بنظر میرسد و آن از کلمات مرکبه فارسی است که جزء اوّل آن نو بمعنی تازه و جدید و جزء دوم آن بخ بمعنی حفظ عربی است و این دو جزء هر دو امروز هم بهمین معانی در زبان فارسی مستعمل است.

گویا فارسی قدیم تلفظی داشته است بین تلفظ یاء ماقبل متحرّک و واو ماقبل متحرّک عربی و چون رساندن آن با الفبای عربی ممکن نبوده آنرا گاهی با یاء ماقبل متحرّک و گاهی نیز با واو ماقبل متحرّک ادا میکرده اند و لابد هیچکدام از این دو صوت هم تلفظ مزبور را درست نبرسانده ولی چون از همه بدشتر بآن صوت شبیه میشده آنرا باین دووضع درمی آورده اند و این کار را مسامین عربی زبان در باب يك عده از تلفظهای فارسی که در عربی نظیر آنها وجود نداشته کرده اند که ذکر آن از موضوع ما خارج است. حقیقه امروز هم درست نمیدانیم که کلمه نو را که جزء اوّل يك عده از اسامی

و اعلام مرکبه فارسی است ایرانیان عهد ساسانی بجه شکل تلفظ میکردند زیرا که اعلام و اسامی مزبور همه بوسیله رسم الخط عربی بما رسیده و تلفظ امروزی ما هم برای فهم تلفظهای قدیم این قبیل کلمات چندان مناط اعتبار نیست همینقدر میدانیم که مسلمانین عربی زبان در عموم کلماتی که جزء اول آن از این قبیل تلفظ داشته آنرا بهر دو شکل مذکور در فوق نوشته اند مثل نوبخت و نیبخت و نوروز و نیروز و غیره .

آل نوبخت خود را از نژاد کَبُو پسر گودرز پهلوان معروف شاهنامه میدانستند و بختری شاعر مشهور که چند نفر از این خاندان را مدح گفته در دو قصیده از قصاید خود باین نکته اشاره میکند؛ از آن جمله در مدح ابوالفضل یعقوب بن ابی یعقوب اسحق نوبختی میگوید :

و إِذَا أَبُو الْفَضْلِ اسْتَعَارَ سَحِيَّةً	لِلْمَكْرُمَاتِ فَمِنْ أَبِي يَعْقُوبٍ
لَا يَحْتَدِي خُلُقَ الْقَصِي وَلَا يُرِي	مُتَشَبِّهًا فِي سُودَدٍ بَغْرِيسٍ
تَمْضَى صَرِيْمَتَهُ وَ تَوْفِدُ رَأْيَهُ	عَزَمَاتُ جُودَرِزٍ وَسُورَةَ يَدِيسٍ (۱)
شَرَفٌ تَتَابَعَ كَابِرًا عَنْ كَابِرٍ	كَالرَّمْحِ أَنْبُوبًا عَلَى أَنْبُوبٍ (۲)
وَأَرَى النَّجَابَةَ لَا يَكُونُ تَمَامُهَا	لِنَحِيبٍ قَوْمٍ لَيْسَ بِأَبْنِ نَحِيبٍ (۳) .. الخ

و همین شاعر در قصیده دیگر که در مدح پدر ممدوح فوق یعنی ابو یعقوب اسحق بن اسماعیل بن علی بن اسحق بن ابی سهل بن نوبخت (مقتول در ۳۲۲ هـ) سروده می گوید :

مَا لِلْمَكَارِمِ لَا تُرِيدُ سَوِيَّ أَبِي	يَعْقُوبَ اسْحَقَ بْنِ إِسْمَاعِيلِ
وَأَلَى أَبِي سَهْلٍ بِنِ نَوْبَخْتٍ أَنْتَهَى	مَا كَانَ مِنْ غُرَرٍ لَهَا وَ حُجُولِ

(۱) جودرز مغرب و یکی از اشکال کلمه گودرز و یبب شکل دیگر گیواست ، قاب واو و کاف فارسی بپاء در السنه آریائی بسیار معمول بوده و هست ، گشتاسب رادر کتب و کتیبه های قدیم واوراق مترجم از پهلوی با اشکال هیستاسب و ویشتاسب و ویستاسب نوشته اند .

(۲) این بیت بختری در باب آل نوبخت از امثال سائره گردیده است .

(۳) دیوان بختری طبع بیروت (۱۹۱۱ م) ص ۱۷۶-۱۷۷ .

نَسَبًا كَمَا أَطْرَدَتْ كُغُوبٌ مُتَّقِفٍ لَدُنِّي يَرِيدُكَ بَسْطَةً فِي الطُّولِ
يُقْضَى إِلَى يَسِيبِ بْنِ جَوْدَرٍ الَّذِي شَهَرَ الشَّجَاعَةَ بَعْدَ قَرْطِ خُمُولِ
أَعْقَابُ أَمْلَاكِ لَهُمْ عَادَاتُهَا مِنْ كُلِّ نَيْلٍ مِثْلَ مَدِّ النَّيْلِ
أَلْوَارِ ثُونٍ مِنَ السَّرِيرِ سُرَاتُهُ عَنْ كُلِّ رَبٍّ تَحِيَّةٍ مَأْمُولِ
وَالضَّارِبُونَ بِسَهْمِهِ مَعْرُوفَةٌ فِي النَّجْدِ الشَّرَقَاتِ وَالْإِكْلِيلِ (۱) .. الخ

نوبخت از معاصرین منصور خلیفه است و چون منصور در میان خلفای عباسی
اول کسی است که ستاره شناسی و احکام نجوم توجه کرده و منجمین را نزد خود
خوانده و اشارات ایشان را بکار برده نوبخت جد آل نوبخت را هم که بآئین زردشتی
سر میکرده جلب نموده و او را بقبول دین اسلام واداشته است. (۲)

تاریخ آشنائی نوبخت با منصور و داخل شدن او در خدمت ابن خلیفه درست مشخص
نیست. مطابق شرحی که ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی (۳۹۲ - ۴۶۳) در تاریخ
بغداد آورده (۳) و سید رضی الدین علی بن طاووس (۵۸۹ - ۶۶۴) آنرا در کتاب فَرَجُ الْهُمُومِ
نقل کرده (۴) نوبخت قبل از آنکه ابوجعفر منصور بخلافت برسد یعنی قبل از سال
۱۳۶ در اهواز محبوس بوده است.

اسماعیل بن علی نوبختی برای حسین بن قاسم کوکبی از شاگردان خود چنین حکایت
کرده که: «جد ما نوبخت در ابتدا کیش زردشتی داشت و در علم نجوم سرآمد اقران
خود بود. موقعیکه در اهواز در حبس میزیست روزی ابوجعفر منصور را دید که
بزدانان قدم گذارد؛ نوبخت خود نقل میکند که من او را مردی باهویت و جلالت و حسن
صورت و دارای اندامی متناسب و سیمائی نیکو دیدم و تا آن تاریخ کسی را بآن هیأت
ندیده بودم. از مکان خود برخاسته پیش او رفتم دیدم قیافه مردم این بلاد را ندارد»

(۱) دیوان بحر بن جری ص ۱۷۷ - ۱۷۹

(۲) مروج الذهب ج ۸ ص ۲۹۰

(۳) تاریخ خطیب بغدادی ج ۱۰ ص ۵۴ - ۵۵

(۴) نسخه خطی متعلق بکتابخانه آستانه رضوی مشهد.

بر سبیل استفسار از او پرسیدم که اهل کدام شهری . گفت از مردم مدینه . گفتم از مدینه النبی . گفت آری ، گفتم از فرزندان حضرت رسولی گفت نه بلکه از عرب مدینه ام . باو نزدیکتر شدم و از کنیه او پرسیدم گفت : ابو جعفر . گفتم مزدگانی بده چه بدین بهی قسم که عتق رب مالک مملکتی خواهی شد شامل این نواحی و فارس و خراسان و جبال . از من نپذیرفت ، او را اطمینان دادم و از او خواستم تا با من عهد کند که اگر این پیشگوئی درست در آمد حق خدمت و جائزه مرا فراموش ننماید . ابو جعفر نوشته ای در این خصوص بمن داد . چون بخلافت رسید پیش اورفتم و نوشته را باو نشان دادم . خدا را شکر گفت و مرا بخدمت خود پذیرفت ، بدست او اسلام آوردم و منجم و مولای او گردیدم .

اگرچه بقرینه نوبخت بایستی بتسنن و مذهب رسمی خلفای بغداد گرویده باشد ولی فرزندان او بعد ها بتشیع مشهور و لا اقل بقول ابن الدیم بولایت آل علی بظاهر معروف شده اند^(۱) و چنانکه بعد خواهیم دید يك عده از ایشان از بزرگان علمای امامیه گردیده و در این راه بمدارح عالیّه ارتقاء جسته اند .

نوبخت و پسرش ابوسهل از منجمین خاصّه منصور بوده و منصور در موقع بنای دارالخلافه بغداد (شروع بنای آن در سال ۱۴۴) اساس آن شهر را در ساعتی رنجت که نوبخت از روی احکام نجومی اختیار کرده بود^(۲) .

طبری در تاریخ خود در وقایع سال ۱۴۵ در ضمن تفصیل قتل ابراهیم بن عبدالله التخص بن الحسن المثنی بن الحسن بن علی بن ابی طالب برادر محمد الثقف الزکّیة گوید که قبل از رسیدن خبر قتل ابراهیم ، نوبخت بر خلیفه ابو جعفر منصور وارد شد و گفت با امیر المؤمنین فتح و ظفر ترا خواهد بود . خلیفه ابن پیشگوئی را نپذیرفت ، نوبخت گفت خلیفه امر بحبس من فرماید و اگر قضیه چنانکه من میگویم انجام نیافت مرا بقتل رساند . در این اثنا خبر هزیمت ابراهیم رسید و منصور بیت ذیل را انشاد کرد :

(۱) الفهرست ص ۱۷۷

(۲) تاریخ بغداد ج ۱ ص ۶۷ و یعقوبی ص ۲۳۸ ، B. G. A. VII ، de Goeje و الآثار الباقیه ص ۲۷۰ و آثار البلاد قزوینی ص ۲۰۹ و ابن الأثیر ج ۵ ص ۴۳۶ (چاپ لندن) و کتب دیگر تاریخی و جغرافیائی و Salmon, Introd. à la topog. de Bagdad p. 1,76

فَالْقَتَّ عَصَاهَا وَاسْتَقَرَّتْ بِهَا النَّوَى كَمَا قَرَّ عَيْنًا بِالْإِيَابِ الْمُسَافِرُ

چون پیشگوئی نوبخت درست درآمد منصور دویست جریب از اراضی نهر جویر را بعنوان اقطاع (نیول) باو بخشید^(۱).

این بیت که منصور پس از اطلاع بر قتل ابراهیم بن عبدالله بدان تمثیل کرده از مُعَرِّ بن اَوْسِ الْبَارِقِیّ و جزء قطعه‌ایست که آنرا ابوالفرج اصفهانی در کتاب الاغانی آورده است^(۲) و بیت مزبور از امثال سائره عرب بوده است که غالباً در این موارد بآن تمثیل میشده چنانکه عایشه پس از قتل علی بن ابی طالب و منصور بعد از کشته شدن ابومسلم خراسانی آنرا^(۳) انشاد کرده اند.

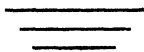
نهر جویر یکی از نواحی یا باصطلاح جغرافیون قدیم از طسوج های نزدیک بغداد و در جانب غربی شطّ دجله بوده^(۴) و گویا در همین دوهزار جریب زمینی که منصور بنوبخت واگذاشته او و فرزندانش برای خود منازلی ساخته و بناهایی کرده بوده اند چه آل نوبخت چنانکه از قرائن معلوم میشود در بعضی اراضی حومه بغداد و اطراف دجله املاک و خانه هایی داشته و در محله نهر طابق از محلات غربی بغداد^(۵) و نوبختیه^(۶) و در نزدیکی نمناویه (از آبادیهای بین بغداد و واسط در ساحل غربی دجله) نیز مالک منازلی بوده اند^(۷).

غیر از آنچه در فوق نقل کردیم اطلاع دیگری از احوال نوبخت در دست نیست جز اینکه حاجی خلیفه در کشف الظنون در موقع نام بردن مؤلفین کتب احکام نجومی نوبخت را نیز ذکر میکند و کتابی در احکام نجوم باو نسبت میدهد^(۸).

- (۱) طبری ج ۳ ص ۳۱۷-۳۱۸ (چاپ لیدن) و ابن الاثیر و قایم سال ۱۴۵ و کتاب العیون ص ۲۴۸ در جزء قطعات تاریخ عربی. Fragmenta hist. arabicorum. طبع دگویه de Goeje و دیونک de Jong
(۲) الاغانی ج ۱۰ ص ۴۶ (۳) حیاة الحیوان ج ۱ ص ۷ و ۴۲ و ۶۸ و کتاب الاذیاء ابن جوزی ص ۵۳ و ابن خلکان ج ۱ ص ۲۰۷
(۴) ابن خردادبه ص ۷ (۵) الاغانی ج ۳ ص ۱۶۱ (۶) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۷۱ و ج ۶ ص ۱۹۷
و کتاب اللبیه شیخ طوسی ص ۲۵۲ (۷) یعقوبی ص ۳۲۱.
(۸) کشف الظنون ج ۵ ص ۳۰

بشرط صحّت این نسبت احتمال کلمی دارد که نوبخت این کتاب را از فارسی پهلوی بعربی ترجمه کرده باشد چه نوبخت را بعضی از مورّخین در عداد افراد اوّلی خاندان منسوب باو از مترجمین پهلوی بعربی نام برده اند و پسر نوبخت یعنی ابوسهل چند کتاب از پهلوی بعربی نقل کرده و بگفته ابن النّديم تکیه او در علم نجوم بکتاب ایرانیها در این فنّ بوده است (۱).

نوبخت در همان زمان خلافت منصور (۱۳۶ - ۱۵۸) پیر بوده و در اواخر بواسطه کهنوت و ضعف نمیتوانسته است چنانکه بابد بوظایف خدمت مصاحبت خلیفه قیام کند بهمین جهت بامر منصور پسر خود ابوسهل را بجای خویش گماشته است و گویا نوبخت جز این يك پسر فرزند دیگری نداشته چه نسب عموم بنی نوبخت بهمین ابوسهل منتهی میشود و ذکر فرزندی دیگر جز او از نوبخت در کتب و اشعار نیست.



فصل دوم

ابوسهل بن نوبخت

چنانکه گفتیم بعد از آنکه نوبخت پیر و ضعیف شد و از خدمت منصور باز ماند پسر خود ابوسهل را با اشاره خلیفه بمصاحبت او گماشت.

« ابوسهل خود نقل میکند که پس از رسیدن بحضور منصور خویشان را چنین معرفی کردم: (۱) خُرشاذ ماه (۲) طیبازا مازریاذ (۳) خسروابهمشاذ (۴). خلیفه گفت تمام این کلمات که گفتی اسم نسبت، گفتم آری. خلیفه را خنده گرفت و گفت یا از آنچه شمردی بر کلمه طیبازا اقتصار کن و آنرا نام خود قرار ده و یا بکنیه ای که بتو خواهم داد راضی شو، من شق دوم را اختیار کردم و کنیه ابوسهل را از خلیفه پذیرفتم (۵) از آن زمان بعد پسر نوبخت بابوسهل مشهور شد و اسمش باطل گردید. (۶)

ابوسهل از قراریکه یاقوت نقل میکند از همان تاریخ بنای بغداد (سال ۱۴۴) در خدمت منصور بوده و در موقع انشاء این شهر با اشاره خلیفه مزبور اختیار طالع نموده و از روی احکام نجومی گفته که شهری که بآن طالع بنا شود بطول بقاء و کثرت آبادی نایل و مورد احتیاج مردم خواهد شد و از فضایل آن یکی نیز این خواهد بود که هیچ خلیفه در آنجا بمرگ عادی نخواهد مرد (۷).

ابوسهل از تاریخ بنای بغداد تا سال فوت منصور (یعنی از ۱۴۴ تا ۱۵۸)

(۱) این کلمات قطعاً تحریف شده و بهمین جهت فهم معانی آنها مشکل است. جزء اول مسلماً خورشید است که در قدیم آنرا خرشید (بدون واو) هم مینوشتند و الف، بعد از خاء الف عربی است که آنرا مؤلفین نازی گاهی برای رساندن صوت یاء مجهول فارسی بکار میرده اند.

(۲) خ. ل. = خُرشاذ (۳) خ. ل. = مازاریاذ (۴) خ. ل. = خسروانمشاه

(۵) شاید اختیار کنیه ابوسهل هم بملاحظه صعوبت تلفظ اسم دراز او بوده و خلیفه در اختیار آن باین نکته نظر داشته.

(۶) ابن ابی اصیبه ج ۱ ص ۱۵۲ و قطبی ص ۴۰۹ و مختصر الدول ص ۲۲۴.

(۷) معجم البلدان ج ۱ ص ۶۸۴ - ۶۸۵. در تاریخ بغداد بنام ابن منجم تصریح نشده ویشکونی فوق از یکی از منجمین بدون تصریح باسم منقول است (تاریخ بغداد خطیب بغدادی ج ۱ ص ۶۷).

همه وقت در خدمت ابن خلیفه میزیسته و ازندمای او بوده حتی در آخرین سفر حجی که منصور کرده و در همان سفر نیز وفات یافته (۲۴ ذی الحجه ۱۵۸) ابوسهل همراه او بوده است .

ابوسهل خود برای یسر خویش اسمعیل چنین نقل کرده که در سفر حج آخری منصور او و ابن اللجلاج طیب مخصوص خلیفه مصاحب منصور بودند و چون خلیفه بر بستر استراحت میخوابید این دوتن بایکدیگر بمنادمه می نشستند . موقعی ابن اللجلاج ابوسهل را بصرف نبیذ دعوت کرد و ضمناً از او پرسید که از عمر منصور چقدر باقیست ابوسهل را این سؤال گران آمد از صرف نبیذ دست باز داشت و مصمم شد که دیگر از منادمت ابن اللجلاج خود داری کند و تاسه روز از او دوری جست بعد از سه روز باز طریق مصادقت پیش گرفتند و تقار بین اثنین بصلح و صفا مبدل گردید و بعادت معمول بشر نبیذ نشستند . ابن اللجلاج بر سبیل کله ابوسهل را مخاطب ساخته گفت : بآنکه من هیچگاه در علم خود بخل نورزیده و در مواقع احتیاج بسؤالات تو جواب داده‌ام ندانستم بچه علت در پاسخ سؤال من از بعضی امور بخل پیشه کردی و از من دوری جستی؟ منصور را مزاجی کرم است و هر قدر سالخورده تر شود خستگی بدن او رو بنزد خواهد رفت . در جیره موی سر خود را تراشیده و در جای آن غالیه بکار برده و در حجاز نیز باین کار ادامه میدهد و سخن مرا در ترك این عادت نمی‌پذیرد گمان آنست که در رسیدن بابادی قید (در وسط راه کوفه بمگه) در دماغ او بیوسنی ظاهر شود که من و اطبای دیگر از علاج آن عاجز آئیم و در این صورت زنده بمگه نخواهد رسید .

ابوسهل میگوید همانطور که ابن اللجلاج پیش بینی کرده بود منصور در رسیدن بفید علیل بود و قبل از وصول بمگه جان سپرد و در پثر مینون مدفون گردید (۱) .
ابوسهل بن نوبخت بعد از فوت منصور نیز مدتی حیات داشته و زمان خلیفه هارون الرشید (۱۷۰ - ۱۹۳) را هم درك کرده و در رِثَ الحِکْمَة یا خِزَانَةُ الحِکْمَة مرکز اجتماع ایرانیها و شعوبیه بسر میبرد است (۲) .

از این قرار ابوسهل لا اقل بیست و پنجسال از عمر خود را در خدمت خلفای اوّل بنی عباس میزیسته و گویا در همان اوایل خلافت هارون هم فوت کرده زیرا که از این تاریخ بعد دیگر از او ذکر بنیامین نمی آید و در اشعار ابو نواس که در خاندان نوبختی میزیسته و با پسران ابوسهل محشور بوده هیچوجه از پدر ایشان ذکر دیده نمیشود.

ابوسهل از منجمین ایرانی و از مترجمین کتب فارسی پهلوی است بهر بی و دز نجوم نیز مستند او اطلاعات و کتب منجمین ایرانی عهد ساسانی بوده و ابن الندیم هفت کتاب ذیل را از او اسم میبرد:

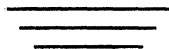
- ۱ - کتاب الیهبطان^(۱) در موالید؛
 - ۲ - کتاب الفال الثجومی؛
 - ۳ - کتاب التوالید (جداگانه غیر از کتاب الیهبطان)؛
 - ۴ - کتاب تحویل سنی التوالید؛
 - ۵ - کتاب التدخل؛
 - ۶ - کتاب التنبیه و التنبیل؛
 - ۷ - کتاب المشغل من آقاویل المتجمین در اخبار و مسائل و موالید و غیرها^(۲).
- گویا مشهورترین این کتب همان کتاب اوّل یعنی الیهبطان است در موالید که ابن الندیم فصل بزرگی از آنرا در الفهرست نقل میکند^(۳)؛

اسم این کتاب در نسخه چاپی الفهرست التهمطان ضبط شده ولی ما شکل فوق را ترجیح دادیم و باقرب احتمالات بهبطان یکی از هوز و اورشهای پهلوی است که آنرا در عربی بموالید ترجمه کرده اند و الف و نون آخر آن علامت جمع فارسی است. ابن الندیم و بتقلید او قفطی اسم ابوسهل را فضل نوشته اند و ابن گویا خطاست زیرا که اوّل اسم ابوسهل بشرحیکه نقل کردیم بمناسبت درازی از طرف منصور خلیفه

(۱) با اختلاف فراآت: الیهبطان و التهمطان و در نسخه خطی متعلق بفاضل معاصر آقای حاج میرزا ابو عبدالله زنجانی: الیهبطان مطابق ضبط فوق (۲) الفهرست ص ۲۷۴ و قفطی ص ۲۵۵
(۳) الفهرست ص ۲۳۸-۲۳۹

باطل و بجای آن کنیه ابو سهل اختیار شد ثانیاً چنانکه خواهیم دید ابو سهل پسری بنام فضل داشته و شاید ابن التّدیم این پسر یعنی ابوالعبّاس فضل بن ابی سهل بن نوبخت را با ابو- سهل بن نوبخت اشتباه کرده ثالثاً بهمین مناسبت از میان رفتن اسم ابو سهل مؤلفین قرون بعد هیچکدام اسم او را نبرده و در این خصوص در زحمت بوده و حتی معاصرین و مردم قریب العهد با ابو سهل نیز نام او را نمیدانسته اند (۱).

ابوالعبّاس نجاشی صاحب رجال معروف بتزئید اسم او را طبعاً ذکر میکند (۲) و این کلمه تحریف شده يك جزء از همان اسم ترازى است که فقطى وابن الع-برى و ابن ابی اصیبعه ذکر کرده اند.



فصل سوم

پسران ابو سهل بن نوبخت

ابو سهل بن نوبخت پسران متعدد داشته و اسامی ده پسر از او در کتب و اخبار و اشعار مذکور شده است.

پسران ابو سهل بشرحیکه بعد خواهیم گفت همه با ابونواس شاعر مشهور معاصر و مربوط بوده و این گوینده نظریف القول نامی غالباً بمنزل ایشان وارد میشده و از خوان نعمت آل نوبخت متنعم میگرددیده و آن جمع را باقتضای طبع شاعری مدح یا هجو میگفته است و همین امر باعث بقای نام يك عدّه از ایشان شده و ذکر جماعت مذکور در اخبار و اشعار ابونواس مانده است.

اسامی این ده پسر ابو سهل و اخبار هر کدام از ایشان بقرار ذیل است :

۱ - اسمعیل

مشهور ترین پسران ابوسهل، اسمعیل است که اخبار او با ابونواس فوق العاده مشهور شده و این شاعر تیز زبان او را هجو های رکیک گفته است. چهار قطعه شعر در هجو اسماعیل در دیوان او دیده میشود (۱) که معروفترین آنها دو قطعه ایست که در آنها ابونواس اسماعیل را بدخل و ثنات منسوب داشته و آن دو قطعه اینست :

خُبِرُ إِسْمَاعِيلَ كَالْوَشْيِ إِذَا مَاشَقَّ يُرْفَا
عَجَبًا مِنْ آثَرِ الصَّنْعَةِ فِيهِ كَيْفَ يَحْفَى
إِنْ رَفَاءَ كَبَ هَذَا الْلَطْفُ الْأُمِّ كَفَا
فَإِذَا قَابَلَ بِالنَّصْفِ مِنَ الْجِرْدِ قِ نِصْفَا
الْطَفِ الصَّنْعَةِ حَتَّى لَا يُرَى مَطْعَنَ إِشْفَا
مِثْلُ مَا جَاءَ مِنَ التَّنْصُورِ مَا غَادَرَ حَرْفَا

(۱) دیوان ابونواس چاپ قاهره ص ۱۷۱-۱۷۲ و شرح دیوان ج ۱ (نسخه خطی پاریس)

وَلَهُ فِي الْمَاءِ أَيْضًا عَمَلٌ أَبَدُ عُمْرًا
مَرْجُهُ الْعَذَابَ بِمَاءِ الْبَيْتِ كَيْ يَزْدَادَ ضِعْفًا
فَهُوَ لَا يُسْقِيكَ مِنْهُ مِثْلُ مَا يَشْرِبُ صِرْفًا (۱)

ایضاً

عَلَى خُبْرٍ إِسْمَاعِيلَ وَاقِيَهُ النَّحْلِ فَقَدْ حَلَّ فِي دَارِ الْأَمَانِ مِنَ الْأَكْلِ
وَمَا خُبْرُهُ إِلَّا كَأَوِي يَرَى ابْنَهُ وَلَمْ يَرِ آوِي فِي خُرُونٍ وَلَا سَهْلٍ
وَمَا خُبْرُهُ إِلَّا كَعَنْقَاءِ مُغْرِبٍ تُصَوِّرُ فِي بَسْطِ الْمُلُوكِ وَفِي الْمَثَلِ
يُحَدِّثُ عَنْهُ النَّاسُ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ سَوَى صُورَةٍ مَا إِنْ تُمِرُّ وَلَا تُحَلِي
وَمَا خُبْرُهُ إِلَّا كُتَيْبُ بْنُ وَائِلٍ وَمَنْ كَانَ يَحْمِي عِزَّهُ مَنَّبَتِ الْبَقْلِ
وَإِذَا هُوَ لَا يَسْتَبْخَصِمَانِ عِنْدَهُ وَلَا الصَّوْتُ مَرْفُوعٌ بِحِدٍّ وَلَا هَزَلٍ
فَإِنْ خُبْرُ إِسْمَاعِيلَ حَلَّ بِهِ الَّذِي أَصَابَ كُلِّيًّا لَمْ يَكُنْ ذَاكَ مِنْ دُلٍّ
وَلَكِنْ قَضَاءٌ لَيْسَ يُسْطَاعُ رَدُّهُ بِحِيلَةٍ دِي مُكْبِرٍ وَلَا فِكْرٍ دِي عَقْلٍ (۲)

این دو قطعه شعر مخصوصاً قطعه دوم در میان ادبای نازی زبان خیلی مشهور شده و آنها را بر سبیل تمثیل نقل و انشاد میکردند چنانکه ابو زید مروزی موقعیکه با ابوحنان علی بن محمد توحیدی بمنزل ذوالکفایتین علی بن محمد بن العبد رفته بودند و حاجب وزیر ایشان را باین عذر که ذوالکفایتین مشغول نان خوردن است بار نداده بقطعه دوم تمثیل جستته است (۳) و مرکلیوت (۴) طابع معجم الادباء بتصور اینکه این قطعه از

(۱) اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۱۲۵ - ۱۲۷ و شرح دیوان این شاعر تألیف حمزه اصفهانی نسخه کتابخانه ملی پاریس ج ۱ ورق 252b

(۲) اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۱۲۷ - ۱۲۸ و شرح دیوان اوج ۱ و کتاب الحیوان جاحظ ج ۳ ص ۴۰

(۳) معجم الادباء ج ۵ ص ۲۸۲ (۴) Margoliouth

ابوزید مروزی است در ذیل صفحه بمنا سبت اسم اسماعیل آنها را در حق صاحب اسماعیل بن عباد گرفته است در صورتیکه قطعه فوق از ابونواس است در ذم اسماعیل بن ابی سهل و ابوزید مروزی تصریح یاقوت آنها را بر سبیل تمثیل خوانده .

هجوی که ابونواس از اسماعیل گفته و او را با وجود اکرام و مهمان نوازی در حق خود بیخبل منسوب داشته ، مورد ملامت ادبای بعد قرار گرفته و چنانکه جاحظ از مذمت رفتار حق شکنانه ابونواس خودداری نتوانسته است (۱) .

اتفاقاً میان پسران ابوسهل کسی که بیش از همه بابونواس خدمت کرده و اخبار و اشعار او را ضبط و برای دیگران روایت نموده است همین اسماعیل است و حمزه اصفهانی و دیگران بچند واسطه از او اخبار ابونواس را نقل نموده اند (۲) و ابونواس خود نیز در مدایحی که از اسماعیل گفته مجد و حلم او را ستوده است (۳) .

اسماعیل بن ابی سهل مدتها بعد از مرگ ابونواس (بقول اصح سال ۱۹۹) حیات داشته و در حق این شاعر گفته است : « من از ابونواس دانا تر و باحافظه تر هرگز ندیده ام ، پس از فوت او خانه اش را جستیم جز صندوقچه ای که متضمن چند پاره نوشته بود مشتمل بر نحو و لغات غریبه چیز دیگر نیافتیم » (۴) .

اسماعیل لا اقل ۲۳۲ سال که سال فوت واثق خلیفه باشد میزیسته و در دستگاه مأمون جزء ندما و ادبای محضر او بوده است . (۵) و یکی از شاگردان او یعنی ابوالحسن یوسف بن ابراهیم کتاب از خدمتگزاران ابواسحق ابراهیم بن مهدی (۱۶۳ - ۲۲۴) که در سال ۲۲۵ در دمشق بوده از اسماعیل بن ابن سهل بن نوبخت روایت میکرده (۶) .

بنا بشهادت طبری در سال ۲۳۲ موقعیکه واثق خلیفه در حال احتضار بوده از جماعتی از اطبا و منجمین در باب حالت خلیفه استشاره شد از آن جمله بودند حسن بن سهل برادر ذوالرباستین فضل بن سهل سرخسی و اسماعیل بن [ابی سهل] بن نوبخت (۷) ابوالفرج بن العبری بن حسن بن سهل سرخسی برادر فضل بن سهل و اسماعیل

(۱) کتاب البخله ص ۷۷ (۲) شرح دیوان ابونواس در مواضع متعدده و اخبار ابونواس ج ۲ (خطی) وان خلکان ج ۱ ص ۱۹۹ de Slane (۳) دیوان ابونواس ص ۱۰۶ (چاپ مصر سال ۱۳۲۳) . (۴) ابن خلکان ج ۱ ص ۱۹۹ و اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی) (۵) تاریخ بغداد ابن طیفور ص ۲۹۹-۳۰۰ (۶) معجم الادباء ج ۲ ص ۱۵۷ (۷) تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۲۶

بن ابی سهل بن نوبخت که نام هردو در روایب طبری هست خلط کرده و گفته است که حسن بن سهل بن نوبخت نیز از جمله منجمینی بوده است که برالین واثق خلیفه حضور داشته در صورتیکه مقصود از حسن منجم چنانکه طبری آورده و در ابن الاثیر هم حسن بن سهل النجم^(۱) قید شده همان برادر فضل ذوالریاستین است که چهار سال بعد از فوت واثق یعنی در سال ۲۳۶ فوت کرده و او در موقع ناخوشی واثق غالباً باحوال پرسی آن خلیفه می آمده و با او از اقسام اغذیه و انواع امراض گفتگو میکرده است^(۲).

تقریباً عین همین اشتباه برای کثیر^(۳) ناشر قسمتی از تاریخ بغداد تألیف احمد بن ابی طاهر طیفور دست داده موقعیکه خواسته است فهرستی الفبائی جهت آن کتاب ترتیب دهد. با اینکه مؤلف کتاب در عموم موارد غرضش از حسن بن سهل برادر ذوالریاستین است چون يك بار هم او را بعنوان منجم ذکر میکند ناشر در فهرست آخر کتاب حسن بن سهل را هم از خاندان نوبختی گرفته و بعضی دیگر نیز دوچار این خبط شده اند^(۴).

۴ - ابوایوب سلیمان

ابوایوب سلیمان از ندما و مهمانداران ابونواس و راوی يك قسمت از اخبار و اشعار اوست که بیشتر آنها را حمزه اصفهانی در شرح دیوان ابونواس و ابن منظور مصری در کتاب اخبار این شاعر نقل کرده اند و از يك قطعه از اشعار ابونواس معلوم میشود که سلیمان وقتی نیز حکومت زاب را داشته است^(۵). سلیمان در عداد شعرای کم شعر معدود بوده و بقول ابن التمیم دیوان شعر او بینجاه ورقه میرسیده^(۶).

۴ - داود

داود ناقل يك قسمت از اخبار ابونواس و از معاشرین اوست^(۷).

۴ - اسحاق

اسحاق جد پدری ابوسهل اسماعیل بن علی متکلم معروف و برادرش ابو جعفر محمد وجد مادری ابو محمد حسن بن موسی است که عنقریب بذکر ایشان خواهیم پرداخت.

(۱) ابن الاثیر وقایع سال ۲۳۲ (۲) کتاب الأوائل تألیف ابو ملال عسکری نسخه کتابخانه ملی پاریس ورق ۱۸۴ a. Keller (۳) (۴) L. Massignon, Passion d'al - Hallâdj P. ۱۴۴ و مقدمه کتاب فرق السیمة صنفه - ط - (۵) دیوان چایی ابونواس ص ۱۸۲ (۶) التهرست ص ۱۶۶ (۷) شرح دیوان ابونواس نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس ج ۲ ورق ۲۹۵ b

۵ و ۶ و ۷.. ابوالحسن علی و هارون و محمد

علی نیز از معاصرین ابونواس بوده و ابن شاعر او را مدح می‌گفته است (۱).
وقتی ابونواس بر سبیل مزاح گفت :

أَبُو الْحُسَيْنِ كُنِّيْتُهُ بِحَقِّ فَإِنْ صَحَّحْتُ قُلْتُ أَبُو الْحُسَيْنِ

چون علی در حلم مقام عبدالله و سلیمان و عباس برادران دیگر خود را نداشت
بر ابونواس متغیّر شد و بقصد سیاست او را دنبال کرد. ابونواس بخانه هارون بن ابی سهل
برادر دیگر علی گریخت ولی علی باورسید و او را بر زمین کوفته بسختی زد، عاقبت هارون
ابونواس را از چنگ برادر رهائی بخشید و بعضی گفته‌اند که ابونواس بر اثر همین کوفتگی
چندی بعد وفات یافت. (۲)

علامه مجلسی در بحار الانوار بنقل از کتاب فَرَجُ الْهَمُومِ تألیف سید رضی الدین علی بن
طاوس نقل می‌کند که هارون بن ابی سهل و برادرش محمد عریضه ای بحضرت امام ابو عبدالله
جعفر بن محمد الصادق (۸۳ - ۱۴۸) نوشته سؤال کردند که ما از فرزندان نوبختیم و
و پدر و جدّ ما عمر خود را بتحصول نجوم می‌گذرانند، آیا اشتغال باین فنّ حلال و
مجاز است یا نه؛ حضرت در جواب فرمودند آری حلال است. (۳)

این روایت از لحاظ تاریخی درست در نمی آید زیرا که حضرت صادق در سال
۱۴۸ یعنی ده سال قبل از فوت منصور خلیفه وفات یافته و ابوسهل بن نوبخت پدر
هارون و محمد بشر حیکه سابقاً گفتیم در آن وقت بلکه لااقلّ تا سال ۱۷۰ که سال اوّل
خلافت رشید است حیات داشته. در این صورت چگونه ممکن است که پسران ابوسهل
(از معاصرین امین و ابونواس) قریب سی سال قبل از فوت پدر خود از او مثل يَاكَ
شخص مرده نام ببرند. احتمال دارد که پسران ابوسهل این عریضه را یکی دیگر از
اثمه عنوان کرده و در باب حلال و حرام نجوم کسب تکلیف کرده باشند.

(۱) شرح دیوان ج ۲ ورق 510b و اخبار ابی‌نواس ج ۲ (خطی) (۲) اخبار ابونواس ج ۲ (خطی)

(۳) بحار الانوار ج ۱۴ ص ۱۴۲

۸ - ابو العباس فضل

ابو العباس فضل از ندهای ابونواس و از منجمین معاصر هارون الرشید و مأمون خلیفه است (۱) که در نجوم تألیفاتی نیز داشته و این همان کس است که مأمون را بخطای منجمین در اختیار ساعت جهت انتخاب حضرت رضا بولایت عهد مسبوق کرده و بقول مشهور مأمون بهمین علت از او مکدر شده و او را زجر نموده است. سید بن - طاوس بعضی از تألیفات نجومی او را مطالعه کرده بوده و بمهارت او در این فن شهادت میدهد (۲).

ابونواس او را گاهی مدح و زمانی هجو گفته و در یکی از هجویات خود اشاره میکند که فضل بن ابی سهل دو دختر توأمان داشته است (۳).

۹ - عبد الله

ابو نواس او را در قطعه ای هجو گفته و سلیمان برادرش در جواب ابو نواس و ردّ هجو او قطعه ای منظوم ساخته است و این دو قطعه در دیوان ابو نواس و شرح آن تالیف حمزه اصفهانی و کتاب اخبار ابی نواس باقی است (۴). قفطی حکایت متنبّه ساختن مأمون را در باب خطای منجمین که از آن جمله فضل ذو الریاستین بوده است بعد الله نسبت میدهد و نام پدر او را باشتباه سهل ذکر میکند (۵) و زنجشیری در کتاب ربیع الابرار از او حکایتی نقل مینماید (۶).

۱۰ - سهل و پسرش حسن

سهل از ندهای ابونواس (۷) و پدر حسن از منجمین مشهور است و این حسن صاحب کتابی است در نجوم بنام آلأثواء (۸) و یک عدّه از مؤلفین او را باحسن بن سهل سرخسی برادر ذوالریاستین اشتباه کرده اند و از آن جمله است ابن العبری که او را بجای برادر ذوالریاستین

(۱) طبقات الامم ص ۶۰ و بحار الانوار ج ۱۴ ص ۱۴۳ بنقل از فرج الهموم تألیف سید بن طاوس و عیون اخبار الرضا ص ۳۱۹ - ۳۲۰

(۲) فرج الهموم (خطی) (۳) شرح دیوان ابونواس ج ۱ ورق 298b و اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی)

(۴) دیوان جلی ص ۳۴ و شرح حمزه ج ۱ ورق 45b و اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۱۹۹ - ۲۰۰

(۵) تاریخ الحكماء ص ۲۲۲ (۶) بنقل سید بن طاوس از آن کتاب در فرج الهموم (۷) اخبار

ابی نواس ص ۱۱۱ (۸) الفهرست ص ۲۷۵

جزء منجمینی فرض نموده است که در حال احتضار واثق خلیفه بر بالین او بوده‌اند (۱) از کتاب الاثنواء تألیف حسن بن سهل بن ابی سهل بن نوبخت اثری باقی نیست ولی ابو سعید بن منصور بن علی بندهار دامغانی که در اوایل قرن ششم هجری میزیسته کتابی در احکام نجوم دارد که در آنجا اقوال حسن را نقل میکند و از این کتاب احکام دامغانی که در سال ۵۰۷ تألیف شده يك نسخه در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید طهران وجود دارد (۲).

ابونواس و آل نوبخت

ابونواس حسن بن هانی شاعر شیرین زبان فارسی الاصل که لطافت قول و عذوبت الفاظ و ظرافت و ذوق او را کمتر شاعری در قرون بعد از اسلام داشته چنانکه از دیوان او و شرح نفیسی که حمزه اصفهانی بر آن نوشته برمی آید با آل نوبخت ارتباط کلمی داشته و غالباً نام خود را در منازل ایشان میگذرانیده، بایشان پیاله میزده و از خوان نعمت و کرم و بخشش آن بزرگ زادگان فضل دوست بهره بر میداشته است و خود در اشعار خویش مکرراً باین جمله اشاره میکند و نوبختیان را ندیمان یعنی هم پیاکان خود میخواند (۳) با این حال شاعر مزبور که طبیعتی هجاء و زبانی تند داشته از ناسزا گفتن بآل نوبخت و ذم ایشان خود داری نتوانسته و بالفاظ رکیک پسران ابو سهل مخصوصاً اسماعیل را هجو گفته و حتی بعرض و ناموس ایشان نیز حمله کرده است.

در میان آل نوبخت چون سلیمان بن ابی سهل طبع شعر داشته گاهی هجو بیات ابونواس را جواب میگفته و این شاعر خلیع العذار را مذمت و ملامت مینموده است ولی این ملامتها بجای آنکه ابو نواس را متذکر سوابق نعمت بنی نوبخت و حقوق ایشان نماید بر خلاف او را بغضب می آورده و تند تر و رکیک تر از یش بهجو پسران ابوسهل و میداشته است چنانکه در نتیجه همین ترتیب وقتی ابونواس در هجو دژ بن زن ابو سهل و جدّه نوبختیان قطعه ای بسیار زشت ساخت و در آخر آن در ردّ جواب آل نوبخت گفت :

(۱) مختصر الدول ص ۲۴۵ (۲) گاهنامه سال ۱۳۱۱ شمسی ص ۱۶۱

(۳) شرح دیوان ابونواس ج ا ورق ۲۵۸ b .

سَيِّقَى بَقَاءَ الدَّهْرِ مَا قُلْتُ فِيكُمْ وَأَمَّا الَّذِي قَدْ قُلْتُمُوهُ فَرِيحٌ (۱)

در واقع از عجایب روزگار است که این ابیات زشت رکبک همانطور که ابو نواس ادعا کرده هزارو دویست و کسری سال است که باقی است و ملاز عموم تألیفات گرانهای آل نوبخت جز یکی دو کتاب اثر دیگری بجا نمانده و از این نیز عجیب تر آنکه بیت فوق حکم امثال سایره را پیدا کرده و در زمان حمزه اصفهانی بر سر زبانها جاری بوده است (۲).

خصوصی که در آخر کار بین ابو نواس و پسران ابوسهل ظاهر گردید و آن شاعر را بزشت گوئی از ایشان واداشت سبب شده است که بعضی آل نوبخت را بمسموم ساختن ابو نواس متهم ساخته اند. جمعی گفته اند که آل نوبخت بمناسبت قطعه ای که زئبور کاتب از معاصرین ابونواس در هجو علی بن ابی طالب و پیروان آن حضرت باسم ابو نواس ساخته و روایت کرده بود او را مسموم نموده اند جمعی دیگر گفته اند که اسماعیل بن ابی سهل بعلمت هجو ابونواس از او و از مادرش ومنسوب ساختن او را بر فرض و بخل مرتکب این عمل شده و بعضی دیگر مرگ ابونواس را نتیجه ضربتی میدانند که علی بن ابی سهل در خانه برادر خود هارون باو وارد آورده (۳) بهر حال دخالت آل نوبخت در مرگ ابونواس درست روشن و ثابت نیست و چون بزرگان نویسندگان و مورخین بضبط آن اعتنائی نکرده اند باید آنرا از جمله تهمت‌هایی دانست که دشمنان آل نوبخت بایشان بسته اند.

بعد از مرگ ابونواس پسران ابوسهل درس کفن و دفن او بر یکدیگر مسابقت میجسته و هر کدام میخواستند که افتخار این کار نصیب او شود عاقبت اتفاق کردند که در این عمل همه سهیم باشند (۴) و در مرثیه او ابیاتی نیز منظوم ساختند (۵).

(۱) اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۲۰۰ (۲) شرح دیوان ابونواس ج ۲ ورق ۴۵۵ (۳) اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی) (۴) اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی) (۵) شرح دیوان ابونواس ج ۳ ورق ۲۰۸

بمناسبت الفقی که ابونواس با فرزندان ابوسهل بن نوبخت داشته و غالباً مهان ایشان بوده پسران ابوسهل از هر کس بهتر میتوانسته اند اخبار و اشعار شاعر ندیم و همصحب خود را جمع آوری نمایند بخصوص که همه اهل فضل و ادب بودند و این جنس متاع را بهر قیمت که بود میخریدند و کرد میکردند.

با اینکه ابونواس خود چندان دقتی در ضبط اشعار خویش نداشته و بهمین جهت مقداری از آنها پراکنده و نابود شده (۱) آل نوبخت حتی المقدور شعر او را مدون و اخبار او را ضبط کرده اند و آنها در خاندان خویش سینه بسینه نقل نموده و بکسانی که در قرون بعد در صدد تدوین اشعار و اخبار ابونواس برآمده رسانده اند. ابوعبدالله حمزه بن حسن اصفهانی (وفاتش بین ۳۵۰ و ۳۶۰) ادیب و مورخ مشهور که شرح بسیار نفیسی بر دیوان ابونواس نوشته و گفته های او را گرد کرده غالب اخبار و اشعار این شاعر را مستقیماً از بنی نوبخت گرفته و برای این کار سه سفر ببغداد رفته و در سفر سوم یعنی در سال ۳۲۶ نسخه دیوان ابونواس را که آل نوبخت جمع کرده بودند از ایشان خواسته و مطالعه و استنساخ نموده است (۲) و آل نوبخت علاوه بر دادن نسخه خود بحمزه او را پیش کسان دیگری هم که اخبار و اشعار ابونواس را فراهم داشته هدایت کرده اند و یکی از این جماعت که حمزه برهمنائی آل نوبخت از او مقداری از اخبار و اشعار ابونواس را گرفته مهلهل بن یوت بن مززع از شعرای استاد و نواده خواهری جاحظ معروف است که در جمع اشعار ابونواس سعی داشته و گویا غرض او از این کار ترتیب کتابی بوده است در سرفات شعریه و تقلب ابونواس و از این کتاب مهلهل يك نسخه در کتابخانه اسکوریال اسپانیا موجود است (۲).

از آل نوبخت کسانی که اخبار و اشعار ابونواس را از اجداد خود یعنی فرزندان ابوسهل بن نوبخت نقل کرده و بدیگران مثل حمزه اصفهانی و ابوبکر صولی جامعین دیوان این شاعر یا رواه دیگر رسانده اند اسامی اشخاص ذیل در کتب دیده میشود.

(۱) شرح دیوان او ج ۱ ورق 4b (۲) شرح دیوان ابونواس ج ۲ ورق 199 b

(۳) Hart. Derenbourg. Mss. ar. d'Escorial II, № 772

- ۱ - ابوطالب نوبختی (۱)؛
 - ۲ - محمد بن روح (۲)؛
 - ۳ - ابو محمد حسن بن موسی (۲) (وفاتش بین ۳۰۰ و ۳۱۰)؛
 - ۴ - یعقوب بن اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل (۴)؛
 - ۵ - ابوسهل اسماعیل بن علی (۵) (۲۳۷-۳۱۱)؛
 - ۶ - ابو محمد حسن بن حسین (۶) (۳۲۰-۴۰۲)؛
 - ۷ - علی بن اسحاق بن اسماعیل (۷).
- و ما در فصول بعد شرح حال این جماعت را ذکر خواهیم کرد.

-
- (۱) شرح دیوان ابونواس ج ۲ ورق 271 b
 - (۲) ایضاً ج ۲ ورق 281 و کتاب الموشح مرزبانى ص ۲۷۴
 - (۳) الموشح مرزبانى ص ۲۷۴
 - (۴) الموشح ایضاً ص ۲۷۴
 - (۵) اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی)
 - (۶) تاریخ بغداد خطیب بغدادی ج ۷ ص ۴۴۳
 - (۷) اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۱۵۶

فصل چهارم

ظهور علم کلام و متکلمین اولیه

چنانکه در مقدمه این رساله اشاره شد از خاندان نوبختی چند نفر در عداد بزرگان متکلمین فرقه امامیه معدودند و عصر زندگانی ایشان مقارن است با دوره جوش و خروش فرق مختلفه اسلامی در پیش بردن آراء و مقالات خود و مناظره با مخالفین و در همین ایام بوده است که برائرترجه مؤلفات حکمتی و منطقی مردم یونان و کتب مذهبی و مقالات ملل غیر مسلمان خصوصاً زنادقه یعنی پیروان مانی و اصحاب مرقیون^(۱) و ابن دیمان^(۲)

(۱) - مرقیون *Marcion* یکی از علمای روحانی مسیحی قرن دوم میلادی بوده است که از طرف عیسویان بعنوان مرتد تکفیر و از حوزه عیسویت طرد شده و او از آن پیدم ایجاد مذهب جدیدی پرداخته است که اساس آن مقتبس از آئین مسیحی است با این تفاوت که آسمانی بودن قسمت عمده عهد عتیق و یک قسمت از عهد جدید را انکار کرده و بتئوت یعنی دواصل متضاد نور و ظلمت معتقد شده و گفته که چون این دواصل ضد یکدیگرند و اجتماع آنها باهم امکان ندارد اصل ثالث دیگری که از جهت رتبه پست تر از نور و بالاتر از ظلمت است بین آن دو واسطه آمیزش و سازگاری شده و عالم در نتیجه این اختلاط و جمع بوجود آمده است. عالم بعقیده مرقیون سه طبقه که هر یک روی دیگری فرار گرفته منقسم شده است. طبقه اعلی مقرر خداوند رحمان و طبقه اسفل قلندرو ماده و طبقه وسطی که بر فراز زمین است حوزه اقتدار خداوند خالق یعنی ایجاد کننده عدالت و شریعت است که انسان را بصورت خود از ماده وجود آورده است. پیروان مرقیون که به رفوتیه معروفند در ممالک ایتالیا و مصر و شام و ایران منتشر و تا مدتها بعد از اودراین نواحی باقی بوده اند. برای مختصری از عقاید این فرقه رجوع کنید بالفهرست ص ۳۴۹ و شهرستانی ص ۱۹۵-۱۹۶ و التنبیه و الاشراف ص ۱۰۱ و ۱۲۷ و ۱۳۵ و ابن حزم ج ۱ ص ۳۶ و بشار الانوار ج ۲ ص ۱۰۸-۱۰۹ و مقالات اشعری ص ۳۳۲ و ۳۳۸ و *Burkitt, Religion of the Manichees 80-84*

(۲) - ابن دیمان (۲۲۲-۱۵۴) *Bardesane* یکی از حکمای شام است که اصلاً از نژاد پارت بوده و والدین او از ایران بشهر رها (اورفه حالیه) *Edesse* مهاجرت کرده و ابن دیمان در آنجا تولد یافته و بنهر دیمان رودخانه شهر رها منتسب گردیده است. در سال ۱۷۹ بآئین عیسوی درآمده و از بزرگترین مدافعین آن کیش در مقابل مخالفین و اهل بدعت خصوصاً پیروان مرقیون شده ولی بعدها از خود آراء و عقایدی ظاهر کرده که مورد قبول ***

و سَنَبَه (۱) و براهمه و یهود و نصاری و زردشتیان (با اصطلاح مسلمان مجوس) بازار مباحثه و مجادله و مناظره رواج کثلی داشته و فرق مذهبی در تألیف کتب و رسائل برای رد و نقض عقاید مخالفین و دفاع و تأیید مذهب خود دقیقه‌ای از بای نمی‌نشسته‌اند و باندازه‌ای اذهان متوجه این قضیه بوده که هر کس بقدر وسع و نفوذ و درجه

*** عیسویان نشده و او را مرتد اعلام کرده‌اند. ابن دیصان که مردی شاعر و اخترشناس و مورخ بوده بنسبت عقیده داشته و می‌گفته که نور فاعل خیر است باختیار و ظلمت فاعل شرّ است باضطرار. نیکی و خیر و نفع و بوی خوش عموماً از نور و زشتی و شرّ و ضرر و عفوئت کلیتاً از ظلمت بعمل می‌آید. نور زنده و دانا و توانا و حسّاس و درّاک است و حرکت و زندگی از اوست و ظلمت مرده و نادان و عاجز و بی حرکت است و قابل عمل و تمییز نیست. دیصانیه در چین و خراسان و اراضی قسمت سفلی فرات یعنی ناحیه بطایح متفرق بوده و در قرن سوم هجری هنوز جماعتی از ایشان در عراق عرب وجود داشته‌اند و یکی از مشاهیر ایشان ابو شاکر دیصانی است که خود را بفرقه امامیه بسته بوده و با ابو محمد هشام بن الحکم (وفاتش در ۱۹۹) از متکلمین بزرگ شیعه در یک عصر میزیسته.

مذهب مانّی از عقاید مرقیون و ابن دیصان اقتباسات بسیار کرده و همین جهت معمولاً این دونفر را از پیشقدمان مانّی میدانند و ذکر هر سه نفر را غالباً در یک ردیف می‌آورند. عبدالله بن المقفع مترجم و کاتب مانوی معروف متهم بوده است که کتب این سه نفر را اول بار بزبان عربی ترجمه و در میان مسلمانین منتشر کرده است (مروج الذهب ج ۸ ص ۹۲۳). برای عقاید و احوال ابن دیصان رجوع کنید بالفهرست ص ۳۳۸-۳۲۹ و شهرستانی ص ۱۹۴-۱۹۵ و ابن حزم ج ۱ ص ۲۶ و تلبیس ابلیس ابن جوزی ص ۴۷-۴۸ و کتاب التنبیه و الاشراف ص ۱۳۰ و ۱۳۵ و الاتنصار ۴۹-۴۳ و بحار الانوار ج ۲ ص ۱۵۶ و مقالات اشعری ص ۲۰۸ و ۳۳۲ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و W.Wright, Syriac Literature 28-30

Burkitt, op.cit. 76-79 و

(۱) سَنَبَه از کلمه سَنَن مشتق است که یا نام مؤسس کیش این فرقه و یا تعبیری بعضی از لغویون اسلامی اسم بت ایشان بوده. این فرقه ابتدا در هند بظهور رسیده و مذهب سمنی گویا اصلاً مستخرج از ادیان هندی است و سمنیه بقدمت عالم و تناسخ ارواح عقیده داشته و منکر نظر و استدلال بوده‌اند و می‌گفتند برای شناختن اشیاء راه دیگری جز بوسیله حواسّ خمسّه نیست. این فرقه در چین و هند و خراسان زیاد بوده‌اند و در قرن دوم هجری یکی از مشاهیر ایشان باسم جریر بن حازم آزادی در بصره با عمرو بن عبید (۸۰-۱۴۴) متکلم معروف معتزلی مناظره کرده است (الآغانی ج ۳ ص ۲۴) - برای عقاید ابن فرقه رجوع کنید بالفهرست ص ۴۴۵ و مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۲۵ چاپ مصر و الفرق بین الفرق ص ۳۴ و شرح مقاصد ج ۱ ص ۳۴.

فهم و تفکر خویش در این مبارزه اظهار حیاتی میکرده و از خلیفه وارکان دولت گرفته تا کسبه و پیشه‌ورانی که قوه تمیز و درک این گونه مطالب داشتند کسی نبود که از خود راجع بموضوع فوق ابراز علاقه ننماید.

برای دفاع اصول دین اسلام از تعرض مخالفین و با از نفوذ فکری بعضی تازه مسلمانان سست باطن، که باوجود قبول شریعت محمدی و اظهار مسلمانی هنوز عقاید آباء و اجداد را در خاک نکرده و برای توفیق بین معتقدات باطنی خود و اصول اسلام در پی یافتن راهی بودند، مسامین واقعی بابتی از يك طرف بابرادات و اعتراضات ناقضین جواب مقنع دندان شکن بدهند و از طرفی دیگر بوسیله تقریر منطقی روشن و تألیف کتب متقن اصول دینی اسلام را کاملاً تشریح و توضیح کنند تا هم مسامین بضالت نیفتند و هم راه اعمال غرض بر اهل بدعت و نوه سلیمان متظاهر سد شود و این دفاع کاری بوده است که عموم فرق اسلامی انجام آنرا وظیفه دینی و تکلیف ایمانی خویش میدانستند و با اینکه بین خود بر سر بعضی از همین اصول و فروع دیگر اختلافات کلی داشتند باز همه بنام دفاع از اسلام ورد و نقض ادله اهل خلاف و بدعت در این صحنه قدم می گذاشتند و آل نوبخت بشرحی که خواهیم دید در میدان مبارزه مزبور از علمداران فرقه امامیه اثنی عشریه بشمار میرفته و باقلم و قدم و بیان، اصول دین اسلام را موافق عقاید مذهبی این فرقه دفاع و تأیید میکرده اند و چون در همین دوره بوده است که متکلمین هر يك از فرق اسلامی پس از مناظرات بسیار و بحث و جدل باخضم و تدقیق نظر و تکمیل کار اصطلاحات و تعیین حد و رسم هر يك از موضوعات مورد خلاف بالاخره عقاید خود را منقحاً مدوّن کرده و کار تمام شده را برای پیروان خلف خود بیادگار گذاشته اند بخوبی اهمیت مقام متکلمین نو بخشی در تقریر و تدوین اصول مذهبی شیعه واضح میشود و اگر چه متأسفانه از کتب کلامی این جماعت تاحدی که نگارنده اطلاع دارد بغیر از دو کتاب اثری دیگر بزمان ما نرسیده ولی این مؤلفات تا مدتها بعد از ایشان در دست علمای امامیه میکشتمه و برای این طایفه مأخذ و منبع کسب معرفت بوده است.

چند نفر از بزرگان متکلمین شیعه و علمای امامیه مثل شیخ الطایفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (۳۸۵-۴۶۰) و سید اجل علم الهدی ابو القاسم علی بن حسین مرتضی (۳۵۵-۴۳۶) و شیخ مفید ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان (۳۳۶-۴۱۳) و ابو الجیش مظفر بن محمد لمخی (متوفی ۳۶۷) و ابو العسین علی بن وصیف الثائمی الاصفهانی (۲۷۰-۳۶۵) و ابو الحسن محمد بن سوسنجردی مستقیماً یا بواسطه از ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی (۲۳۵-۳۱۱) اخذ علم کرده اند. شیخ طوسی شاگرد سید مرتضی و سید مرتضی شاگرد شیخ مفید و شیخ مفید شاگرد ابو الجیش و ابو الجیش شاگرد ابو سهل اسماعیل بوده است. (۱) علامه حسن بن یوسف بن مظفر حلّی (۶۴۸-۷۲۶) از علمای بزرگ امامیه و عبدالعبد بن ابی الحدید (۵۸۶-۶۵۵) از ادباء و متکلمین بزرگ و از معتزله بغداد که در بسیاری از عقاید نزدیک بشیعه بوده هر دو کتاب کلامی مشهور شیخ ابو سحر نوبختی یعنی کتاب الباقوت را شرح کرده و آراء مؤلف آنرا بتفصیل و بسط منتشر ساخته اند و شیخ صدوق در کتاب کمال الدین فصلی از کتات التنبیه ابو سهل اسماعیل را نقل مینماید و ابن ابی الحدید و علامه حلّی و مجلسی در مؤلفات خویش باقوال کلامی آل نوبخت استنهاد مینمایند.

بمناسبت آنکه در ترجمه احوال متکلمین نوبختی و تعداد تألیفات ایشان و اشاره بمسائلی که بر سر آنها بین این فضلا و مخالفین فرقه امامیه اختلاف موجود بوده بسیاری از موضوعات و اصطلاحات کلامی تصادف میشود برای روشن ساختن مطلب خود را ناگزیر دیدیم که در این فصل از تاریخ ظهور علم کلام در میان مسلمین و احوال مشاهیر متکلمین اولیه شیعه کلمه ای چند بر سبیل توضیح بیاوریم و غرض از تمهید این مقدمه تنها تقریر نکات تاریخی است چه نه بحث در مسائل کلامی موضوع رساله فعلی است و نه نگارنده ناچیز آن از عهدۀ انجام این کار خطیر بیرون تواند آمد بهمین علت از خوانندگان بصیر مستدعی است که در این مرحله اگر بخط و خطائی برخوردند در آن بچشم گذشت و اغماض ببینند و نگارنده این سطور را که خود بیمایکی و قصور اطلاع خویش معترف

است بیدگمانی مورد ملامت قرار ندهند .



در زمان حیات حضرت رسول اکرم بعلت نفوذ و اقتدار کلی پیغمبر اسلام و شور و شوق مسلمین در انتشار شریعت و احکام دینی قرآن و انحصار جامعه اسلامی بمنصر عرب بین مسلمین هیچگونه اختلافی که باعث بحث و نزاع شود و کروندکان بآن حضرت را بفرق مختلفه منقسم نماید بروز نکرد چه صاحب شریعت عموم مشکلات را حل میکرد و دستور عالی او متبع و اطاعت از آن بر هر مسلمی واجب بود و هیچکس حق نافرمانی و سرپیچی از آن نداشت . اما همینکه پیغمبر اسلام رحلت یافت هنوز امر کفن و دفن آن حضرت بانجام نرسیده بود که بین صحابه و مسلمین بر سر امامت یعنی تعیین جانشین حضرت رسول و پیشوای مسلمانان اختلاف حاصل شد و با این که صحابه بزرگ سعی کردند که از پیش آمدن این موضوع ، که بتدریج اهمیت بسیار پیدا کرد و از بزرگترین موارد خلاف بین مسلمین گردید ، جلوگیری کنند ممکن نشد .

غیر از مسئله امامت که عنقریب بشرح آن خواهیم پرداخت باره ای اختلافات دیگر هم در فروع دین و امور دنیائی بظهور رسید که رفع آنها بمناسبت اقتدار کلی صحابه بزودی میسر گردید و راه حل این گونه اختلافها در آن ایام فقط استمهادهای قرآنی و سنن نبوی یعنی احادیث مرویه از حضرت رسول بود . همینکه یکی از صحابه حدیثی از حضرت رسول نقل میکرد و در باب موضوع مورد خلاف آنچه را از حضرت شنیده یا دیده بود روایت مینمود دیگر برای کسی مجال بحث باقی نمیداد چه در آن ایام یکی بعلت محدود بودن مسلمین بمنصر عرب و معرفت کامل و آشنائی ایشان بدقایق و رموز زبان عربی و لحن قرآن و عدم اطلاع بطرز فکر مردم غیر عرب و مخلوط نشدن بامتدین سایر ممالک ، دیگر بعلت نهی شدید صحابه از تأویل آیات متشابه قرآن و تفسیر برآی ، عموم مسلمین بیک شکل فکر میکردند و هنوز راه شبهه و تفکر در مسائل دینی بر ایشان باز نشده بود بخصوص که مسلمین گرفتار جهاد و فتح بلاد و گرفتن ایمان از مخالفین بودند و هنوز آن آرامش و سکونتی که جهت این

قبیل تفکر ها و بحث ها مجال فراهم سازد در جامعه اسلامی بر قرار نگر دیده بود . بهمین علل اختلافاتی که بیش می آمد هم بیشتر در باب فروع دین و عبادات و معاملات بود و هم حل آنها بوسیله مراجع بصحابه و استشهاد بآیات قرآنی و سنن نبوی سهولت دست میداد .

در عصر خلافت ابوبکر و مرتد شدن جماعت کثیری از مردم عربستان و ظهور مدعیان پیغمبری برای تمیز مسلمین حقیقی از اهل ردّه و کسانی که سرازاطاعت احکام اسلام پیچیده بودند اول بار احتیاج بتعریف کامل ایمان و اسلام حس شد تا معلوم شود که يك نفر بار غایت چه اصولی مؤمن و مسلمان واقعی است و بار تکاپ چه خطایا و گناهانی در زمره مرتدین و کفار معدود خواهد شد و این مسئله پس از بروز يك رشته اعمال ناپسند از عثمان خلیفه سوّم و قیام طلحه و زبیر و عایشه بر حضرت علی بن ابی طالب و ظهور خوارج و حکومت غیر قانونی معاویه و حرکات خلاف او کسب اهمیت فوق العاده کرد و بین مسلمین ایجاد تفرقه و انقسام نمود .

بعد از قتل عثمان و بیعت اکثریت مردم با حضرت علی بن ابی طالب (سنه ۳۵) مسلمین بسه فرقه منقسم گردیدند :

۱ - يك فرقه در ولایت امیر المؤمنین علی ماندند و مطیع اوامر و نواهی آن حضرت شدند .

۲ - فرقه دیگر بیطرفی اختیار کرده کنار رفتند و این جماعت که قلیلی بیش نبودند نه حاضر شدند که در جنگهای بین مسلمین بیطرفداری آن حضرت قیام کنند و نه طرف مخالفین را بگیرند و بقول خود از فتنه اعتزال کردند و بهمین جهت معتزله نامیده شدند و این فرقه کوچک بیطرف را نباید با فرقه عظیمی که بعدها ظهور نمود اشتباه کرد و از این فرقه بیطرف بودند سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر الخطّاب و محمد بن مسلمة آنصاری و اسامة بن زید بن حارث کلبی و آحنف بن قیس و غیر هم .

۳ - فرقه سوّم بنحو نخواستاری عثمان و مخالفت با امیر المؤمنین قیام کردند و این فرقه که عثمانیه خوانده میشوند ریاستشان با طلحه و زبیر و عایشه دختر ابوبکر و زوجه

حضرت رسول بود. حضرت علی بن ابی طالب این جماعت را در وقعهٔ جَنَل (سنه ۳۶) مغلوب کرد. طلحه و زبیر بقتل رسیدند و بقیهٔ باران ایشان گریخته جمعی از آنان پیمانہ معاویہ رفتند و با اهل شام بمخالفت امیر المؤمنین برخاسته معاویہ را پیشوای خود اعلام نمودند و جنگ صفین (سنه ۳۷) بروز کرد و آن وقعه چنانکه میدانیم بحکم حکمین منتهی گردید. بعد از اعلان نتیجه حکم جماعتی از مسلمین که در بیعت حضرت علی بن ابی طالب بودند قبول حکمیت را صحیح شمرده از بیعت آن حضرت بیرون رفتند و بعنوان خوارج قیام کردند و با اینکه در وقعهٔ نهروان (سنه ۳۹) جمع کثیری از ایشان بقتل رسیدند باز دست از عقاید خود بر نداشته روز بروز بر عدهٔ خود افزودند و در مقابل اهل سنت و جماعت و فرقهٔ شیعه فرقهٔ بزرگی شدند که بعدها اسباب زحمت کلمی مسلمین گردیدند و در میان ایشان فرق چند بظهور رسید.

بعد از شهادت حضرت علی بن ابی طالب (سنه ۴۰) غیر از فرقهٔ کوچک شیعه که با امامت آن حضرت بعد از پیغمبر اسلام ایمان داشتند و این حق را نصیب آل علی می دانستند بقیهٔ مسلمین و اتباع طلحه و زبیر و عایشه با اصحاب معاویہ که سواد اعظم مسلمین میشدند دست یکی کرده بفرقهٔ مرجئه موسوم شدند و این فرقه مشتمل بود بر درباریان و ریزه خواران خوان معاویہ و طرفداران کسانی که غلبه یافته بودند یعنی جمعیتی که گرد معاویہ جمع آمده و عقیدهٔ ایشان این بود که جمیع اهل قبله همین که بظاهر اقرار میکنند مؤمنند. ارتکاب گناه بایمان ضرری وارد نمی آورد چنانکه بطاعت کفر زایل نمیشود. هیچکس حق ندارد که در دنیا در باب جهنمی یا بهشتی بودن کسانی که مرتکب گناهان کبیره شده اند حکم دهد. باید حکم این اشخاص را بروز قیامت موکول کرد و عذاب ایشان را تا روز حشر بتأخیر انداخت و این تأخیر را اِرْجَاء (بتأخیر انداختن) میگویند.

عقیدهٔ مرجئه در باب امام یعنی جانشین حضرت رسول این بود که پس از انتخاب شخصی باجماع باین مقام باید هر چه را او میگوید و امر میدهد اطاعت کرد و فرمان او را واجب شمرد و عصمت او را از خطا لازم نمیدانستند و این عقیده کاملاً بمنفعت معاویہ

و جانشینان او بود بهمین علت مرجئه را فرقه حکومتی بنی امیه می گویند و چون شیعه و خوارج بواسطه حرکات ناپسند امویان و دخالت دادن عیسویان در کارها از ایشان تنفر شدید داشتند مرجئه اسباب تقویت کار بنی امیه شدند و تا این خاندان روی کار بودند آن فرقه نیز اعتباری داشتند ولی همین که بساط دولت اموی برچیده شد مرجئه هم از اهمیت افتادند و ابوحنیفه نعمان بن ثابت که یکی از این فرقه و از مرجئه عراق بود شعبه حنفی از مذاهب اربعه تسنن را درست کرد.

فرقه معتزله

در اواسط دوره بنی امیه بتدریج تفکر در اصول مذهب و اظهار شبهه و تاویل آیات قرآن از طرف جمعی از مسلمانین غیر عرب یا کسانی که با ملل غیر مسلمان خارج حشر و از ایشان اقتباس بعضی آراء و عقاید کرده بودند قوت گرفت و موضوع بسیار مهمی که طرف توجه شد مسئله قضا و قدر و جبر و اختیار بود و اول شبهه ای که در این باب ظاهر گردید در عهد خلافت عبدالملک بن مروان (۶۵-۸۶) بروز کرد و اظهار کنندۀ این مقاله معتد بن عبدالله جهنی بود و او بر خلاف مجبیره یا جبریه برخاست و قوی آورد که نقطه مقابل عقیده اهل جبر بود.

مجبیره میگویند بندگان خدا قادر بر هیچ فعلی نیستند بلکه مجبور و مقهورند، خداوند در موقع بروز فعل از بنده آنرا احداث میکند و نسبت افعال خیر و شر با افراد ناس نسبت مجازی است همانطور که مجازاً میگوئیم نهر جریان میکند و آسیا میگرد بانسان نیز از راه مجاز نسبت فعل میدهیم و برای اثبات دعوی خود بعضی از آیات قرآنی را نیز از همین نظر تاویل میکردند.

معبد جهنی که رأی خود را از يك نفر ایرانی بنام ستبویه فرا گرفته بود نسبت افعال خیر و شر را بقضاء و قدر انکار کرد و گفت که افراد مردم قبل از آنکه از ایشان فعلی سرزند کاملاً توانا و قادرند و در افعال خود مختار و مستطیعند و خداوند افعال و اعمال بندگان را بخود ایشان وا گذاشته و این معنی همانست که تفویض خوانده میشود. پیروان معبد جهنی بنام قدریه معروف شده اند ولی معتزله که بعدها این رأی معبد

را پذیرفته از قبول این لقب تبری بسته اند و می گفتند چون ما منکر قدریم و نسبت آنرا بخدای تعالی خطا میدانیم باید مخالفین ما یعنی جبریه که بقضاء و قدر عقیده دارند باین اسم خوانده شوند ولی جبریه هم زیر بار قبول این عنوان نمی رفتند و هر دو فرقه مخالف از شهرت باین صفت جداً بیزار بودند چه حضرت رسول قدریه را لعنت کرده و فرموده بود: الْقَدَرِيَّةُ مَجْهُوسٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ (۱).

معبد جهنی را در سال ۸۰ بقولی حجاج بن یوسف ثقفی در بصره و بقولی عبدالملک بن مروان در دمشق بقتل رسانید.

غیر از معبد جهنی چند نفر دیگر مثل غیلان دمشقی و یونس اسواری و جعد بن درهم نیز همین عقیده را اظهار داشتند و برای تأیید این رأی آیاتی از قرآن را بزعم خود تأویل کردند ولی این مقاله تازه چیزی نبود که بزودی پذیرفته شود و مورد اعتراض اصحاب حدیث و سنت قرار نگیرد بهمین علت يك عده از صحابه که هنوز حیات داشتند از این فرقه تبری جستند و اخلاف خود را توصیه کردند که بر قدریه سلام ندهند و بر جنازه های ایشان نماز نگزارند و بیعتات مرضای آن طایفه نروند (۲).

غیلان دمشقی را خلیفه هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵) و جعد بن درهم را هم خالد بن عبدالله القسری (مقتول در سال ۱۲۶) و الی عراق و خراسان بقتل آورد ولی رأی ایشان از میان نرفت و روز بروز عده گروندگان بآن زیادتر شد بخصوص وقتیکه ابو حذیفه واصل بن عطا (۸۰-۱۳۱) از جوالی ایرانی و از شاگردان حسن بن یسار بصری (۲۱-۱۱۰) بتأیید آراء معبد و غیلان برخاست و محرك نهضت عظیمی در عالم اسلام گردید.

در ابامی که حسن بصری در بصره بتعلیم و وعظ اشتغال داشت و مردم بسیار از فصاحت و علم و مواظب او در ذم دنیا و لزوم عبرت اندوزی از کار عالم استفاده میکردند و حسن بواسطه زهد و تقوی توجه و ارادت جمع کثیری از مسلمین را جلب کرده بود يك فرقه از خوارج باسم آزاریه که پیروان نافع بن آذرق بودند در تحت سرکردگی قطری بن الفجاءه بر بنی امیه شوریدند و قطری با لقب امیر المؤمنین بجمع آوری خوارج

ازارقه و تهییج ایشان بر ضد بنی امیه مشغول شده اهواز را گرفت و مدتها در حوالی بصره و شط کارون باعمال امویان زد و خورد میکرد تا آنکه بالاخره در اوایل حکومت حجاج بن یوسف بر عرافین بدست مهلب بن ابی صفرة از آن حدود رانده شد. در زمان فتنه ازارقه بین مسلمین بر سر حکم گناهکاران اختلاف شدید بروز کرد و هر دسته در این خصوص رائی داشتند بشرح ذیل :

۱ - ازارقه میگفتند که هر کس ' چه مسلم چه غیر مسلم ' مرتکب گناهی شود اعّم از آنکه گناه او از گناهان صغیره باشد یا کبیره مشرک است و قتل او و اطفال و زنان او لازم میآید.

۲ - طایفه دیگر از خوارج که صُفَرِیّه خوانده میشدند قول ازارقه را در باب حکم گناهکاران قبول داشتند فقط قتل اطفال ایشان را جایز نمیشمردند.

۳ - فرقه دیگر از خوارج بنام نَجْدَات میگفتند اگر کسی مرتکب گناهی شود که حرام بودن آن مسلم باشد و عموم مسلمین در آن باب اجماع کرده باشند مشرک محسوب میشود ولی اگر از کسی گناهی سرزند که مسلمین در باب تحریم آن اتفاق ندارند چون میتوان گفت که مرتکب بحرام بودن آن علم نداشته باید تا موقع بدست آوردن دلیل و حجّت قاطع از دادن حکم در باب او خودداری کرد و امر را برای علمای فقه و گذاشت.

۴ - مرجئه و اکثر علمای تابعین میگفتند که مرتکب گناهان کبیره را چون بانبیای مرسل و کتب آسمانی و بحقایق احکام الهی اقرار دارد باید مؤمن شمرده ولی چون ارتکاب کبیره کرده فاسق محسوب میشود و فسق منافی با ایمان و اسلام نیست. ۵ - حسن بصری و پیروان او میگفتند که مرتکبین کبائر منافق بشمار میروند و منافق از کافری که علناً اظهار کفر میکند بمراتب بدتر است.

و اصل بن عطارای هیچیک از این فرق را که یا بکفر و شرک گناهکاران حکم میکردند و با ایمان و اسلام ایشان نپذیرفت و رأیی آورد که حد وسط این دو محسوب میشد و گفت که مرتکبین کبائر نه کافر مطلقند و نه مؤمن درست بلکه مقام ایشان بین این دو طبقه مردم قرار دارد چه ایمان عبارت از يك سلسله خصلت های نیکوست که چون در مردم جمع آمد او را

بلفظ مؤمن میستایند و فاسق چون جامع این خصال نیست نمیتوان او را بنام مؤمن خواند ولی باین علت که خصال نیک دیگر در او موجود است و منکر شهادتین نیست انکار این خصال و اطلاق نام کافر بر او صحیح نمیشود و در حقیقت مرتکبین کبائر از صف کفار و مؤمنین هر دو خارجند و از ایشان کناره گیری (اعتزال) جسته اند و در عداد هیچکدام محسوب نمیشوند ولی اگر مرتکب کبیره ای بدون نوبه از دنیا خارج شود در آخرت در زمره اهل جهنم معدود است چه در آن دنیا مردم دو گروه بیش نیستند یا اهل جهنمند یا مستحق بهشت باین تفاوت که عذاب او تخفیف خواهد یافت و قرارگاه او از قرار کبایه کفار بالاتر خواهد بود.

عقیده و اصل بن عطا از این تاریخ بنام الْمُعْتَزِلَةُ بَيْنَ الْمُتَرَلِّتَيْنِ و اِغْتِزَال معروف شده و پیروان او را هم اَهْلُ اِغْتِزَالٍ یا مُعْتَزِلَه خوانده اند و چون این عقیده از او بروز کرد حسن بصری او را از حلقه درس خود راند و اصل موافق شد که یکی دیگر از شاگردان حسن یعنی عمرو بن عقیده بن باب (۸۰-۱۴۴) را که او نیز از موالی ایرانی بود باخود یار کند و بدستگیری یکدیگر فرقه بزرگ معتزله را تأسیس نمایند.

غیر از عقیده بتفویض و اعتزال و انکار قدر و اصل بن عطا و عمرو بن عبید در باب توحید و عدل و وعد و وعید نیز آراء مخصوصی اظهار داشتند و عقاید ایشان در این مسائل از طرف عموم معتزله پذیرفته شده و باوجود اختلافاتی که بعدها در باب فروع در میان این فرقه بروز کرده و آنرا بفرق چند منقسم ساخته است اصول عقاید و اصل بن عطا و عمرو بن عبید که با اصول خمس معروفست محفوظ مانده و کسی استحقاق عنوان معتزلی پیدا نمیکرده است که باین اصول معتقد باشد (۱) و آن اصول این است:

۱ - **توحید**: «خداوند عز و جل نه جسم است و نه عرض و نه عنصر و نه جزء و نه جوهر بلکه خالق اجسام و اعراض و اجزاء و جواهر است. هیچیک از حواس نمیتواند او را در یابد نه در دنیا و نه در آخرت. مکان و اقطار قابل گنجایش و محصور کردن او نیست بلکه خداوند لم یزل است و زمان و مکان و نهایت و حد ندارد. خالق اشياء است

و مانند اشیاء نیست و هر چه غیر از اوست مَحْدَث است *.

۲ - **عدل** : « خداوند شر و فساد را دوست نمی‌دارد و از این جمله بری است و افعال بندگان را خلق نمیکند بلکه مردم بقدرتی که خداوند بایشان داده با آنچه بآن امر شده یا از آن نهی بعمل آمده مبادرت مینمایند . او امر ایزدی جهت اجرای اموری است که مصلحت خلق در آنها و پسندیده خداست و نواهی او برای جلوگیری از ارتکاب بامور ناپسند و فساد انگیز است . خداوند بندگان را تکلیف باعملی که از حد توانائی ایشان بیرون است نمیکند و از ایشان کاری که ساخته نیست نمیخواهد . مبادرت بفعل یا خود داری از آن بقدرتی است که خداوند آنها ببندگان خود داده و مالک این قدرت اوست اگر بخواهد میتواند آنها سلب کند یا باقی بگذارد . خداوند قادر است که مردم را بطاعت خود مجبور سازد و یا ایشان را از راه اضطراب از معصیت باز دارد ولی اراده او برای آنکه از بندگان خود رفع محنت کند و باب هرج و مرج را مسدود سازد باین ترتیب قرار نگرفته * . معتزله را بمناسبت اصرار در باب تعریف و تقریر توحید و عدل و مناظره در این خصوص با طرفداران تجسیم و تشبیه و مجبره و غیره اهل توحید و عدل نیز میگویند .

۳ - **وعدو وعید** : « خداوند در احکام خویش تغییر نمیدهد و در وعد و وعید خود صادق است و مرتکب گناهان کبیره را نمی‌آمرزد مگر آنکه در حیات این دنیا توبه کند * .

۴ - **المنزلة بین المنزلتین** : که شرح آن در فوق گذشت .

۵ - **امر بمعروف و نهی از منکر** : « بر هر مسلمانی بقدر وسع و استطاعت او واجب است که احکام خداوند را بر هر کس راه عصیان رفته و از او امر و نواهی الهی سرپیچی کرده ، چه کافر باشد چه فاسق ، عرضه دارد و در پیش بردن آن با شمشیر یا وسایل مادی آن جهاد کند و بین کافر و فاسق در این مرحله تفاوت نکند » (۱) .

بعد از اصل بن عطا و عمرو بن عبید شاکردان و پیروان ایشان مثل ابوالقُتَیْبَة محمد بن مُذَیْن عَلاَی (۱۳۱ - ۲۳۵) و آتَم سَهْل پُشَرِن مُقَیْمَز (متوفی سال ۲۱۰)

و ابواسحق ابراهیم بن سَیَّار نَظَّام (وفاتش بین ۲۲۱ و ۲۳۱) و ثُمَامَةُ بنِ أَشْرَس (از معاصرین هارون و مأمون) و مُشَافِی بن عَمْرٍو قُوطِی (از معاصرین مأمون) و ابوالحسن عَبدُ الرَّحِیم بن مُحمَّد خِطَّاط (نیمه دوم قرن سوم) و ابوموسی عِسی بن صَبِیح الرِّدَاذ (از معاصرین بشر بن معتمر) و ابومُحمَّد جَعْفَر بن مُبَسَّر (وفاتش در ۲۳۴) و ابوالفضل جَعْفَر بن حَرَب (وفاتش در ۲۳۶) و آبو عُمَمان عَمْرٍو بن نَجْر جَاطِط (وفاتش در ۲۵۵) اصول خمسة معتزله را با شرح و تفصیل در بصره و بغداد که دو مرکز عمده ایشان بود منتشر نمودند و با اینکه با استادان اولی خود و با یکدیگر اختلافات زیاد پیدا کردند باز در مقابل فرق دیگر اسلامی و مخالفین غیر مسلمان همه با هم معتزله شناخته میشدند و جمیعاً اصول خمسة را با مختصر تفاوت هائی که گاهی ایشان را بشیعه و گاهی باصحاب سنت و مرجئه نزدیک مینمود دفاع میکردند.

در زمان خلافت یزید بن ولید بن عبدالملک (سال ۱۲۶) یعنی موقعیکه واصل بن عطا و عمرو بن عبید اصول خمسة را اظهار کرده بودند این خلیفه عقاید ایشان را پذیرفت و معتزله دور او را گرفتند و او را در میان بنی امیه در دیانت حتی بر عمر بن عبد العزیز نیز ترجیح دادند و یزید اول خلیفه ای بود که جانب اهل اعتزال را گرفت و بعد از او در عهد بنی عباس چند نفر دیگر از خلفا نیز این سیره را تعقیب کردند.

علم کلام

پس از تأسیس دولت عباسی و توجه بترجمه کتب ملل غیر عرب و انتشار مؤلفات حکمتی و منطقی یونانی و مقالات مذهبی ملل غیر مسلمان افکار خارجی و یک نوع طرز فکر و استدلال تازه در میان مسلمین شیوع یافت و این عامل مهم که حتی در آخر دوره بنی امیه هم بوسیله معاشرت مسلمین با ملل غیر مسلمان و بحث و مناظره با ایشان بروز کرده بود در این دوره بتدریج قوت گرفت و مخالفت فرق اسلامی را با یکدیگر بیش از پیش شدت داد.

از یک طرف کتب مانی و مرقیون و ابن دِیسان در ایام خلافت مهدی (۱۵۸) - (۱۶۹) در دست مردم منتشر شد و چند نفر از زنداقه مثل عبد الکرم بن آبی التوجا و

حَمَادُ عَجَرْدَ و یحیی بن زباد و مُطِیع بن اَیَّاس کتبی چند در تأیید مذاهب مانوی و مرقیونی و دیصانی تألیف کردند (۱) و از طرفی دیگر از مسلمانان کسانی که بمطالعه فلسفه یونانی پرداختند و در اصل و مبدأ هر چیز بتحقیق و استدلال مشغول شدند ذات باری تعالی و صفات حضرت احدیت را نیز مورد بحث قرار دادند و گفتند که برای نجات از ننگ عوامی و تقلید از اقوال اسلاف و توقف در حدّ ظواهر شرع باید در این مرحله هم بقدم نظر و استدلال پیش رفت و از فلاسفه که مردمانی بی نهایت هوشمند و روشن فکر بوده اند تبعیت کرد. (۲)

بطور کلی احکام شرعی اسلام یا متعلّق بعمل و طاعت است یا متعلّق بمعرفت و اعتقاد، قسمت اول را احکام فرعی یا عقلی و قسمت دوم را احکام اصلی یا اعتقادی میگویند. بحث در مسائل مربوط بعبادات و احکام عملی جزء فروع و بحث در اعتقادات و معرفت جزء اصول شمرده میشود. کسی که در معرفت و توحید بحث کند اصول و کسی که در طاعت و شریعت تحقیق نماید فروعی بشمار می رود. (۳)

در اوایل از برکت وجود حضرت رسول یا نزدیکی بزمان بعثت بواسطه امکان سماع اخبار از صاحب شریعت و قلّت اختلافات و سهولت مراجعه بصحابه و ثقات، مسلمانان از تدوین احکام شرع و ترتیب آن بفصول و ابواب و تقسیم آن بفروع و اصول بی نیاز بودند ولی همینکه اختلاف آراء بروز کرد و میل ببدعت و اظهار رأیهای مختلف ظاهر و فتاوی و آراء گوناگون زیاد شد احتیاج بتدقیق نظر و التفات بامر تدوین و تقریر احکام شرعی محسوس گردید و ارباب استدلال و نظر باستنباط احکام و بذل جهد در تحقیق عقاید دینی و تمهید اصول و قوانین و حجج و براهین آن و تدوین مسائل با ادله و تهیه جواب جهت دفع شبهات شروع کردند. علمی که از این راه بدست آمد فقه خوانده شد و قسمتی از آن که باعتقادات اختصاص داشت بعنوان فقه اکبر موسوم گردید. غالباً عملیات را فقه و اعتقادات را بمناسبت مشهورترین و عالی ترین مباحث آن که مبحث توحید و صفات باشد علم التوحید و الصفات

(۱) مروج الذهب ج ۸ ص ۲۹۳ (۲) تلبیس ابلیس ص ۵۲ و ۸۷

(۳) شهرستانی ص ۲۸ و شرح مقاصد تقنازانی ص ۶

میگفتند و این علم درم را چون مباحث آن باجمله «کلام در ذکر فلان مبحث یا فلان» شروع میشد علم کلام نیز خواندند و کلام در این مورد بمعنی شرح و بیان و استدلال عقلی است (۱) بعلاوه مشهور ترین موضوعات خلاقی این علم جدید بحث در کلام الله بود که آیا قدیم است یا محدث. علمای کلام میگفتند که همانطور که علم منطق بر قدرت شخص در تحقیق فلسفیات می افزاید علم کلام نیز در تحقیق شرعیات باو توانائی می بخشد. گذشته از این، کلام در بحث در شرعیات ورد مخالفین پیش از هر مورد دیگر محل احتیاج واقع میشود چنانکه کوئی استدلال در این مقام بهمان کلام انحصار می یابد و میان دو کلام آنرا که قوی تر و قاطع تر بود بطور مطلق کلام میخواندند (۲).

علم کلام در فاصله مابین خلافت مهدی و عصر مأمون (مابین ۱۵۸ و ۲۱۸) در میان مسلمین نضج گرفت چه مهدی پس از انتشار مقالات پیروان مانی و مرقیون و ابن دیسان اهل جدل و بحث را بتألیف کتب در رد عقاید ایشان و اقامه براهین بر نقض شبهات آن جماعت و توضیح حق جهت مردم متزلزل و اهل شک و تردید واداشت (۳) و مأمون که خود بعقاید معتزله اظهار تعلق میکرد با اهل کلام مجالست داشت و از اطراف ارباب جدل و مناظره را پیش خود میخواند و مردم را بآموختن آداب بحث و مجادله و صنعت استدلال تشویق مینمود (۴).

علم کلام در اصطلاح واضعین آن علمی است که در آن از ذات باری تعالی و صفات او و احوال ممکنات از مبدأ و معاد موافق قانون اسلام بحث میشود و این قیید اخیر برای آن است که کلام با علم الهی که در فلسفه موضوع بحث است مشتبّه نکرده (۵). کسی که باین علم اشتغال میورزید متکلم خوانده میشد.

ظهور علم کلام که شروع آن را باید از متکلمین معتزلی مخصوصاً از ابواسحق ابراهیم بن سیار نظام از فریقتهای فلسفه یونان دانست فقهای اصحاب حدیث و سنت را بمخالفت شدید با آن واداشت. این جماعت اخیر میگفتند که مباحثات متکلمین بالاخره

(۱) برای شواهد این معنی رجوع کنید بکتاب الاتصار ص ۷ (۲) شرح مقاصد ص ۶

(۳) مروج الذهب ج ۸ ص ۲۹۲ (۴) مروج الذهب ج ۸ ص ۲۹۵

(۵) تبریفات جرجانی ص ۸۰

بخروج از اسلام و شك و الحاد منتهی میشود بهمین جهت باید شدیداً از اشتغال بکلام احتراز داشت و در امر ایمان بقرآن و سنت پیغمبر مراجعه کرد. شافعی میگفت که اگر بنده ای بغیر از شرك مرتکب عموم منهیات شود از آن بهتر است که در کلام نظر کند و احمد بن حنبل علمای کلام را زناده میشمرد و مشغولین بآن را رستگار نمیدانست (۱).

۱ - مخالفین اهل کلام یعنی اصحاب حدیث و سنت میگفتند که آنچه از آباء و اسلاف بطریق نقل بما رسیده مسلمین را در هدایت بایمان و دفع ضلالت کافی است و معرفت اعتقادات نیز باید با ادله سمعیه یعنی ادله ای که سابقین ما از قرآن و احادیث نبوی استخراج کرده و بما رسانده اند میسر گردد بعلاوه اتباع مسلمین نیز در هر امر حجت است و اطاعت و تبعیت از آن واجب. عقیده این جماعت این بود که در باب اصول دین و بحث در آن هیچوجه نباید از عقل استعانت جست چه عقل از فهم این مسائل قاصر است. احکام و اصول دین را باید همانطور که بما منتقل شده پذیرفت و ذره ای از آن کم یا بر آن زیاد نکرد و در بیان صفات خداوند از ذکر چگونگی و تشبیه ذات باری تعالی بچیزی احتراز جست. با تمام این نهی شدید باز جماعتی از متکلمین در تأویل آیات قرآنی و بیان صفات و ذات خداوند تعالی کلماتی استعمال کردند که از آن رایحه تشبیه و تجسیم استشمام شد و فرقه مزبور که مشبهه و مجسّم خوانده شدند مورد اعتراض عامّه مسلمین و ارباب نظر و استدلال قرار گرفتند چه این جماعت مخالف میگفتند که خداوند در هیچیک از صفات خود بینندگان شباهت ندارد و هر صفتی که در خداوند موجود است با همان صفت در انسان مخالف است مثلاً علم و قدرت و اراده الهی بکلی با علم و قدرت و اراده بشری تفاوت دارد. این جماعت اخیر را اهل تنزیه می گویند.

۲ - بر خلاف اصحاب سنت و حدیث معتزله پای استدلال عقلی را در

مباحثات اصولی باز کردند و ادله عقلیه یا یقینیه را برای معرفت اعتقادات لازم شمردند و باهمین وسیله اثبات صفات را بعنوان مخالفت با توحید و عقیده بقدر را بعنوان منافات با عدل رد کردند و اصول معتقدات خود را با نظر و استدلال تقریر و مدّون نمودند.

۳ - در مقابل طرفداران ادله سمعیه و عقلیه فرقه دیگری در میان زهاد

و عبّاد و پشت پا زندگان باسباب دنیائی پیدا شد که طریقه ایشان در معرفت ذات باری تعالی تصفیه باطن و تزکیه نفس از راه ریاضات (۱) و مجاهدات (۲) بود و وسیله آنرا خطرات (۳) و وساوس (۴) میدانستند (۵) و خلاصه عقیده این جماعت که اهل کشف یا متصوفه خوانده میشوند رعایت چهار اصل ذیلست: ریاضت نفس، مجاهده طبع، منع آن از اخلاق رذیله و واداشتن آن با اخلاق حمیده مثل زهد و حلم و صبر و اخلاص و صدق که تحصیل آن در دنیا باعث نام نیک و در آخرت وسیله جلب نواست (۶).

این اصول را در ابتدا غالب مسلمانین رعایت میکردند چه متصوفه اول مدّعی معرفت خداوند بر ریاضت و مراقبت و تفکر بودند ولی همینکه بعد ها مقالات دیگری

(۱) - ریاضت عبارت است از تهذیب اخلاق نفسانی و غرض از تهذیب در این مورد فارغ ساختن آن است از آلاشها و انگیزشهای طبع (تعریفات جرجانی ص ۵۰ و اصطلاحات فتوحات مکیه ضمیمه آن کتاب ص ۱۱۷).

(۲) - مجاهده واداشتن نفس است با اعمال شاقّه بدنی و مخالفت با هوای درهر حالتی (تعریفات ص ۸۱ و اصطلاحات فتوحات مکیه ص ۱۱۷).

(۳) - خطرات و خطرات در خواطر جمع خطره و خاطره و خاطره و معنی خطاب هائی است که بقلب برسد بدون آنکه شخص در آنها دخالتی داشته باشد و آن خطاب را چهار قسم است ربّانی که اولین خواطر است و آن هیچگاه خطا نمیکند و بواسطه قوّت و تسلط و عدم امکان جلوگیری از آن شناخته میشود؛ مذکّی و آن خطابی است که شخص را بانجام خدمتی یا ادائی فریضه ای و میدارد و آن الهام خوانده میشود؛ نفسانی یا هاجس خطابی است که در آن حظ نفس باشد و شیطانی که انسان را بمخالفت باحق و ارتکاب فجحتا و معاصی و امیر ارد (تعریفات ص ۴۳ و اصطلاحات الصوفیه ص ۱۵۷).

(۴) - وسوسه کلامی است خفی که قلب بی وسیله شنیدن مفهوم آنرا در می آید (مجمع البحرین ص ۲۵۲).

(۵) - تلبیس ابلیس ص ۱۷۴ و الفهرست ص ۱۸۳ و معجم الادباء ج ۲ ص ۲۷۹.

(۶) - تلبیس ابلیس ص ۱۷۳، اولین کسیکه بمناقض متصوفه در بغداد بلم کلام پرداخته ابو حمزه محمد بن ابراهیم صوفی (متوفی سال ۲۶۹) است (تاریخ بغداد ج ۱ ص ۳۹۳).

از ایشان ظاهر شد و عقیده بحلول و وحدت وجود و علاقه بسمع و رقص و غیره در میان آن فرقه نفوذ یافت جماعتی از علما و متکلمین برّد عقاید ایشان پرداختند و موجبات آزار منصوّفه در بسیاری از بلاد اسلام فراهم آمد.

معتزله در ایام بین خلافت مأمون و متوکل (از ۱۹۸ تا ۲۳۲) باوج اقتدار و اعتلای خود رسیدند چه مأمون شخصاً آشنا بعلم کلام و از دوستداران بحث و جدل در مسائل مذهبی بود. با معتزله رفاقت کئی داشت. متکلمین را از نقاط مختلفه بیغداد میخواست و در باب اعتقادات بمناظره و مباحثه و ادار میکرد. کتب حکمتی یونان را از خارج بیغداد می طلبید و مترجمین را بترجمه و شرح آنها تشویق مینمود و غالب ایام خویش را با ابواسحق ابراهیم بن سیار نظام و ابوالهذیل علاّف و ثمامه ابن اشرس و ابوعبدالله احمد بن ابی دؤاد ایادی (متوفی ۲۴۰) از رؤسای بزرگ معتزله میکذارند و در نتیجه این معاشرت بفرقه معتزله تعلّق قلبی پیدا کرد و طرفدار عقاید ایشان گردید ولی در این راه هم چندان تعصّب از خود ظاهر نمیکرد بلکه بیشتر میل او این بود که متکلمین فرق مختلفه با یکدیگر مباحثه کنند و با اقامه برهان و حجّت حقایق عقاید خود را بثبوت برسانند و خود او میگفت که من دوست دارم که غلبه بر خصم بحجّت باشد تا بقدرت چه غلبه بقدرت همینکه قدرت از میان رفت دوره حکومت آن نیز بیابان می رسد ولی غلبه بحجّت را هیچ چیز نمیتواند از میان ببرد (۱).

مأمون که بقول بتوسط ثمامه بن اشرس بعقیده معتزله گرویده بود (۲) احمد بن ابی دؤاد را که در عداد شعرا و متکلمین و فصحای معتبر محسوب میشد بخود نزدیک کرد و سمت قضا داد و باندازه ای او را محترم و مقرب میداشت که بمعتم برادر خود وصیّت کرد که احمد بن ابی دؤاد را در جمیع امور شریک مشورت خویش قرار دهد و جزا و وزیری دیگر اختیار نکند.

نفوذ احمد بن ابی دؤاد که از شاگردان و اصل بن عطا بود در بغداد در دستگاه مأمون و تمایل این خلیفه باعترال زمام امور خلافت را تقریباً در کف فرقه معتزله

قرارداد و فرقه مزبور در صدد بر آمدند که از قدرت احمد بن ابی دؤاد قاضی و تمایل خلیفه نسبت بخود استفاده کرده بوسیله ایشان و بدست عمال دولتی عقاید خود را بر مخالفین تحمیل نمایند و این ترتیب از سال ۲۱۸ تا ۲۳۲ که متوکل بخلافت نشست دوام داشت .

عقیده بخلق قرآن

در ربیع الاول سال ۲۱۸ مأمون بدستکاری احمد بن ابی دؤاد و مشاورین معتزلی دیگر خود حکمی صادر کرد که قضاة و محدثین را عمال دولتی تحت آزمایش که آنرا میخه میگفتند بیاورند . از این جماعت کسانی را که بمخلوق بودن قرآن عقیده دارند بر سرکار خود باقی بگذارند و شهادت ایشان را بپذیرند و از قبول شهادت کسانی که با این عقیده مخالفند خود داری کنند و حکم آنها را مقبول نشمارند . خلیفه و ابن ابی دؤاد در تأیید و تنقیذ این حکم مراسلات متعدّد بولایات تحت فرمان خود نوشتند و بحکام در اجرای آن تأکید بسیار کردند .

فرق مختلفه مسلمین در باب قرآن با یکدیگر اختلاف کلمی داشتند و در عین اینکه جمیع ایشان خداوند تعالی را متکلم یعنی متّصف بصفّت کلام میدانستند در معنی کلام و حدوث و قدم آن هر یک دارای رأی خاصی بودند .

اصحاب حدیث و سنت میگفتند که کلام خدا قدیم و ازلی است و مخلوق نیست و امام احمد بن حنبل مروزی (۱۶۴ - ۲۴۱) امام اهل حدیث در عصر مأمون و معتصم و واثق اگر چه مثل معتزله و شیعه کلام خدا را حروف و اصواتی میدانست که بقصد افهام با یکدیگر ترکیب شده اند باز میگفت که این ترکیب حروف و اصوات بهمین شکل در عالم ازل ثابت و بذات باری تعالی قائم بوده و صوتی که امروز از آواز قراء قرآن شنیده و رؤیتی که از سطور آن حاصل میشود عین همان کلام قدیم خداوند است حتی بعضی از پیروان او هر یک از نسخ قرآن بلکه جلد و غلاف آنرا هم ازلی می پنداشتند^(۱) و خود امام احمد بن حنبل

اصلاً بحث در این موضوع را صلاح نمیدانست و مخالف با سیره اسلاف می‌شمرد و اتباع خود را از تفوّه بآن نیز نهی میکرد (۱).

معتزله و شیعه این عقیده را سخیف شمرده گفتند که کلام فعل خداوند است و بهمین جهت نمیتوان آنرا قدیم و ازلی دانست بلکه قرآن مخلوق و محدث است و معنی متکلم بودن خداوند این است که او در بعضی اجسام ایجاد و خلقت کلام میکند. ابوالحسن خیاط معتزلی میگوید من اطمینان دارم که اگر حضرت رسول در عهد معتزله میزیست عقیده بخلق قرآن را جهت ائمت خود بنص صریح بیان مینمود (۲).

بحث در باره کلام الله که بعد ها ظهور فرقه اشعری بر شدت آن افزود از اولین و مهمترین مباحثی بود که بین مسلمین موضوع گفتگو و جدل واقع شد و چون این مبحث از مباحثی است که قبل از انتشار کتب حکمتی یونانیها در میان فرق اسلامی مورد نظر قرار گرفته و اساساً حکما زیاد بآن توجه نکرده اند عقیده جماعتی این است که علم کلام را هم بهمین علت باین اسم موسوم ساخته ند. عقیده بقدمت یعنی ازلی بودن قرآن در اواخر دوره بنی امیه تقریباً رأی عمومی بود و کسی جرأت نداشت که با آن مخالفت کند. اوّل کسی که بمخالفت با آن برخاست و مخلوق بودن قرآن را اظهار کرد جند بن درّهم بود که بهمین مناسبت هم بشرحیکه سابقاً گفتیم در ایام خلافت هشام بن عبد الملک (۱۰۰ - ۱۲۵) بقتل رسید.

در زمان خلافت هارون الرشید بواسطه قوّت گرفتن معتزله عقیده بخلق قرآن رواج کثلی پیدا کرد ولی قدرت و تعصب ابن خلیفه مقتدر مانع از آن بود که معتزله علناً این رأی خود را اظهار کنند مخصوصاً که رشید هر کس را که باین عقیده تظاهر میکرد بسختی میکشت.

در عصر مأمون چنانکه در فوق گفتیم عقیده بخلق قرآن علنی شد و ابن خلیفه

جانب گروندگان باین مقاله را گرفت بلکه در این مرحله مخصوص بسختی و تعصب قدم برداشت و او وزیرستان همفکرش موجب آزار مخالفین را فراهم آوردند و کار «محنه» یعنی تحقیق و آزمودن عقیده قضاة و شهود و محدثین را بسختی و زجر کشاندند. کسی که بیش از همه در نگاهداری عقیده قدیم خود و مخالفت با رأی مأمون و معتزله پا فشاری کرد امام احمد بن حنبل بود^(۱) و او با وجود سختگیربهای عمال مأمون زیر بار این قول نرفت تا آنجا که او را باغل و زنجیر پدش مأمون که در شام بود روانه کردند ولی قبل از آنکه امام احمد بن حنبل بحضور مأمون برسد خبر مرگ خلیفه در راه رسید و گماشتگان مأمون امام را ببغداد مراجعت دادند.

در خلافت معتصم (۲۱۸ - ۲۲۷) برادر مأمون در باب عقیده بقرآن همان سیره سابق تعقیب شد و احمد بن ابی دؤاد که در این دوره بمقام قاضی القضاتی رسیده بود قدرت خود را بیش از پیش در این راه بکار برد و تعقیب «محنه» در عصر این خلیفه بیشتر از ایام مأمون بالا گرفت تا آنجا که معتصم امام احمد بن حنبل را که کاکان در حفظ عقیده خود پا فشاری میکرد در سال ۲۱۹ مدت سه روز در حضور جمعی بترك رأی خود مجبور کرد و با مخالفین بمنظره و سؤال و جواب را داشت چون دید که ترك عقیده نمیگوید امر داد که او را تازیانه بزنند. عمال خلیفه امام را سی و هشت تازیانه زدند و بقدری در این عمل بیرحانه سختی کردند که بیچاره امام احمد بن حنبل بینوش افتاد و پوست بدن او بر آمد سپس چون خلیفه از اجتماع و شورش فرقه حنبلی و مخالفین دیگر بیم داشت امر داد او را محبوس کردند. در زمان خلافت واثق (۲۲۷-۲۳۲) پسر معتصم نیز همان روش مأمون و معتصم تعقیب شد و واثق که مثل مأمون با حکما و معتزله و اهل بحث و جدل می نشست و احمد بن ابی دؤاد و جعفر بن حرب همدانی (متوفی سال ۲۳۶) از رؤسای بزرگ معتزله از خواص او بودند بتفتیش عقاید دینی مردم و ادامه «محنه» پرداخت و بهمین علت بسیاری از مردم را از خود رنجاند و زبان طعن و لعن ایشان در او دراز شد و بقدری

(۱) برای تفصیل پافشاری و عذاب چهار نفر از علمای اهل مرو در این قضیه رجوع کنید بتاریخ بغداد ج ۵ ص ۱۷۷

عمّال او در طیّ این مسلک تعصّب بخرج میدادند که در سال ۲۳۱ موقبعکه گماشتگان خلیفه اسرای مسلمان را بآبادن فدیّه از رومیان میگرفتند نماینده‌ای از طرف قاضی القضاة احمد بن ابی دؤاد بسرحدّ روم آمد تا عقیده اسرار را بپرسد. نماینده مزبور کسانی را که بمخلّق قرآن ونفی رؤیت از حقّ تعالی عقیده داشتند از چنگ رومیان خلاص میکرد و مورد نوازش قرار میداد بر خلاف کسانی را که حاضر باین اقرار نمیشدند همچنان باسیری باقی میگذاشت و در این امتحان جماعتی از مسلمین زیر بار تکلیف نماینده قاضی القضاة نرفتند و ببلاد عیسوی نشین برگشتند (۱).

در سال ۲۳۲ چون متوکل بر کرسی خلافت نشست بمخالفت با سیره مأمون و معتصم ووائق قیام نمود. مجادله و مناظره را موقوف کرد و بر خلاف ایشان مسلک تقلید و روش ارباب حدیث و سنت را پیش گرفت و امام احمد بن حنبل را محترم داشت و او را طرف مشورت خود قرار داد و دوره محنت باین ترتیب بانتهای رسید.

از زمان متوکل بعد قدرت معتزله رو ببتزل گذاشت چه از طرفی اصحاب حدیث و سنت مجدداً قوّت گرفتند و بفکر دفاع از عقاید خود و ردّ آراء و مقالات معتزله افتادند و از طرفی دیگر فرقه شیعه بواسطه ظهور چندین نفر از متکلمین قادر بمخالفت با معتزله و نقض بعضی از عقاید ایشان برخاستند و این فرقه را بتدریج از شوکت و اعتبار اوّلی انداختند.

علم کلام که ابتدا وسیله پیشرفت کار معتزله و شیعه بود و اصحاب حدیث و سنت با آن کمال عناد و مخالفت را داشتند کم کم مورد توجه عموم مسلمین قرار گرفت چه این فرقه اخیر دیدند که برای ردّ اعتراضات مخالفین چاره‌ای ندارند جز آنکه بهمان ادله کلامی ایشان متمسک شوند و همان روش استدلال و تکلم مخالفین را پیش بگیرند و این استعانت از ادله کلامی ابتدا از طرف اصحاب حدیث و سنت منحصرأ بعنوان دفاع اصول عقاید خود بود و تغییر مبانی مذهبی این فرقه قدیمی دیگر چندان سهولت نداشت ولی در اوایل قرن چهارم هجری اکثریت

اعلامی حدیث و سنت کلام را در اثبات و تقریر عقاید خود نیز پذیرفتند و ابن در موقعی بود که هنوز چند نفر از بزرگان رؤسای معتزله مثل ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبائی (۲۳۵ - ۳۰۳) و پسرش ابو هاشم عبدالسلام جبائی (متوفی ۳۲۱) و ابوالقاسم عبدالله بن احمد کلبی بلخی (وفاتش در ۳۰۹) و ابوبکر احمد بن علی بن اخشیذ^(۱) (۲۷۰ - ۳۲۶) در بصره و بغداد بانشار عقاید فرقه خود اشتغال داشتند و در گرد هر کدام نیز شاگردان متعدّد جمع بودند.

یکی از شاگردان ابو علی جبائی بنام ابوالحسن علی اشعری (۲۶۰ - ۳۲۴) بعد از آنکه مدتها در حلقه درس استاد خود از عقاید معتزله پیروی میکرد بعضی از آراء استاد خویش اعتراض کرده از او جدا شد و علناً از اعتزال توبه نمود و با قبول احکام امام شافعی در باب فروع ادله کلامی را با وجود نهی اسلاف در تحقیق اعتقادات بکار برد و اصول آنها را با عقاید اهل سنت وفق داد و واضع و ناشر علم کلام در میان ابن فرقه اخیر گردید.

ابوالحسن اشعری که بمخالفت با استاد خود برخاسته بود بعد از آنکه اصول عقاید خویش را مدوّن کرد بمنظوره با معتزله و ردّ مقالات ایشان دامن مجاهدت بکمر بست و چون هم در کلام قوی دست بود و هم بر حدیث و سنت اطلاع کامل داشت در این میدان مبارزه کاملاً موفق آمد و او و شاگردانش از يك طرف و متکلمین شیعه بشرحیکه خواهیم دید از طرفی دیگر معتزله را در میان گرفتند و تقریباً بساط ایشان را برچیدند چنانکه بعد از ابو علی و ابو هاشم جبائی و ابوالقاسم بلخی جز یکی دو سه نفر دیگر مرد نامی بزرگی از میان ایشان برنخواست که اهل

(۱) ابو بکر احمد بن علی بن بیجور [یا اجور یا معجور] ابن حزم ج ۴ ص ۲۰۳ و الفهرست ص ۱۷۳) [بن اخشیذ (یا اخشاذ) یلی از مشهور ترین متکلمین و مصنفین و صلحای فرقه معتزله است و او یکی از سه نفری است که ریاست معتزله بایشان ختم میشود و بعد از این سه نفر فرقه در میان آن فرقه می افتد . دو نفر دیگر عبارتند از ابو هاشم جبائی و ابوالقاسم کلبی بلخی (برای شرح حال و عقاید و تألیفات ابو بکر بن اخشیذ رجوع شود بکتاب الفصل تألیف ابن حزم ظاهری ج ۴ ص ۲۰۲ و الفهرست ص ۱۷۲ و تاریخ بغداد خطیب بغدادی ج ۴ ص ۳۰۹) .

مناظره و بحث باشد و در مقابل اشعریه مخصوصاً قد علم کند. آخرین دوره اعتبار معتزله مقارن ایامی است که صاحب ابوالقاسم اسماعیل بن عباد (۲۲۶ - ۳۸۵) وزیر آل بویه از شاگردان ابوهاشم جُبَّائِی نفوذ و ریاست داشته و دیالمه بمناسبت دشمنی با خلفا و اهل تسنن از ایشان تشویق میکرده اند.

معتزله معتبر این دوره اخیر عبارتند از قاضی القضاة ابوالحسن عبدالجبار بن احمد اسدآبادی همدانی (نیمه دوم قرن چهارم) و ابوالحسن محمد بن علی نصری (وفاتش در ۴۳۶) و ابو عبیدالله محمد بن عمران مرزبانی خراسانی (۲۹۷ - ۳۸۴) از بزرگان کتّاب و ادبا که عقاید معتزلی او بشیعه نزدیک بوده و او کتابی داشته است بنام الاوائل در اخبار ابرانیهای قدیم و اهل عدل و توحید (معتزله) و ذکر بعضی از مجالس ایشان در هزار ورقه تقریباً (۱).

عقیده باعتزال با اینکه تا استیلای مغول بر بلاد اسلامی و اواسط قرن هفتم هجری هنوز پیروانی داشت و علامه بزرگ جلاله ابوالقاسم محمود بن غفر زَمْخْشَرِی (۴۹۷ - ۵۳۸) و ادیب مورّخ مشهور عبد الحمید بن ابی الحدید (۵۸۶ - ۶۵۵) شارح نهج البلاغه در قرون ششم و هفتم هجری هنوز از این مذهب تبعیت میکردند بتدریج از میان رفت و امروز تقریباً دیگر اثری از آن بجا نیست.

فصل پنجم

فرقه شیعه و متکلمین اولیه آن

بعد از ظهور معتزله مسلمین بینج فرقه بزرگ تقسیم میشدند از اینقرار :
 اهل سنت یعنی اصحاب حدیث و روایت ، شیعه ، خوارج ، معتزله و مرجئه (۱) .
 بعد ها این فرق هر کدام بفرقه های چند منقسم گردیدند و از میان بعضی از آنها
 فرق دیگری بیرون آمد که بمناسبت اختلاف مقالات با یکدیگر هر کدام فرقه
 علیحده ای محسوب شدند . در باب منصوفه و باطنیه و بعضی فرق دیگر بین ارباب
 ملل و نحل اختلاف بوده عده ای ایشان را در عداد فرق اسلامی می آورده اند و
 عده ای دیگر آن فرق ها را بعلمت بعضی از عقایدشان از اهل اسلام نمیشدند .

فرق مختلفه شیعه

عنوان شیعه در ابتدا بر کسانی اطلاق میشد که بعد از رحلت حضرت رسول
 امامت را حق حضرت علی بن ابی طالب میدانستند و با وجود اجماع سواد اعظم
 مسلمین در بیعت ابوبکر باز در مودت و ولایت آن حضرت ثابت ماندند این عده را
 بهمین نظر شبهه علی یعنی اتباع آن حضرت میگویند و از این جماعت بودند مقداد بن الاسود
 و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمار بن یاسر و ایشان اولین کسانی هستند که در مکت اسلام
 بنام شیعی معروف شده اند و شیعه در این مورد بمعنی مجموع کردندگان بحضرت
 علی بن ابی طالب است و همین جماعتند که اصل و منشاء عموم فرق شیعه محسوب
 میشوند (۲) چه عموم طبقات شیعه که بعد ظاهر شدند مانند این جمیعت کوچک امامت
 را حق آل علی دانستند فقط در باب اینکه بعد از هرامامی جانشین او کیست و این
 جانشین چه مقامی دارد و آیا امامت باو ختم میشود یا نه با یکدیگر اختلاف حاصل
 کردند و در نتیجه این گونه اختلافات شیعه بفرق بسیار تجزیه شده . ذکر نام جمیع
 این فرق و عقاید ایشان در باب امامت از موضوع بحث ما خارج است ، برای مزید

(۱) انتصار ص ۱۳۹ و ابن حزم ج ۲ ص ۱۱۱ و فرق الشیعه ص ۱۵ (۲) فرق الشیعه ص ۶ و ۱۶

اطلاع ممکن است بکتاب ملل و نحل و مقالات مخصوصاً دو کتاب فرق الشیعه تألیف ابو محمد حسن بن موسی نوبختی و مقالات الاسلامیین تألیف ابوالحسن اشعری مراجعه شود.

فرق شیعه را در ابتدا سه صنف بزرگ که هر کدام از آن اصناف نیز بعد ها مجزای بفرقه های متعدد شده تقسیم میکردند :

۱ - غلاة یا غالیه : یعنی کسانی که در حق حضرت علی بن ابی طالب و فرزندان او راه غلو رفته و بالوهیت ایشان قائل شده اند این جماعت در حقیقت جزء شیعه محسوب نمیشوند ، یا خود را باین طایفه بسته و بامعاندین شیعه ایشان را در عدد فرقه مزبور آورده اند .

۲ - امامیه : یعنی کسانی که نصب حضرت علی بن ابی طالب را بامامت از جانب حضرت رسول میدانند و میگویند که رسول اکرم پسر عم خود را با سم و رسم در حیات خویش باین مقام برگزیده و این اختیار خود را بمسلمین اظهار و اعلان کرده . کسانی که برخلاف امر و دستور آن حضرت با ابوبکر و عمر بیعت نموده اند راه ضلالت رفته و خلاف رأی پیغمبر اسلام رفتار کرده اند . امامت بعقیده امامیه باید بنص و توقیف نصیب بستگان حضرت رسول شود و امام دهر عصر باید افضل مردم باشد . مخالفین شیعه این طبقه را چون امامت ابوبکر و عمر را رد کرده و آن خلیفه را رها نموده اند رافضه میگویند و این نسبت را از سر دشمنی بر ایشان بسته اند .

۳ - زیدیه : یعنی کسانی که بعد از حضرت سجاد در کوفه با فرزند او زید (در امامت خلافت هشام بن عبدالملک) بیعت کرده اند . زید چون از شاگردان و اصل بن عطاء معتزلی بود در اصول پیرو اعتزال گردید و پیروان او همه معتزلی شدند .

بعد از وقعه کربلا و شهادت حضرت حسین امامیه بدو فرقه بزرگ منقسم شدند ، يك دسته حضرت علی بن حسین را که جدّه اش حضرت فاطمه زهرا بود بر خود امام اختیار کردند و زیدیه از همین فرقه بیرون آمدند . دسته دیگر امامت را حق محمد حنفیه پسر دیگر حضرت علی بن ابی طالب که مادرش دختر حضرت رسول

نمود اعلان کردند و باو گرویدند و این فرقه را کِیسائیّه میگویند و کیسان لقب مختار بن آبی عیّده تَقّی بود که بر این فرقه ریاست داشت و بخونخواهی حضرت امام حسین قیام کرد. کِیسائیّه محمد حنفیه را وصی پدر خود و مختار را عامل او میشمردند.

پس از فوت محمد بن حنفیه در سال ۸۱ هجری يك فرقه از کِیسائیّه با آبوهاشم عبدالله پسر او بیعت کردند و چون وی در سال ۹۸ وفات یافت جماعتی از اصحاب او باین عنوان که ابوهاشم جانشینی خود را بمحمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن - عبدالمطلب وا گذاشته دور محمد بن علی را گرفتند و ایشان که در تبلیغ و پیشرفت عقیده خود سعی بسیار میکردند از این تاریخ بنام شیعه آل عباس یا راوندیه معروف گردیدند و همین جماعت هستند که بالاخره بنی عباس یعنی فرزندان محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب را بخلاف رساندند. فرقه امامیه را از تاریخ ظهور شیعه آل عباس برای تمیز از ایشان شیعه علویه گفتند.

شیعه علویه بعد از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و دو فرزند او، حضرت زین العابدین ابو محمد علی بن حسین را بر خود امام دانستند و پس از وفات آن حضرت در سال ۹۴ در مقابل زیدیه که با زید فرزند آن حضرت بیعت کردند امام ابو جعفر محمد بن علی (۵۹-۱۱۴) فرزند دیگر امام چهارم را که باقر الباقی لقب داشت بعنوان امام پنجم و پس از آن حضرت فرزندش امام ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق (۸۳-۱۴۸) را بعنوان امام ششم با امامت شناختند.

بعد از وفات امام ششم شیعیان علوی بخش فرقه انقسام یافتند و يك فرقه از ایشان بعدها اهمیت اسم و رسم بسیار پیدا کرد؛ جماعتی گفتند که امام ششم وفات نیافته بلکه غیبت کرده و باید بازگشتن آن حضرت را بعنوان مهدی انتظار کشید. این فرقه را ناوویه میگویند.

فرقه دیگر گفتند که اسماعیل فرزند آن حضرت که در حیات پدر فوت کرده بود نمرده است و جانشین حقیقی امام ششم اوست و او نخواهد مرد مگر آنکه دنیا را در

تحت امر بیاورد و امور مردم را اداره نماید. این فرقه را اسماعیلیه و یا بنام ابی الخطاب محمد رئیس ایشان خطایه خواندند و ایشان منشاء فرق عمده اسماعیلی هستند که بعدها ظاهر شدند.

فرقه سوم بعد از رحلت حضرت صادق دور محمد بن اسماعیل نواده آن حضرت را گرفتند و چون ریاست ایشان با مبارک از غلامان امام ششم بود آن فرقه را مبارک کبه نام داده اند و ظهور این فرقه باعث آن شد که جماعتی از اسماعیلیه نیز در سلك ایشان در آمدند.

از مبارک کبه و خطایه جماعتی گفتند که روح امام ششم ببدن ابی الخطاب و بعد از او ببدن محمد بن اسماعیل انتقال یافته و امامت بعد از محمد بن اسماعیل حق اولاد اوست. چون ریاست ایشان با شخصی بود فرمطویه نام ایشان را قرامطه خواندند.

فرقه چهارم یکی دیگر از فرزندان امام ششم یعنی محمد بن جعفر را با امامت بر گزیدند و چون رئیس ایشان یحیی بن ابی الشیط نام داشت این فرقه را سیطیه می گویند.

فرقه پنجم فرزند ارشد امام ششم یعنی عبدالله بن جعفر افطح را با امامت برداشتند و این فرقه را افطحیه میخواندند.

فرقه هشتم از شیعیان علوی کسانی هستند که حضرت موسی بن جعفر (۱۲۸) — ۱۸۳) فرزند دیگر امام ششم را امام شناختند و امامت عبدالله افطح را انکار کردند و این فرقه مشتمل بود بر بزرگان اصحاب امام ششم و علما و متکلمین شیعه مثل ابو جعفر مؤمن الطاق و ابان بن تغلب و هشام بن الحکم و هشام بن سالم.

بعد از رحلت حضرت موسی بن جعفر ملقب بکاظم که امام هفتم شیعیان امامی محسوب است باز مابین پیروان آن حضرت اختلاف بروز کرد و پنج فرقه از ایشان بیرون آمد که مشهور ترین آنها دو فرقه است اول جماعتی که رحلت امام هفتم را انکار کردند و آن حضرت را قائم و مهدی دانسته امامت را بآن حضرت ختم کردند و گفتند که امام هفتم زنده است و تا دنیا را اعدل یرنماید رحلت نخواهد کرد،

این فرقه را واقفه میگویند .

دوم جماعتی که برخلاف واقفه برحلت امام هفتم قطع کردند و امامت را بعد از آن حضرت حق امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا (۱۵۵ - ۲۰۳) دانستند و بهمین مناسبت با اسم قطعه مشهور شدند .

بعد از در گذشتن حضرت رضا اگر چه باز شیعه بفرق چند منقسم گردیدند مخصوصاً بعد از رحلت حضرت امام ابو محمد حسن بن علی (۲۳۲ - ۲۶۰) چهارده فرقه از میان ایشان بیرون آمد اما از این فرق هیچکدام اهمیتی نیافتند و تمام شهرت و اعتبار از آن شیعیانی شد که بعد از امام هشتم علی بن موسی الرضا فرزندش امام ابو جعفر محمد بن علی الجواد (۱۹۵ - ۲۲۰) را امام نهم و بعد از امام نهم فرزندش حضرت امام ابوالحسن علی بن محمد الهادی (۲۱۴ - ۲۵۴) را امام دهم و فرزند او امام ابو محمد حسن بن علی العسکری (۲۳۲ - ۲۶۰) را امام یازدهم شناختند . بعد از رحلت امام یازدهم چنانکه گفتیم شیعه بچهارده فرقه تقسیم شدند ولی هیچکدام مقابل فرقه ای که امامیه خوانده میشوند دوام نکردند و همگی از میان رفتند .

بعقیده فرقه امامیه دنیا هیچوقت از وجود امام خالی نیست و خداوند مختار است که امام را در میان خلق ظاهر نماید و با از انظار ایشان غایب نگاه دارد چه زمین هیچگاه از حجت خالی نیست و حجت خداوند بعد از امام یازدهم فرزند اوست که در حال غیبت است و هر وقت که مشیت الهی تعلّق گیرد ظاهر خواهد شد و این بعد از آنی است که دنیا را ظلم و جور فرا گیرد و قیام امام دوازدهم را برای پر کردن عالم از عدل و قسط ایجاد نماید و ما شرح غیبت امام دوازدهم و عقیده فرقه امامیه را در این خصوص در فصول بعد ذکر خواهیم کرد .

مسئله امامت .

بزرگترین اختلافی که در اسلام بین مسلمین بر سر مسائل دینی بروز کرده مسئله امامت یعنی جانشینی حضرت رسول است چه باندازه ای که مسلمین در این

خصوص با زبان و قلم و شمشیر با یکدیگر مناظره و مجادله و کشمکش کرده و جدّ و جهد و حرارت بخرج داده اند در هیچیک از موارد دیگر از ایشان تا این حدّ اختلاف و نزاع دیده نشده و علت این امر اینست که مسئله امامت بیشتر جنبه سیاسی داشته و با پیشرفت عقیده يك فرقه یا فرقه دیگر زمام اداره امور دنیائی مسلمین نیز مثل امور دینی ایشان در کف پیشوای فرقه غالب قرار میگرفته است و این خلاف که از زمان رحلت حضرت رسول بروز کرده همه وقت بین مسلمین باقی بوده و هست. کلمه امام در زبان عربی بمعنی کسی است که مردم باو بگرایند و از او تبعیت و اخذ دستور کنند و راه را نیز بهمین مناسبت امام میگویند چه خلق بسمت آن میگرایند و در رسیدن بمقصد آنها پیروی میکنند^(۱) و در اصطلاح امامت ریاست بر عامّه است در امور دین و دنیا بنیابت از حضرت رسول.

در باب اینکه چه کسانی استحقاق مقام امامت دارند و امام بچه ترتیب باید تعیین شود و اینکه آیا امامت واجب است یا نه و در آن واحد يك امام کافی است یا ائمه متعدّد بین فرق مختلفه اسلامی اختلاف است.

عموم فرق اسلامی غیر از يك فرقه از خوارج و دو نفر از رؤسای معتزله امامت را واجب میدانستند. فرقه نجدات از خوارج میگفتند اصلاً امامت واجب نیست مردم خود باید برسبیل حق و بحکم قرآن با یکدیگر معامله کنند. ابوبکر اصم از قدامای معتزله میگفت در مواقعه که عدل و انصاف بین مردم حاکم است بوجود امام احتیاجی نیست فقط وقتیکه ظلم بروز کند امامت واجب میشود. هشام فوطی (از معاصرین مأمون خلیفه) یکی دیگر از معتزله برخلاف عقیده داشت که امامت در موقع حکومت عدل در بین مردم واجب است تا امام شرایع الهی را اظهار نماید، در موقع ظهور ظلم ممکن است ظلم کنندگان از او اطاعت نکنند و وجود او موجب مزید فتنه شود^(۲).

(۱) مجمع البحرین ص ۵۲۵ (۲) شرح مقاصد ج ۲ ص ۲۷۳ و مقالات اشعری ص ۴۶۰ و ابن حزم ج ۴ ص ۸۷ - ۸۸ و کتاب الفتن علامه ص ۸

اما در طریق وجوب امامت متکلمین بر سه رأی بودند :

متکلمین اشعری و اهل سنت و جماعت و عده ای از معتزله بطریق نقل یعنی با ادله سمعیّه وجوب امام را ثابت میکردند و جاحظ و ابوالقاسم کعبی و ابوالحسن بصری با ادله سمعیّه و عقلیه و اسماعیلیّه و شیعه امامیه فقط با ادله عقلیه .

متکلمین امامیه میگویند نصب امام عقلاً بر خداوند تعالی واجب است و علت وجوب عقلی آن این است که امامت لطف است و هر لطفی برحق تعالی واجب است و لطف هر چیزی است که بندگان را بطاعت نزدیک و از معصیت دور نماید و این معنی در امامت حاصل است چه همینکه رئیسی مطاع و راهنما در میان مردم باشد ستمکار را از ستم و متجاوز را از تجاوز باز میدارد و داد مظلوم را را از ظالم میستاند و ایشان را بحکام عقلی و وظایف دینی آشنا مینماید و از مفاسدی که موجب اختلال نظام امور زندگی و قبیاحی که بخیران اخروی منتهی میشود باز میدارد و ترس از باز خواست او مردم را بصلاح نزدیکتر و از فساد دور تر میکند و چون مقصود از لطف همین معانی است و امامت موجب تحصیل آن میشود پس امامت نیز لطف است (۱).

اسماعیلیّه نیز مثل امامیه نصب امام را عقلاً بر خداوند واجب میشمرند ولی نصب امام را مانند امامیه از لحاظ لطف نمیدانستند بلکه میگفتند چون نظر عقل برای معرفت خداوند تعالی کافی نیست امام باید در این راه جهت خلائی مطلق باشد (۲) و مردم معلومات را از راه تعلیم از او فرا بگیرند و بهمین جهت است که این فرقه را تقلبیه نیز میگویند (۳).

عقیده علمای امامیه اینست که هر چه بروجوب نبوت دلالت دارد بر وجوب امامت نیز دالّ است چه امامت قائم مقام نبوت میباشد مگر در تلقی وحی الهی بلاواسطه ولی امامت لطف عام است و نبوت لطف خاص چه ممکن است روزگار از پیغمبری زنده خالی بماند در صورتیکه خالی ماندن آن از امام امکان ندارد (۴) و بهمین

(۱) شرح باب حادی عشر ص ۵۲-۵۳ (۲) شرح مقاصد ج ۲ ص ۲۷۲ (۳) تلبیس ابلیس ص ۱۱۲

(۴) شرح باب حادی عشر ص ۵۳ و کتاب الفین ص ۳

نظر است که فرقه امامیه مبحث امامت را از فروع و توابع مبحث نبوت و از اعظم ارکان دین میشمارند و ایمان را بدون عقیده بامامت بایدار نمیدانند و کسیرا مطلقاً مؤمن میگویند که بعقیده امامیه باشد^(۱) در صورتیکه فرق دیگر اسلامی آنرا در عدد فروع دین بشمار میآورند^(۲) و متکلمین اهل سنت فقط برای رد عقاید شیعه در این باب این مبحث را در علم کلام خود داخل کرده اند^(۳).

بعد از رحلت حضرت رسول بین مسلمین چنانکه پیش نیز گفتیم بین مهاجر و انصار بر سر تعیین امام اختلاف حاصل شد، غیر از فرقه کوچک شیعه که امامت را حق حضرت علی بن ابی طالب میدانستند اکثریت قریش با ابوبکر بیعت کردند و انصار که این مقام را برای خود دعوی میکردند مغلوب شده بتدریج از میان رفتند و از این تاریخ راه بحث در اینکه چه کسانی صلاحیت مقام امامت دارند باز شد. جمیع فرق شیعه و اهل سنت و بعضی از فرق معتزله و اکثریت مرجئه امامت را در غیر قبیلۀ قریش صحیح نمیدانند ولی تمام خوارج و اکثریت معتزله و بعضی از مرجئه میگویند هر کس باقائه احکام قرآن و سنت پیغمبر قیام کرد خواه قرشی باشد خواه از سایر قبایل عرب خواه از بنده زادگان میتواند بمقام امامت برسد. شیعه امامت را بالاخصاص حق بنی هاشم میدانند و طرفداران دیگر امامت قریش غیر بنی هاشم را هم سزاوار این مقام میشمارند. راوندیه یعنی شیعه آل عباس بامامت فرزندان عباس بن عبدالمطلب عم حضرت رسول و علویه بامامت اولاد علی قائلند. اختلاف زیدیه و کیسائییه و اسماعیلییه را نیز در این باب سابقاً ذکر کردیم.

در باب تعدد ائمه در آن واحد عده ای وجود بیشتر از يك امام را در يك زمان صحیح نمیدانستند، جمعی دیگر میگفتند باید در آن واحد دو امام باشد یکی ناطق دیگری صامت و چون امام ناطق وفات کرد امام صامت جای او را بگیرد و پاره ای دیگر حتی وجود سه امام را هم در يك زمان جایز میدانستند.

(۱) مجمع البحرین ص ۵۷۲ (۲) شرح باب حادی عشر ص ۵۱ و الفتن ص ۱۰ (۳) شرح مقاصد ج ۲ ص ۲۷۱.

در باب ترتیب تعیین و تثبیت امام جماعتی می گفتند که امامت ثابت میشود با اتفاق و اختیار یعنی هر کس را که عموم مسلمین با جمعیت معتبری از ایشان بر امامت او اتفاق کردند و او را باجماع باین مقام اختیار نمودند امام شناخته میشود این عده را اهل اجماع میخوانند و ایشان امامت خلفای راشدین و معاویه و مروان بن الحکم و اولاد او را بهمین نظر صحیح میدانند. فرقه دیگر میگویند امامت از مهمترین مسائل دینی است و ممکن نیست حضرت رسول در حیات خود بآن توجه نکرده و امور دینی و دنیائی مسلمین و دفاع از اسلام را بدون تعیین جانشینی مهمل گذاشته باشد بلکه برخلاف این تصور آن حضرت پسر عم خود حضرت علی بن ابی طالب را در حیات خویش صریحاً باین مقام تعیین و منصوص کرده و این جماعت را اهل انصاف میگویند و امامیه و کیسانیه و اسماعیلیه جزء این دسته اند.

راوندیه عباس بن عبدالمطلب را وارث حضرت رسول می پنداشتند و بهمین تصور امامت را برای بنی عباس ارثی میدانستند. خوارج در هر زمانی یکی از خود را باجماع بامامت بر می گزیدند و با او شرط میکردند که بر وفق عقاید ایشان و راه و رسم عدالت برود و اگر از این طریق سر می پیچید او را خلع میکردند و گاهی نیز میکشتند بعقیده زیدیه هر شخص فاطمی که خروج کند بشرط داشتن علم و زهد و شجاعت و سخاوت اگر چه از فرزندان امام حسن نیز باشد امام و پیروی از او واجب است.

یکی از شرایط امامت بعقیده فرقه امامیه این است که امام باید فاضلترین مردم زمان خود باشد ولی زیدیه و بیشتر معتزله با این عقیده همراه نیستند و میگویند همافطور که ممکن است در میان رعیت پادشاهی کسی پیدا شود که از او بهتر و فاضلتر باشد در میان اتباع امام هم وجود همین کیفیت امکان دارد بهمین جهت امامت مقصود اشکالی ندارد چنانکه عده ای از معتزله مخصوصاً معتزله بغداد با اینکه حضرت علی بن ابی طالب را از ابوبکر افضل میدانستند باز امامت ابوبکر را که باصطلاح نسبت بمحضرت علی بن ابی طالب مفضول محسوب میشود صحیح می شمردند.

اگر چه در ضمن سطور فوق باصول عقیده فرقه امامیه اثنی عشریه در باب

امامت اشاره کردیم ولی برای آنکه مطلب روشن تر شود خلاصه رأی ایشان را ذیلاً نقل میکنیم :

۱ - امام باید معصوم باشد و مقصود از عصمت معصوم این است که با وجود قدرت هیچ داعیه ای از دواعی برای ترك طاعت و ارتکاب معصیت عمداً یا سهواً در او موجود نباشد و در این قول اسماعیلیه نیز با امامیه شریکند .

۲ - امام باید منصوص علیه باشد زیرا که عصمت از امور باطنی است که هیچکس جز خداوند بر آن آگاه نیست . یا باید خداوند که بر عصمت او داناست با امامت او بنص حکم کند و یا بر دست امام معجزی صادر شود که صدق دعوای او را برساند ؛ تنذیص باید از جانب خداوند یا پیغمبر یا امام سابق صورت بگیرد .

۳ - امام باید افضل مردم زمان خود باشد .

۴ - امام بر حق بعد از حضرت رسول بنص صریح حضرت علی بن ابی طالب و بعد از آن حضرت یازده فرزند او باشند که همه معصوم و در عهد خود افضل خلائق بوده و همه بنص صریح امام قبل باین مقام تعیین شده اند . (۱)

فرقه امامیه و متکلمین اولیه آن

فرق شیعه اعم از غلاة وزیدیه و کیسانیه و امامیه در عهد بنی امیه نسبت بفرق دیگر اسلامی (اصحاب حدیث و سنت ، خوارج ، مرجئه و معتزله) که در اواخر عصر اموی بظهور رسیدند) هم از جهت عدد قلیل بودند و هم بمناسبت آزار بنی امیه و قدرت فرق دیگر اهمیت سیاسی چندانی نداشتند بلکه در نقاط دور از حوزه اقتدار امویان مخصوصاً در حجاز و یمن و افریقیه و از همه بیشتر در کوفه (پایتخت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و از مراکز عمده اقامت ایرانیان تازه مسلمان) و در بصره و الجزیره و حدود ری و خراسان در کرد رؤسای دینی خود که مدعیان جدی بنی امیه محسوب میشدند مجتمع بودند و از ترس ولایه و عمال سخت کش اموی غالباً مخفی میزیستند و اجتماعات خود را از آن جماعت پنهان میکردند و در ابتدا اسرار

دینی خویش را نیز مکتوم میداشتند مخصوصاً طایفه امامیه بدستور ائمه هدی در کتمان اسرار و اظهار تقیه در مقابل غلبه مخالفین بیش از سایر فرق شیعه جهد میکردند تا معرض آزار عمال اموی قرار نگیرند و کینه ایشان را در برانداختن اساس این دین و قتل عام رؤسای امامیه که ممکن بود بعواقب وخیم منتهی گردد تحریک نکنند.

با وجود این حال باز شیعه هر وقت که بنی امیه را ضعیف میدیدند و یا فرصتی جهت اظهار دعاوی خود بدست میآوردند علناً حکومت جائزانه این خلفا را مورد اعتراض و انتقاد قرار میدادند و از اعمال فاسقانه معاویه و پسرش یزید که با وجود غضب خلافت و موروثی کردن آن از ارتکاب منہیات و فسق خود داری نداشتند تبری می جستند و برانداختن چنین دودمانی را بسایر مسلمین توصیه میکردند.

مردن معاویه و روی کار آمدن پسرش یزید یکی از همین مواقع فرصت بود که نه تنها شیعیان طرفدار امامت اولاد علی را بر خلاف او واداشت بلکه فرزندان و پیروان صحابه دیگر حضرت رسول را نیز بمخالفت علنی با او برانگیخت مخصوصاً جمع کثیری از مردم یمن و حجاز و الجزیره و کوفه و بصره که در ولایت حضرت علی بن ابی طالب باقی مانده و از اعمال زشت امویان تنفر داشتند دست توسل بطرف مخالفین یزید دراز کردند و شیعیان آل علی بشرحیکه میدانیم حضرت امام حسین را بکوفه دعوت نموده در آن شهر و بصره مقدمات قیام بریزید و اعلان خلافت حضرت امام حسین را فراهم ساختند.

عمال یزید بوسیله کثرت عدد و تهدید و آزار سخت مردم بصره و کوفه و تطمیع ایشان بزودی بر مشکلات فایق آمدند و رؤسای قیام را در این دو شهر بامطیع خود کردند و با از میان بردن و در وقعه الیم کربلا (محرم سال ۶۱ هجری) حضرت امام حسین بن علی را با کسان آن حضرت شهید نمودند و امید شیعیان و مخالفین بنی امیه از این جانب مقطوع گردید.

واقعه جانسوز کربلا و مظلومیت شهدای آن از طرفی و اعمال زشت دیگر یزید از طرفی دیگر روز بروز کینه دشمنان خاندان اموی را قوت داد مخصوصاً در میان

این مخالفین عنصر بسیار مهمی بود که در منتهای پیریشانی فکر سر میکرد و برای اعلای شأن از دست رفته بلکه هستی نیست شده خود چاره‌ای می‌اندیشید و سمندوار در آتش حرمان میسوخت و آن عنصر مظلوم ایرانی بود که نه تنها در بنی امیه بچشم بغض و عداوت می‌نگریست بلکه عرب را نوعاً دشمن میداشت و هنوز جراحاتها و ضربتهائی که در استیلای خانه برانداز این قوم برپیکره استقلال و تمدن و آداب او وارد آمده بود چندان التیامی نیافته بود که کینه ویران کنندگان کاخ بلند ساسانیان را از دل بیرون کند و در عرب که در این دوره بنی امیه پیشوایان سیاسی و قائدین آن بودند و غیر عرب را بسختی خوار و در عداد بندگان (موالی) میشمرند بدیده برابری و برادری ببینند.

این قوم که بعدها باید محور گردش کارهای خلافت و سیاست و تمدن اسلام شوند و بقوه فکر و تدبیر زمام مهمترین مشاغل را در دست بگیرند در ولایات دوردست مثل طبرستان و جرجان و خراسان و ماوراءالنهر سالم و از قبول نفوذ عرب تقریباً فارغ مانده بودند ولی بهمین مناسبت دوری از مرکز خلافت و محصور نبودن با عرب چندان از اوضاع حقیقی دارالخلافه و سیر وقایع اطلاع نداشتند و نمیتوانستند با بصیرت کامل مستقیماً در امور دخالت کنند. بر خلاف ایشان ایرانیهای الجزیره و دو مرکز مهم کوفه و بصره که با وجود کثرت عرب مهاجر در این نواحی هنوز بفارسی تکلم میکردند و نیش ذلت و جفای عمال عرب را بیشتر از دیگران می‌چشیدند باز آن شوکت ایران قدیم که ایشان در قلب آن مقیم بودند زودتر از ایرانیان دیگر از جور عرب ببتک آمدند و علی رغم بنی امیه مظلوم کش با مظلومین دیگر همدرد شده نجات خود را در آن دیدند که با هر کس که از اموالان ستم دیده و برای قیام برایشان منتهز فرصت است دست یکی کنند تا مگر ریشه این خاندان ظالم متعصب را براندازند و در این گیر و دار راه خلاصی جهت خود بیندیشند.

واقعه کربلا که در پیدش چشم این جماعت اتفاق افتاد و هجاعتی از ایرانیان بصره و کوفه را که در دعوت حضرت امام حسین بخلافت شرکت کرده معرض آزار عمال

یزید قرارداد و حکومت سخت عبدالله بن زیاد بیشتر از بیشتر دل این طایفه را بر بنی امیه شوراند و زمینه برای قیام برا مویان و کارکنان ایشان کاملاً مستعد گردید . بعد از مرگ یزید بن معاویه (در سال ۶۴ هـ) واستغای پسر ضعیف النفس او از خلافت جماعتی از مردم کوفه که با مخالفین حضرت امام حسین ساخته و در جنگ برخلاف آن حضرت شرکت کرده بودند از کرده پشیمان شده توبه کردند و نام خود را تواین گذاشتند و قسم خوردند که بخونخواهی آن حضرت قیام کنند و حق را یکی از اهل بیت پیغمبر اسلام برسانند و یکی از رؤسای ایشان بمکاتبه با شیعیان سایر بلاد مشغول شد و نیت شیعه کوفه را با اطلاع کسانی که در این راه با آن جماعت همفکر و همقدم محسوب میشدند رساند و از همه طرف در جواب اظهار موافقت شنید و این پیش آمد مقارن شد با ابامی که ابو اسحق مختار بن ابی عقیه نقی بر بنی امیه قیام کرد (۱) . مختار پسر ابو عبید نقی سردار معروف اسلام از کسانی بود که هنگام مأموریت مسلم بن عقیل از جانب حضرت امام حسین بکوفه در زمره کروندگان باو درآمده بود و چون مسلم بدست عبدالله بن زیاد بقتل رسید مختار گرفتار شد و عبدالله او را بخروج از کوفه امر داد . مختار از کوفه بمکه رفت و بعد الله بن زبیر مدعی خلافت یزید که در این ایام در حجاز و یمن و عراق قدرت فوق العاده بهم رسانده بود گردید ولی چون از عبدالله رنجید بکوفه که در این موقع در دست عقیل او بود برگشت و چون از جنبش و استعداد مردم کوفه برای خونخواهی قتلۀ کربلا اطلاع داشت نمایندگانیش شیعیان آن شهر و بلاد مجاور آن فرستاد و بایشان وعده داد که که بخونخواهی حضرت امام حسین قیام کند بعلاوه شیعه را بامامت محمد بن الحنفیه خواند و بتدریج اساس مذهب کیسانیه را ریخت .

قیام مختار بهترین موقعی بود برای ایرانیان کوفه و بصره و الجزایر که جانب او را علی رغم بنی امیه بگیرند و کمک کار کسی شوند که بخونخواهی مظلومین برخاسته و اگر چه در این نیت خود صدیق نیست باز چون دشمن بنی امیه شمرده میشود

معاونت با و کمک می است در برانداختن دولت ظلمه و دشمنان متعصب مسلمان غیر عرب. مختار و سردار شهیر او ابراهیم بن مالیک الاستر نیز بخوبی قیمت معاونت ایرانیان را دریافتند و مختار در قدم اوّل قریب ۲۰,۰۰۰ هزار نفر از ایشان را که در کوفه ساکن و الاحمره خوانده میشدند بخود نزدیک و در انجام مقاصد خود بآن طایفه تکیه کرد^(۱) و این اوّل موقعی بود که در دولت اسلام دو عنصر غالب و مغلوب عرب و عجم در دو صف مخالف قرار میگرفتند و جمع کثیری از ایرانیها برای کشیدن انتقام از دشمنان باشمیر بجنگ با متسلّطین عرب بر میخواستند.

مختار بعد از آنکه قاتلین شهدای کربلارا کشت و خانه های ایشان را در کوفه ویران کرد امر داد که اموال آن جماعت را بین ایرانیان باوز خود تقسیم کردند^(۲) و بعد ها برای آن طایفه و فرزندان ایشان وظایفی مقرر نمود، با ایرانیها نشست و برخاست میکرد و عرب را برخلاف از خود میراند و این مسئله بر آن باعث شد که اشراف عرب مختار را در این باب مورد عتاب قرار دادند. او در جواب گفت من شما را محترم داشتم اما شما سرکشی کردید و چون بحکومت منصوب کردم باعث کسر عایدات شدید ولی ایرانیها از شما مطیع تر و در انجام اوامر من صدیقتر و فرمان بردارترند^(۳). قشون ابراهیم بن الاستر سردار مختار همه از ایرانیها مرکب بود و موقعیکه سرداران عبدالملک بن مروان خلیفه با ۴۰,۰۰۰ سپاهیان شامی بجنگ او آمدند یکی از ایشان که برای مذاکره با ابراهیم بملاقات او مأمور شده بود با ابراهیم گفت که من از وقتی که داخل اردوی تو شدم تا این موقع که بخدمت تو رسیدم کلمه ای از سپاهیان تو بعربی نشنیدم و این مسئله موجب تأسف و اندوه من است و نمیدانم که امیر چگونه میخواهد با این جماعت برپهلوانان و گردان شام فایق آید. ابراهیم گفت قسم بخدا که اگر همراه من جز مور نبود با شامیان میجنگیدم تا چه رسد باین قوم که از هر کس بهتر در جنگ با مردم شام بصیرت دارند و همه فرزندان مرزبانان و اسوارانند^(۴).

(۱) اخبار الطوال ۲۹۶ و ۳۰۶ (۲) ایضاً ص ۳۰۰ (۳) ایضاً ص ۳۰۶ (۴) ایضاً ص ۳۰۲

آتشکای مختار بر ایرانیها باعث نفرت عرب از او گردید و جماعتی از ایشان پیش مصعب بن زبیر گریختند و باو شکایت بردند که مختار خاندان ما را بر انداخته و ایرانیان را بر ما مسلط و اموال ما را بر آن طایفه حلال کرده و او را بجنگ با مختار تشویق نمودند^(۱) و مصعب نیز پس از غلبه بر مختار بهمین نظر قریب ۱۰۰۰ نفر از ایرانیان طرفدار او را گردن زد^(۲)

با از میان رفتن مختار شیعیان و ایرانیها نیز موقتاً از اعتبار افتادند مخصوصاً چون مختار در خونخواهی از شهدای کربلا و طرفداری از شیعیان صمیمی نبود و بتدریج کار ادعای او بالا گرفت و دعوی نزول وحی بر خود کرد و بعضی مواعید دروغ داد اتباع او نیز بکذب و طرفداری از باطل معروف شدند و کار ایشان پیشرفت نکرد. خلافت عبدالملک بن مروان (۶۵ - ۸۵) و دوره حکومت عمال ستم پیشه او یعنی حجاج بن یوسف ثقفی و قتیبه بن مسلم باهلی زمان شدت تعصب عربی و دوره محنت و خواری مسالمین غیر عرب است مخصوصاً عبدالملک که از ایرانیها و تسلط یافتن ایشان تنفر و وحشت داشت از جمیع خلفای بنی امیه بیشتر در محو آثار غیر عرب و ترویج تعصب عربیت سعی میکرد. دیوانهای عراق و شام در عهد او از پهلوی و رومی به عربی مبدل گردید و مسکوکات را نیز او امر داد بخط عربی نوشتند. وقتی بسرکشی حلقه های درس وارد مسجد الحرام شد و چون دانست که مدرّسین این حلقه ها همه ایرانی و از ابناء احرارند اندیشه ناک شده بخانه برگشت و بزرگان قریش را طلب کرده از راه دلسوزی بایشان گفت: « شما دین اسلام را تا این حدّ خوار شمردید که ابناء فرس بر شما غلبه یافتند. من نظیر این ایرانیها ندیده ام، از اوّل روزگار تا ظهور اسلام پادشاهی کردند و ساعتی بما محتاج نشدند. امروز هم که ما بر ایشان حکومت میکنیم ساعتی از آن قوم بی نیاز نیستیم »^(۳). همین خلیفه چون اطلاع یافت که بیشتر حکام و فقهای شهر ها و ولایات تابعه از موالی (مسالمین غیر عرب) هستند متغیر شد و بر خود ناگوار دانست که موالی بر عرب سیادت یافته بر منابر بنام ایشان خطبه بخوانند و عرب در پای منبر آن خطبه ها را بشنوند^(۴).

(۱) اخبار الطّوَال ص ۴۱۰ (۲) ایضاً ص ۴۱۵ (۳) کتاب الف باء ج ۱ ص ۲۴ (۴) حیوة الجنان ج ۲ ص ۷۸

مظالم بیست ساله حجاج بن یوسف در دوره حکومت بر عراقین (۷۵ - ۹۵) و خونریزیها و خانانوسوزی های قتیبه در خراسان و ماوراءالنهر تسلط عرب یعنی بنی امیه را که هنوز درست در این نواحی ریشه ندوانیده بود قوت داد و بسیاری از ایرانیها و آثار و کتب ایشان را یا باسم ملّت پرستی و ایران دوستی و یا بنام طرفداری از مخالفین بنی امیه نابود ساخت ولی در عوض باین ملّت زنده دل فهماند که ایرانی با وجود قبول اسلام از تعرض متعصبین در امان نیست و تا خود زمام کار را در دست نگیرد و حکومت آزادی فکر و حجت عقل را بر عصیّت بدوی مسلط نکند روی خوشی نخواهد دید. این بود که بلافاصله بعد از سپری شدن ایام سیاه حکومت حجاج و قتیبه خراسان و ماوراءالنهر مرکز اجتماعات سرّی برضد بنی امیه شد و شیعیان و ایرانیها در جمیع نقاط پراکندن تخم خصومت امویان مشغول گردیدند. قیام زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب پیشوای فرقه زیدیه در ماه صفر سال ۱۱۸ بار دیگر محالی جهت شیعیان کوفه برای شوریدن بر بنی امیه فراهم کرد و بالغ بر ۱۵۰۰۰ نفر از ایشان بزید گرویدند و غیر از این جماعت جمع کثیری از ایرانیان مداین و بصره و واسط و موصل و ری و جرجان و خراسان در بیعت او در آمدند ولی این بار هم کاری از پیش شیعیان نرفت و یوسف بن عمر حکمران کوفه مخالفین بنی امیه را تار و مار کرد و زید که در جنگ با فشاری سخت میکرد شهید شد و یوسف جسد او را پس از آویختن بدار سوخت و خاکستر آنرا بآب فرات داد. در ایام قیام زیدیه فرقه دیگری از شیعه یعنی بقایای کیسانیه که بعد از فوت ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه در سال ۹۸ با محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبد المطلب بیعت کرده و بشیعه آل عباس یا راوندیه مشهور شده بودند در ولایات مختلفه مخصوصاً بلاد شرق اسلامی نفوذ فوق العاده یافته و آن بآن انتظار سرنگون شدن دولت اموی را داشتند و چون کمان ایشان این بود که با انجام مائه اوّل هجرت دولت امویان نیز باید سپری شود و پس از صد سال حق بمقدار برسد در سال ۱۰۱ هجری نمایندگان پیش محمد بن علی که لقب امام اختیار کرده و

در قریه حُتَیة از قراء شام ساکن بود فرستادند و با او باامامت و خلافت بیعت نمودند .
 محمد امام نیز بزودی مبلّغین و دعائی بعراق و خراسان فرستاد تا زشتی رفتار
 بنی امیه و سوء سیرت و حکومت ایشان را با عامّه بفهمانند و مردم را بطرف بنی عباس بخوانند .
 در عهد محمد امام و پسرش ابراهیم امام دعاة بنی عباس در عراق و خراسان
 که بیش از هر يك از ولایات دعوت ایشان را اجابت کرده بودند فعالیت مهمی برضد
 بنی امیه از خود نشان دادند و با وجود اینکه خلفاء و عمّال اموی جمعی از طرفداران
 ابراهیم را کشتند باز بقلع ماده شیعیان راوندی موّقق نیامدند و این طایفه
 که در خراسان پس از وفات محمد بن علی امام (در ۱۲۴) جامه های خود را
 سیاه کرده و با سمّ مسوده معروف شدند و اکثرشان از دهقانان خراسان و نجیب زادگان
 ایرانی بودند بدست یاری ابو مسلم خراسانی و ابو سلمه خض بن سلیمان خلال همدانی بالاخره
 دولت اموی را در سال ۱۳۲ هجری برانداختند و در وقعه زاب غلبه عنصر ایرانی را
 را بر عرب ثابت و افتتاح دوره جدیدی را در تاریخ خلافت و تمدن اسلامی اعلان کردند .
 اما فرقه شیعه علویه که بعد از ظهور کیسانیه و زیدیه بمناسبت گرویدن
 اکثریت شیعه باین دو مذهب چندان زیاد و از حیث عدد مهم محسوب نمیشدند
 در عهد بنی امیه در مدینه گرد آمده خود مجتمع بودند و در ولایات دور دست متفرق
 و غالباً در خفا میزیستند و فعالیت ایشان بیشتر منحصر بود باحتجاج با مخالفین مخصوصاً
 با فرق دیگر شیعه مثل غلاة و کیسانیه و زیدیه و بعدها با واقفه و ردّ دلایل آنان
 و اثبات حقایق مذهب خود .

در موقع قیام مردم عراق و خراسان بر بنی امیه بهوای خواهی بنی عباس معدودی
 از شیعیان که بزرگ ایشان ابوسلمه خلال بود برای خلافت آل علی را در نظر گرفتند
 و این در زمان امامت حضرت امام ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق (۸۳-۱۴۸) امام
 ششم شیعیان علوی بود . ابوسلمه بسه نفر از بزرگان آل علی یعنی بامام ششم و بعبدالله
 المحض بن الحسن بن الحسن بن امیر المؤمنین علی و بعمر الاشرف بن امام زین العابدین سه
 دعوتنامه نوشت و آنها را همراه یکی از غلامان خود فرستاد و او را مأمور کرد

که بدو بخدمت حضرت صادق رود و اگر از آن حضرت جوابی گرفت دودعوتنامه دیگر را باطل کند و الا پیش عبدالله المحض شتابد و در صورت گرفتن جواب از او مراسله عمرالاشرف را محو نماید و در صورت خلاف بخدمت عمرالاشرف رود. حضرت صادق مراسله ابوسامه را نخوانده سوخت و بدعوت او جوابی نداد. رسول ابوسامه پیش عبدالله رفت و نامه او را رساند. عبدالله دعوت ابوسامه را پذیرفت و بخدمت حضرت صادق شتافت و گفت که ابو سامه او را بخلاف دعوت کرده و نامه ای بردست یکی از شیعیان خراسانی ما ارسال داشته. حضرت صادق عبدالله را با احتیاط توصیه فرمود و گفت: «مردم خراسان که تو نه ایشان را دیده و شناخته ای و نه ایشان تو را چگونه پیرو تو محسوب میشوند؟ آیا ابومسلم را تو بخراسان فرستاده ای؟ خدا میداند که من برخود آگاه کردن هر مسلمی را واجب شمرده ام و از تو نیز نصیحت را دریغ نمی دارم. نفس خود را دستخوش اباطیل مکن و بدان که این دولت برهمنها که برای آن قیام کرده اند قرار خواهد گرفت». عبدالله دلگران از خدمت حضرت صادق رفت و عمرالاشرف نیز بدعوت ابو سامه جوابی نداد و نقشه ابوسامه بنتیجه ای نرسید بلکه افشای آن موجب تغییر منظور خلیفه براو و بکشتن آن مرد که اول وزیر بنی عباس شمرده میشود منتهی گردید^(۱) بهمین وجه ابومسلم نیز در این خصوص بحضرت صادق مراجعه کرد. حضرت در جواب او نوشت که نه تو از یاران منی و نه زمان زمان من، ابومسلم مأیوس شده با ابوالعباس سقاچ بیعت نمود^(۲). در ایام ضعف بنی امیه ودعوت شیعیان آل عباس اگرچه تا حدی از ظلم و جور این خلفا کاسته شده و دسته ای از شیعیان قوت گرفته بودند ولی چون بنی عباس علویان را مدعیان مستقیم خود میدیدند و از زیاد شدن شوکت و عدد ایشان وحشت داشتند ائمه علوی همه وقت اصحاب و پیروان خود را بمیان روی و تقیه و کتمان اسرار مذهبی اهل بیت توصیه میفرمودند.

از حضرت صادق مروی است که: «زحمت کسیکه با فروختن جنگ برضد ما

(۱) کتاب الفغری ص ۱۱۱-۱۱۲ (۲) شهرستانی ص ۱۱۵

پیردازد زیاد تر از زحمت شخصی که اسرار مارا فاش کنند نیست . کسیکه سرّ ما را پیش نا اهل افشا نماید از دنیا خارج نخواهد شد مگر آنکه از دم تیغ بگذرد و یا در بند بمیرد « (۱) و یکی از اصحاب حضرت باقر که جابر بن یزید الجعفی نام داشت مدّعی بود که ۵۰۰۰۰ حدیث در حفظ دارد روزی بعضرت گفت : « امام مرا در نقل اسرار اهل بیت مورد مرحمتی عظیم قرار داده و دستور فرموده است که احدی را بر آنها آگاه نسازم . کتمان این اسرار چنان خاطر مرا بجوش و سینه‌ام را در خروش افکنده که عنقریب دستخوش جنون خواهم شد . حضرت باقر فرمود : « هروقت این حال بر تو عارض میشود رو بصحرا آور و کودالی بکن و سر در آن کن بعد بگو که محمد بن علی (یعنی حضرت امام محمد باقر) چنین و چنان روایت کرد » (۲) .

اما ایرانیان مخصوصاً کسانی که از خاندانهای اصیل دهقانان و شهرگانان و مرزبانان و آسواران عهد ساسانی بودند و نیاکان ایشان در دوره ساسانیان عموم مشاغل کشوری و لشکری را در دست داشتند در زمان بنی عباس با وجود قبول مذهب اسلام و زبان عرب باز میکوشیدند که موافق آداب قدیم ایرانی و خواهش تمایلاتی ذاتی خود رئیسی جهت خویش بیابند و ایشان که عموم مقامات اداری خلفا از اداره دواوین کوچک تا وزارت را با اختیار خود گرفته و در تحت سرپرستی دودمانهای اصیلی مثل برامکه و آل نوبخت و آل سهل و غیره در بغداد و بلاد عمده دیگر زمامدار امور اداری و کشوری بودند چون اصول دینی مذهب شیعیان علوی را با یادگارهایی که از عهد ساسانی در خاطر داشتند موافق یافتند بمیل قلبی بآن گرویدند و پیرو و مدافع مذهب امامیه گردیدند چه مذهب فزوه امامیه مخالف غصب حق و مبنی بر اثبات اولو بیت و افضلیت کسانی است که از جانب خدا و رسول با مامت و خلافت منصوبند و در این مذهب جامعه شیعی در حکم خاندان بزرگی است که امام معصوم رأس و رئیس آن شناخته میشود و اوامر و نواهی او بخواص صحابه و از ایشان بشیعه بترتیب مقام از طبقه ای بطبقه دیگر میرسد . ایرانی ها با ایمان باین اصل بخوبی

میتوانستند وضع طبقه بندی خاندانهای عهد ساسانی را که بآن خو گرفته بودند و آن سلسله را که شاهنشاه یعنی نماینده و سایه خدا حلقهٔ اوّل آن محسوب میشود محفوظ دارند.

عقیدهٔ امامیه در باب امامت اگر چه بعد از حضرت امیرالمؤمنین علی و امام حسن هیچوقت صورت خارجی نیافت و هیچیک از ائمه بخلافت نرسیدند و همه یادرجهٔ شهادت یافتند و یا در حبس و قید ظالمانهٔ خلفای عهد دار دنیا را وداع کردند باز بمناسبت استحکام مبانی اخلاقی و اتکاء آن بر مظلومیت خاندان رسول و تذکر سرگذشتهای جانگذار هر يك که بظلم شهید شده یا مورد شکنجه و عذاب غاصبین قرار گرفته بودند محکم و جهت مردم منصف غیر قابل انکار بود و مسلمین عموماً نام این شهدای مظلوم را با احترام میبردند و قبور ایشان را زیارت میکردند.

از خلفای عباسی بعضی مثل متوکل و معتضد فرقهٔ امامیه را فرقهٔ سیاسی میشمردند و عقیدهٔ ایشان را در باب امامت توطئه‌ای بر ضدّ خاندان خود میدانستند و سعی میکردند که بهر وسیله باشد آن فرقه را از میان بر دارند ولی بعضی دیگر از خلفای تربیت یافتهٔ این سلسله مانند مأمون و ناصر عقیدهٔ امامیه را عالی‌ترین عقاید دینی دانسته باطناً از بابت حکمفرما نشدن آن بر عالم در زحمت فکری بودند و بعضی هم مثل مقتدر خلیفه که خلافت عباسی را غاصبانه میدانست قلباً بعقیدهٔ امامیه اعتقاد داشتند.

از رؤسای فرقهٔ امامیه کسانی که درستگاه خلفای عباسی راه میدافتند خاندانهای اشرافی ایرانیان باستان را با دادن مقامات ممتاز در کارها داخل میکردند و امامیه در دربار بغداد علمدار فرقهٔ مخالف اوضاع زمان محسوب میشدند که با قدرتی اخلاقی و معنوی باصطلاح خود «سلطان» یعنی خلیفهٔ زمان را دائماً مورد ملامت قرار میدادند و بوسیلهٔ تهدیدی که از حدّ تحذیر کلامی نیز تجاوز نمیکرد او را بواکنشاری مقامات و درجات بخود وا میداشتند و هیچوقت نیز راضی و ممنون نبودند^(۱).

(۱) L. Massignon, *Passion d'al-Halladj* p. 141-142.



فرقه امامیه در ابتدا یعنی قبل از ظهور علم کلام مثل سایر فرق اسلامی آن زمان در اصول و فروع بکلام الله و سنت نبوی استناد میکردند و در این مورد فرق ایشان با سایر فرق اسلامی در این بود که امامیه در تفسیر و تأویل آیات قرآنی و سنن نبوی همیشه با ائمه معصومین مراجعه میکردند و بیانات ائمه که همانها نیز برای امامیه حکم احکام دینی و دستور متبع داشت مشکلات آیات و سنن را حل مینمود.

انساب شیعه بفرق چند و اصرار اهل سنت و خوارج در مخالفت با امامیه ائمه علوی و پیروان ایشان را با احتجاج با آن جماعت وادداشت دستور علمای امامیه در ابتداء در این راه بمناسبت مقصور بودن مباحثات عبادیات و فروع همان استدلال بآیات قرآن و سنن منقول از حضرت رسول و پیروی از احتجاجاتی بود که حضرت امیرالمؤمنین علی مخصوصاً در مقابل مدعیان خود مثل خلفای اولیه و معاویه و خوارج و یهود و نصاری بکار برده بود و در این احتجاجات و خطب دیگر حضرت امیرالمؤمنین علی ریشه استدلال با ادله عقلیه و براهین یقینیّه موجود است و با اینکه قصد حضرت در این راه تکلم بوضع متکلمین نبوده بعد ها معتزله و شیعه تاحدی از بیانات آن حضرت سرمشق گرفته و در اثبات اصول و اعتقادات دینی و رد اقوال خصم بآنها استناد جسته اند.

در زمان امامت حضرت صادق از يك طرف معتزله قوت گرفتند و علم کلام را بشکلی که در فصل پیش ذکر کردیم مدوّن کردند و از طرف دیگر زنداقه (مانویه) و اصحاب مرقیون و ابن دیصان و فرق خارجی دیگر مقالات خود را منتشر نمودند و فرقه امامیه علویه که بر اثر ظهور کبسانیه و زیدیه و اسماعیلیّه و فرق دیگر شیعه در اقلیت و زحمت افتاده بودند مجبور شدند با این ملل جدید مخصوصاً معتزله که بیشتوانی قوی مثل ادله عقلیه کلامی اتکاء داشتند و باطرز استدلال و اصطلاحاتی تازه قدم در میدان مجادله گذاشته بودند بمنظره بپردازند و عقاید مذهبی خود را از حملات و تعرض ایشان محفوظ دارند بعلاوه در همین ایام ابوحنیفه نعمان بن ثابت

(۸۰-۱۵۰) از مرجمه عراق و از هوالی زادگان ایرانی مذهب حنفی را ظاهر کرد و برخلاف اصحاب حدیث که جمیع تو جهشان معطوف بتحصول احادیث و نقل اخبار و بناء احکام بر نصوص بود مذهب خود را بر اساس قیاس جلی و خفی^(۱) و استنباط معانی از احکام گذاشت و پیروان او که باصحاب رأی و قیاس معروفند گاهی قیاس جلی را حتی بر «خبر واحد» نیز مقدم میداشتند و ابوحنیفه غالباً میگفت این رأی من است و این بهترین رأیی است که من بر آن دست یافته ام اگر کسی برآیی دیگر قادر آید من بر رأی خویش میمانم و او بر رأی خود و همین اظهار بر آن باعث آمد که اصحاب ابوحنیفه بر اجتهاد امام خود اجتهادات دیگری بیفزایند و در پاره ای ارا احکام اجتهادی با او اختلاف حاصل کنند (۲).

دوره امامت حضرت باقر (از ۹۵ تا ۱۱۴) و حضرت صادق (از ۱۱۴ تا ۱۴۸) امام پنجم و ششم فرقه امامیه مقارن بوده است با دوره شروع نهضت های دینی و احتجاجات و مناظرات مذهبی و فرقه امامیه در این عصر ناچار بودند از طرفی بافرق محتلمه شیعه مثل کیسانیه و زیدیه و غلاة و اسماعیلیه مناظره و دعاوی ایشان را رد کنند و از طرفی دیگر باصحاب حدیث و سنت و طرفداران ابوحنیفه و زنادقه و دهریون و از همه سخت تر بامعتزله مخاصمه و مجادله نمایند و این کار در ابتدا بعلت مدون نبودن حدیث مطابق روایت فرقه امامیه و قلت عدد علمای این مذهب

(۱) قیاس بمعنی سنجش است و در اصطلاح اصول عبارت از آشکار ساختن شبه حکم و علت یکی از دو گفته است در گفته دیگر. ذکر آشکار کردن بجای اثبات برای آن است که قیاس هیچ حکمی را باثبات نیرساند بلکه آنرا ظاهر مینماید و ذکر شبه حکم و علت برای احتراز از بیان انتقال اوصاف یکی از دو گفته است بگفته دیگر. قیاس هم ممکن است بین دو شیئی موجود صورت بگیرد و هم بین دو معدوم و آن بر دو قسم است: جلی و خفی. قیاس جلی آن است که فهم آن را باسانی دریابد و بپذیرد و خفی برعکس آن و این نوع دوم جزء استیخسان شمرده میشود (تعریفات جرجانی ص ۷۸) و از احادیث مرویه از ائمه معصومین است که: «گرویدن بدین خدا بوسیله هوی و رأی و اقسام قیاس امری ایزدی نیست» و ذکر اقسام قیاس در این حدیث بعد از ایراد رأی از قبیل ذکر امر خاص است. بعد از ایراد امر عام و آن برای رساندن اهمیت مطلب است (مجمع البحرین ص ۳۴۶ - ۳۴۷) (۲) شهرستانی ص ۱۶۰ - ۱۶۱

چندان آسان نمی نمود و ایشان چاره‌ای نداشتند جز آنکه بائمه خویش مراجعه کنند و چون بموجب عقیده امامیه امام داناترین و پرهیزکارترین مردم عهد خود و بر جمیع مصالح ناس آگاه است متکلمین بمذهب امامی در جمیع موارد ائمه هدی را مرجع خود قرار میدادند و از ایشان اخذ دستور میکردند و دعاوی خصم را بهدایت پیشوایان خویش نقض می نمودند و اخباری را که از ایشان می شنیدند گرد می‌آوردند مخصوصاً از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق بیش از جمیع ائمه حدیث و اخبار در این موارد مروی است و اخبار شیعه امامیه غالباً با امام پنجم و ششم بخصوص بحضرت صادق منتهی میشود و اصول ارتعانه امامیه بیشتر از حضرت صادق مروی است. بنا بکفته شیخ مفید علمای امامیه از زمان حضرت امیر المؤمنین علی تا عهد امام یازدهم چهارصد کتاب تألیف کرده بودند که آنها را اصول میخوانند.

اصل در اصطلاح علمای حدیث، مجرد کلام ائمه معصومین است در مقابل کتاب و مصنف که در آنها علاوه بر کلام ائمه از خود مؤلف نیز بیاناتی هست (۱) و مؤلفین کتب رجال در ابتدا اصحاب اصول را از مصنفین جدا میکردند و اول کسی که ابن کار را بمجد استیفا انجام داده بود ابو الحسن احمد بن حسین بن عبیدالله غضائری از مؤلفین نیمه اول قرن چهارم هجری است که دو کتاب یکی در ذکر مصنفات دیگری در ذکر اصول تألیف کرده بود ولی این دو کتاب او بزودی از میان رفته و شیخ طوسی کتاب فهرست خود را بعد از او در جمع بین مصنفین و اصحاب اصول گرد آورده است (۲).

اما چون این اخبار و احادیث تا مدتی مدّون نبوده و فقط در مائه دوم هجری تدوین شده است (۳) بعدها مخصوصاً بعد از وفات حضرت صادق و در عهد امام هفتم بسبب ظهور فرق جدیدی از شیعه از قبیل اسماعیلیه و فطحیه و واقفه هر فرقه‌ای این اخبار و احادیث را مطابق غرضی خاص تأویل کردند و بسیاری نیز اخبار و احادیث دروغ از پیش خود جعل و بنام ائمه روایت نمودند و این کار جثی در حیات حضرت صادق شروع شده بود و حضرت خود میفرمود: «مردم حرصی دارند

(۱) رجال ابوعلی ص ۱۱ (۲) فهرست طوسی ص ۱ - ۲ (۳) بحار الانوار ج ۱ ص ۱۶۲

بر اینکه بر ما دروغ ببندند . من حدیثی برایشان نقل میکنم ، هنوز از پیش من خارج نشده آنرا برخلاف حقیقت تأویل میکنند و علت این امر آنست که ایشان در سماع حدیث و اظهار دوستی بما طالب احکام خدا نیستند بلکه دنیا را خواستارند «(۱) .

از جمله کسانی که بجعل اخبار و داخل کردن آنها در احادیث مرویه از ائمه مشهور شده اند اسامی این اشخاص زیاد برده میشود : ابوعلی عبدالله بن بُکیر شبانی (از فطحیه) ، سَمَاعَةُ بن مهران (از واقفه) ، ابوالحسن علی بن حمزه بَطَّینی (از واقفه) ، أَبُو عَمْرٍ عثمان بن عیسی (از واقفه) ، بُؤ فَضَّال (از واقفه) ، وَ مُقْبِرَةُ بن سَعید (از غلاة) ، أَبُو الْخَطَّابِ مُحَمَّد (از اسماعیلیه) ، طاطریه یعنی اصحاب علی بن حَسَن طاطری و بُؤ سَمَاعَةَ (همه از واقفه) و غیره (۲) . بطور عموم بسیاری از مصنفین و اصحاب اصول امامیه در اوایل امر عقاید و مذاهبی داشته اند که علمای بعد آنها را فاسد شمرده و بجرح و تعدیل و بیان حق و ناحق آنها پرداخته اند (۳) .

فرق مختلفه شیعه حتی کسانی که جعل اخبار میکردند برای آنکه غرض خود را بکرسی نشانند تمام روایات خویش را با ائمه منتهی میساختند و این مسئله اسباب زحمت کلمی جهت مردم و منتهی بلعن رواة اخبار ضعیف جعلی از طرف ائمه میشد و میدان در ایراد طعن بدست مخالفین شیعه می افتاد و بعدها معتزله و اهل سنت این پیش آمد را برای تخطئه شیعه و حمله بایشان ست آویز قرار دادند (۴) .

بعد از ظهور علم کلام بندریج علمای فرقه امامیه نیز برای رد ادله خصم و دفاع عقاید خویش خود را ناگزیر دیدند که با اصطلاحات و طرز استدلال متکلمین متمسک شوند و با اینکه در ابتدا اکثریت شیعه از کلام نفرت داشتند (۵) و احادیثی نیز در نهی استدلال و نظر در مسائل مذهبی روایت میکردند متدرجاً بفرا گرفتن اصول این علم توجه نمودند و جماعتی از اصحاب حضرت صادق بشرحیکه خواهیم گفت طبقه اول متکلمین فرقه امامیه محسوب میشوند و حضرت ایشان را در مناظره

(۱) بحار الانوار ج ۱ ص ۱۹۵ (۲) ایضاً ج ۱ ص ۱۹۸-۱۹۶ (۳) فهرست طوسی ص ۳

(۴) الاتصار ص ۱۳۴ و تلبیس ابلیس ص ۱۰۵ (۵) الاتصار ص ۴

با خصم و ابطال دعاوی مخالفین و اثبات حقایق مذهب شیعه تشویق میفرمود . باین حال در این فرقه هم مثل فرق دیگر بین اخباریون و متکلمین اختلاف شدید وجود بود و هر طایفه طایفه دیگر را رد و تکفیر میکردند (۱) ولی احتیاج بدفاع از عقاید دینی با ادله کلامی و مبارزه با معتزله روز بروز بر اهمیت متکلمین افزود و ایشان برای نمودن درستی این راه با احتجاجات ائمه و بیانات حضرت امیر المؤمنین علی استشهاد جستند مخصوصاً متکلمین این دوره چنانکه گفتیم اعم از معتزله و امامیه در ضمن مطالعه و تشریح خطابه ها و بیانات حکیمانه حضرت امیر المؤمنین علی بسیاری از مطالبی که بوسیله ادله عقلیه استنباط کرده و آنها را جزء اصول مذهب خود قرار داده بودند برخوردند و همانها را مؤید خویش در اشتغال بکلام دانسته حضرت را در این مورد استاد و رئیس خود شمردند (۲) و در میان متکلمین امامیه شیخ مفید در دو کتاب از تألیفات خود یعنی در کتاب الکامل فی علوم الدین و کتاب الاذکار فی دعا ئم الدین ترجمه حال متکلمین فرقه امامیه و تألیفات ایشان و شرح ستایش ائمه را از آن جماعت بتفصیل ذکر نموده و نقل کرده بوده است که فقهای امامیه و رؤسای دینی ایشان مناظره را بکار میبرد و بصحت آن ایمان داشته اند (۳) بعلاوه احتجاجات ائمه مخصوصاً حضرت صادق و حضرت رضا با زنداقه و دیوانیه و اصحاب ابو حنیفه و زیدیه و ملل عیسوی و یهود و زردشتی برای متکلمین امامیه سر مشق بوده و ایشان هم بدستور و تشویق پیشوایان خود این طریق را پیش میگرفته اند .

اما طبقه اول متکلمین شیعه در ابتدا بمناسبت عدم تدوین این علم موافق عقاید فرقه مزبور و معین نبودن حد و رسم قطعی اصطلاحات و مباحثات کلامی با یکدیگر در این موارد توافق کامل نداشتند و چون زنداقه و بعضی دیگر از نومسلمانان مغرض نیز تازه روی کار آمده و بواسطه کینه با معتزله که بسختی و با ادله محکم عقاید ایشان را نقض میکردند با امامیه متمایل شده و مقالات خود را با مقالات

(۱) شهرستانی ص ۱۳۱

(۲) احتجاج طبرسی ص ۱۰۲ و ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۱۲۰ و ۱۲۸

(۳) بحار الانوار ج ۴ ص ۳۷۵

شیعه مخلوط کرده بودند از بعضی از متکلمین امامیه مقالانی ناشی شد که با اصول دینی این مذهب اختلاف کلمی داشت و لازم شد که ائمه هدی و نزدیکان ایشان آنها را رد کنند و این متکلمین را بخطای خود در اقتباس و ترویج آنها آگاه سازند. تازمان حضرت صادق چون هنوز علم کلام در میان امامیه رواج نیافته بود علمای این فرقه همه در اصول پیرو ائمه بودند ولی بعد ها بین ایشان در روایت اخبار و احادیث اختلاف بروز کرد و طبقه متکلمین از اخباریه جدا شده باصول اعتزال گردیدند (۱) مخصوصاً جماعتی از ایشان در ابتدا از مشبهه بودند و بعد ها بمناسبت نهی ائمه و خلطه و آمیزش با معتزله از این عقیده برگشتند (۲) و بتدریج کلام فرقه امامیه اگرچه در ابتدا اساس آن مقتبس از معتزله بود بمناسبت هدایت ائمه اطهار و ظهور يك عده از فضلاء بزرگ اساسی خاص پیدا کرد و بین متکلمین امامیه و معتزله بر سر بسیاری از موضوعات اختلاف عقیده حاصل شد و مناظرات سخت در گرفت و هر طایفه بر رد طایفه دیگر کتابها نوشتند.

با این حال باز دو فرقه معتزله و شیعه در باب اصول و بایکدیگر تفاوت زیاد ندارند مخصوصاً بعضی از طبقات شیعه بمعزله و بهمین شکل بعضی از رؤسای معتزله از جهت عقیده بشیعه تقرب جسته اند و همین نکته باعث آن شده است که تشخیص عقاید عده ای از ایشان برای بعضی از مورخین مشکل گردیده گاهی آنانرا در ردیف معتزله و گاهی در عداد شیعه ذکر کرده اند و اصحاب سنت غالب اوقات شیعه و معتزله را باهم خلط کرده و هر دو را در يك شمار آورده اند. مخصوص که یکی از فرق بزرگ شیعه یعنی زیدیه بمناسبت آنکه زید بن علی بانی آن شاگرد واصل بن عطاء معتزلی بوده از اعتزال پیروی میکرده و ائمه معتزلی را حتی از ائمه اهل بیت هم بزرگتر میشمرده اند و بهمین نظر هم بوده است که جماعتی از شیعیان کوفه بعد از آنکه شنیدند که زید بتبعیت از معتزله با امامت مفضول قائل و منکر تبری از دو خلیفه اول است از او کناره

گرفتند و حضرت امام محمد باقر با برادر در این خصوص مناظره و او را در اقتباس علم از کسیکه جدّ او را در قتال با شکنندگان بیعت بخطا منسوب میدارد و بر خلاف مذهب اهل بیت بقدر معتقد است و خروج بسیف را از شرایط امام میدانملاّت نمود. (۱)

عمده مناظرات معتزله و شیعه امامیه و مخاصمات ایشان در باب مسائل ذیل بود:

در باب شرایط امام و کیفیت نصب آن و اجماع و نصّ، غیبت، رجعت، بداء، تقیه، تشبیه و رؤیت و مقالات غلاة مثل حلول و تناسخ که امامیه بطور کلی آنها را ردّ و معتزله بمناسبت تکلم بعضی از متکلمین اولیه شیعه بآنها عموم امامیه را بداشتین این عقاید متهم میکردند، حکم در باب صحابه، احادیث منسوب یا مروی از حضرت رسول و مقدار قرآن (۲) و عقیده بقدر که امامیه نه حکم مجبّر را در این خصوص قبول داشتند و نه حکم معتزله را بلکه حضرت صادق فرموده بود: لَا جَبْرَ وَلَا تَقْوِیَصَ وَلَکِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ (۳) و یاره ای مسائل دیگر.



در میان متکلمین امامیه گویا اوّل کسی که بتألیف کتابی در باب امامت پرداخته و در این باب با مخالفین این فرقه مناظره کرده است عیسی بن روضه از موالی و صاحبین منصور خلیفه عباسی (۱۳۶-۱۵۸) است (۴) و اوّل متکلمی که بر حسب اصول عقاید امامیه و با ادله کلامی با مخالفین بمناظره و تکلم پرداخته ابو الحسن علی بن اسمعیل بن میثم تمار از متکلمین نیمه اوّل قرن سوم هجری است و مناظرات او با ابوالهذیل علاّف و ابو اسحق نظام و ضرار بن عمرو ضبّی معروف است.

از بزرگترین دعوای بین امامیه از طرفی و معتزله و اهل سنت از طرفی دیگر دعوای نصّ جلی است در باب امامت. معتزله و اهل سنت میگویند که امامیه قبل از ابو عیسی و راق و ابن الرّاوندی و هشام بن الحکم باین نکته بر نخورده بودند و این سه نفر اوّل کسانی هستند که دعوای فوق را طرح کرده اند (۵) ولی متکلمین امامیه

(۱) شهرستانی ص ۱۱۶-۱۱۷ و ۱۲۱ (۲) الانتصار ص ۱۰۴-۱۰۵ و ۱۲۵-۱۳۶

(۳) اصول کافی ص ۵۰ و شهرستانی ص ۱۲۵ و مجمع البحرین ص ۳۷۲ (۴) رجال نجاشی ص ۲۰۹

(۵) شافعی سید مرتضی ص ۹۸ ینقل از مبنی قاضی عبد الجبار و شرح مقاصد ج ۲ ص ۲۸۵

این عقیده را رد میکنند و میگویند که قول بنصّ جلیّ از قدیمترین عقاید شیعه است و چون مخالفین قبل از زمان ابن الرّاوندی و ابو عیسی و هشام بن الحکم در این خصوص از شیعه کلامی مجموع نیافته اند و اوّل بار در مؤلّفات سه نفر فوق بشرح و بسط این مطلب برخورد کرده چنین پنداشته اند که ابن الرّاوندی و ابو عیسی و هشام بن الحکم واضعین آن بوده (۱)

چون نزاع عمده بین متکلمین امامی و اهل کلام سایر فرق بر سر امامت بوده از عهد حضرت صادق بعد عموم متکلمین فرقه قطعیه امامیه هریک در این باب کتاب یا کتب متعدّد نوشته و با ادّله سمعیّه و عقلیه عقاید خود را تقریر و تشریح کرده اند و در جزء مؤلّفات طبقه اوّل از متکلمین امامیه مثل ابو الحسن علیّ بن اسمعیل تمّار و هشام بن الحکم و ابو جعفر محمّد بن نعمان مؤمن الطّاق و ابو جعفر محمّد بن خلیل سگّاک و ابو محمّد یونس بن عبد الرحمن قمی کتبی در چند باب امامت مذکور شده و سگّاک کتبی بر ردّ عقاید کسانی که وجوب امامت را بنصّ منکر بوده اند تألیف کرده بوده است (۲).

انتشار مؤلّفات این جماعت در باب امامت و سعی شیعه امامیه در تقریر و رساندن اهمّیت این موضوع بتدریج مبحث امامت را در ردیف مهمّترین مباحث موضوع علم کلام آورد مخصوصاً در طبقه دوم متکلمین امامیه یا منتسبین بایشان مؤلفین بزرگی مثل ابو عیسی محمّد بن هارون و رّاق و احمد بن یحیی بن الرّاوندی و ابو الاحوص داود بن اسد بصری و ابو محمّد حسن بن موسی نوبختی و ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی پیدا شدند که عقاید متکلمین سابق را مشر و حتر منتشر کردند و با ادّله یقینیّه بر دّ آراء معتزله و فرق دیگر در این خصوص پرداختند و کتب این جماعت در باب امامت مطابق اصول مذهب امامیه از معتبرترین مؤلّفات شیعه است و در نتیجه انتشار آنها بوده است که مبحث امامت در علم کلام شیعه وارد شده و اوّل کسی که مبحث امامت را جزء اصول شمرده و در آن باب احتجاج کرده ابوسهل

اسماعیل بن علی نوبختی (۲۳۵-۳۱۱) است (۱) بعدها متکلمین دیگر باو تأسی و مبحث امامت را در ذیل نبوت داخل مباحث کلامیه کرده اند.

بعد از طبقه ورّاق و ابن الرّاوندی و بنی نوبخت و شاگردان مستقیم ایشان علم کلام شیعه بسط و تفصیل پیدا کرد و متکلمین جدید کتب متعدّد با ترتیب و اسلوبهای مختلف تألیف نمودند و با اینکه اصول عقاید همه یکی و جمعاً پیرو اصول تدوین شده بتوسط متکلمین قدیم بودند باز در بسیاری از موارد جزئی باهم اختلاف و هر کدام مذاقی خاص پیدا کردند و همین مختلف شدن آراء متکلمین در باب مسائل کلامی حربه ای شد برای اخبار بون امامی که باستناد همانها برایشان بتازند و بگویند که طریقه کلام در معرفت احکام دینی طریقه ای مطمئن و خالی از شبهه نیست و فطّب الدّین ابوالحسن سعید بن هبة الله راوندی (متوفی سال ۵۷۳) شارح نهج البلاغه برای اثبات این رأی رساله ای در ذکر موارد خلاف بین شیخ مفید و سید مرتضی تألیف کرده و نود و پنج مورد آنرا یاد آور شده و در آن رساله گفته بوده است که اگر میخواستم در این باب استیفا کنم این کتاب بدر از ا مبعشید. (۲)

پس از ذکر این مقدّمات اینک میپردازیم بذکر جمعی از احوال متکلمین اوّلیه فرقه امامیه یا منتسبین بآنها که قبل از آل نوبخت در این راه قدم میزده و متکلمین نوبختی واسطه بین ایشان و متکلمین بزرگ قرون چهارم و پنجم محسوب میشوند:

۱- ابو جعفر مؤمن الطاق

(اواسط قرن دوم)

ابو جعفر محمد بن نعمان از موالی کوفه است که چون در طایق معامیل در کوفه دکان صرافى داشته او را مؤمن الطاق و مخالفین بمناسبت احوال بودن او را شیطان الطاق لقب داده اند و او از معاصرین امام اعظم ابوحنیفه (۸۰-۱۵۰) و از اصحاب حضرت امام جعفر صادق (۱۳-۱۴۸) است و از قدمای شیوخ شیعه و از متکلمین اوّلیه این فرقه محسوب میشود و با ابوحنیفه و رؤسای معتزله و خوارج

(۱) نخبه المقال ص ۱۴۲ (۲) بحار الانوار ج ۱ ص ۱۵۵-۱۵۶ و روضات الجنات ص ۳۰۱

مناظرات بسیار داشته . ابو جعفر از جمله قدمای متکلمین شیعه است که بعقیده تشبیه متهم بوده مخصوصاً معتزله در این خصوص بر او تاخته اند (۱) و چون او از قدیمترین کسانی است از امامیه که در باب ذات و صفات باری تعالی بتکلم پرداخته و هنوز علم کلام مطابق مذهب این فرقه مدوّن نشده بوده متکلمین دیگر امامیه پاره ای از عقاید او را نپذیرفته اند و از آنجمله ابو محمد هشام بن الحکم کتابی بر ردّ بعضی از عقاید او نوشته بوده است (۲) وفات ابو جعفر بعد از وفات حضرت صادق اتفاق افتاده . ابو جعفر در تأیید مذهب شیعه و اثبات امامت حضرت امیر المؤمنین علی برأی این فرقه وردّ آراء خوارج و معتزله در این خصوص و حکم در باب جنک جمل و طلحه و زبیر و عایشه کتابها نوشته بوده . اصحاب او را ثعلبیه و مخالفین سبطائیه میخوانده اند . برای احوال و عقاید او رجوع شود برجال کتبی ص ۱۲۲ - ۱۲۶ و رجال نجاشی ص ۲۲۸ و فهرست طوسی ص ۳۲۴ و فرق الشیعه ص ۶۶ و فهرست ص ۱۷۶ چاپ آلمان و ص ۸ از ضمیمه چاپ مصر و شهرستانی ص ۱۴۲ - ۱۴۳ و الفرق بین الفرق ص ۵۳ و مقالات اشعری ص ۲۷ و ۴۲ و ۵۱ و الانتصار ص ۶ و ۵۸ و ابن حزم ج ۴ ص ۹۴ و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۴ و غیره .

۳- هشام بن سالم جوالیقی

(نیمه دوم قرن دوم)

ابو الحکم هشام بن سالم جوالیقی از موالی کوفه و اصلاً از اسرای جوزجانان بوده و در جزء اصحاب امام جعفر صادق (۸۳-۱۴۸) و امام موسی کاظم (۱۲۸-۱۸۳) معدود است و او نیز از کسانی است که در ابتدا در توحید بتشبیه و صورت قائل بوده و در باب استطاعت و معصیت آرائی داشته که مورد قبول سایر متکلمین شیعه واقع نشده و هشام بن الحکم کتابی بر ردّ بعضی از عقاید او نوشته بوده است (۳) .

برای احوال و عقاید او رجوع کنید برجال کتبی ص ۱۸۱ - ۱۸۴ و رجال نجاشی ص ۳۰۵ و فهرست طوسی ص ۳۵۶ و فرق الشیعه ص ۶۶ و اصول کافی ص ۳۷ و مقالات اشعری ص ۳۴ و شهرستانی ص ۱۴۱-۱۴۲ الانتصار ص ۶ و ۵۷ و ابن حزم ج ۴ ص ۹۳ و الفرق بین الفرق ص ۵۱ - ۵۲ و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۴ و بکار الانوار ج ۲ ص ۱۴۳-۱۴۵ و غیره .

۳ - هشام بن الحکم

(وفاتش در ۱۹۹)

آبِ مَحْتَمِیْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ از موالی کوفه است که در واسط نشو و نما یافته و بعدها از آنجا بعنوان تجارت بیفداد رفته است و او در ابتدا از مرجئه و از پیروان جهم بن صفوان رئیس مرجئه خراسان (مقتول در ۱۲۸) بوده ولی بعد از این فرقه روگردان شده و بدلائل نظری موافق عقیده شیعه با امامت قائل و از اجله اصحاب حضرت صادق گردیده است.

هشام بن الحکم از بزرگترین متکلمین امامیه است و اوّل کسی است که با ادله کلامی و نظری مبحث امامت را مورد بحث قرار داده و حجج سهل بر اثبات این موضوع یافته است و با بزرگان متکلمین مخالف در عصر خود مناظره و احتجاج کرده مخصوصاً چون از شیعه قطعیه یعنی از کسانی بوده که بر خلاف واقفه برحلت حضرت امام موسی کاظم قطع نموده و بعد از او امام علی بن موسی الرضا را امام میدانسته اند با واقفه و خوارج و معتزله دائماً در مناظره بسر میبرد و مردی حاضر جواب و در علم کلام حافظ بوده.

مسمودی نقل میکند که هشام بن الحکم با عبد الله بن یزید کوفی از خوارج اباضیه در دگانی خرازی شرکت داشتند و شاگردان و اصحاب ایشان غالباً برای اخذ معلومات پیش استادان خود می آمدند و با اینکه هر دو در يك دگان سر میگردند و در مذهب مخالف یکدیگر بودند هیچوقت از طریق عقل و راه شرع و احکام نظر و سیر خارج نمیشدند و از ایشان نسبت بهم امر سوئی سر نمیزد و کار موافقت ایشان تا آنجا کشید که وقتی عبد الله بن یزید دختر هشام بن الحکم یعنی فاطمه را بزوجهیّت خواست هشام بن الحکم گفت او مؤمنه است. عبد الله دیگر از این موضوع با او چیزی نگفت تا مرگ بین آن دو جدائی افکند (۱).

هشام بن الحکم از مصنفین شیعه است و در موضوعات دینی و تاریخی و ادبی مؤلفات بسیار داشته و او در جزء ملازمین یحیی بن خالد برمکی معدود بوده و در

مجالس مناظره که این وزیر در بغداد تشکیل میداده هشام همیشه حضور داشته است. هشام بن الحکم نیز از کسانی است که در ابتداء بجزر و قول بتجسم و تشبیه قائل بوده و بعد ها در نتیجه صحبت حضرت صادق و حضرت امام موسی کاظم در عقاید خود تغییراتی داده و معتزله از جهت عقیده داشتن او بتجسم و تشبیه و حدوث علم و بداء بر او تاخته اند از آن جمله جاحظ و خلیط و کعبی و ابن ابی الحدید و کسی که بیش از همه این اقوال را از او نقل میکرده جاحظ بوده است (۱) حتی بعضی از مصنفین اولیه شیعه مثل ابو محمد حسن بن موسی نوبختی نیز در کتاب الآراء و الدیانات این آراء را بهشام نسبت داده اند (۲) ولی مؤلفین امامی قرون بعد مخصوصاً سید مرتضی در کتاب شافی و مؤلف تبصرة العوام این نسبتها را بهشام تهمت دانسته و شدیداً آنها را رد کرده است (۳). طرفداران عقاید هشام بن سالم و هشام بن الحکم را در قول بصورت و تشبیه و تجسم ارباب ملل و نحل هشامیه میخواندند.

برای شرح حال و عقاید و تألیفات هشام بن الحکم رجوع شود برجال کثی ص ۱۶۵-۱۸۱ و رجال نجاشی ص ۳۰۶-۳۰۵ و فهرست طوسی ۳۵۶-۳۵۵ و فهرست ص ۱۷۵-۱۷۶ از چاپ آلمان و ص ۷ از ضمیمه چاپ مصر و فِرَقُ السَّیِّمَةِ ص ۶۶ و مقالات اشعری ص ۵۵-۴۱ و شهرستانی ۱۴۱-۱۴۲ و اصول کافی ص ۴۷ و کمال الدین ص ۲۰۶-۲۰۹ و الفرق بین الفِرَق ص ۴۸-۵۱ و تبصرة العوام ص ۴۱۹-۴۲۰ و الانتصار ص ۴۰۷-۴۱۰ و ۴۲۳-۱۲۴ و ۱۰۸-۱۰۹ و ۱۲۵-۱۲۶ و ۱۵۷-۱۵۸ و ابن حزم ج ۴ ص ۹۳ و ۱۵۷ و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۴-۲۹۵ و مروج الذهب ج ۲ ص ۱۳۷ چاپ مصر و بحار الانوار ج ۲ ص ۱۴۳-۱۴۵ و غیره.

۴ - ابو الحسن علی بن میثم تمار

(نیمه دوم قرن دوم)

أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ شُعَيْبِ بْنِ مَيْثَمَ تَمَّارٍ از موالی زادگان کوفه است و جد او ابوسالم میثم از ابرانیهای کوفه و از اجله اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علی بوده و او را

(۱) الانتصار ص ۴۱ و ۶۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و مقالات اشعری ص ۳۱-۳۴

(۲) بنقل ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۵ از آن کتاب

(۳) شافی سید مرتضی ص ۱۲

عبدالله بن زیاد ده روز قبل از آنکه حضرت امام حسین بمراق وارد شود در کوفه بقتل رساند .

ابوالحسن میثمی جزء طبقه اول متکلمین شیعه امامیه و از معاصرین دوهشام و رؤسای بزرگ معتزله مثل ابوالهذیل علاّف (وفاتش در ۲۲۷ یا ۲۳۵) و ابواسحق ابراهیم نظام (وفاتش مابین ۲۲۱ و ۲۳۱) و علی اسواری است و او با معتزله عصر خود مناظرات بسیار کرده و اول کسی است که مطابق عقاید امامیه بشکلم یعنی با ادله عقلی و براهین فطری با مخالفین باحتجاج پرداخته (۱) و تألیفاتی داشته است که مشهور ترین آنها یکی کتابی است در امامت باسم کامل دیگری مجالس هشام بن الحکم که او گرد آورده بوده .

برای احوال و اسامی تألیفات او رجوع کنید بالفهرست ص ۱۷۵ و رجال نجاشی ص ۱۷۶ و فهرست طوسی ۲۱۲ و کتاب الانتصار ص ۶ و ۹۹ و ۱۴۲ و ۱۷۷ و مقالات اشعری ص ۴۲ و ۵۴ و کتاب فصول سید مرتضی (خطی) و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۴ و غیره .

۵ - ابو مالک حضرمی

(اواسط قرن دوم)

ابو مالک صَحَّاکِ حَضْرَمِی از اعراب کوفه و از اصحاب حضرت صادق یا امام موسی کاظم و از متکلمین ثقه صاحب کتابی است در توحید و روایت علی بن حسن طاطری فقیه واقفی معروف .

برای احوال و عقاید او رجوع شود بر رجال نجاشی ص ۱۴۵ و مقالات اشعری ص ۴۲ و ۴۳ و ابن حزم ج ۴ ص ۹۳ و غیره .

۶ - ابو جعفر سکاک

(نیمه اول قرن سوم)

ابو جعفر محمد بن خلیل مشهور بسکاک شاگرد ابو محمد هشام بن الحکم (وفاتش در حدود ۱۹۹) و از معاصرین چند نفر از مشاهیر معتزله مثل ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ (۱۶۰ - ۲۵۵) و ابو جعفر محمد بن عبد الله اسکافی (وفاتش در ۲۴۰) و ابوالفضل جعفر بن حرب (وفاتش در ۲۳۶) است و با این دو

نفر اخیر مناظرانی نیز داشته (۱) و او از رجال مشهور شیعه و از مصنفین کتب ایشان است (۲).

لقب او در غالب کتب قدیم بتحریف شکل و سكال ضبط شده ولی بلاشبیه این کلمه سگاک است بمعنی کسی که کار او ساختن رسکه یعنی کاو آهن باشد (۳) و مصحف آن سگاک است (۴).

ابو جعفر سگاک از شاگردان هشام بن الحکم است و علم کلام را از او فرا گرفته و بآنکه در بعضی مسائل با او اختلاف حاصل کرده باز در اصل امامت پیرو عقیده هشام بوده است. از جمله تألیفات او کتاب العرفه، کتابی در باب استطاعت، کتابی در امامت، و کتابی بنام کتاب التوحید که در آن سگاک بتشبیهِ قائل شده و بهمین جهت بعضی بر کتاب او ردّ نوشته اند و کتابی در ردّ کسانی که منکر وجوب امامت بنصّ شده اند.

برای شرح حال او رجوع شود برجال نجاشی ص ۲۳۱ و فهرست ص ۱۷۶ و فهرست طوسی ۲۹۲ و کتاب الانتصار ص ۶ و ۱۱۰ - ۱۱۱ و ۱۴۲ و ۱۷۸ و مواضع متعدده از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و مروج الذهب ج ۶ ص ۳۷۴ از چاپ فرنک و غیره.

۷ - یونس بن عبدالرحمن قمی

(وفاتش در ۲۰۸)

ابو محمد یونس بن عبدالرحمن قمی از بزرگترین رجال شیعه و از مصنفین مشهور این طایفه است (۵) که در عهد خلافت هشام بن عبد الملک (۱۰۵ - ۱۲۵) تولّد یافته و از معاصرین حضرت صادق و امام موسی کاظم و از وکلا و خواصّ امام علی بن موسی الرضا (۱۴۸ - ۲۰۳) بوده و قریب بسی کتاب در مواضع مختلفه از جمله در باب امامت و ردّ بر غلاة تألیف داشته و او را شیعه در آن عصر مانند سلمان فارسی در عصر حضرت رسول میشمردند (۶). یونس بن عبدالرحمن و اصحاب او یعنی یونسیه را هم مخالفین شیعه از مشبّهه میشمارند.

(۱) الانتصار ص ۱۱۰ و ۱۴۲ (۲) شهرستانی ص ۱۴۵ و مقالات الاسلامیین ص ۶۳ (۳) رجال نجاشی ص ۲۳۱ (۴) ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۴۲۹ (رجوع کنید بحکایتی خوشمزّه ۵ ابن ابی الحدید از او و از جاحظ نقل مینماید). (۵) مقالات اشعری ص ۶۳ و شهرستانی ص ۱۴۵ (۶) رجال کتبی ص ۳۰۲

برای احوال او رجوع شود برجال کشی ص ۳۰۱ - ۲۱۱ و رجال نجاشی ص ۳۱۱ - ۳۱۲ و فهرست طوسی ص ۳۶۶ - ۳۶۷ و الفرق بین الیرق ص ۵۲ - ۵۳ و مقالات اشعری ص ۲۵ و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۵ و غیره .

۸ - علی بن منصور

(نیمه اول قرن سوم)

أبو الحسن علی بن منصور کوفی از شاگردان و اصحاب ابو محمد هشام بن الحکم و از اقران ابو جعفر سگاک و از شیوخ متکلمین و مؤلفین شیعه است (۱) و از کلام استاد خود هشام کتابی جمع آورده بوده است در امامت و توحید بنام کتاب التذییر (۲) . برای احوال و عقاید او رجوع کنید برجال نجاشی ص ۱۷۶ و مروج الذهب ج ۶ ص ۳۷۲ از چاپ فرنک و الانتصار ص ۶ و ۱۷۸ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید در مواضع متعدده و غیره .

۹ - ابو حفص حداد نیشابوری

(وفاتش در ۲۵۲ یا ۲۶۵ یا ۲۷۰)

أبو حفص عمرو بن سلّمة صوفی نیشابوری از کسانی است که مثل ابن الزاوندی و ابو عیسی وراق بزندقه متهم بوده و معتزله او را هم مثل دونفر دیگر بشیعه بسته و از شیوخ این طایفه دانسته اند (۳) در صورتیکه شیعه او را بهیچوجه از خود نمی دانسته چه نه از او عقیده ای ظاهر شده که انتساب او را باین فرقه برساند و نه در باب امامت کلامی از او منقول است (۴) . سمعانی مختصر شرح حالی از این شخص در کتاب الانساب در ماده حداد ذکر کرده . ابو حفص حداد از یونس بن عبدالرحمن قمی روایت می کرده است (۵) . برای شرح حال او رجوع کنید بتذکره الاولیاء شیخ عطار در طبقه بایزید بسطامی و غیره .

۱۰ - ابو الاحوص بصری

(اواسط قرن سوم)

أبو الاحوص داود بن آسد بصری (۶) از متکلمین و فقهای اصحاب حدیث شیعه است و او در باب امامت تألیفاتی داشته و ابو محمد حسن بن موسی نو بختی در نجف اشرف موقعیکه بقصد زیارت آمده بود ابو الاحوص را ملاقات کرده و از او اخذ علم نموده .

(۱) شهرستانی ص ۱۴۵ و مقالات اشعری ص ۶۳ (۲) رجال نجاشی ص ۱۷۶ و ۳۰۴

(۳) الانتصار ص ۹۷ و ۱۵۰ و ۱۵۲ (۴) کتاب شافعی سید مرتضی ص ۱۳ (۵) رجال کشی ص ۱۶۷

(۶) در مقالات الاسلامیین اشعری ص ۶۴ اسم پدر این شخص را شد ضبط شده و آن گویا تحریف است .

برای احوال او رجوع کنید ب رجال نجاشی ص ۱۱۲ و فهرست طوسی ص ۳۶۹ و شافعی سید مرتضی ص ۱۴ و غیره .

۱۱ - ابو عیسی وراق

(وفاتش در ۲۴۷)

أبو عیسیٰ مُحَمَّد بن هارون وَرَاق استاد ابن الزَّوْندی است و از کسانی بوده که مثل ابن الزَّوْندی و بک عَدَّه دیگر از فضلاء آن عصر چندان عقیده دینی پابرجائی نداشته‌اند بلکه در تحت تأثیر تعالیم زنادقه (مانویّه) و مطالعه کتب ایشان که در آن ایام بمقدار زیاد بعربی ترجمه شده و در دست مردم افتاده بوده در حال شک و تردید سرمیگردد و هر چند روز بیکی از فرق مخصوصاً بدو فرقه معتزله و شیعه اقبال میکرده و باوجود تظاهر باسلام همچنانکه ابن التَّدیم میگوید در باطن مانوی بوده است (۱) .

ابو عیسی از مؤلفینی است که از يك طرف در تأیید مذهب مانوی و ثنویّه کتاب مینوشته (۲) و از طرفی دیگر بشیعه اظهار تمایل مینموده و از بعضی از عقاید ایشان دفاع و برای آن فرقه تألیف کتاب میکرده است (۳) و در دفاع از عقاید شیعه در باب امامت کتابی تألیف کرده و گویا این کتاب را ابو عیسی بر ردّ عقاید ابو عمرو عثمان بن بحر جاحظ (۱۶۰ - ۲۵۵) در خصوص مسئله امامت تألیف نموده بوده است .

جاحظ که از نویسندگان بزرگ معتزلی بصره است و کتب ادبی و لغوی و بلاغت انشاء او ضرب المثل شده از مؤلفینی است که در باب امامت از خود عقاید متضادّ ظاهر کرده و چند کتاب در این خصوص نوشته که هر کدام از آنها در دفاع از عقاید یکی از فرق اسلامی است در موضوع امامت (۴) از آن جمله کتابی است بنام امامت فرزندان عَبَّاس یا عَبَّاسیّه در تأیید شیعیان راوندیه و طرفداران بنی عَبَّاس و باینکه مضمون آن با عقاید شخصی او وفق نداشته آنرا برای خوش آمد بنی عَبَّاس برشته تألیف آورده ، دیگر کتابی است بنام عُثمانیّه در طرفداری از هواخواهان

(۱) الفهرست ص ۳۳۸ (۲) الانتصار ص ۱۴۹ (۳) مقالات اشعری ص ۶۴ (۴) برای تفصیل این موضوع رجوع کنید ب کتاب شافعی سید مرتضی ص ۱۳ و مروج الذهب ج ۱ ص ۱۵۷ - ۱۵۸ چاپ مصر .

عثمان بن عفان و انکار فضائل حضرت علی بن ابی طالب ، دیگر کتابی باسم مروانی در طرفداری از آل مروان و معاویه و دشمنی با علی بن ابی طالب و دفاع از امامت بنی امیه ، دیگر کتابی بنام المناسک العثمانیه در تکمیل کتاب العثمانیه که سابقاً تألیف کرده بوده و کتب دیگری مثل الفتیاء و کتاب الرافضه و کتاب الزیدیه .

این کتب متضادّ جاحظ اسباب تحریک حسّ غضب فرق دیگر مخصوصاً شیعه و معتزله بغداد شده و ایشان بر غالب آنها ردّ نوشته و از جمله کسانی که این کتب را نقض کرده اند از معتزله بغداد أبو جعفر محمد بن عبدالله اسکافی (۱) (متوفی سال ۲۴۰) و از شیعه یا منسوبین بایشان ابن الراوندی و ابوعیسی وراق و ابو محمد حسن بن موسی نوبختی و أبو الحسن محمد بن ابراهیم کاتب شافعی و شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان و غیره .

بعد از انتشار در دودی که شیعه بر کتب جاحظ در باب امامت نوشته بودند معتزله طرفدار جاحظ نیز در صدد معارضه بمثل برآمده کتب ابن الراوندی و ابوعیسی را نقض و انتقاد کردند و مشهورترین ایشان یکی أبو الحسن عبدالرحیم بن محمد خباط استاد أبو القاسم کعبی صاحب کتاب الاتصار است (۲) دیگر قاضی القضاة عبدالجبار بن احمد آسَد آبادی همدانی (وفاتش در ۴۱۵) صاحب کتاب الغنی و همین کتاب المغنی قاضی عبد الجبار است که علم الهدی سید مرتضی (۳۵۵-۴۶۶) بر ردّ آن کتاب الشافعی را تألیف کرده و در آن تهمنهائی را که معتزله بر ابن الراوندی و ابوعیسی بسته اند ردّ نموده (۳) و یکی از این جمله تهمتها این بوده است که معتزله میگفتند که ابوعیسی وراق در عین اینکه از امامت حضرت امیر دفاع میکرد در خلوت میگفته که : من بیاری از کسی دوچار شده ام که از تمام مردم بیشتر مرتکب قتل شده و من از او بیش از هر کس تنقیر دارم بعلاوه معتزله میگفتند که ابوعیسی چون مانوی بوده قتل هیچ چیز و تلف کردن موجودات حیّه را جایز نمیشمرده است (۴) .

ابوعیسی وراق غیر از کتابی که در باب امامت نوشته تألیفات دیگری نیز

(۱) سراج الذهب ج ۱ ص ۱۵۸ چاپ مصر و ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۵۹
 (۲) الاتصار ص ۹۷ (۳) شافعی ص ۱۳ (۴) بنقل از کتاب مغنی در کتاب شافعی ص ۲ و کتاب الاتصار ص ۱۰۰

داشته از آن جمله کتاب السَّقِیْفَه و کتاب اختلاف السَّبْعَه و کتاب الحُکْمِ عَلَى سُوْرَةِ لَمْ یَكُنْ و کتاب المقالات (۱) و کتاب مجالس (۲).

دو کتاب الامامة و السَّقِیْفَه ابو عیسی و رَاق موافق عقیده امامیه بوده و علمای این فرقه در مؤلفات خویش آنها را ستوده اند و در همین کتب بوده است که و رَاق برای تقریر و تأیید نصّ جلی و اثبات امامت حضرت امیر المؤمنین علی از این راه دلایل عقلیه صریح آورده و بوسیله آنها بر معتزله و اهل سنت در این دعوی تاخته است. کتاب السَّقِیْفَه و رَاق را شیخ مفید در دست داشته و آنرا مکرّر وصف نموده و آن قریب بدویست ورقه بوده و شیخ مفید در کتاب الإنصاح در امامت میگوید که و رَاق در کتاب السَّقِیْفَه هیچ نکته را فرو نگذاشته و فساد اقوال اهل سنت و کذب طرفداران ایشانرا بخوبی روشن ساخته است (۳).

از مؤلفات و رَاق از همه مشهور تر کتاب مقالات اوست که تاریخ ملل و نحل و شرح آراء و عقاید فرق مختلفه بوده و این کتاب و رَاق از معتبر ترین و مشهور ترین کتب قدیمه در این خصوص محسوب میشده و در ردیف کتاب مقالات زُرّقان معتزلی و شرح آن تألیف ابوالقاسم کعبی و مقالات محمد بن الهیصم کترامی و مقالات الاسلامیین ابوالحسن الاشعری و کتاب الآراء و الدیانات ابو محمد نوبختی و کتاب المقالات ابوالحسن مسعودی صاحب مروج الذهب برای مؤلفین بعد از منابع مهمّه بوده است.

و رَاق بشهادت سید مرتضی در کتاب المقالات خود در تقریر شبهات و مقالات تنویریه را تأکید و اطمینان رفته بوده و همین مسئله یکی از اسباب جلب سوء ظنّ در باب مانوی بودن او شده است. کتاب مقالات ابو عیسی را غالب مؤلفین بعد از او مثل مسعودی و ابوالحسن اشعری و ابوریحان بیرونی و سید مرتضی و شهرستانی و عبدالقاهر بغدادی و ابن ابی الحدید در دست داشته و از آن مطالب بسیار نقل کرده اند

(۱) رجال نجاشی ۲۶۲ (۲) مروج الذهب ج ۷ ص ۲۲۶ (چاپ فرنک) .
 (۳) نقل از مکتوبی که حضرت آقای آقا میرزا فضل الله شیخ الاسلام زنجانی مدّ ظله بنگارنده مرقوم داشته اند .

سید مرتضی دو کتاب دیگر نام میبرد یکی باسم الْمَشْرِقِي دِيَكِي باسم الْأَوْحَ عَلَى الْبَهَائِمِ و میگوید که صحت نسبت این دو کتاب بابوعیسی و راقی ثابت نیست و بعید نمیدانند که یکی از تنو به آنها را از زبان و راقی ساخته باشد و معتقد است که چون ابو عیسی باین قبیل عقاید متظاهر نبوده و در اظهار ایمان نسبت بآنها تظاهر نمی کرده نمیتوانیم آن دو کتاب را از او بدانیم (۱).

کتاب اول که شاید موضوع آن شاید دفاع از يك قسمت از افکار تنو به بوده است همان است که در الفهرست و فهرست شیخ طوسی باسم کتاب الغريب المشرقي چاپ شده و ابو محمد نویختی بر آن نقض نوشته (۲) و در رجال نجاشی نقض دیگری از ابو محمد نویختی بر کتابی از ابو عیسی مذکور است بنام رد بر اهل تعجیز (۳) و ما در شرح حال ابو محمد نویختی از این موضوع گفتگو خواهیم کرد.

یکی دیگر از تألیفات ابو عیسی کتابی بوده است بنام فی الردّ علی الفرق الثلاث من الثّغاری که آنرا یحیی بن عدی (۲۸۳ - ۳۶۴) فیلسوف عیسوی معروف رد کرده و این رد یحیی بن عدی باقی است و یحیی تمام کتاب ابو عیسی را در تألیف خود جزء بجزء نقل کرده است (۴).

برای شرح حال او رجوع شود بمنابعیکه در ذیل صفحات این قسمت بآنها اشاره شده است.

۱۳ - ابن الراوندی

(۲۴۵ یا ۲۹۸)

أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ إِسْحَقَ مشهور باین الراوندی یا ابن الراوندی اصلاً از مردم مرو الرود خراسان بوده و او یکی از معروفترین متکلمین است که بمناسبت نداشتن عقیده یابرجا و چند بار تغییر مسلک دادن و تزلزل در ایمان و اظهار الحاد و زندقه درست نمیتوان گفت جزء کدام فرقه معدود است و کلمه ملحد با زندیق (بمعنی اعم این کلمه که مترادف باملحد است) که مورّخین متعصب ابن الراوندی را بآن عنوان خوانده اند برای تشخیص عقاید دینی او کافی نیست.

(۱) شافعی ص ۱۴ (۲) الفهرست ص ۱۷۷ و فهرست طوسی ص ۹۹ (۳) رجال نجاشی ص ۴۷

(۴) L. Massignon, Recueil des textes, p 182 - 183

شاید بتوان گفت که ابن الرّاوندی هم مثل جماعتی دیگر از معاصرین خود در پی یافتن عقیده ثابت دلنشینی همه عمر را در تشکیک و طلب و بحث و اجتهاد بسر میبرد و هر چند روز بفرقه ای میگرویده و پس از آن بایمی معدود از خود آرائی ظاهر میکرد که مقبول جمهور آن فرقه نمی افتاده و او را از میان خود طرد مینموده اند و باینکه چون قلمی شیوا و قدرتی کامل در کلام داشته تاحدی مانند جاحظ موافق خوشامد این فرقه یا آن فرقه برای ایشان تألیف کتاب مینموده و با گرفتن جوائز عمری را بی ایبانی میگذرانده و ضمناً در عقاید مردم خلل وارد میکرد است و بهترین شاهد این مطلب نقضهائی است که او خود بر تألیفات خویش نوشته و عقاید سابق خود را رد کرده است .

شرح حال و عقاید ابن الرّاوندی بعلیل مذکور در فوق درست روشن نیست و مورّخین و اصحاب کتب ملل و نحل از او آراء و مقالات بسیار نقل کرده اند و چون عقاید در باب او مختلف است وصحت نسبت آرائی که باو منسوب شده مسلم نیست قطعاً نمیشود از آنها نتیجه ای گرفت بخصوص که مؤلفین متعصب و دشمنان ابن الرّاوندی و امثال او موافق معمول آن ایام باینگونه مردم همه وقت نهمتها می بسته و با تحقیر و لعنت ذکر ایشانرا در کتب خود می آورده اند .

امر مسلم اینکه ابن الرّاوندی در ابتدا مثل وراق و برادر و عم خود از معتزله بوده (۱) و پس از آنکه از جمع آن فرقه طرد شده مدّتی نیز علی رغم اهل اعتزال بمذهب تشیع اظهار تمایل کرده و در ردّ معتزله و تأیید فرقه شیعه و عقاید کروندگان بآن کتبی چند نوشته و چون کاملاً بآراء معتزله آشنا و در کلام و انشاء نیز استاد بوده در این راه بخوبی از عهده برآمده و حسّ انتقام بزرگان معتزله قریب بمعهد خود از قبیل ابوهاشم جبّائی و ابوعلی جبّائی و ابوالحسن خیاط و کعبی را بجنبش آورده و بواسطه تألیف کتابهای بالنسبه متقن و جمع آوری ادله و آراء کلامی در تأیید عقیده اهل تشیع خصوصاً مسئله امامت برای پیشرفت کار ابن فرقه در آن ایام کمک بزرگی شده است .

بهین مناسبت قیام ابن الرّاوندی بر معتزله و دفاع از عقاید فرقه شیعه متکلمین و مؤلفین معتزلی و سنی از او بزشتی تمام در کتب خود ذکر کرده اند مخصوصاً در میان معتزله ابوالحسین حیات و ابوهاشم جبائی و ابوعلی بسر او و در میان اهل تسنن ابوالوفاء بن عقیل و ابوالفرج عبد الرحمن بن الجوزی بر او بسیار تاخته و ابن الجوزی او را از بزرگان ملاحده (۱) و یکی از سه نفر زندیق بزرگی میدانند که در میان اهل اسلام ظاهر شده اند (۲).

اما عقیده مؤلفین شیعه در باب او مختلف است بعضی او را ستوده و بعضی دیگر بدّم او پرداخته اند و از این میان کسیکه بیش از همه علی رغم معتزله از بعضی از تألیفات و عقاید ابن الرّاوندی دفاع کرده علم الهدی سید مرتضی است. با این حال باز چون تمام عقاید ابن الرّاوندی با مذهب متکلمین امامی نمی‌ساخته و بسیاری از آنها بیش ایشان ملعون و مطرود بوده است جمعی از اهل کلام شیعه در نقض پاره ای از مؤلفات و آراء ابن الرّاوندی کتبی نوشته اند و مشهورترین این اشخاص یکی ابو محمد حسن بن موسی نوبختی دیگری خال او ابوسهل اسماعیل بن علی است حتّی سید مرتضی هم در کتاب شافی خود بنقص بعضی از ادله ابن الرّاوندی در باب امامت اشاره کرده است.

باری چون ابن الرّاوندی بدفاع از عقاید امامیه قیام نموده و برای ایشان بتألیف کتبی پرداخته است مخالفین این فرقه با وجود زندیق و ملحد شمردن ابن الرّاوندی او را در عداد متکلمین شیعه آورده اند و ما بعلت نامی که از این شخص و از ابو عیسی و راقی در شرح حال متکلمین نوبختی و شرح نصّ جلی و غیره برده میشود در این مقام باحوال و تألیفات او مختصر اشاره ای کردیم.

پدر ابن الرّاوندی را نوشته اند که از یهود بوده و در توراۃ تحریفاتی وارد کرده است، این نسبت هم باید یکی از جمله نهمتهائی باشد که بر ابن الرّاوندی بسته اند

(۱) تبلیس ابلیس ص ۱۱۸

(۲) دو نفر دیگر یکی ابو حیان علی بن محمد صوفی مشرب معاصر ابن العمید و صاحب بن عبّاد دیگری ابوالعلاء احمد بن سلیمان معری شاعر مشهور (نقیه الزّواۃ ص ۳۴۹ و روّضات الجنّات ص ۵۴)

چه او و بعضی از کسانی چنانکه دیدیم از معتزله بوده اند و جدش محمد بن اسحق نام دارد و بهمین ملاحظات صحت این نسبت بعید مینماید.

ابن الراوندی از معاصرین ابو عیسی و راقست و بگفته ابوالحسین خیاط شاگرد او بوده و در نتیجه تعلیمات و راق از اعتزال روگردان و بکفر و الحاد منتقل شده (۱) و در این راه برای او استادان دیگری نیز از زنادقه مثل ابو شاکر دینانی و نعمان بن طلوت و ابوالختم حداد شمرده اند (۲).

بگفته مسعودی، ابن الراوندی ۱۱۴ مجلد کتاب تألیف کرده بوده (۳) که امروز از آنها اثری باقی نیست جز بعضی فقراتی که ابوالحسین خیاط در کتاب الانتصار برای رد مضمون آنها از کتاب فضیحة المعتزلة تألیف ابن الراوندی نقل نموده است و از این کتب که بعضی از آنها در تقریر عقاید معتزله و عده ای در تأیید عقاید امامیه و بعضی دیگر در رد بر اسلام و دفاع از عقاید ثنوییه یا یهود و غیره بوده است درست نمیدانیم که از آنها کدامها تألیف ابن الراوندی است و کدامها تألیف کسانی که مشربشان نزدیک بمشرب ابن الراوندی بوده و یا کسانی که از سر غرض و دشمنی آنها را ساخته و باسم ابن الراوندی انتشار داده اند.

شهرت ابن الراوندی بزندقه و الحاد تا آنجا رسیده بوده که او را مثال کامل این نسبت میشمرده اند و بهمین جهت غالب نوشته هائی را که از آنها رایحه کفر و الحاد استشمام میشده و مؤلفین آنها لابد از ترس جان نام و نشان خود را پنهان میکرده دیگران از راه مشاکله باین الراوندی نسبت میداده اند.

اینک اسامی تألیفات منسوب باین الراوندی و موضوع هریک از آنها:

۱ - ۷ - کتابهای: الْأَسْمَاءُ وَالْأَحْكَامُ، الْإِبْتِدَاءُ وَالْإِعَادَةُ، خَلْقُ الْفَرَّانِ، الْبَقَاءُ وَالْفَنَاءُ، الْأَشْيَاءُ لَا تَوْجُودُ (۴)، الْأَطْبَاعُ، الْوُجُوهُ (در تنهای حرکات) تمام در تقریر عقاید معتزله و این کتب را ابن الراوندی در ایامیکه هنوز جزء جمع معتزله بوده تألیف

(۱) الانتصار ص ۱۵۵ (۲) ایضاً ص ۱۴۲ (۳) مروج الذهب ج ۷ ص ۲۳۷ از چاپ فرنک

(۴) برای شرح مختصری از این موضوع و عقیده ابن الراوندی در آن باب رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۵۰۲

کرده بوده و آنها را بهمین جهت مؤلفین معتزلی جزء « کتب صلاح » او میدانند.
 ۸ - کتاب الایمانه موافق عقیده فرقه امامیه و این همان کتابی است که

ابن الزاوندی پس از ترك معتزله بجهت تقرّب بشیعه موافق مذهب ایشان تألیف کرده و گفته اند که در ازاء آن از رؤسای امامیه سی دینار جایزه گرفته است.

۹ - کتاب فضیحة المعتزلة در ردّ کتاب فضیلة المعتزلة تألیف جاحظ و ابن الزاوندی در این کتاب بسختی بر معتزله و جاحظ و شیوخ معتزلی او تاخته و از امامیه دفاع کرده است.

این کتاب در میان متکلمین فرق مختلفه و ارباب ملل و نحل کسب استشهار فوق العاده نموده است ، از يك طرف معتزله برّد آن پرداخته و کتب چند در نقض مطالب آن ساخته اند که یکی از آنها کتاب الانتصار ابو الحسین خیط است و از طرفی دیگر دشمنان معتزله مخصوصاً امامیه و متکلمین اشعری غالب مطالب آنرا در کتب خود نقل کرده و آنها را برای حمله بر معتزله سند و دستاویز قرار داده اند.

مؤلفین امامی کتاب الامامة ابن الزاوندی و کتابی دیگر از تألیفات او را که التعروس نام داشته از « کتب سداد » او می شمارند (۱) و ذکر این کتاب دوم فقط در کتب مؤلفین امامی دیده میشود و احتمال دارد که مقصود از آن کتاب فضیحة المعتزله یا کتاب دیگری باشد که ابن الزاوندی در تأیید عقیده امامیه نوشته بوده.

قاضی القضاة عبدالجبار معتزلی در کتاب الفغنی بر ابن الزاوندی ووراق و امثال ایشان حمله ها کرده و در باب ابن الزاوندی میگوید که غرض او از اظهار الحاد و تألیف کتب در این خصوص انداختن شك در دلها بوده و بسی اوقات هم برای کسب شهرت و عفتت کتاب مینوشته است.

سید مرتضی در دفاع از ابن الزاوندی میگوید: « ابن الزاوندی این کتبی را که اسباب بدنامی او شده بقصد معارضة با معتزله و زور آزمائی با ایشان ساخته چه معتزله از آمیزش با او اظهار نفرت کردند و او را بقصور فهم و غفلت متهم

نمودند و این جمله او را بر آن داشت که این کتب را منتشر نماید تا عجز معتزله را در نقض آنها آشکار سازد و انتقام خود را از آن فرقه بگیرد و الا ابن الزاوندی از این تألیفات علناً تبرّی میجسته و نسبت تألیفات آنها را بخود انکار میکرده و بدیگری منسوب میداشته است و شکی نیست که او در این عمل خطا کار بوده خواه آنها اعتقاد داشته و خواه معتقد نبوده است و کاری که ابن الزاوندی در این راه کرده نظیر عمل جاحظ بانزدیک بآن است و اگر کسی کتب عُشائیه و قُرَواتیه و قُتیبیه و امامیه و رافضیه و زیدیه را که همه تألیف جاحظ است جمع آورد می بیند که مؤلف آنها بر اثر اظهار آراء متضادّ و رنگ و برنگ سخن گفتن بجه درجه عظیمی از شک و الحاد و قلّت تفکّر در دین رسیده بوده است و هیچکس نمیتواند مدّعی شود که جاحظ بمحتویات این کتب عقیده نداشته و بگوید که چون او مقالات مردم و احتجاجات ایشانرا نقل کرده بر او در این عمل جرمی وارد نیست چه اگر با این قبیل گفته ها بتوان مخالفین را قانع کرد نظیر آنرا در حقّ ابن الزاوندی نیز میتوان گفت در صورتیکه ابن الزاوندی در کتبی که نام او را در پیش مردم زشت کرده هیچگاه نمیکوید که من باین مذاهبی که حکایت کرده ام معتقدم و بصحّت آنها ایمان دارم بلکه میگوید دهریه یا موحّدین یا براهمه یا مؤمنین باصل رسالت چنین و چنان میگویند. اگر میشود گفت که بر جاحظ در دشنام گفتن بصحابه و ائمه و شهادت دادن بگمراهی و خروج ایشان از دین گناهی نیست و کلام او در این موارد بمنزله نقل قول و حکایت است بهمین ترتیب ابن الزاوندی هم مجرم نیست و بنابر قرینه فوق تهمتهایی که بر او وارد ساخته اند از او زایل میشود... (۱)

۱۰ - کتاب القُضیب یا قُضیبُ الذَّهَب در اثبات حدوث علم باری تعالی ؛

۱۱ - التّاج که از مشهور ترین کتب اوست و موضوع آن اثبات قدمت عالم واجسام وردّ ادله مخالفین بوده (۲) و چون معتزله و امامیه بخلاف آن معتقدند جماعتی از متکلمین این دو فرقه در نقض آن کتبی نوشته بوده اند از آن جمله از معتزله

ابوالحسن خِطّاط و از امامیه ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی آنرا نقض کرده اند و کتاب ابوسهل در ردّ کتاب التّاج ابن الرّاوندی کتاب السّبک نام داشته . این کتاب التّاج گویا در دست ابن ابی الحدید بوده و او میگوید که ابن الرّاوندی مقاله قدمت عالم را از فلاسفه اقتباس و در کتاب التّاج خود گنجانده است (۱)؛

۱۲ - کتاب نَفْتُ الْحِكْمَةِ يَا عَبَّ الْحِكْمَةِ در ذکر یاوه بودن تکلیف امر و نهی بمردم از طرف خداوند تعالی؛

۱۳ - کتاب الزّمرد در ابطال موضوع رسالت و ردّ معجزات منسوب بابراهیم و موسی و عیسی و حضرت رسول و بقول ابوالحسن خِطّاط در این کتاب ابن الرّاوندی باین عنوان ردّ بر محمدّ به معنی مسلمین مخصوصاً منعقد کرده بوده و در آن بر قرآن مجید تاخته بوده است (۲) و گویا ظهور همین کتاب هم باعث طرد او از میان معتزله شده است (۳) و ابوالقاسم کعبی نقل کرده بوده است که ابن الرّاوندی در علّت تسمیه این کتاب بزمرد چنین میگوید که چون خاصیت زمرد این است که هرگاه چشم مار بر آن افتد در حال از حدقه بیرون جهد و ذوب شود (۴) کتاب خود را باین اسم خواندم تا چون خصم در آن بنگردد دستخوش هلاک گردد . این کتاب را ابن الرّاوندی خود و ابوالحسن خِطّاط نقض کرده اند؛

۱۴ - کتاب الفرّند در طعن بر پیغمبر اسلام که بر آن هم ابوالحسن خِطّاط و ابو هاشم جبّائی نقض نوشته اند؛

۱۵ - کتاب الدّامغ در ردّ بر قرآن و ترتیب آن که از طرف خِطّاط و ابوعلی جبّائی ردّ شده و این کتاب را گویا ابن الرّاوندی برای یهود نوشته بوده (۵) و خود نیز بعدها آنرا نقض کرده است (۶)

۱۶ - کتاب التّوکید که بگفته خِطّاط ابن الرّاوندی بعد از آنکه از طرف مسلمین

(۱) شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۹۹ (۲) الانتصار ص ۲ - ۳ (۳) ایضاً ص ۱۷۳

(۴) شعری قدیم مکرر در اشعار خود باین افسانه اشاره میکنند از آنجمله منجک میگوید:

شیده ام بحاکمت که دیده امی بیرون جهد جو زمرد براو برند فراز ... الخ
(۵) البداية والتهامة ابن کثیر (خطی) (۶) ضمیمه الفهرست چاپ مصر ص ۵

مورد تعقیب قرار گرفته بود از ترس جان آنرا برای تقرب باسلام تألیف کرده (۱) :

۱۷ - کتابی در موضوع اجتهاد رای که آنرا ابوسهل اسماعیل نوبختی نقض کرده (۲) :

۱۸ - کتاب الترجّان در اختلاف اهل اسلام و کتب دیگر .

وفات ابن الرّاوندی را بعضی از مؤلفین کمی پس از مرگ وراق یعنی اندکی

پس از سال ۲۴۷ و بعضی دیگر در ۲۴۵ و عده ای هم در ۲۹۸ نوشته اند .

برای شرح حال و تألیفات و عقاید او رجوع کنید بکتاب الاتصار ختاط که صفحه ای از آن

از ذکر ابن الرّاوندی خالی نیست و مقدمه نفیس آن بقلم نیرک (۳) و الفهرست ص ۴-۵ از ضمیمه

چاپ مصر و مروج الذهب ج ۲ ص ۲۴۷ از چاپ فرنک و ابن خلکان ج ۱ ص ۲۸ چاپ طهران

و البدایه و النهایه ابن کثیر (خطی) و المنظم ابن الجوزی (خطی) و تلبیس ابلیس ص ۷۲ و ۱۱۸

و تبصرة العوام ص ۲۹۸ و ۴۴۰ و مواضع متعدده از مقالات اشعری و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

و الفرق بین الفرق و شهرستانی و ابن حزم و کتاب شافعی و فصول سیدمرتضی و روضات الجنّات ص ۵۴

و رساله ابن القارح در جزء مجموعه رسائل البلقا چاپ مصر ص ۲۰۱ و کنز الفوائد کراچکی

ص ۵۱ و غیره .

۱۴ - ابو جعفر بن قبه رازی

(اوایل قرن چهارم)

ابو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبه رازی از بزرگان متکلمین شیعه است که در ابتداء جزء

معتزله بوده و بعد از آن فرقه روگردانده و بمذهب شیعه امامیه گرویده است و

او از شاگردان ابو القاسم کعبی بلخی بوده سپس از معارضین او گردیده و در ردّ

برزیدیه و اثبات امامت موافق عقیده امامیه کتب چند تألیف کرده است و مشهور ترین

تألیفات او کتابی است در امامت بنام کتاب الانصاف که فضلی بعد از آن مطالب

بسیار نقل کرده اند از آن جمله شیخ صدوق در کمال الدین و سید مرتضی در شافعی و

فصول و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و غیره .

ابوالحسن محمد بن بشر سوسنجردی از شاگردان ابوسهل اسماعیل بن علی

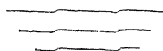
نوبختی نقل میکند که پس از زیارت مزار امام علی بن موسی الرضا از طوس ببلخ

پیش ابوالقاسم کعبی رفتم و کتاب الانصاف ابو جعفر بن قبه بامن بود او را مطالعه کرد

و کتابی بنام المُتشرّد در نقض آن نوشت ، بری برگشتم و مستر شد را بر ابو جعفر

نمودم، ابو جعفر کتابی بنام الْمُسْتَبْت در ردّ آن تألیف کرد. چون این کتاب را پیش کعبی برگردانم او کتابی دیگر باسم نَقْضُ الْمُسْتَبْت در ردّ بر آن نوشت و چون بری برگشتم ابو جعفر وفات یافته بود^(۱) بنابراین وفات ابو جعفر بن قبه قبل از وفات کعبی یعنی پیش از سال ۳۱۹ اتفاق افتاده.

برای شرح حال او رجوع کنید به رجال طوسی ص ۲۹۷ - ۲۹۷ و رجال نجاشی ص ۲۶۶-۲۶۶ و الفهرست ص ۱۷۶ و کمال الدین ص ۳۱ و ۳۶ و کتاب شافعی سید مرتضی ص ۱۰۰ و فصول او (خطی) و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۶۹ و غیره.



فصل ششم

ابوسهل اسماعیل بن علی

(۲۳۷-۳۱۱)

یکی از بزرگترین افراد خاندان نوبختی بلکه مشهورترین ایشان ابوسهل اسماعیل بن علی بن اسحق بن ابی سهل بن نوبخت است که در زمان خود که مقارن ایام غیبت صغری است از بزرگان رؤسای شیعه و از مشاهیر متکلمین فرقه امامیه و از شعرا و مصنفین و مشوقین ادب و شعر و مصدر مشاغل اداری بوده و در دیوان خلافت مقامی قریب بمقام وزارت داشته و در تأیید مذهب شیعه امامیه و رد مؤلفات مخالفین این فرقه کتب بسیار تألیف کرده بوده است.

ابو سهل اسماعیل یکی از آل نوبخت است که نسبتاً از احوال او اطلاعات مفصلتری در دست است چه بهمین مناسبت اهمیت مقام و کثرت تألیفات مورّخین قدیم و علمای اخبار و رجال ضبط احوال و اسامی تألیفات و نقل اقوال او بیشتر توجه کرده اند.

اگرچه ابو سهل کاتبی بلیغ و شاعر نیز بوده (۱) و در دستگاه خلافت مقامات اداری مهم داشته ولی اعتبار و اشتها عمدۀ او بهمان اشتغال بعلم کلام و احتجاج با مخالفین امامیه و سعی در وارد کردن مسئله امامت است در جزء اصول و یدشتر کتب او نیز راجع بهمین موضوع هاست بخصوص که اگر کفنه بختی شاعر مقرون بغرض نباشد شعر او لطفی نداشته و مطابق حکمیت ابن گوینده در حکم مضغ آب و خالی از طعم و معنی بوده (۲) و در مشاغل اداری نیز از او اثری نمانده است که چندان مهم و موجب بلندنامی او شده باشد.

۱- زندگانی اداری ابوسهل نوبختی

آنچه از زندگانی اداری او اطلاع داریم وقایعی است که در ششماه آخر ازدوره

(۱) تاریخ الاسلام ذبی fol. 60b نسخه کتابخانه ملی پاریس

(۲) الاغانی ج ۱۸ ص ۱۷۰

حیات هفتاد و چهار ساله او اتفاق افتاده و مسلم است که ابوسهل قبل از این تاریخ نیز در دستگاه خلافت مصدر مشاغل و یا در بعضی ولایات از طرف رؤسای دواوین مأمور و عامل بوده بخصوص در ایام خلافت مقتدر (۲۹۵-۳۲۰) و انقلابات عهد او (۱) چه از طرفی این خلیفه و آل فرات که در دوره او مدتی وزارت و مهمات دیگر اداری را در دست داشتند حامی شیعیان و متقابل بایشان بودند و ابوسهل در آن اوان ریاست فرقه شیعه را در بغداد داشت و از طرفی دیگر بعضی از مؤلفین مقام او را در امور دنیائی و در میان کتّاب ثالی ثلث مقام وزراء نوشته اند (۲) و این جمله میفهماند که ابوسهل لا اقل در قسمت اوّل از خلافت مقتدر خلیفه و وزارت های ابن الفرات در دربار نفوذی فوق العاده داشته و فرقه امامیه در آن دوره یعنی ایام غیبت صغری که از آل نوحث مردمانی دیگر مثل ابوالحسین علی بن عبّاس (۲۴۴-۳۲۴) و ابوالقاسم حسین بن روح (متوفی سال ۳۲۶) در بغداد صاحب ریاست و قدرت بوده اند در نحت توجه و هدایت ابوسهل اسماعیل بن علی بعزت و شوکت بسیار زیست میکردند.

دوره خلافت مقتدر یکی از ادوار نکبت آمیز ایام حکمداری بنی عبّاس است چه در عهد این خلیفه که مردی ضعیف النفس و شهوت ران و بی تصمیم و متردد بود اختیار عموم کارها در دست نسوان حرم سرا و عمال دیوانی و منشیان و غلامان و رؤسای لشکری قرار داشت و ایشان که جماعتی مغرض و طماع و جاه طلب بودند پیوسته در شکست کار یکدیگر میکوشیدند و یکی از جمله مسائلی که رقابت بین آنانرا شدت میداد موضوع اختلاف بین شیعه و سنی بود چه مقتدر مثل مأمون بنی هاشم و آل علی تمایل داشت و آل فرات که چندبار در عهد او وزارت و مشاغل مهمه دیگر دیوانی را در دست گرفتند جدّاً از این فرقه طرفداری میکردند، بنی عبّاس و آل ابی طالب را وظایف مرتب

(۱) بودن او در اهواز و مباحثات او در آن شهر با ابوعلی جبائی (۲۳۵-۳۰۳) قبل از ۳۰۳ که تاریخ فوت ابوعلی است (فهرست طوسی ص ۵۸ و رجال نجاشی ص ۲۴) و مناظره با حلاج در اهواز قبل از ۳۰۱ و دوری از بغداد مؤید همین حدس است (۲) رجال نجاشی ص ۲۴

میدادند و چنانکه بعد خواهیم دید عدّه مخالفین اهل تسنّن عموماً و طایفه امامیه خصوصاً در سایه حمایت آل فرات رو بافزایش گذاشت و همین کیفیت رقابتی سنی مذهب آل فرات را در مواقعی که از ضعف نفس خلیفه استفاده کرده روی کار می آمدند بشدتّ عمل و سخت گیری نسبت بفرقه امامیه و منتسبین بایشان و امیدداشت و مهمترین این کشمکشهای سیاسی و مذهبی خصومت بین دو خاندان آل جرّاح و آل فرات بود که عمّال خلیفه و شخص او و طرفداران این دو خاندان وزارت طلب برای تحصیل اموال و تشقّی اغراض دیگر آتش آنها دامن میزدند و مایملک و آبروی کسانی را که خود بر سر کار آورده بودند بیکبارگی از میان میبردند و باز ایشانرا استعمالت کرده بار دیگر همین بازی را تجدید مینمودند .

مقتدر خلیفه در ۲۱ ربیع الاول سال ۲۹۶ وزارت خود را بابوالحسن علی بن محمّد بن الفرات داد ولی پس از سه سال و هشت ماه و سیزده روز یعنی در تاریخ ۴ ذی الحجه سال ۲۹۹ ابن الفرات را محبوس کرد و اموال او و بارانش را بغارت برده بهتک احترام حرم او اقدام نمود و ابوعلی محمّد بن یحیی بن عبیدالله بن یحیی بن خاقان را بوزارت برگزید و چون ابن خاقانی بصیرتی نداشت و کارها بیدش از بیدش مختل گردید خلیفه در تاریخ ۱۰ محرم سال ۳۰۱ مصمّم شد که بار دیگر ابوالحسن بن الفرات را بشغل سابق برگرداند ولی بعضی از امرا او را از این عمل منع کردند و مقتدر ابوالحسن علی بن عیسی بن داود بن جرّاح را شغل وزارت داد و خاقانی را دستگیر کرده بکشیدن حساب و مصادره اموال او پرداخت .

وزارت علی بن عیسی تا سال ۳۰۴ طول کشید و چون فسادکارها با وجود نفوذ امرا و عمّال دیوانی و طمع ورزی سران لشکری و بی کفایتی خلیفه بسهولت اصلاح پذیر نبود مقتدر با اینکه ابوالحسن بن الفرات را محبوس کرده بود همه وقت با او شور میکرد . علی بن عیسی چون دید طرفداران ابن الفرات غلبه دارند از وزارت کناره جست و مقتدر در ۸ ذی الحجه سال ۳۰۴ بار دیگر ابوالحسن بن الفرات را وزیر خود قرار داد و ابن الفرات بدعوت خلیفه عین همان رفتار را که اسلاف او

نسبت بیکدیگر در حبس و بند و مصادرهٔ اموال هم معمول میداشتند نسبت بابو الحسن علی بن عیسی بن جرّاح تکرار کرد.

وزارت دوم ابوالحسن بن الفرات نیز طولی نکشید و خلیفه پس از يك سال و پنج ماه و نوزده روز مقام او را در جادی الاخری سال ۳۰۶ بمحمد بن العباس واگذاشت. حامد چون از کار وزارت اطلاعی نداشت ابوالحسن علی بن عیسی را بنیابت خود برگزید و در حقیقت تمام امور وزارت در دست علی بن عیسی بن جرّاح قرار گرفت و حامد بهمان اسم وزارت و عهده داری خراج و مالیات ولایت واسط که آنها را در ضمان خود گرفته بود قانع شد.

ابو محمد حامد بن العباس که مردی لئیم و سفيه و متعصب و کینه ورز بود بدستاری علی بن عیسی در کشیدن حساب ابوالحسن بن الفرات و کسان او مر تکب اقسام رذالته شد چنانکه کسان او ابوالحسن بن الفرات را دشنام دادند و آزار کردند و او را بپرداخت مالی عظیم مجبور ساختند و پسر او محسن و یارانش را بضرب چوب عذاب نمودند و همین حامد بن العباس است که در سال ۳۰۹ حسین بن منصور حلاج را در بغداد مصلوب کرده و در اواخر وزارت خود ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی نایب سوم امام غایب را در دارالخلافه بحبس انداخته است.

در ربیع الآخر سال ۳۱۱ مقتدر خلیفه حامد بن العباس و علی بن عیسی را که حامیان جدی اهل سنت و دشمنان مخالفین ابن فرقه محسوب میشدند از وزارت و ریاست دواوین خلع کرد و ابوالحسن علی بن محمد بن الفرات را خلعت داده در دفعهٔ سوم بوزارت خود منصوب نمود.

ابن الفرات حامد بن العباس را که از ایام وزارت خاقانی مالیات و خراج واسط را در عهده و ضمان خود داشت بر سر آن اعمال باقی گذاشت ولی طولی نکشید که دشمنان حامد بن العباس، وزیر را بمطالبهٔ مالی که حامد در عهده داشت واداشتند و ابن الفرات که در تاریخ ۲۱ ربیع الآخر سال ۳۱۱ بار سوم بوزارت برقرار شده بود اندکی بعد از تصدی این مقام ابوالقاسم محمد بن علی البرزقری و ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی

یعنی رئیس فرقه امامیه را در بغداد که در دیوان نیز مقامی داشت مأمور نمود که بواسطه رفته حساب مالی را که حامد بدیوان مدیون است از او بخواهند .

ابوسهل با حامد بن العباس در این عمل بطریقه منشیان و اصحاب دفتر رفتار نمود و از طریق رفق و مدارا خارج نشد ولی بزوفری بعکس با او بسختی معامله کرد و با خطاب درشت و عتاب تمام از او مطالبه مال نمود (۱) و با وجود تمام این کیفیات باز بمناسبت قدرتی که حامد در واسط پیدا کرده بود نتوانست از او مال باقی را بگیرد خلیفه مجبور شد که برای تقویت او و ابوسهل نوبختی عده ای از غلامان و لشکریان خود را بکمک بفرستد اما حامد بامید زنهار خلیفه با لباس مستعار از واسط فرار کرده ببغداد آمد ولی خلیفه او را گرفته بدست ابوالحسن بن الفرات سپرد و پسر ابوالحسن یعنی محسن که مردی قسی و ظالم و بدکردار و بنحیث بن طیب معروف بود حامد را سخت عذاب کرد و همراه بعضی از یاران خود بواسط فرستاد تا حساب او را بکشند و ضمناً دستور داد تا او را در رمضان سال ۳۱۱ مسموم نمودند .

چون دوره مأموریت محمد بن علی البزوفری بواسط تا تاریخ مرگ حامد بن العباس هنوز خاتمه نیافته و با قرب احتمالات ابوسهل نوبختی نیز کما فی السابق با او همراه بوده است احتمال می رود که ابوسهل تا تاریخ فوت حامد (رمضان ۳۱۱) هنوز در واسط بمأموریت سر میکرده و اندکی بعد از این تاریخ درشوال همین سال بسن هفتاد و چهار وفات یافته است (۲) .

اما رفق و مدارای ابوسهل نوبختی با حامد بن العباس که مردی متعصب و باقرار خود دشمن رافضه و ابن الفرات (دوست و حامی ابوسهل و امامیه) محسوب میشده شاید جهات سیاسی داشته چه ابوسهل بشرحیکه خواهیم دید در قضیه دعوت حسین بن منصور حلاج چه در عهد وزارت ابن الفرات و چه در ایام حامد بن العباس با این داعی جدید که اساس تشکیلات دینی فرقه امامیه را تهدید میکرده و نزدیک

(۱) تاریخ الوزراء ص ۳۴ - ۳۵ و تکملة تاریخ الطبری b 24 f (نسخه کتابخانه ملی پاریس)

(۲) تاریخ الاسلام ذمبی f. 60b (نسخه کتابخانه ملی پاریس) .

بوده است که ریشه نفوذ ایشانرا در دستگاه خلافت از بیخ بر کند بسختی در افتاده و نگذاشته است که دعوت حلاج در بغداد و در بار قوام بگیرد و همین کیفیات یکی از اسباب دستگیری حلاج و قتل او بدست حامد بن العباس در سال ۳۰۹ بوده است . احتمال کثلی می رود که در قضیه قتل حلاج ابو سهل نوبختی با حامد بن العباس موافق و شاید از محرّکین او بوده و همین سابقه اتحاد مسلک سیاسی ابو سهل را در مأموریت بواسطه بر عایت حقوق دیرین و داشته باشد .

۲ - زندگانی علمی و ادبی او

دوره زندگانی ابو سهل اسمعیل بن علی نوبختی از يك طرف مقارن است با قسمت عمده ایام غیبت صغری و از طرفی دیگر بازمانی که فرقه امامیه بر اثر مجاهدات طبقه اول متکلمین امامی و مساعی طرفداران این فرقه در دستگاه خلافت نضج گرفته و با وجود جمیع مخالفت های سیاسی و دینی فرق دیگر و احتجاجات و ردّ و نقض های معتزله بر اساسی مستحکم استوار شده و اصول و مبانی مذهبی و کلامی آن مدوّن و بر قواعدی که تقریباً پیش جمیع شیعیان امامی متفق علیها بشمار میرفت پایدار گردیده بود .

اما مخالفین امامیه در این تاریخ باز هنوز قدرت کامل داشتند و از انتقاد و نقض عقاید و مقالات فرقه امامی دست نکشیده بودند بعلاوه در دوره غیبت صغری بواسطه بروز اختلافات کثیر و ظهور فرق چند در میان شیعیان قطعیه ، فرقه امامیه دچار بحران بزرگی شد و ابو سهل که در این عصر ریاست فرقه مزبور را در بغداد یافته و شوکت دنیائی و مقام علمی او نیز محرز بود بکمک سایر افراد خاندان نوبختی و بعضی از خاندانهای دیگر از يك طرف از مجاری سیاسی بر رفع تفرقه فرقه امامیه و دفع مخالفین ایشان پرداخت و از طرفی دیگر بوسیله استعمال حرب کلام و بذل مجاهدات علمی در این مرحله باخذ نتایج بسیار موفق آمد و خدمات شایان بحفظ و تأیید و تثبیت اصول دینائی مذهب شیعه اثنی عشریه کرد که ذکر او را در تاریخ این مذهب مخلّد کرده و او را در این فرقه شایسته لقب « شیخ المتکلمین » نموده است .

اگر چه ابوسهل نوبختی در علم کلام شاگرد متکلمین اولیه شیعه است و مسائلی را که دفاع کرده پیش از او دیگران مطرح و پس از مباحثات بسیار در تألیفات خود مدّون ساخته بودند ولی ابوسهل چنانکه از ملاحظه فهرست مؤلفات او و بعضی اشارات دیگر بر می آید در تکمیل علم کلام مطابق مذهب امامیه دوکار کرده است که از اهمّ مسائل و از هر جهت قابل توجه و یادداشت است :

۱ - در اصول یعنی اعتقادات ابوسهل علاوه بر دفاع از عقایدی که يك عده از متکلمین امامی قبل از او آنها را بنابر تصویب ائمه هدی و قبول جمهور امامیه مدّون کرده بودند پیروی از اصول اعتزال را پیش از پیش در تقریر مسائل کلامی مطابق عقیده امامیه پذیرفته مخصوصاً فرقه قطعیه را از بعضی تهمتها که در باب رؤیت و تشبیه و تجسیم و غیره دامنگیر يك عده از متکلمین اولیه فرقه امامیه شده بود خلاص کرده و صریحاً مثل معتزله خود را طرفدار محال بودن رؤیت خدای تعالی و « حدوث عالم » و مخالف با جبریه در باب « مخلوق » و « استطاعت » اعلان نموده است و در باب « انسان » و ردّ « اصحاب صفات » نیز مسلك معتزله را پیش گرفته و از این تاریخ دو مذهب معتزلی و امامی زیاد تر از سابق بهم نزدیک شد و شاگردان ابوسهل هم بعد از او همان عقاید را تقریباً بدون تغییرات زیاد در میان امامیه منتشر ساختند .

۲ - در باب مسئله امامت که از اهمّ مسائل مختلف فیها بین فرق اسلامی بود متکلمین امامی قبل از ابوسهل بشرحیکه دیدیم هر يك مقالاتی یا کتبی پرداخته و بیشتر با ادله سمعیه و نقلیه موضوع نصّ جلیّ و خفیّ و اثبات خلافت بلا فصل حضرت علیّ بن ابی طالب و حقانیت امامت فرزندان آن حضرت را پیش کشیده بودند ولی ابوسهل نوبختی و دو نفر از معاصرین او یعنی خواهر زاده اش ابو محمد حسن بن موسی نوبختی و ابو الاحوص داود بن اسد بصری^(۱) اولین کسانی هستند که بتبعیت از ابو عیسی و راق و ابن الزاوندی در اثبات وجوب امامت و بیان اوصاف امام ادله عقلیه

را بکار برده و اگر هم با دَلَّة سمعیّه استظهار جسته اند فقط برای تأیید ادلّه عقلیّه و تصرّف در استدلال بوده است و سید مرتضی که کتب ابوسهل و ابو محمد نوبختی را در دست داشته در ردّ بر قاضی عبدالجبار معتزلی مینویسد که مؤلفات ابوسهل و ابو محمد در باب امامت بر مطلبی که در فوق نقل کردیم شاهد است و مطالب آنها نه تنها مؤید شروعی است که ابو عیسی و راق و ابن الرّاوندی در خصوص امامت نوشته اند بلکه بیشتر اعتماد ابو محمد و ابوسهل بر ادله ای است که وراق و ابن الرّاوندی آورده و ایشان در طی طریق امامت همان راهی را رفته اند که وراق و ابن الرّاوندی رفته بودند (۱).

همین احتجاج وراق و ابن الرّاوندی و ابوالاحوص و ابو محمد و ابوسهل در اثبات وجوب امامت و تقریر صفات امام با ادله عقلیّه بتدریج مسئله امامت را هم پیش امامیه مثل توحید و عدل و نبوت در جزء اصول وارد و در مباحث کلامی داخل کرده است و کسی که بمطلب مزبور صورت قطعیت داده و ادله و احتجاجات پیشقدمان خود را در این خصوص جمع آوری کرده و بدست او مسئله امامت در ذیل موضوع نبوت از مسائل کلامی مذهب امامیه شده است ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی است (۲) و ابوسهل چنانکه عنقریب بیاید در موضوع امامت کتب متعدّد نوشته و عمر خود را در دفاع از عقاید امامیه در این باب فرد غلّاة و واقفه و اصحاب سنت صرف نموده است و میتوان گفت که کتب و آراء او در باب امامت جمیع مؤلفات متکلمین سابق را تحت الشّماع قرار داده است و همانها هم برای متکلمین امامی بعد از او مقتدی و مرجع قرار گرفته و این علاوه بر مقام علمی و نفوذ و اعتبار و شوکت شخصی ابوسهل تاحدی نیز از برکت شاگردان متعدّدی است که در زیر دست او تربیت یافته و مؤلفات و عقاید شیخ و استاد خود را منتشر کرده اند.



گذشته از مقامات سیاسی و علمی ابوسهل از ادبا و شعرا نیز بوده و بادونفر

از بزرگان گویندگان عرب یعنی بختری (۲۰۶-۲۸۳) و ابن الرّومی (۲۲۱-۲۸۳) حشر داشته است . حکمیت بختری را در باب درجه شاعری ابوسهل سابقاً نقل کردیم و بختری که مدّاح ابوسهل و پسرش ابویعقوب اسحق (مقتول در ۳۲۲) و بعضی دیگر از افراد خاندان نوبختی است در مدح ایشان قصاید چند دارد که ما پیش از این چند شعر از آنها را شاهد آورده ایم .

علی بن العباس بن الرّومی شاعر شیعی مشهور ، پرورده خوان بنی نوبخت مخصوصاً ابوسهل و برادرش ابوجعفر محمد ؛ داستانهائی داشته است که مسعودی فقط بآنها مختصر اشاره ای میکند (۱) و از جمله این اخبار یکی آنکه وقتی ابن الرّومی در قطعه ای آل نوبخت را ستوده و ایشانرا در نجوم اعلم ناس گفته بوده ، ابوسهل بن علی در قطعه ای از این ثناخوانی ابن الرّومی سپاسگزاری کرده و گفته است که آل نوبخت از نظم جواب گفته های آباء ابن الرّومی عاجزند (۲) .

بعلاوه ابوسهل با بسیاری از علما و متکلمین و شعرا و ادبای عصر خود معاشرت و مکاتبات شعری داشته و جماعتی از ادبا و رواة شعر از او اخذ ادب کرده اند . ذکر مجالس او بابوعلی جبائی در اهواز و باحکیم ریاضی معروف ثابت بن قزّه و مدیحه ابوالحسین علی بن العباس نوبختی (متوفی سال ۳۲۴) از او در کتب رجال و تواریخ هست و ما جمیع آنها را در مقام خود نقل خواهیم نمود .

گذشته از این مراتب ابوسهل خود از رواة اشعار است و قسمتی از اخبار ابو نواس از او مروی است (۳) و او شاکردان متعدّدی نیز داشته که همه از کتّاب و شعرا و متکلمین معروفند و ایشان چنانکه در ذیل مذکور میشود از ابو سهل ادب و شعر و کلام اخذ و در تعلیم این فنون پیش او شاگردی میکردند .

۳ - شاگردان ابوسهل نوبختی

ابو سهل در کلام و ادب يك عده شاگردانی داشته که بعد از او آراء و عقاید

(۱) مروج الذهب ج ۸ ص ۲۳۳ (چاپ فرنک) (۲) آن دو قطعه هر دو در دیوان ابن الرّومی ج ۱ ص ۱۲۲-۱۲۳ (چاپ مصر سال ۱۹۲۷ میلادی) مندرج است . (۳) اخبار ابی نواس ج ۲ (خطی)

استاد خود را در میان فرقه امامیه و طلبه علم و ادب انتشار داده اند و اسامی شش تن از ایشان در کتب ادبی و تاریخی مذکور است بقرار ذیل :

۱ - علی بن اسمعیل پسر او که علاوه بر اخذ علم و ادب از پدر^(۱) پیش ابوالعباس احمد بن یحیی ثعلب (۲۰۰ - ۲۹۱) عالم نحوی و لغوی مشهور نیز شاگردی کرده بوده . کنیه این شخص را خطیب بغدادی یک مرتبه ابوالحسن و یک بار هم ابوالحسن مینویسد و این علی بن اسمعیل از پدر خود ابوسهل و از ثعلب شعر روایت میکرد و ابو محمد حسن بن حسین بن علی بن عباس بن اسمعیل بن ابی سهل بن نوبخت (۳۲۰ - ۴۰۲) از او پاره‌ای از اشعار ثعلب را شنیده و ضبط نموده بوده و خطیب بغدادی یک واسطه از این ابو محمد نوبختی که شرح حالش باید یک قطعه از اشعار ثعلب را روایت میکنند که آنرا ابو محمد از علی بن اسمعیل نوبختی فرا گرفته بوده است^(۲) ؛

۲ - أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَصِيفِ النَّاشِ الْأَصْفَرِ (۲۷۱ - ۳۶۵) (۳) ، شاعر و متکلم معروف که از مشاهیر مداحان اهل بیت اطهار و از مصنفین معروف فرقه امامیه است و او در کلام شاگرد ابو سهل نوبختی است^(۴) و در اهانت کتابی تألیف کرده بوده^(۵) .

ناشی اصغر شیخ روایت و استاد شیخ مفید ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان است^(۶) و شیخ مفید از دو طریق یکی از راه شاگردی نزد ناشی اصغر دیگر از طریق تعلیم پیش ابوالجیش مظفر بن محمد بلخی (متوفی ۳۶۷) شاگرد دیگر ابوسهل بیک واسطه شاگرد ابوسهل نوبختی محسوب میشود^(۷) ؛

(۱) ذهی در تاریخ الاسلام fol. 60b نسخه کتابخانه ملی پاریس (۲) تاریخ بغداد ج ۱۱ ص ۴۴۷
(۳) یا ۲۶۶ (۴) ابن خلیکان ج ۱ ص ۳۸۹ (۵) فهرست طوسی ص ۲۳۳ و رجال نجاشی ص ۱۹۳ (۶) فهرست طوسی ص ۲۴۴

(۷) مقصود از ناشی اکبر در مقابل ناشی اصغر ، أَبُو الْعَبَّاسِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ مُلَقَّبٌ بِأَبْنِ شَرِيفٍ و النَّاشِیُّ الْكَبِيرُ شاعر و متکلم مشهور است که از اهل آثار بوده و بسال ۲۹۳ وفات یافته و عمده اشعار او بخالفتی است که با اهل منطق و شعرا و علمای عروض کرده و عموم معانی مسئله پیش ایشان را منکر شده و او کتابی در نقض منطق و فسیده نویته‌ای داشته‌است قریب بچهار هزار بیت که در آن اهل آراء و نحل و مذاهب و ملل را ذکر نموده بوده (برای احوال او رجوع کنید به راجع الذهب ج ۲ ص ۲۶۶ چاپ مصر و ابن حزم ج ۴ ص ۱۹۴ و تاریخ بغداد خطیب ج ۱ ص ۹۲-۹۳)

- ۳ - ابوالحسن محمد بن بشر سوسنجردی ، صاحب کتاب الاِقتاد در امامت (۱) ؛
 ۴ - أبو علی حسین بن قاسم کوکبی کاتب (متوفی ربیع الاول سال ۳۲۷) (۲) ؛
 ۵ - ابوالجیش مظفر بن محمد بن احمد بلخی (متوفی سال ۳۶۷) صاحب کتابی
 در امامت و استاد شیخ مفید (۳) ؛

۶ - ابوبکر محمد بن یحیی صولی (متوفی سال ۳۳۵) کاتب و ادیب مشهور (۴) .
 بزرگان متکلمین امامیه در قرون چهارم و پنجم مثل شیخ مفید و نجاشی و
 سید مرتضی و شیخ طوسی و غیر هم همه بیکدیگر دو واسطه شاگردان ابوسهل نوبختی
 بوده اند و بهمین علت عقاید ایشان در باب امامت و مسائل دیگر کلامی تقریباً همان
 عقایدی است که ابوسهل در کتب متعدده خود آنها را تشریح و تدوین کرده بوده است .
۴ - ابوسهل نوبختی مسئله غیبت

ابوسهل نوبختی در سال ۲۳۷ یعنی در ایام امامت امام دهم حضرت امام ابوالحسن
 علی بن محمد الهادی (از ۲۲۰ تا ۲۵۲) تولد یافته و در وقت رحلت امام یازدهم
 حضرت امام ابو محمد حسن بن علی العسکری یعنی در سال ۲۶۰ قریب ۲۳ سال داشته
 است و چون وفات او بسال ۳۱۱ و در سن ۷۴ اتفاق افتاده بنا بر این ۵۱ سال از
 عمر او در ایام غیبت صغری صرف شده و در دوره نیابت نایب سوم حضرت قائم یعنی
 در عصر وکالت و سفارت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی که با او از يك خاندان
 بوده در گذشته است .

این دوره پنجاه و يك ساله از عمر ابوسهل نوبختی که در قسمت اخیر آن
 ابوسهل بر فرقه امامیه اثنی عشریه ریاست داشته و تقریباً هدایت این فرقه در آن
 ایام با او و سایر افراد خاندان نوبختی بوده است بزرگترین دوره های بحرانی برای
 فرقه قطعیه اثنی عشریه محسوب میشود چه در همین مدت بوده است که دشمنان فرقه
 مزبور از طرفی و خلیفه از طرف دیگر برای برچیدن بساط امامیه کمال مجاهدت

(۱) رجوع کنید بصفحه ۹۴ از همین کتاب و الفهرست ص ۱۷۷ و رجال نجاشی ص ۲۶۶
 (۲) تاریخ الاسلام ذهبی fol. 60b نسخه کتابخانه ملی پاریس و تاریخ بغداد خطیب ج ۸ ص ۸۷
 (۳) الفهرست ص ۱۷۸ و رجال نجاشی ص ۲۹۹ و روضات الجنات ص ۳۱
 (۴) تاریخ الاسلام fol. 60b

را بکار برده و از هیچگونه آزار و سختگیری دریغ نکرده اند و امری که بیشتر ایشان را در این مرحله محرّک شده وفات امام یازدهم و نماندن فرزندی بظاهر از آن حضرت بوده و این پدش آمد در آن دوره نه تنها مخالفین طایفه امامیه را در مخالفت جسور کرد بلکه مؤمنین باین مذهب را هم دوچار اضطراب و حیرت عجیبی نمود و چنان اختلافی در میان ایشان بروز کرد که بچهارده فرقه منشعب شدند و هر فرقه فرقه دیگر را تکفیر و لعن کردند و نزدیک شد که بر اثر این اختلافات و سعی دشمنان امامیه يك باره اساسی که در نتیجه سالها زحمت و محنت قوام گرفته بود در هم فرو ریزد و دنیا بکام مخالفین این فرقه و خلیفه عباسی شود که از دست تحکّم کتّاب و منشیان و عمّال ایرانی امامی مذهب و زخم زبان و ملامتهای متواتر رؤسای امامیه بجان آمده بود و خلاص خود را از این معرکه بعموم وسائل می اندیشید .

امام یازدهم حضرت امام ابو محمد حسن بن علی عسکری بروایت شیعه در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ بعد از پنج سال و هشت ماه و پنج روز امامت در سرّمن رأی وفات یافت در حالیکه ظاهراً از آن حضرت فرزندی در مشهد و مرآی عامّه باقی نبود و خلیفه عصر یعنی المعتمد علی الله (۲۵۶ - ۲۷۹) بهمین جهت امر داد خانه امام و حجرات آنرا تفتیش کردند و جمیع آنها را مهر نمودند و عمّال او در پی یافتن فرزندان حضرت کوشیدند و زنان قابلّه را بتحقیق حال کنیزکان امام یازدهم کماشتند و چون یکی از ایشان اظهار داشت که کنیزکی از آن امام حامله است او را در اطاقی مخصوص منزل دادند و خادمی را با کسان او و چند زن بر او موّکّل کردند و برادر خلیفه ابو عیسی بن متوکل بر جنازه آن حضرت نماز گزارد و از بزرگان علوی و عباسی و رؤسای لشکری و کتّاب و قضاة و فقّه-ا و معتدّین تصدیق گرفت که حضرت بمرک طبعی وفات یافته . پس از آنکه جنازه امام یازدهم را در خانه ای که امام دهم نیز در آنجا مدفون بود بخاک سپردند خلیفه و یاران او در یافتن فرزند امام یازدهم جهد بسیار بکار بردند و چون بنتیجه ای نرسیدند و کنیزکی که در حقّ او توّم حمل رفته بود پس از دو سال تحت نظر ماندن فرزندی نیاورد رأی خلیفه

بر تقسیم میراث حضرت امام حسن عسکری قرار گرفت و بر سر این کار بین حدیث مادر آن حضرت و جعفر برادرش نزاع بروز کرد و با آنکه حدیث پدش قاضی ثابت نمود که تنها وارث امام یازدهم اوست جعفر معارض او شد و نزد خلیفه از او سعایت کرد و در طلب میراث برادر از او استعانت جست تا بالاخره بحکم خلیفه ماترک امام یازدهم را بعد از هفت سال توقّف بین حدیث و جعفر تقسیم نمودند (۱).

جعفر که مردی دنیا دوست و عشرت طلب و طالب مقام برادر بود برای آنکه باین سمت شناخته شود باقسام وسایل تثبیت می جست و غالباً از کسان و طرفداران امام یازدهم که فرزند صغیر غایب آن حضرت را امام دوازدهم و حجّت حق بر خلق میدانستند پدش معتمد خلیفه سخن چینی میکرد از آن جمله خلیفه را واداشت که صیقل جاریه امام یازدهم و مادر امام دوازدهم را مقید و از او حضرت قائم را مطالبه نماید (۲). صیقل برای بازداشتن عمال خلیفه از تفحص در امر امام دوازدهم وجود چنان فرزندی را انکار کرد و مدّعی حمل شد. معتمد او را در حرم خود نگاه داشت و زنان و کنیزکان خلیفه و برادرش موفق و خدمه و زنان ابن ابی الشّوارب قاضی (۳) بتمهّد و مراعات حال او قیام کردند و این حال دوام داشت تا آنکه امور خلافت در سال ۲۶۳ بر اثر پدش آمد های سخت چند از قبیل استیلای یعقوب بن لیث صفّار بر اهواز و خیال حمله بیغداد و فتنه صاحب الزّنج و مرک ناگهانی عبیدالله بن یحیی بن خاقان وزیر خلیفه تزلزل یافت و بهمین علّت صیقل را فراموش کردند و او از چنگ عمال خلیفه نجات یافت (۴) و بین طرفداران جعفر و صیقل اختلاف و دشمنی شدید بروز کرد و ارباب دولت و عمال خلیفه جمعی جانب جعفر را گرفتند و گروهی طرف صیقل را تا آنکه کار فتنه بالا گرفت و یکی از اعضای خاندان نو بختی یعنی حسن بن جعفر کاتب صیقل را در خانه خود پنهان کرد. عاقبت معتمد خلیفه (۲۷۹-۲۸۹) که مثل متوکل

(۱) کمال الدّین ص ۲۵-۲۶ و ۳۴ و ۴۷ و ۲۶۱-۲۶۲ و فرق السّیعه ص ۷۹ و غیت طوسی ص ۱۴۱-۱۴۲ و ابن حزم ج ۴ ص ۹۳ (۲) اسم مادر امام دوازدهم را رواة ومؤلفین باختلاف روایت صیقل وریحانه و سوسن و نرجس ضبط کرده اند (۳) مقصود علی بن ابی الشّوارب محمد است که در سال ۲۶۲ بمقام قاضی القضاتی منصوب شد (۴) کمال الدّین ص ۲۶۲ و ۲۶۳

مخالف جدی طایفه امامیه بود او را بعد از بیست سال و اندی که از فوت امام یازدهم گذشته بود از خانه حسن بن جعفر نوبختی بیرون آورد و صیقل در قصر معتضد بود تا در عصر مقتدر خلیفه (۲۹۵ - ۳۲۰) وفات یافت (۱).

رحلت امام یازدهم و غایب بودن فرزندش یعنی حضرت قائم و دعاوی برادرش جعفر که امامیه او را کذاب لقب داده‌اند چنانکه پیش هم اشاره کردیم از طرفی میدان را برای تاخیر بدست مخالفین امامیه مخصوصاً معتزله و زیدیه و اصحاب حدیث و سنت و خلیفه عباسی داد و از طرفی دیگر آن فرقه را بشعب بسیار منقسم ساخت و چهارده فرقه از آن میان برخاست که جمعی منکر فرزند داشتن امام یازدهم و گروهی در این باب متردد و طایفه‌ای معتقد بختم امامت و جماعتی مدعی غیبت امام یازدهم و رجعت آن حضرت بودند و از این فرقه دسته‌ای نیز جعفر برادر امام یازدهم را امام می‌شمردند ولی ایشان هم در باب امامت جعفر توافق نداشتند چه فرقه‌ای او را جانشین امام یازدهم و جماعتی او را منصوب برادر دیگرش محمد که در حیات پدر فوت کرده بود و گروهی هم او را منتخب امام دهم می‌شمردند و در دعوی امامت جعفر جماعتی از فطحیه و محمدیه (طرفداران امامت محمد بن امام علی بن محمد هادی که در حیات پدر فوت کرده بود) نیز علی رغم امامیه اثنی عشریه بطرفداری او قیام کردند و جمعی از متکلمین زبردست فطحی و خواهر فارس بن حاتم بن ماثویه قزوینی از اصحاب امام دهم که بواسطه اظهار غلو و فساد امام او را لعن و طرد کرده و جعفر بر خلاف بتبرئه و تزکیه او پرداخته بود (۲) دور جعفر را گرفتند و اسباب تقویت او و زحمت شیعیان اثنی عشری گردیدند.

در عصر بروز این هنگامه که از عهد معتمد خلیفه تا زمان مقتدر طول کشید و در آن مدت فرقه امامیه از هر طرف معرض آزار و تعرض قرار گرفتند خاندان امامی نوبختی همه وقت بواسطه داشتن املاک و ثروت و اعتبار شخصی و مقامات علمی و اداری در بغداد نفوذ کُلی داشتند و چشم امید فرقه مزبور در رد مخالفین

(۱) ابن حزم ج ۴ ص ۹۳ - ۹۴ (۲) فرق الشیعه ص ۸۲ و کمال الدین ص ۳۴

و دفاع از خود بایشان بود ریاست آل نوبخت و هدایت طایفه امامیه را در يك قسمت از این عصر متکلم و شاعر و ادیب معروف ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی داشت. ابوسهل که جزء عمده زندگانی خود را در تحصیل علم کلام و احتجاج و مناظره با مخالفین فرقه امامیه گذرانده و مردی زیرک و فهیم بود البته نمیتوانست در چنان موقع پر خطری ساکت بنشیند و از مسئله امامت که خود صورت کامل آنرا بر طبق اصول مذهبی امامیه مدوّن کرده بود دفاع نکند و در حالیکه هر کس در خصوص « غیبت » رأیی از خود اظهار میداشت و باعث تشّت جمعیت طایفه اثنی عشریه میشد عقیده ایرا که حقّ میدانست ظاهر ننماید.

تشّت امامیه در این عصر در موضوع امامت و غیبت تا آن حدّ رسیده بود که حتّی در تعداد شمار ائمه نیز بین ایشان موافقت نبود. جماعتی باستناد حدیثی که سلیم بن قیس هلالی (۱) از اصحاب حضرت علی بن ابی طالب روایت کرده بود ائمه را سیزده می‌شمردند و از روی همین حدیث ابونصر هیثم بن محمد کتاب از رجال ایام غیبت صغری و از معاصرین ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی که ذکرش بیاید زید بن علی بن حسین بانی فرقه زیدیه را هم در شمار ائمه آورده بود (۲) و حسین بن منصور حلاج صوفی معروف که بدوا زده امام بدیشر عقیده نداشته می‌گفته است که امام دوازدهم وفات یافته و دیگر امامی ظاهر نخواهد شد و قیام قیامت نزدیک است. (۳)

ابن الندیم در الفهرست در باب غیبت بابوسهل رأی خاصی که هیچکس نیز قبل از او باظهار آن نپرداخته بوده نسبت میدهد و آن اینکه ابوسهل می‌گفته است که من با امامت فرزند امام یازدهم یعنی حضرت قائم معتقدم ولی می‌گویم که امام دوازدهم در حال غیبت رحلت یافته و فرزند او در حال غیبت جانشین او گردیده و این ترتیب یعنی انتقال

(۱) برای شرح خال او که راوی اولین کتاب شیعه است رجوع کنید بالفهرست ص ۲۱۹ و کتب

رجال معتبر.

(۲) رجال نجاشی ص ۳۰۸ (۳) Louiz Massignon, Passion d'al-Hallâdj p. 151

امامت از پدر فرزند در غیبت دوام خواهد داشت تا آنکه مشیت الهی با ظهور امام غایب قرار بگیرد (۱).

صحت نسبت این رأی باین شکل بابوسهل شاید محل تردید باشد چه علاوه بر آنکه در هیچیک از کتب شیعه ذکر آن نیست قطعه‌ای که شیخ صدوق در کمال الدین از کتاب التنبیه ابوسهل که در باب امامت بوده نقل می‌نماید با رأی علمای امامیه اثنی عشریه در خصوص غیبت تفاوتی ندارد (۲) بلکه میتوان گفت که ابوسهل که از شهادت دهندگان ولادت و رؤیت و غیبت امام دوازدهم (۳) و از تصویب کنندگان مقام نیابت و وکالت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی بوده (۴) از بزرگترین کسانی است که مسئله غیبت را موافق عقیده امامیه دفاع و تقریر و در کتب خود مدون کرده و بعد از او علمای دیگر این فرقه در این طریق هم از او پیروی نموده اند و اگر هم چنان عقیده ابرا که این التذمیم باو نسبت میدهد در اول کار اظهار نموده بوده با قرب احتمالات بعدها بتصحیح آن پرداخته و رأی را که جمهور امامیه پذیرفته اند بیان و دفاع کرده است.

۵- ابوسهل نوبختی و حسین بن منصور حلاج

در ایام غیبت صغری یعنی در دوره ای که طایفه امامیه منتظر انجام زمان غیبت و ظهور امام غایب بودند و زمام اداره امور دنیوی و دنیائی ایشان در دست 'نواب و کلا بود حسین بن منصور حلاج بیضائی صوفی معروف در مراکز عمده شیعه مخصوصاً در قم و بغداد بتبلیغ و انتشار آراء و عقاید خود پرداخت و در نتیجه چند سال مسافرت و وعظ عده‌ای از شیعیان امامیه و رجال در باری خلیفه را بعقیده خویش در آورد.

حلاج بشرحیکه مصنفین امامیه نقل کرده‌اند در ابتدا خود را رسول امام غایب و وکیل و باب آن حضرت معرفی میکرده و بهمین جهت هم ایشان ذکر او را در شمار 'مدعیان بابیت' آورده‌اند (۵) و در موقعیکه بقم پیش رؤسای امامیه آن شهر رفته بوده و ایشان را بقبول عنوان فوق میخوانده است رأی خود را در باب ائمه بشرحی

(۱) الفهرست ص ۱۷۶ (۲) کمال الدین ص ۵۳-۵۵ (۳) غیبت طوسی ص ۱۷۰-۱۷۶ (۴) ایضاً ص ۲۲۵ (۵) ایضاً ص ۲۶۲

که در فوق نقل کردیم اظهار داشته و همین گونه مقالات باعث تبری شیعیان امامی قم از او و طرد حلاج از آن شهر شده است.

دعوی حلاج در خصوص باییت و اظهار رأی مخصوص او در باب شمار اثمه در حکم اعلان خصومت صریح با خاندان نوبختی بود چه يك تن از ایشان یعنی ابوالقاسم حسین بن روح از سال ۳۰۵ مقام وکالت و باییت امام غایب را داشت و قبل از آن نیز در عهد وکیل دوم، ابوجعفر محمد بن عثمان، از خواص و محارم او بود و يك تن دیگر از آن خانواده هم که ابوسهل اسماعیل بن علی باشد در تاریخ قیام حلاج رئیس امامیه در بغداد شمرده میشد و تفصیلی که دیدیم ابوسهل علاوه بر این مقام ریاست و نفوذ در میان وزراء و عمال و کتّاب درباری حافظ اصول مذهبی فرقه امامیه و مدافع آن بود و گذشته از لحاظ سیاسی و دنیائی از نظر دینی نیز اوقات خود را در رد و دفع مخالفین فرقه ای که ریاست آن بر عهده او بود و در احتجاج و مناظره با ایشان میگذراند.

حلاج که از او مقالاتی در باب حلول و ادّعی معجزه و رسالت و ربوبیت ظاهر شده بود مصمم شده که ابوسهل اسماعیل نوبختی را در سلك یاران خود درآورد و بتبع او هزاران هزار شیعه امامی را که در قول و فعل تابع او امر او و سایر بنی نوبخت بودند بعقاید خود برگرداند بخصوص که جماعتی از درباریان خلیفه نسبت بحلاج حسن نظر نشان داده و جانب او را گرفته بودند و اگر آل نوبخت هم ازین جماعت تبعیت میکردند دیگر برای حلاج مانعی در پیش باقی نمی ماند و با تکی کثرت اصحاب و نفوذ بزرگان و عمال و منشیان درباری میتوانست برای دین جدید خود دستگاهی مهم ترتیب دهد.

اما ابوسهل که پیری مجرب و عالمی زبرك و فعال بود نمیتوانست ببیند که يك نفر داعی صوفی با مقالاتی تازه از يك طرف بسیاری از عقایدی را که متکلمین امامیه و شخص او بخون دل آنها را از تعرض مخالفین حفظ و بر اساسی استوار قائم کرده بودند بایمال دعاوی خود کند و از طرفی دیگر خود را معارض حسین بن روح

وکیل امام غایب و مدّعی مقام او اعلان نموده در دستگاه خلافت که سالها بود شیعه امامیه و آل نوبخت مهمّات خطیر آنرا در مقابل قدرت رؤسای لشکری ترک و امیرالامراها برای خود حفظ کرده بودند ریشه بدواند.

درکار دفع حلاج و قلع مادّه دعوت او ابوسهل نوبختی منتهای تدبیر و فراست و فعالیت را ظاهر کرده چه محکوم کردن چنان شخصی که پیش از همه کار مدّعی امامیه و آل نوبخت بوده آن هم بدست قضاة و ائمه و وزرای سنی مذهب و در پایتخت خلفا که قضاة و علمای امامی در قطع و فصل دعاوی هیچگونه مداخله ای نداشته اند، باوجود کینه های مذهبی و خصومت های سیاسی، کاری چندان آسان نبوده و جز با نهایت عقل و دور اندیشی و باریک بینی میسر نمیشده است.

آنچه در این خصوص میتوان بحسب گفت آنکه فرقه امامیه شاید برای قطع و فصل دعاوی چون فقه امامی از طرف خلفا برسمیت شناخته نشده بود در میان مذاهب اهل تسنن اضطراراً «مذهب ظاهری» را که بانی آن ابو بکر محمد بن داود صفهانی (متوفی سال ۲۹۷) بود پذیرفته و بعضی از فقهای دومذهب امامی و ظاهری در فروع و فقه عقاید یکدیگر را قبول کرده بودند چنانکه ناشی از متکلمین امامی و شاگرد ابوسهل نوبختی در فقه پیرو مذهب اهل ظاهر بوده است (۱).

رؤسای امامیه احتمال دارد که در مراجعت حلاج ببغداد و شروع بدعوت عموم (در سال ۲۹۶) بابوبکر محمد بن داود امام اهل ظاهر متوسّل شده و او را بصدر فتوائی که او در سال ۲۹۷ اندکی قبل از فوت خود در وجوب قتل حلاج انتشار داده و اداشته باشند بعلاوه دوستی شخصی ابوسهل نوبختی باباالحسن علی بن الفرات که در این تاریخ وزیر مقتدر خلیفه بود (در ایام وزارت اوّل او بین ۲۱ ربیع الاول ۲۹۶ و ۴ ذی الحجه ۲۹۹) و طرفداری این وزیر از امامیه نیز در تسهیل کار انجام نقشه ابوسهل دخالت داشته است (۲).

بهر حال دراینکه ابوسهل امر حلاج را در بغداد فاش کرده و عامه را از او

بر گردانده و کذب دعاوی و مخرقه او را نقل مجلس صغیر و کبیر نموده است شکی نیست .

حلاج در سال ۲۹۶ ببعداد آمد و بدعوت مردم پرداخت . ابوالحسن بن الفرات او را تعقیب کرد و ابن داود فتوای معروف خود را در حلیت خون او صادر نمود . حلاج از بغداد گریخت و بشوستر و اهواز پناه برد . در سال ۳۰۱ بار دیگر عمال خلیفه بتعقیب او اقدام و او را گرفته در عهد وزارت علی بن عیسی ببغداد آوردند و او هشت سال در حبس ماند تا بالاخره در ۲۴ ذی القعدة ۳۰۹ پس از هفت ماه محاکمه بفتوای قضاة و ائمة دین و امر مقتدر خلیفه و وزیر او حامد بن العباس بدار آویخته شد .

در ایام دعوت حلاج دوبار بین او و ابوسهل نوبختی مناظره دست داده است و در این دوبار حلاج ابوسهل را بتبعیت از خود خوانده و مطابق روایات باقیه ادعای معجزه کرده است . ابوسهل با جواب های دندان شکن و تقاضا هائی که حلاج از انجام آنها عاجز آمده او را در دعوت خود مجاب بلکه مفتضح نموده و بهمین علت کار او رونق نگرفته است . اینک عین دو روایتی که در این باب باقیست :

۱ - ابو جعفر طوسی در کتاب الغیبة بدو واسطه از ابو نصر هبة الله بن محمد کاتب چنین نقل میکند که چون خداوند تعالی خواست امر حلاج را مکشوف و او را رسوا و خوار سازد او را بر آن داشت که ابوسهل اسماعیل بن علی را باقبول دعاوی دروغ بکمک خود بخواند و بهمین خیال کسی را پیش ابوسهل اسماعیل فرستاد و او را بخود خواند و از فرط جهل چنین گمان برده بود که ابوسهل نیز مثل ساده لوحان دیگر بسهولت مسخر رأی و از پیروان او خواهد شد و با فریقتن ابوسهل بر دیگران تسلط خواهد یافت و بیچارگان را باین وسیله ببند حیل و کجروی خود گرفتار خواهد ساخت چه ابوسهل در نفوس مردم نفوذ داشت و در علم و ادب دارای مقامی شامخ بود . حلاج در مراسله ای که بابوسهل نوشته بود باو پیغام داد که من وکیل حضرت صاحب الزمان و ابن اولین عنوانی بود که او بدان چپال را

می فریفت سپس از آن ادعا قدم فرا تر می گذاشت و چنین گفت که من از طرف امام غایب مأمورم که بتو مراسله بنویسم و آنچه را که امام اراده کرده جهت نصرت و تقویت نفس تو بنمایانم تا بآن ایمان آری و دوچار شك و ریب نشوی. ابوسهل در جواب او گفت که من از تو تقاضا دارم که در انجام امری سخت کوچک بر من منت گذاری و آن امر که در جنب عظمت دلایل و براهینی که بدست تو آشکار شده واقعی ندارد آنکه من گرفتار محبت کنیزکام و بایشان عشق میورزم و عده ای از آن طایفه را در ملک دارم و قادر بجمیدن میوه ای از بستان وصل ایشان نیستم و اگر هر جمعه موی خویش را بخضاب رنگین نکنم پیری من آشکار گردد و کنیزکان از من گریزان شوند و از این باب سخت در زحمت چه اگر پرده از رازم بر افتد قرب ببعد و وصل بهجران مبدل شود. اگر کاری کنی که از رنج خضاب برهم و موی سفید من سیاه بدل گردد دست اطاعت بسمت تو دراز کنم و بعقیده تو در آیم و از مبلغین مذهب تو شوم و آنچه را که از مال و خبرت در اختیار دارم در راه تو صرف نمایم. چون حلاج بر آن جواب و قوف یافت دانست که در دعوت ابوسهل و بیان ستر مذهب خود باو راه خطا رفته است بهمین علت از او صرف نظر کرد و جوابی بمسئول او نداد و ابوسهل بالنتیجه حلاج را در هر محفلی سخریه و زبان زد عموم کرد و ستر او را بین خرد و بزرگ مکشوف کرد و همین قضیه باعث دریده شدن پرده اسرار حلاج و نفرت عامه از او گردید (۱).

۲ - جماعتی از پیروان جاهل حلاج چنین عقیده داشتند که او از نظر ایشان غایب میشود و اندکی بعد از هوا آشکار میگردد. روزی حلاج در بین جمعیتی که ابوسهل نوبختی نیز در میان ایشان بود دست خود را حرکت داده از آن مقداری درهم در جمع مردم پرا کند. ابوسهل حلاج را مخاطب ساخته گفت از این کار در گذر و بمن درمی بده که بر آن نام تو و پدرت نقش باشد تا من و خلق کثیری که با مانند بتو ایمان آوریم. حلاج گفت من چگونه چیزی که ساخته نشده بتو بنمایانم. ابوسهل گفت کسی که

(۱) غیب طوسی ص ۲۶۱-۲۶۲ و نشوار المعاضره تنوخی ص ۸۱ و الفهرست ص ۱۹۰-۱۹۱ و قسمتی از کتاب المنتظم تألیف ابن الجوزی در حاشیه صله عرب ص ۱۰۵ و تاریخ بغداد ج ۸ ص ۱۲۴

چیز غیر حاضر را حاضر میسازد باید بساختن چیز ساخته نشده نیز قادر باشد^(۱).
از قراین چنین معلوم میشود که ابن مناظره اخیر حلاج و ابوسهل در حدود سنین
بین ۲۹۸ و ۳۰۱ در اهواز و حوالی آن اتفاق افتاده چه در همین ایام بوده است
که حلاج در اهواز و دهات اطراف آن جهت مردم طعام و شراب حاضر میساخته
و میان ایشان دراهمی که آنها را دراهم الفذرة نامیده بوده می پراکنده است و کسیکه
در این تاریخ غیر از ابوسهل نوبختی در اهواز بکشف حیل او پرداخته و او را بترك
اهواز مجبور ساخته است متکلم معتزلی معروف ابوعلی جبائی است^(۲) که گویا در همین
ایام هم با ابوسهل نوبختی ملاقات میکرده و با او در اهواز مجالسی داشته است.

۶ - تالیفات ابوسهل نوبختی

ابوسهل اسمعیل بن علی نوبختی در تأیید مذهب فرقه امامیه و ردّ اعتراضات
مخالفین و بیان مسائل کلامی کتب متعدده داشته که عدد آن بر چهل کتاب و رساله
بالغ میشده و از این جمله بدبختانه جز یکی دو فقره نقلی که از بعضی از مؤلفات او
در کتب مؤلفین بعد باقیست امروز اثر دیگری دیده نمیشود. کتب ابوسهل از مراجع
عمده علماء و متکلمین امامیه و اقوال کلامی او شاهد و مؤید قول ایشان و شخص او
در عداد رجال شیعه و مصنفین معتبر این فرقه معدود بوده است^(۳).

اینک اسامی تألیفات او از روی الفهرست و فهرست طوسی و رجال نجاشی و
بعضی کتب دیگر:

الف - کتب او در امامت و ردّ بر مخالفین در همین باب

۱ - الاستیفاء (الفهرست - طوسی - نجاشی)؛

۲ - التنبیه (الفهرست - طوسی - نجاشی)، این کتاب را نجاشی صاحب رجال
پیش استاد خود شیخ مفید خوانده بوده^(۴) و شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام
النعمه باسم و رسم مقداری از آن را که قریب بسه صفحه خشتی است نقل کرده^(۵)
و گویا فقره دیگری را هم که مؤلف مزبور در همان کتاب و شیخ طوسی در کتاب
الغیبه از ابوسهل نقل مینماید از همین کتاب التنبیه باشد^(۶)؛

(۱) صلة عریب ص ۹۲-۹۵ (۲) تاریخ بغداد ج ۸ ص ۱۲۵ و نشوار المعاضرة ص ۸۷ (۳) شهرستانی
ص ۱۴۵ (۴) رجال نجاشی ص ۲۳ (۵) کمال الدین ص ۵۶-۵۷ (۶) ایضاً ص ۲۶۲ و غیبت طوسی ص ۱۸۵

۳ - کتابی در ردّ بر غلاة (الفهرست - طوسی - نجاشی)؛

۴ - ردّ بر طاطری در موضوع امامت؛

ابوالحسن علی بن محمد طاطری کوفی طاطری از فقها و شیوخ و بزرگان فرقه واقفه است و او معاصر با حضرت امام موسی کاظم (۱۲۸ - ۱۸۳) بوده و با اینکه در حدیث و فقه ثقه شمرده میشود در دفاع از مذهب واقفی وردّ عقاید شیعیان قطعیه تعصّب و عناد شدید ظاهر میساخته و کتب متعدّد که عدد آنها بسی میرسیده در تأیید عقاید خود تألیف کرده و یکی از آن جمله کتابی بوده است در امامت و گویا همین کتابست که ابوسهل نوختی بر آن ردّ نوشته (برای احوال طاطری رجوع شود بالفهرست ص ۱۷۷ و فهرست طوسی ص ۲۱۶ - ۲۱۷ و رجال نجاشی ص ۱۷۹)؛

۵ - ردّ بر واقفه (طوسی - نجاشی)؛

۶ - الانوار در تاریخ ائمه (طوسی - نجاشی)؛

۷ - کتاب الجمل در امامت (نجاشی)؛

۸ - ردّ بر محمد بن الازهر در امامت (نجاشی).

این محمد بن الازهر معلوم نشد کیست گویا مقصود از او ابو جعفر محمد بن الازهر کاتب (۲۷۹ - ۲۰۰) از اخبار بین اهل تسنن است که بسنّ هشتماد در جدای الاولی سال ۲۷۹ فوت کرده است (۱).

ب - ردّ بر اهل سنت و جبریه و اصحاب صفات

۹ - ردّ بر عیسی بن ابان در موضوع قیاس (۱) (الفهرست)؛

(۱) تاریخ بغداد ج ۲ ص ۸۳ - ۸۴ (۲) رجوع کنید بصفحه ۷۵ از همین کتاب ، فرقه امامیه و فقهای اهل ظاهر از اصحاب حدیث و سنت در فقه ابتدا قیاس را برخلاف اصحاب ابوحنیفه و زیدیه نفی و ابطال میکردند و امامیه احادیث بسیار از ائمه هدی در ابطال قیاس نقل می نموده اند از آن جمله از حضرت صادق مروی است که : « قیاس از دین من خارج است » (رجال کشی ص ۱۲۵) و « اصحاب قیاس از راه سنجش طلب علم کرده و بهین جهت از حقیقت دور افتاده اند چه دین خداوند با قیاس درست در نمی آید » (اصول کافی ص ۲۱) . در میان شیعه اولین کسانی که قیاس واجتهاد برداشته اند ابوعلی محمد بن احمد بن حنبل اسکافی (او اسطر قن چهارم) و حسن بن ابی عقیل عمّانی (نیمه اول قرن چهارم) هستند که در میان فقهای امامیه آن دورا قدین میخوانند (روضات الجنّات ص ۱۶۸ و ۵۶۰ و ۵۹۰)

- ۱۰ - نقض مسئله عیسی بن ابان در باب اجتهاد^(۱) (طوسی - نجاشی) ،
 ابو موسی عیسی بن ابان بن صدقه بن عدی بن مردآشاه (متوفی محرم سال ۲۲۱)
 از اهل فسای فارس از قضاة و فقهای اصحاب رأی و قیاس و از پیروان امام اعظم ابوحنیفه
 است و او تألیفات چند داشته که از آن جمله است دو کتاب اثبات القیاس و اجتهاد الرأی^(۱)
 و بر این دو کتاب است که ابوسهل ردّ نوشته بوده ؛
 ۱۱ - کتابی در ردّ ابی طال قیاس (الفهرست) ؛
 ۱۲ - کتابی در ردّ بر اصحاب الصّفات^(۲) (الفهرست - طوسی) .

(۱) رجوع کنید بلبل و نجل شهرستانی ص ۱۵۳ و مقالات اشعری ص ۴۷۹-۴۸۵
 (۲) ترجمه از کتاب الملل و النحل شهرستانی : « جماعت زیادی از قدما برای خداوند تعالی
 صفاتی بعنوان صفات ازلیه مثل علم و قدرت و حیات و اراده و سمع و بصر و کلام و جلال و اکرام
 و جود و انعام و عزّت و عظمت اثبات میکردند و بین صفات ذات و صفات فعل فرقی نمیکشادند
 بلکه در هر دو باب یک شکل سخن میراندند و در نتیجه این ترتیب صفاتی نیز بعنوان صفات خبریه
 مثل دو دست و صورت برای خداوند تعالی اثبات مینمودند و بتأویل آنها نمی پرداختند و میگفتند
 چون این صفات در شرع وارد شده ما آنها را باسم صفات خبریه میخوانیم . چون معتزله از خداوند
 نفی صفات میکردند و قدمای اهل حدیث و سنت در اثبات آنها سعی داشتند این طایفه اخیر را بهمین نظر
 صیغیه و معتزله را معطله خوانده اند . کار بعضی از اثبات کنندگان صفات بانجا کشید که حتی صفات
 ایزدی را بصفات مجذبه نیز تشبیه نمودند و جمعی نیز بهمان صفاتی اقتصار کردند که افعال بر آنها
 دالّ است و در خبر نیز وارد شده و در این مرحله بدو فرقه منقسم گردیدند : جماعتی آن صفات را
 از روی احتمالاتی که از لفظ آنها برمی آمد تأویل می نمودند و جماعتی دیگر می گفتند که مقتضای عقل
 با چنین مفهماند که هیچ چیز بخدای تعالی مانند نیست و هیچیک از مخلوقات باو شباهت ندارد و
 از این رو یقین حاصل میشود که ما از ادراک معنی بعضی الفاظ که در این باب وارد شده عاجزیم و نباید
 در تأویل آنها بکوشیم مثلاً در باب قول خداوند که : « الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى » ، و « خَلَقْتُ يَدَيَّ »
 و « جَاءَ رَبُّكَ » و امثال اینها ما مكلف نیستیم که تفسیر این آیات را بدانیم و آنها را تأویل کنیم بلکه
 تکلیف ما اعتقاد داشتن است باینکه برای خداوند شریک و مانندی نیست و این جمله از راه یقین
 بر ما میرهن گشته است . جمعی دیگر از متأخرین بر آنچه اسلاف ایشان در باب صفات گفته بودند
 زواید آورده گفتند باید آیات را همانطور که ظاهر آنها حاکیست گرفت و بدون گردیدن کرد
 تأویل آنها را بشکلی که وارد شده تفسیر کرد و بماندن در حدّ ظاهر نیز اکتفا ننمود ؛ این طایفه
 برخلاف عقیده اسلاف گرفتار تشبیه صرف شدند و تشبیه صرف حتی در میان یهود هم عمومیت نداشت
 بلکه يك دسته از ایشان که قرائین خوانده میشدند چون بالفاظ زیادی در توراته برخوردند که بر آن
 دلالت داشت بآن پرداختند . اما در میان مسلمین از شیعه جماعتی راه غلو رفتند و عده ای راه تقصیر ، ***

۱۳ - کتاب الصِّفَات (الفهرست - طوسی) :

۱۴ - کتابی در ردّ بر جبریه در باب مخلوق و استِطَاعَت (۱) (طوسی) ، در
الفهرست : الرَّدُّ عَلَى مَنْ قَالَ بِالْمَخْلُوقِ ، و در نجاشی : الرَّدُّ عَلَى الْمُجْبِرَةِ فِي الْمَخْلُوقِ ؛

۱۵ - کتابی در صفات (نجاشی) یا در صدقات (؟) (طوسی) که گویا
همان کتاب مذکور در نمره ۱۳ باشد ،

ج - ردّ بر یهود و منکرین رسالت

۱۶ - کتاب تَثْبِيْثِ الرَّسَالَةِ (الفهرست - طوسی) ؛

۱۷ - کتابی در احتجاج در نبوّت پیغمبر اسلام (نجاشی) ؛

۱۸ - کتابی در ردّ بر یهود (۲) (طوسی - نجاشی) ؛

د - ردّ بر مخالفین دیگر

۱۹ - کتاب مجالس ابوسهل با ثابّ بن قُرّة (نجاشی - طوسی) ؛

*** باین شکل که طایفه اوّل بعضی از ائمّه خود را در صفات بخداوند تعالی تشبیه کردند و طایفه
دوم خداوند را بیک تن از مخلوق مانند ساختند و چون معتزله و متکلمین اوّلیّه ظاهر شدند بعضی از
شیعه از راه غلو و تقصیر برگشتند و باعتزال گرویدند و در تفسیر بظاهر از جماعتی از اسلاف تبعیّت
کرده گرفتار تشبیه شدند . اما از اسلاف کسانی که بتأویل نپرداختند و دستخوش تشبیه نشدند یکی
مالِک بن انس است که در باب آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» میگوید معنی استواء معلوم است ولی
کیفیت آن معلوم نیست و ایمان بآن واجب و سؤال از آن بدعت است و احمد بن حنبل و سفیان و
داود اصفهانی و پیروان ایشان ، تا آنکه دوره عبدالله بن سعید کلابی و ابوالعباس قلانسی و حارث بن
اسد محاسبی رسید و این جماعت که بهمان عقاید اسلاف بودند بعلم کلام دست زدند و عقاید سلف
را با حجاج کلابی و براهین اصولی تقریر نمودند و از ایشان بعضی کتاب نوشتند و بعضی نیز درس گفتند
و چون ابوالحسن اشعری با استاد خود در باب «صلاح» و «اصلاح» اختلاف پیدا کرد و پس از مناظره
و محاصره با او از او جدا شد باین طایفه گروید و بادلّه کلامی بتأیید اقوال ایشان پرداخت و آراء آن
دسته را جزء مذهب اهل جماعت و سنت قرار داد و عنوان صفاتیّه لقب پیروان اشعری شد و چون
مُصَبِّه و کرامیّه نیز از اثبات کنندگان صفاتند ایشانرا هم مجازاً صفاتیّه بشمار آوردیم . (شهرستانی
ص ۶۴-۶۵) و مقالات اشعری ص ۵۸۲ بیعد .

(۱) برای دانستن اختلاف بین مجبره و امامیه در باب مخلوق و استطاعت رجوع کنید بکثر الفوائد
کراجکی ص ۴۰-۴۱ (۲) عمده احتجاجات مسلمین با یهود بر سر مسائل ذیل بود : تشبیه خالق بمخلوق ،
قول باینکه عزیر پسر خداوند است ، نسخ شرایع که یهود منکر آن بودند و یاره ای مسائل دیگر
(تلبیس ابلیس ص ۷۵-۷۶ و شهرستانی ص ۱۶۲-۱۶۷ و ابن حزم ج ۱ ص ۹۸ بیعد و غیره)

أَبُو الْحَسَنِ ثَابِتُ بْنُ قُرَّةَ حَرَانِي صَائِشِي (۲۲۱ - ۲۸۸) فیلسوف و عالم منطق و ریاضی معروف که در بغداد در عهد معتضد خلیفه در عداد منجمین او معدود بوده با ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی و خواهر زاده اش ابومحمد حسن بن موسی دوستی و معاشرت داشته است و چنانکه در شرح حال ابو محمد خواهیم دید او از جمله کسانی بوده که غالباً در خانه ابومحمد نوبختی با مترجمین و فضایی دیگر انجمن میکردند و ابومحمد و ابوسهل در محضر او سؤالاتی طرح مینمودند و در سر پاره ای مسائل فلسفی و دینی با او بتکلم و مناظره می پرداختند و غیر از کتاب مذکور در فوق که اشاره ای بهمین نکته است در جزء تألیفات ثابت بن قره کتابی است بعنوان جوابهای او بمسائلی که ابوسهل نوبختی از او پرسیده است (۱).

۲۰ - مجالس او با ابوعلی جُنَّائِی در اهواز (۲) (نجاشی - طوسی) ؛

۲۱ - نقض مسئله ابوعیسی و راق در باب قدمت اجسام (نجاشی) و اثبات اعراض (۳)

(طوسی) ؛

۲۲ - ردّ بر ابن الرّاوندی در باب انسان (۴) (نجاشی - طوسی) ؛

۲۳ - کتاب السبک در نقض کتاب التاج ابن الرّاوندی (۵) (الفهرست - طوسی)

۲۴ - نقض کتاب ابن الرّاوندی در باب اجتهد الرّای (الفهرست - طوسی) ؛

۲۵ - نقض عبّ الحکمة تألیف ابن الرّاوندی (۶) (الفهرست - طوسی) ؛

۲۶ - نقض رساله تألیف شافعی (۷) (الفهرست - طوسی) ؛

۲۷ - ردّ بر ابوالعتاهیه در باب توحید در اشعار او (طوسی - نجاشی) ؛

ابواسحاق اسماعیل بن القاسم ملقب و مشهور بابو العتاهیه (۱۳۰ - ۲۱۱ یا

(۱) تاریخ الحکماء فقطی ص ۱۱۸ (۲) رجوع کنید بذیل صفحه ۹۷ و صفحه ۱۱۶ از همین کتاب

(۳) الانتصار ص ۱۵۰ و ۱۵۲ (۴) برای اختلاف متکلمین در باب انسان و رای ابن الرّاوندی

در آن خصوص رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۳۲۹ - ۳۳۳ (۵) رجوع کنید بصفحه ۹۲

از همین کتاب (۶) ایضاً صفحه ۹۲ از همین کتاب (۷) مقصود از این کتاب رساله ایست

که امام ابو عبد الله محمد بن ادریس شافعی (۱۵۰ - ۲۰۴) در اصول فقه مطابق رای خود

تألیف کرده و این کتاب که بهمان عنوان «رسالة امام الشافعی» معروفست اولین کتابی است که در

باب اصول علم فقه تألیف شده و مکرّر نیز بطبع رسیده است (معجم المطبوعات العربیة ستون ۴۷۰)

(۲۱۳) از شعرای غزلسرای معروف عهد هارون و پسرانش امین و مأمون است که پس از مدّتی غزلسرائی و مدّاحی و هجائی طریق زهد و وعظ را پیش گرفته و بتدریج بمشرب متصوّفه نزدیک شده است و چون شاعری قادر و صاحب کلامی سهل و دور از تکلف بوده بزودی اشعار زهد و وعظ او در میان مردم انتشار یافته و بوسیله آنها افکار صوفیانه و جبریه او در ذهن عامّه جای میکرده است .

ابوالعتاهیه در فروع مذهب امامیه داشته ولی در اعتقاد جبری و دشمن قدریه بوده است (۱) و بهمین علت در باب اعتقادات و مسائل راجع بتوحید در اشعار خود افکاری را بنظم آورده بوده که با عقیده امامیه نمیساختم و کتاب ابوسهل نوبختی ردّ بر همین گونه عقاید اوست . صاحب بصره العوام میگوید :

« جمله امامیه بر آنند که خدا را نتوان دید نه در دنیا و نه در آخرت و ایشانرا بر این دلیلهای قاطع است از عقل و قرآن و خبر رسول و خصم گوید که قومی از شیعه گفتند که خدا حکم بیاطل کند و ظلم و کفر و فواحش و سفه آفریند چنانکه جبریه و مشبهه گویند . کوئیم این دروغ است اهل امامیه این سخن نگفته اند و در کتب امامیان نیابی و هر کس را که از اسلام بهره ای باشد رواندارد که این برخدا بندهای ابوالعتاهیه در فروع مذهب امامیه داشت و در اعتقاد جبری بود و او نه فقیه بود و نه عالم باصول دین و هر چه شعرا گویند از سخنان فاسد بردیگران عیب نباشد و هیچ قوم از فرق اسلام نیابی الاّ که در میان ایشان جمعی اعتقاد فاسد دارند علی الخصوص اصحاب شافعی و ابوحنیفه که امروز اغلب کتب از اصول و کلام و فقه که میخوانند بفلسفه و اصطلاحات آن آمیخته ، عبارت اهل اسلام بنادر توان یافت و العجب که راغب که از کبار متقدمان اصحاب شافعی است و فخر رازی که از متأخران هر یک تفسیری کرده اند و در آنجا چیزها گویند که هیچ مسلمان اطلاق آن بمفسیر قرآن رواندارد و اصحاب ایشان این دوتن را از محققان دانند و سخن ایشانرا حقایق خوانند پس بنا بر این لازم آید که هیچ کس را بر اهل اسلام آن ممّت نباشد که ابوعلی سینا و ابونصر فارابی را چه اینان که از متأخرین فلاسفه اند منبع

آن حقایقند و از جمله القاب که اصحاب شافعی فخر رازی را بآن خوانند حجة الله على الخلاق است اینها هیچ برایشان عیب نیست و جهل ابوالعتاهیه جبری بر اهل امامت عیب است (۱)

از جمله اخیر این عبارت معلوم می شود که اهل تسنن عقاید جبری ابوالعتاهیه را بامامیه منسوب داشته و باستناد آنها بر این فرقه تاخته بوده اند و ابوسهل لازم دانسته است که آنها را رد و انتساب آن آراء را بشیعیان امامی که ابوالعتاهیه در فروع مذهب ایشان را پذیرفته بوده دفع کند.

آقای لوثی ماسین^۱ ین در کتاب نفیسی که در شرح حال حسین بن منصور حلاج نوشته نقض ابوسهل را از کلام ابوالعتاهیه، که مدت ها قبل از زمان او فوت کرده بوده و چندان هم با اصطلاحات فلسفه آشنائی نداشته، فقط وسیله ای میداند که ابوسهل آنرا برای حمله بمتصوفه و حلاج که با شعار ابوالعتاهیه استناد می جسته بکار برده است تا از انتشار این گونه افکار جلوگیری نماید (۲). این حدس اگر هم صحیح باشد فرعیت و گویا اساس مقصود ابوسهل در رد افکار ابوالعتاهیه در باب توحید چنانکه از عبارت تبصرة العوام مفهوم میشود همان دفع اتهامات اهل تسنن است در انتساب افکار ابوالعتاهیه بفرقه امامیه.

ه - اصول و مسائل کلامی

۲۸ - کتاب الخواطر (۳) (الفهرست - طوسی)؛

۲۹ - کتاب التفرقة (۴) (الفهرست - طوسی)؛

۳۰ - کتاب حدث العالم (الفهرست - طوسی - نجاشی)؛

۳۱ - کلام در باب انسان (۵) (الفهرست)؛

(۱) تبصرة العوام ص ۴۲۱

(۲) Passion d'al-Hallâdj, p. 149.

(۳) در باب اختلاف متکلمین در خصوص « خواطر » رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۴۲۷-۴۲۹

(۴) مقالات اشعری ص ۵۱-۵۳ و ۴۷۱-۴۷۲ و این حزم ج ۵ ص ۱۰۸-۱۱۹

(۵) رجوع کنید به صفحه ۱۰۲ از همین کتاب و مقالات اشعری ص ۳۲۹-۳۳۳ و ارشاد الطالبین

ص ۱۸۶ - ۱۹۰

۳۲ - الْحِكَايَةُ وَالْحِكْمَى^(۱) (الفهرست - طوسی)؛

۳۳ - الْخُصُوصُ وَالْعُمُومُ وَالْأَسْمَاءُ وَالْأَحْكَامُ^(۲) (نجاشی - طوسی)؛

۳۴ - کتابی در تَوْحِيد (طوسی - نجاشی)؛

۳۵ - کتاب الْأَرْجَاءُ^(۳) (طوسی - نجاشی)؛

۳۶ - نَفْيُ وَاثِبَاتِ^(۴) (طوسی - نجاشی)؛

۳۷ - کتابی در محال بودن رؤیت خدای تعالی^(۵) (طوسی - نجاشی)؛

از این کتب ابوسهل نوبختی بدیختانه جز دوسه فقره‌ای که دیگران از آنها نقل کرده و ما نیز سابقاً آنها را یاد آور شده ایم دیگر مطلبی بدست نیست ولی چون ابوسهل در عصر خود رئیس متکلمین امامیه و منزل او محل اجتماع ایشان بوده^(۶) و اقوال او برای علمای دیگر این فرقه حکم حجّت را داشته غالباً در کتب خود بآنها استشهاد میکرد و اگر کسی کتب کلامی امامیه را باین قصد مورد مطالعه قرار دهد البته مقداری از آنها را میتواند باین وسیله التقاط نماید. از آن جمله علامه در انوارالملکوت و فاضل مقداد در ارشاد الطالبین^(۷) برآی ابوسهل نوبختی راجع بانسان که کتابی نیز در آن باب تألیف کرده بود^(۸) اشاره میکنند و موافقت او را در این باب باجهور فلاسفه و معتزله میرسانند.

(۱) در میان متکلمین فرق مختلفه چند نفر کتابهایی باین عنوان داشته اند و از آن جمله است ابو محمد جعفر بن مبسر معتزلی متوفی ۲۳۴ (الانتصار ص ۸۱) و ابوالفتح عثمان بن جتی نحوی معروف (متوفی ۳۹۲) که علم الهدی سید مرتضی بر آن ردّ نوشته (فهرست طوسی ص ۲۲۰ و روضات الجنّات ص ۴۶۶) و ابن قتیبة عبدالله بن مسلم دینوری (۲۱۳ - ۲۷۶) که شیخ مفید آن را ردّ کرده (فهرست طوسی ص ۳۱۵ و نجاشی نقضی در همین باب از کتاب عتبی بشیخ مفید نسبت میدهد ص ۲۸۶ و آن شاید اشتباه باشد) و مقصود از حکایات در این مورد گویا نقل قول غیر است بهمان شکلی که او آورده است بر سبیل حکایت بدون افزایش یا نقصانی (معجم البحرین ص ۲۲) و در این صورت بر حکایت کننده (حاکی) راجع بمضمون و مطلب حکایت یعنی وارد نیست و اگر حرجی باشد بر کسی است که حکایات از او نقل شده (مجتبی) چنانکه سید مرتضی ابن الزّاوندی را در نقل حکایات اهل مذاهب چون او آنها را فقط بر سبیل حکایات آورده است مقصر نیشمارد ولی جاحظ را برخلاف او چون اظهار تملّق و عقیده به حکایات خود کرده خطا کار میدانند (شافی ص ۱۳)

(۲) مقالات اشعری ص ۴۴۵-۴۴۶ و شرح مقاصد ج ۲ ص ۱۶۸-۱۷۲ و ۴۸۴ و کتّز الفوائد ص ۱۹-۲۹ (۳) رجوع کنید بصفحه ۳۱ از همین کتاب (۴) مقالات اشعری ص ۴۴۶-۴۴۷

(۵) صفحه ۱۰۲ از همین کتاب (۶) الفهرست ص ۱۷۶ (۷) صفحه ۱۸۷

(۸) نمره ۳۱ از تألیفات ابوسهل

ابو جعفر محمد (برادر ابوسهل نوبختی)

ابو سهل نوبختی برادری داشته است که او نیز در عداد متکلمین و مؤلفین شیعه بشمار می آمده و در علم کلام از برادر خود ابوسهل پیروی میکرد و دارای تألیفاتی نیز بوده است که بدبختانه یا صاحب الفهرست موفق به پیدا کردن اسامی آنها نشده و یا آنکه از نسخه ای از آن کتاب که نسخ دیگر از روی آن نوشته شده افتاده بوده است (۱).

این شخص که أَبُو جَعْفَر مُحَمَّد بن علی بن اسحق نام دارد از رجالی است که در ایام غیبت صغری از جانب سفرای امام غائب توقیعاتی در حق او صادر شده (۲) و مثل برادر خود ابوسهل مردی ادیب و شاعر پرور و از عمال دیوانی و از مرئیان و منعمین ابن الرومی گوینده معروف بوده و ابن الرومی با او مکاتبات شعری میکرد و از او درخواست صله و کساء مینموده است و از یکی از مدایح ابن شاعر در حق ابوجعفر چنین برمی آید که ابوجعفر مدتی نیز حکومت قریه النعمان را داشته است. در دیوان ابن الرومی سه قطعه شعر در حق ابوجعفر نوبختی هست که در آنها شاعر مزبور از ابوجعفر طلب کساء میکند و اکرام آل نوبخت را در حق خود و دوستی و خدمتگزاری خویش را نسبت بایشان یاد آور میشود و ابوجعفر را در ننوشتن جواب مورد عتاب قرار میدهد (۳).

(۱) الفهرست ص ۱۷۷ (۲) غیبت طوسی ص ۲۷۲
(۳) رجوع کنید بدیوان ابن الرومی ج ۱ ص ۱۲۸ و ۱۴۲ (از چاپ قاهره در ۱۹۲۷ میلادی)
و ص ۱۸۱ و ۱۸۶ و ۲۰۰ (از چاپ کامل کیلانی)

فصل هشتم

ابو محمد حسن بن موسی

(وفاتش بین ۳۰۰ و ۳۱۰)

علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت پدر ابوسهل اسماعیل که متأسفانه شرح حالش بدست نیامد و در فصل پیش شرح زندگانی دوپسرش ابوسهل اسماعیل و ابوجعفر محمد مذکور گردید سر سلسله يك شعبه از خاندان نوبختی است که مثل شعبه دیگر آن خانواده یعنی نوادگان اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت (بنی اعمام علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت) معاً لوای شهرت و نفوذ و اقتدار این سلاله بزرگ را در دست داشته و باستظهار هم در پیش بردن يك مقصود قدم بر میداشته اند.

علی بن اسحاق بن ابی سهل علاوه بر ابوسهل اسماعیل متکلم معروف و ابوجعفر محمد ممدوح ابن الرومی دختری نیز داشته است که نام و نشان او معلوم نیست ولی بواسطه فرزندی که از او بوجود آمده ذکر آن دختر نیز در تاریخ باقی مانده است و آن فرزند ابو محمد حسن بن موسی است که خواهر زاده ابو سهل اسماعیل و ابو جعفر محمد محسوب میشود.

۱ - احوال ابو محمد نوبختی

شرح احوال پدر ابو محمد حسن یعنی موسی در دست نیست و نمیدانیم که او نیز از خاندان نوبختی بوده و یا آنکه ابو محمد حسن پسرش فقط از راه نسبت مادر نوبختی خود که خواهر ابوسهل اسماعیل و ابوجعفر محمد است نوبختی محسوب میشود.

در میان آل نوبخت يك نفر موسی نام هست و آن ابوالحسن موسی بن حسن بن محمد بن عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت یعنی ابن کبیریه نوبختی است که از منجمین و مصنفین است و او که شرح حالش عنقریب مذکور خواهد شد از رجال اواخر غیبت صغری و از معاصرین ابو نصر هبة الله بن محمد کاتب راوی اخبار حسین بن

روح نوبختی (متوفی سال ۳۲۶) است (۱) که در ۴۰۰ هجری هنوز زنده بوده (۲).

فاضل معاصر آقای سید هبة الدین شهرستانی در مقدمه ای که بر کتاب فرق الشیعه منسوب بهمین ابو محمد حسن بن موسی نوشته ابو محمد نوبختی را پسر ابو الحسن موسی بن حسن ملقب بابن کبریاء شمرده است. بنظر نگارنده این نسبت صحیح نمی آید چه علاوه بر آنکه هیچیک از اصحاب کتب رجال و مؤلفین با وجود علم باحوال ابو محمد حسن بن موسی و ابو الحسن موسی بن کبریاء متعرض چنین نسبتی نشده و همه ابو محمد حسن بن موسی را بهمان خواهر زادگی ابوسعید شناسانده اند ملاحظه بعد زمانی ایشان نیز چنین حدسی راستست و بعید می نماید چه ابو محمد حسن بن موسی با اتفاق مورخین در دهه اول از قرن چهارم هجری یعنی بین ۳۰۰ و ۳۱۰ فوت کرده و بیشتر اَبام حیات او در نیمه دوم قرن سوم یعنی در عهد خالش ابوسعید نوبختی گذشته است در صورتیکه ابو الحسن موسی بن کبریاء تا مدت ها بعد از دوره وکالت ابوالقاسم حسین بن روح (بین ۳۰۵ و ۳۲۶) نیز میزیسته و قسمتی از اخبار وکیل سوم امام غایب را برای دیگران از جمله برای ابونصر هبة الله بن محمد کاتب نقل کرده و بابین ترتیب از رجال اواسط بلکه اواخر قرن چهارم بوده است.

چنین تصور مبرود که ابو محمد حسن بن موسی یعنی مؤلف کتب فرق الشیعه و الآراء و الدیانات و مؤلفات دیگر نیز مثل شیخ ابوالقاسم حسین بن روح فقط از طرف مادر بخاندان نوبختی انتساب داشته و اگر هم پدر او از افراد این خانواده بوده کسی بذکر او نپرداخته است و ما را از احوال او اطلاعی در دست نیست.

ابو محمد حسن بن موسی از متکلمین و فلاسفه و ادبا و آشنایان بآراء و دیانات و ملل و نحل است و او مثل بسیاری از علمای جامع عصر خود بتحصیل فنون مختلفه عشق داشته و در جمع کتاب و نسخ نفیسه عمر خود را میگذرانده و کتب بسیار بخط خود نوشته بوده است و بر اثر همین عشق و علاقه بتحصیل علم و ادب منزل او محل اجتماع علما و فضلا محسوب میشده و جماعتی از مترجمین کتب قدیمه مثل

آبُو عُثْمَانِ سَعِيدِ بْنِ يَعْقُوبِ دِمَشْقِيِّ وَاِبُو يَعْقُوبِ اسْحَاقُ بْنُ حَنْثَنِ (مُتَوَفَّى ۲۹۳) وَاِبُو الْحَسَنِ ثَابِتُ بْنُ قُرَّةَ (۲۲۱-۲۸۸) وَاِغْيَرَهُمْ دَرِ خَانَهُ اَوْ دَوْرَهُمْ كَرْدَ مِیْ آمَدَه وَدَرِ مَسَائِلِ عِلْمِی بَحْثِ مِیْكَرْدَه اَنْد (۱).

ابومحمد خود برای ثابت بن ابراهیم صابی (۲۸۳ - ۳۶۹) طبیب معروف چنین نقل کرده بوده است که روزی در حدیث سنّ از ثابت بن قرّه حکیم ریاضی معروف مسئله ای پرسیده و ثابت از جواب گفتن بآن در مقابل جمعیت خود داری کرده و ابومحمد دویست ذیل را بر سبیل تمثّل خوانده است :

أَلَا مَا لِلْيَلَى لَا تُرَى عِنْدَ مَضْجَعِي بَلِيلٍ وَلَا يَجْرِي بِهَا لِي طَائِرُ
بَلَى إِنْ عَجَمَ الطَّيْرُ تَجْرِي إِذَا جَرَتْ بَلِيلِي وَلَكِنْ لَيْسَ لِلطَّيْرِ زَاجِرُ

روز بعد ثابت بن قرّه ابومحمد را در راه می بیند و بسؤال او جواب شافی میدهد و تمثّل او را بدویست فوق بیاد او میآورد، ابومحمد سرافکننده معذرت میخواهد و ثبات بن قرّه اطمینان میدهد که در ایراد آن دو بیت غرض او تعریض بثابت نبوده است (۲).

از این حکایت و ذکر اینکه ثابت بن قرّه در اواخر عمر خود در ردیف ابوعثمان دمشقی و اسحاق بن حنن در منزل ابو محمد نوبختی اجتماع میکرده اند خوب معلوم میشود که ابو محمد با وجود اختلاف سنّی که با امثال ثابت بن قرّه داشته بزودی چنان در فضل و کمال ترقّی و شهرت یافته که مثل ثابت بن قرّه مردمانی که در ابتدا بواسطه کمی سنّ چندان بشأن ابو محمد اعتنا نمیکرده اند در اواخر بحضور در منزل او برای بحث در مسائل علمی سر فرود می آورده اند. ابو محمد نوبختی غیر از فضائلی که ذکرشان در فوق گذشت با ابوالاحوص داود بن احمد بصری و خال خود ابوسهل اسماعیل بن علی (۲۳۷ - ۳۱۱) و ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبّائی (۲۳۵ - ۳۰۳) و ابوالقاسم عبدالله بن احمد کعبی بلخی (مُتَوَفَّى سال ۳۱۹) و ابن الرّائندی و ابوعبدالله

محمد بن عبدالله بن مملک اصفهانی و ابو جعفر محمد بن عبدالرحمن بن قبه رازی معاصر بوده ؛ از بعضی مثل ابوالاحوص بصری و ابوسهل اسماعیل اخذ علم کرده و بابعضی دیگر مانند ابو جعفر بن قبه و ابن مملک اصفهانی و ابوالقاسم بلخی و جبائی بطریق سؤال و جواب بحث مینموده و عقاید عده‌ای از ایشانرا که با مذهب فرقه امامیه نمیساخته نقض میکرد است .

در میان آل نوبخت ابو محمد با وجود متکلم بودن کسی است که از همه ایشان بیشتر بمذاهب فلاسفه توجه کرده و علاوه بر آمیزش بامترجمین کتب حکمتی قدیم و مطالعه کتب ارسطو بعضی از آنها را مختصر نموده و در رد بعضی از آراء فلاسفه و واهل منطق نیز کتبی پرداخته است .

در کلام هم مثل خال خود ابوسهل بمعزله مخصوصاً بمعزله بغداد نزدیک شده و بهمین جهت بین شیعه و معتزله بر سر عقیده وانتساب او یکی از این دو فرقه نزاع بوده است^(۱) با این حال امامی بودن او مسلم است چه علاوه بر آنکه غالب مؤلفین قدیم مثل ابن الندیم و مسعودی و اشعری و خطیب بغدادی و ابن الحدید و ذهبی و اصحاب رجال شیعه او را در این ردیف آورده اند عقایدی را که او در کتب کلامی خود دفاع کرده همگی همان عقاید فرقه امامیه و نظیر عقاید خال جلیل القدرش ابوسهل نوبختی است .

۲ - تالیفات ابو محمد نوبختی

ابو محمد حسن بن موسی نوبختی علاوه بر آنکه از ادبا و رواة اشعار بوده^(۲) در کلام و فلسفه و نجوم و علم بملل و نحل و مقالات در عهد خود استاد شمرده میشده و در این فنون قریب چهل کتاب تألیف کرده بوده که از آن جمله حتی یکی نیز در دست نیست مگر یک کتاب که در انتساب آن بنوبختی شک است و آن یعنی فرق الشیعه اگر ثابت شود که از ابو محمد است یکی از دو کتاب مستغنی است که از خاندان نوبختی بیادگار مانده است .

اینک اسامی تالیفات ابو محمد و موضوع هر يك از آنها از روی الفهرست و فهرست

طوسی و رجال نجاشی و کتب دیگر :

الف - کتب او در باب امامت

۱ - الجامع (۱) (طوسی - نجاشی) ، در الفهرست عنوان کتاب نیست :

۲ - الحجج (۱) (نجاشی) ؛

۳ - رد بر واقفه (نجاشی) ؛

۴ - رد بر یحیی بن اصفح (۲) در باب امامت (نجاشی) ؛

۵ - رد بر جعفر بن حرب معتزلی در باب امامت (نجاشی) ؛

۶ - الموضح در باب جنگهای حضرت امیر المؤمنین علی (نجاشی) .

ب - کتب او در باب مسائل کلامی و فلسفی

۷ - اختصار کتاب الکون والفساد تألیف ارسطو (الفهرست و نجاشی) ؛

این کتاب ارسطو را حنین بن اسحاق از یونانی بسربانی و دو نفر از معاصرین و رفقای ابو محمد نوبختی یعنی اسحاق بن حنین و ابو عثمان دمشقی بعرابی ترجمه کرده بودند و ابو محمد نوبختی با قرب احتمالات ترجمه یکی از این دو نفر مترجم را مختصر نموده است چه ذکری از اینکه او یونانی نیز میدانسته و از روی متن یونانی این اختصار را پرداخته بوده است در هیچیک از کتب نیست .

۸ - حجج طبیعی مستخرج از کتب ارسطو بر رد کسانی که آسمان را حی و ناطق می پنداشته اند :

این عقیده در میان يك عدّه از فلاسفه دهری و اصحاب فلک و نجوم پیروانی داشته ، صاحب تبصرة العوام در این خصوص از قول ایشان مینویسد : « گویند کواکب هر چه بالای ایشان است بینند و علت اولی را بینند و حرکت کواکب در افلاک تمام و دائم است و ایشان همه زنده اند و تغییر بدیشان روا نیست و جمله را يك حیوة است

(۱) لابد در یکی از این کتب بوده است که ابو محمد نوبختی کتب جاحظ را در باب امامت نقض نموده بوده و مسعودی بدون اینکه در این باب شرح و تفصیلی بدست دهد چون خود او نیز یکی از ناقضین کتب جاحظ در خصوص امامت است ابو عیسی و زراق و ابو محمد نوبختی را هم در ردیف نقض کنندگان مؤلفات جاحظ راجع بامامت نام میرسد (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۵۸ چاپ مصر) (۲) ابوزکریا یحیی بن اصفح از رجال خوارج است (شهرستانی ص ۱۰۴) .

و گویند مشتری فاعل عالم ارضی است و مدبر اوست بقوئی که دروِست از علّت اولی و گویند کواکب و زمین ذوات عقولند و گویند آفتاب و جمله کواکب بینند و شنوند آنچه در زیر ایشانست و گویند زمین حس دارد و شنود و بیند و آشامد اگر چه بآن ما نماند^(۱). قول این فرقه را ابو محمد نوبختی در کتاب دیگر خود الآراء والذیانات نیز آورده بوده و ابن الجوزی قسمتی از آنرا از کتاب مزبور در تلخیص ابلیس نقل کرده است^(۲).

۹ - الأرزاق والآجال والاسفار^(۳) (نجاشی)؛

۱۰ استطاعت بر حسب مذهب هشام بن العفکم که ابو محمد نوبختی نیز در این باب بعقیده او بوده^(۴) (نجاشی)؛

۱۱ - الاعتبار والتییز والایتمار (نجاشی)؛

۱۲ - کتابی در باب انسان^(۵) (طوسی - نجاشی)؛

۱۳ - تنزیه و ذکر متشابه قرآن (نجاشی)؛

۱۴ - حدّ العالم^(۶) (الفهرست - طوسی - ذهبی)؛

۱۵ - توحید صغیر (نجاشی)؛

۱۶ - توحید کبیر (نجاشی - الفهرست - طوسی)؛

۱۷ - کتاب بزرگی در باب جزء لا یتجزأ (نجاشی)

بحث در باب جزء لا یتجزأ^(۷) از وقتیکه کتب یونانی عبری ترجمه و مقالات فلاسفه قدیم مثل ذیمقر اطیس^(۸) و ابیقورس^(۹) در دست مردم انتشار یافت در میان

(۱) تبصرة العوام ص ۳۶۰ و ابن حزم ج ۵ ص ۳۶ - ۲۷

(۲) تلبس ابلیس ص ۸۲ - ۸۳ (۳) برای شرح این موضوع رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۲۵۶ -

۲۵۸ و شهرستانی ص ۲۶ و الفرق بین الفرق ص ۳۳۰ - ۳۳۱ و شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۴۶۵

و ارشاد الطالین ۱۴۲ - ۱۴۶ و شرح مقاصد ج ۲ ص ۱۶۰ - ۱۶۲ و بحار الانوار ج ۳ و غیره

(۴) رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۲۲۹ بیعت و ابن حزم ج ۲ ص ۲۶ - ۴۲ و کنز الفوائد ص ۴۰ - ۴۸

و برای مذهب هشام در این خصوص رجوع شود بمقالات اشعری ص ۴۲ - ۴۳ و شهرستانی ص ۱۴۱

(۵) صفحه ۱۰۲ از همین کتاب و مقالات اشعری ص ۲۲۹ - ۳۳۳ و ارشاد الطالین ص ۱۸۶ - ۱۹۰

(۶) در الفهرست (ص ۱۷۷) و فهرست طوسی (ص ۹۹) نام دو کتاب توحید و حدّ العالم

(در الفهرست بقط نام این دو می حدّ الملل^(۴) چاپ شده) بیکدیگر چسبیده ولی از تاریخ الاسلام

ذهبی (fol. 45 a) چنین برمی آید که حدّ العالم کتابی علیجده بوده است.

(۷) Epicures (۸) Democritus (۹) atome

متکلمین معمول شد و از اوّلین کسانی که در این خصوص عقیده ای اظهار کرده اند ابو محمد هشام بن الحکم متکلم معروف امامی است و او بمتابعت فلاسفه قدیم می گفته است که هر جزئی از اجزاء اجسام قابل تجزیه است و نهایی در این تجزیه نیست جز از جهت مساحت چه مساحت جسم را نهایی هست ولی برای اجزاء آن در تقسیم بجزء های دیگر حدّی نمیتوان قرار داد (۱).

این عقیده را که نظام معتزلی نیز پذیرفته و در این مقاله تابع هشام بن الحکم شده بوده است (۲) جمیع متکلمین امامی قبول نکرده اند بلکه فرقه ای از ایشان برخلاف هشام و فلاسفه قدیم و نظام عقیده داشتند که اجزاء جسم را در تقسیم بجزء های کوچکتر حدّی است چه جسم دارای اجزاء معینی است که از اجتماع آنها درست شده و هرگاه که شیت الهی از جسمی حال اجتماع را سلب کند اجزاء معدود آن بدون اجتماع یعنی جدا از یکدیگر می مانند و هیچیک از آنها قابل تحمّل تقسیم و تجزیه نیستند (۳). احتمال کلی دارد که ابو محمد نوبختی که بمقالات و مشرب فلاسفه آشنائی تمام داشته و در بعضی از عقاید هم از هشام بن الحکم پیروی می کرده است در این کتاب خود مقالات مختلفه مردم را در باب جزء لا یتجزأ ذکر و ضمناً از عقیده هشام در آن خصوص دفاع کرده بوده است.

۱۸ - مختصر کلام در باب جزء (نجاشی) :

۱۹ - الخصوص والعموم (۴) (نجاشی) :

۲۰ - ردّ بر اصحاب الفتره لئین الفتره لئین در باب وعید (نجاشی) :

۲۱ - انکار رؤیت باری تعالی وردّ بر کسانی که آنرا ممکن می پنداشته اند (۵)

(۱) مقالات اشعری ص ۵۹ (۲) الفرق بین الفرق ص ۵۰ و ۱۱۳ (۳) مقالات اشعری ص ۵۹ و این جزء ج ۵ ص ۹۴-۱۰۸ و شرح اشارات خواجه نصیر، مطّ اول؛ و شرح مقاصد ج ۱ ص ۲۹۳ - ۳۱۳ و غیره (۴) مقالات اشعری ۴۴۵ - ۴۴۶ و عذّه الاصول شیخ طوسی ص ۱۳۱ - ۱۵۲ (۵) برای این موضوع رجوع کنبد بمقالات اشعری ص ۲۱۲ - ۲۱۷

(نجاشی - ذهبی)؛

۲۲ - کتابی در سرائی و جهت رؤیت در آنها (نجاشی)؛

۲۳ - ردّ بر ابو عیسی و راق و نقض کتاب الغریب الشرقی تألیف او (۱)

(الفهرست طوسی)؛

۲۴ - ردّ بر اهل تعجیز (۲) و آن نقض کتاب ابو عیسی و راق است (۳) (نجاشی)؛

۲۵ - ردّ بر ابو الهذیل علاّف در باب نیم اهل جنت (۴) (نجاشی - ذهبی)؛

۲۶ - نقض بر ابو الهذیل علاّف در باب معرفت (۵) (نجاشی)؛

(۱) صفحه ۸۷ از همین کتاب

(۲) تعجیز در این مورد نسبت عجز دادن بخداوند تعالی است و اهل تعجیز با اصطلاح مخالفین کسانی بوده اند که خداوند را فقط بر جواهر قادر میدانستند نه بر جواهر و اعراض کلاً و در میان معتزله خصوصاً ابو عمرو و معمر بن عبّاد سلمی از معاصرین ابراهیم نظام و علاّف طرفدار این عقیده بوده است (مقالات اشعری ص ۱۹۲ و ۵۴۸ و تریفات جرجانی ص ۹۷) و معمر می گفته است که اعراض از قبیل رنگ و طول و عرض و طعم و بو و خشونت و نرمی و حسن و قبح و صوت و قوت و ضعف و مرگ و زندگی و رستخیز و مرض و صحت و عافیت و کوری و کری و بینائی و شنوائی و فصاحت و فساد و صحت میوجات کار خداوند نیست بلکه ساخت اجسامی است که این اعراض در آنها وجود دارد و دهریون نیز با او در این عقیده که نهائی برای اشیاء موجود نیست موافقت داشتند (ابن حزم ج ۴ ص ۱۹۴) و ابن الرّائندی باینکه بر بسیاری از عقاید معمر طعن مزیده در «افعال طبائع» با او هم عقیده بوده و مثل معمر می گفته است که آنچه را که فلک بر آنها شامل است مثل حرکت و سکون و تألیف و افراق و تماس و مابینت فعل خداوند نیست (الاتصار ص ۵۴). احتمال کثی دارد که ابو عیسی و راق نیز مثل ابن الرّائندی درباره ای از این عقاید با معمر اشتراک داشته و کتابی در آن خصوص نوشته بوده که ابو محمد آنرا نقض کرده است. (۳) صفحه ۸۷ از همین کتاب

(۴) در باب اختلاف متکلمین در خصوص «نیم اهل جنت» و رأی علاّف در آن خصوص رجوع کنید بشهرستانی ص ۳۵ و تبصرة العوام ص ۴۳۰ و مقالات اشعری ص ۴۷۵ و الفرق بین الفرق ۱۰۲ و غیره (۵) برای اختلاف متکلمین در باب معارف رجوع شود باین حزم ج ۵ ص ۱۰۸ - ۱۱۹ و برای رأی علاّف در این مسئله رجوع شود بکتاب الفرق بین الفرق ص ۱۱۱ - ۱۱۲ و برای رأی حسن بن موسی نوبختی رجوع کنید بمقالات اشعری ص ۵۲.

۲۷ - نصرت مذهب عمر بن عباد (۸) و احتیاج در آن خصوص (الفهرست - طوسی)؛

۲۸ - کتابی در باب خبر واحد و عمل بآن (۱) (نجاشی)؛

ج - مناظرات و مسائل او با معاصرین

۲۹ - جوابهای او با ابو جعفر بن قبه (۲) (نجاشی)؛

۳۰ - جوابهای دیگر باو (نجاشی)؛

۳۱ - ردّ بر ردّیکه ابوعلی جبائی بر منجمین نوشته بوده؛ نجاشی میگوید که

ابوعلی جبائی در ردّ خود نجاهل کرده بوده (۳) و این کتاب را سید بن طاوس در دست داشته است (۴).

۳۲ - مسائل او با جبائی در موضوعات مختلفه (نجاشی)؛

۳۳ - ردّ بر منجمین (۵) (نجاشی)؛

(۸) بعد از تفحص بسیار ندانستم عمر بن عباد کیست و گمان میکنم چهل نسخ این اسم را از صورت اصلی برگردانده و غرض همان ابو عمرو معمر بن عباد سلمی معتزلی معروف است که در بعضی کتب دیگر هم نام او را ناسخین تحریف کرده اند از آنجمله در ارشاد الطالین چاپی ص ۱۸۷ در صورتیکه مسلماً گفتگو از معمر و رأی مخصوص او در باب انسان است نام او عمر بن عباد السلمی المعتزلی طبع شده. اما آن مذهب از مذاهب معمر که نوبختی از آن دفاع کرده گویا عقیده اوست در باب «انسان» که غالب متکلمین شیعه تبعیت از او و از جمهور معتزله و فلاسفه بر آن بوده اند، از آن جمله ابو اسحق بن نوبخت مؤلف یاقوت و ابو سهل نوبختی و شیخ مفید و سید مرتضی و خواجه نصیر الدین طوسی و علامه جلی، و گویا همین احتیاج ابو محمد نوبختی در نصرت رأی معمر یکی از اسباب معتزلی شمرده شدن او بوده است. برای مقایسه بین رأی معمر و متکلمین شیعه رجوع شود بمقالات اشعری ص ۳۴۱ - ۳۴۲ و انوار الملکوت علامه (خطی) و ارشاد الطالین ص ۱۸۷.

(۱) در باب خبر واحد رجوع کنید بالانتصار ص ۵۲ - ۵۳ و تفریقات جرجانی ص ۴۳ و مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۷ و در باب شرایط عمل بآن مطابق عقیده علمای امامیه رجوع کنید بجارالانوار ج ۱ ص ۱۹۸ و ۱۹۹ و کتاب عده الاصول تألیف شیخ طوسی ص ۴۰ - ۶۳ و رجال اسرآبادی ص ۱ - ۳ وروضات الجنات ص ۵۶۱ و ۵۹۰ و تبصرة العوام ص ۴۲۸ (۲) رجوع کنید بصفحه ۹۴ از همین کتاب (۳) رجال نجاشی ص ۴۷ (۴) جارالانوار ج ۱ ص ۱۴ (۵) در باب اختلاف قول منجمین و ردّ اقوال ایشان از طرف متکلمین رجوع کنید بشرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۷۲ - ۷۵ و جارالانوار ج ۱ ص ۱۴ - ۱۳۸ و کتاب الیاقوت و ابو اسحق نوبختی و شرح آن بتوسط علامه حلی (خطی)

- ۳۴ - ردّ بر ثابت بن قرّة (۱) (نجاشی) ؛
- ۳۵ - شرح مجالس او با ابو عبدالله بن مئک (۷) (نجاشی) ؛
- ۳۶ - مجالس او با ابوالقاسم بلخی (نجاشی) ؛
- د - کتب او در باب ملل و نحل
- ۳۷ - فرّق السیفة (نجاشی - فصول سیّد مرتضی - منهاج السّنة ابن تیمیّه) ؛
- ۳۸ - الآراء والذیاناث (طوسی - الفهرست - مسعودی - ذهبی - ابن ابی الحدید - معجم الأدباء یاقوت - منهاج السّنة) ؛
- ۳۹ - ردّ بر اصحاب تناسخ (الفهرست - طوسی ذهبی) ؛
- ۴۰ - ردّ بر غلاة (نجاشی - طوسی (۲) - خطیب بغدادی) ؛
- ۴۱ - ردّ بر فرق شیعه بجز فرقه امامیه (نجاشی) ؛
- ۴۲ - ردّ بر اهل منطق (نجاشی - ذهبی) ؛

(۱) گویا در باب ردّ عقیده او در حی و ناطق پنداشتن افلاک و کواکب که ابو محمد نوبختی کتاب دیگری هم در همین خصوص تألیف کرده بوده ، ناصر خسرو میگوید :

« ثابت بن قرّة الحرّانی که مرکّب فلسفی را ترجمه کرده است از زبان و خطّ یونانی زبان و خطّ تازی ، بر آنکه افلاک و کواکب احیا و نطقاً اند برهان کرده است و گفتست که مردم را حیات و سخن بدانست که جسد او شریفتر جسدست و اندر شریفتر جسدی کان جسد مردمت شریفتر نفس فرود آمدست و آن نفس زنده و سخنگوی است و این مقدمه صادقه است . آنگاه گفتست و افلاک و انجم را اجساد ایشان بقیات شرف و لطافتست و بنهایت پاکیزگی است و این مقدمه دیگرست صادقه ، نتیجه از این دو مقدمه آنکه مرایان افلاک و انجم را نفس ناطقه است و ایشان زندگيان و سخنگو یانند و این برهانی است که این فیلسوف کرده است بر آنکه فرشتگان افلاک و کواکبند و زنده و سخنگویند . » دیوان ناصر خسرو ص ۵۷۲ چاپ کتابخانه طهران (۷) ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن مئک اصفهانی از متکلمین بزرگ شیعه و از معاصرین ابوعلی جیانی است و او ابتدا از معتزله بوده و بعد بعقیده امامیه گرویده است و در امامت و مسائل دیگر کلامی مؤلفانی داشته است (الفهرست ص ۱۷۷ و فهرست طوسی ص ۳۶۹ و رجال نجاشی ص ۲۶۹ و مقالات اشعری ص ۳۵۸) .

(۲) در فهرست طوسی (ص ۹۹) نام دو کتاب ردّ بر تناسخیه و غلاة بهم چسبیده در صورتی که از الفهرست و رجال نجاشی و تاریخ بغداد و تاریخ الاسلام ذهبی صریحاً بر می آید که ردّ بر غلاة کتابی علحده بوده است .

۴۳ — رد بر مُجَسِّمَه (نجاشی)؛

کتاب رد بر غلاة

این کتاب ابو محمد نوبختی در تقرير مقالات غلاة و ردّ بر ایشان بوده (۱) و خطیب بغدادی در شرح حال ابوعقوب اسحاق بن محمد بن أحمد بن آبان النخعی الا حمّ الکوفی (متوفی سال ۲۸۶) رئیس فرقه اسحاقیه از فرق غلاة که با ابو محمد نوبختی در يك عصر میزیسته مقداری از این کتاب نقل مینماید و خلاصه مطالبی را که خطیب بغدادی از کتاب ابو محمد اقتباس نموده بوده ابن الجوزی در تلبیس ابلیس و ابن کثیر در البداية والتهایه از خطیب اقتباس کرده اند.

اسحاق بن محمد نخعی کوفی را چون برص داشته و آنرا بماده ای که رنگ آنرا بر میگردانده می پوشانده است احمر می گفته اند و او و طرفدارانش یعنی اسحاقیه که در عهد خطیب جماعتی از ایشان در مدائن سکنی داشته اند بالوهیّت حضرت علی بن ابی طالب معتقد بوده و اسحاق که از متکلمین محسوب میشده مصنفاتی نیز در باب عقاید خود برشته تألیف آورده بوده که یکی از آنها صراط نام داشته است (۲).

خطیب بغدادی میگوید: کتابی از تصنیف ابو محمد حسن نوبختی (۳) بدستم افتاد در ردّ بر غلاة و این نوبختی از متکلمین شیعه امامیه است و در آن کتاب اصناف مقالات غلاة را ذکر میکند تا آنجا که میگوید: «یکی از کسانی که در عصر ما مرکب جنون را بجولان آورده اسحاق بن محمد معروف باحمر است که بالوهیّت علی بن ابی طالب معتقد است و چنین می پندارد که آن حضرت در هر وقت ظاهر میشود چنانکه در عصر امام حسن بنام حسن و در زمان امام حسین باسم حسین ظهور کرده

(۱) مسعودی این کتاب را در دست داشته و نام آنرا اَلرَّدُ عَلَی الْغَلَاةِ وَغَیْرَهُمْ مِنَ الْبَاطِنِیَّةِ ذکر میکند (التبیه والاشراف ص ۳۹۶) (۲) تاریخ بغداد ج ۶ ص ۲۷۸-۲۸۱ و شهرستانی ص ۱۴۵ و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۶ و رجال نجاشی ص ۵۳ و تلبیس ابلیس ص ۱۰۳ و البداية والتهایه (وقایع سال ۲۸۶) (۳) خطیب نام پدر ابو محمد را بجای نوشته در صورتیکه باتفاق اصحاب کتب رجال و مورخین نام پدر او موسی است شاید خطیب را در این مورد اشتباهی دست داده باشد و یا آنکه بجای نام یکی از اجداد ابو محمد بوده.

و در هر حال یکی است و بعثت پیغمبر اسلام بامر آن حضرت انجام گرفته و در یکی از کتب خود میگوید: اگر هزار نفر بیایند همه عین علی بن ابی طالب اند و ابن اسحاق راوی حدیث نیز بوده و کتابی ساخته و مدعیست که آن کتاب توحید است و در آن بقدری جنون و تخلیط بکار برده که بتوهم در نمی آید تا چه رسد که قابل ذکر باشد و از آنجمله میگفته است که مقصود از نماز ظهر حضرت رسول است که اظهار دعوت کرده چه اگر مقصود از آن همان رکوع و سجود بود قول خداوند که إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ معنی نداشت باین دلیل که نهی باید از جانب شخص زنده و قادر صورت بگیرد. بعد از نقل عبارت کتاب ردّ بر غلاة خطیب میگوید که نویختی در کتاب خود از اسحاق مطالبی که او در اثبات مقاله خود آورده بوده نقل میکند و آن جمله چیزهائی است که کمترین آنها موجب خروج از ملت اسلام است (۱).

کتاب الاراء و الدیانات

مشهورترین و بزرگترین مؤلفات ابو محمد حسن بن موسی نویختی که یکی از اجلّه کتب نفیسه بوده و بدبختانه تا کنون مفقود الاثر است کتاب الاراء و الدیانات نام داشته و آن شرح مقالات ملل و نحل قدیمه و عقاید و آراء فرق دینی و مذاهب حکمتی مسلمین بوده است.

این کتاب از قرار بکه نجاشی نقل میکند کتابی بزرگ و خوب و محتوی بر معلومات بسیار بوده و نجاشی آنرا بیش شیخ مفید خوانده و از او اجازه روایت آنرا گرفته است (۲) ولی بقرار نوشته ابن اللدیم و شیخ طوسی و ذهبی ابو محمد بنام کردن آن موافق نشده بوده (۳).

ابو محمد نویختی از رجال و فضلائی نیمه دوم قرن سوم و آخر قرن چهارم هجری است و دوره او عصر غلیان افکار و آراء مختلفه و مناظرات و احتجاجات فرق

(۱) تاریخ بغداد ج ۶ ص ۳۸۰-۳۸۱ (۱) رجال نجاشی ص ۴۶ (۲) الفهرست ص ۱۷۷ و فهرست طوسی ص ۹۹ و تاریخ الاسلام ذهبی f. 45a (نسخه کتابخانه ملی پاریس)

کوناگون بابکدبکر است و مقارن همین ایام بوده است که جماعتی از متکلمین فرقه‌های مختلف در شرح آراء و مقالات مذاهب و ملل کتبی جمع آورده و با دفاع از عقاید فرقه‌ایکه بآن منتسب بوده‌اند آراء فرق دیگر را ردّ و نقض کرده‌اند و در این مرحله هم حقّ تقدّم با معتزله است. (۱) و مشهور ترین این جماعت بقرار ذیلند:

یمن بن رباب خارجی صاحب کتاب مقالات (۲)، زُرْقَان معتزلی (۳)، شاکر دابراهم بن سیّار نظام صاحب کتاب مقالات، محمد بن شیب (۴)، رفیق نظام، عباد بن سلیمان صیّتری (۵)، رفیق هشام بن عمر و فوطی، محمد بن عیسیٰ بُرغوث (۶) از شاگردان حسین بن محمد نجّار

(۱) مجموعه رسائل ابن تیمیّه ج ۱ ص ۴۴۹ (۲) التّنبیه والاشراف ص ۳۹۵ و الفهرست ص ۱۸۲ و مقالات اشعری ص ۱۱۹ و ۱۲۰ که دو فقره از کتاب یمن نقل میکند و شهرستانی ص ۱۰۳ و غیره. (۳) زرقان از مشاهیر معتزله و از طبقه ابو جعفر اسکافی و جاحظ و جعفر بن مبشر است و کتاب مقالات او از مشهورترین کتب ملل و نحل بوده و غالب مؤلفین بعد از او مثل اشعری و مقدسی و ابومنصور بحدادی و ابن حزم و شهرستانی و ابن ابی الحدید از آن بسیار نقل کرده‌اند و ابوالقاسم عبدالله بن احمد کلبی بلخی متکلم معتزلی معروف کتاب مقالات زرقان را شرح کرده بوده و این کتاب بلخی نیز از معتبرترین کتب این فن شمرده میشده و اکثر مؤلفین غالب محتویات آنرا در کتب خود نقل کرده‌اند و یکی از مصنفین غلاة شیعه یعنی ابوالقاسم علی بن احمد کوفی (متوفی ۲۵۲) کتابی داشته است باسم تحقیق ما لفقّه الکلبی فی المقالات (رجال نجاشی ص ۱۸۸) که بدبختانه گویا مثل بسیاری از کتب مقالات از میان رفته است ولی کتاب دیگری از تألیفات ابن ابوالقاسم کوفی بنام الاستغاثه فی بدع المحدثه

یا الایغاثه فی بدع الثلاثه در ذکر بدعتهای مذسوب بخلفای ثلاثه در دست است.

(۴) ابوبکر محمد بن عبدالله شیب بصری از شیوخ معتزله است که بارجاہ نیز قائل بوده و بهمن جهت از مرجئه قدریه محسوب میشود (التّنبیه والاشراف ص ۳۹۵ و شهرستانی ص ۱۰۳ و مقالات اشعری ص ۱۳۶ - ۱۲۹ و ۱۴۳ و ۱۴۶ و ۱۴۹ و انساب سمعانی b 329 f. و غیره).

(۵) عباد بن سلیمان صیّتری از معتزله مبطّقه زرقان و ابو جعفر اسکافی و جاحظ و غیرهم است (ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۵۹ و الانتصار ص ۹۱ و ۲۰۳ و ابن حزم ج ۳ ص ۵۴ و التّنبیه والاشراف ص ۳۹۵ و الفرق بین الفرق ص ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۲۶۱).

(۶) ابوعیسیٰ محمد بن عیسیٰ ملقب ببرغوث از رفق و یاران حسین بن محمد نجّار معروف است و غالباً اسفناخ کنندگان کتب نام او را محمد بن عیسیٰ بن غوث ضبط کرده‌اند و این غلط است زیرا که او بانی مذهبی بوده است از فروع مذهب نجّاریّه و اصحاب او را بُرغوثیه میخوانده‌اند (رجوع کنید بشهرستانی ص ۱۹ و ۶۳ و ۱۰۳ و الانتصار ص ۱۳۳ - ۱۳۴ و مقالات اشعری ص ۲۳۵ و ۲۸۴ و التّنبیه والاشراف ص ۳۹۶ و الفرق بین الفرق ص ۱۹۷ و ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۵ و منهاج السّیّج ص ۲۵۶)

ابو عیسیٰ محمد بن هارون وراق^(۱)، احمد بن حسن بن سهل مصممی^(۲) معروف ببرد زاده زرقان، ابوالقاسم کعبی بلخی صاحب شرح مقالات زرقان، ابوالعباس عبدالله بن محمد التاشی الأكبر^(۳)، ابو محمد عبدالله بن محمد خالدي^(۴)، ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری صاحب «مقالات الاسلامیین و اختلاف المضلین»^(۵) و غیرهم که یا با ابو محمد نوبختی در يك عصر و یا اندکی قبل از او میزیسته اند و ابو محمد که غالب این کتب را دیده و خوانده بوده کتاب بزرگ خود را در آراء و دیانات جمع آورده و آن کتاب بزودی مشهور و محل رجوع قرار گرفته است بخصوص که مؤلفان از متکلمین و نویسندگان فلسفی مشرب امامیه بوده و مؤلفینی که در فوق اسامی ایشان را نقل کردیم هیچکدام باین فرقه انتساب نداشته اند مگر ابو عیسی و راق که او هم شهادت سید مرتضی در مقالات خود بیشتر در تقریر عقاید تنویه سمعی کرده و بهمین جهت هم بزندقه منسوب شده است.

مورخ و ادیب و متکلم بزرگ ابوالحسن علی بن حسین مسعودی که از معاصرین ابو محمد نوبختی است و خود نیز کتابی باسم الفقات فی اصول الدیانات تألیف کرده بوده کتاب الآراء و الدیانات نوبختی را در دست داشته و در مروج الذهب يك فقره نیز از آن نقل مینماید^(۶).

شهرت کتاب ابو محمد نوبختی در باب ملل و نحل و آراء و دیانات بتدریج بآنجا کشید که این کتاب او در ردیف کتب مقالات زرقان و وراق و کعبی از کتب معتبره ابن فن^۷ و شخص او نمونه کامل عالم باین علم گردید^(۷).

- (۱) رجوع کنید بصفحه ۸۶ از همین کتاب (۲) در کتاب التنبیه والاشراف چایی ص ۴۹۶ نام این شخص بشکل مذکور در فوق قید شده و مقصود از او گویا همان مصممی متکلم است که قبل از ابوبکر محمد بن زکریا رازی (متوفی سال ۴۲۰) یا در عهد او میزیسته و محمد زکریا بعضی از کتب او را نقض کرده بوده (الفهرست ۳۰۰ و ۳۰۱ و قفطی ص ۲۷۴ و ۲۷۵).
- (۳) رجوع کنید بذیل صفحه ۱۱۰۵ از همین کتاب و این خلکان ج ۱ ص ۲۸۵.
- (۴) ابو محمد عبدالله بن محمد بن حسن خالدي مثل محمد بن شیب بصری از مرجئه قدرته است (شهرستانی ص ۱۰۳ و الفرق بین الفرق ص ۱۹ و ۹۶ و التنبیه والاشراف ص ۴۹۶).
- (۵) ابوالحسن اشعری کتاب دیگری هم باسم «مقالات غیر الاسلامیین» داشته از مقالات الاسلامیین بزرگتر و شرح مقالات فلاسفه و ملل غیر مسلم بوده (منهاج السنة ج ۲ ص ۷۲).
- (۶) مروج الذهب ج ۷ ص ۱۰۷-۱۵۸ چاپ فرنک و التنبیه والاشراف ص ۴۹۶.
- (۷) معجم الادباء ج ۲ ص ۲۷۹.

ابن کتاب را مؤلفین بعد از ابو محمد بنو بختی مثل مسعودی و ابن الجوزی و ابن ابی الحدید در دست داشته و هر کدام فقراتی از آن نقل کرده اند^(۱). منقولات ابن الجوزی از آن کتاب خوشبختانه زیاد تر است و از ملا حظۀ همانها میتوان اجمالاً بمحتویات کتاب الآراء و الدیانات پی برد و خلاصۀ مطالب منقول از آن کتاب که در مروج الذهب و تلبیس ابلیس و شرح نهج البلاغه باقیست بقرار ذیل است:

- ۱ - عقاید سوفسطائید و دهریه (تلبیس ابلیس ص ۴۲ و ۴۳)؛
- ۲ - عقاید ثنوییه (تلبیس ابلیس ص ۴۷ و شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۷)؛
- ۳ - عقاید فلاسفۀ یونان (تلبیس ابلیس ص ۴۸ - ۴۹)؛
- ۴ - مذاهب هند و آراء ایشان (مروج الذهب ج ۷ ص ۱۵۷ - ۱۵۸ و تلبیس ابلیس ص ۶۹ و ۷۴)؛
- ۵ - مذاهب صابئین و مجوس (تلبیس ابلیس ص ۷۹ و ۸۱)؛
- ۶ - آراء منجمین و اصحاب فلک (تلبیس ابلیس ص ۸۲)؛
- ۷ - عقیدۀ جهنم بن صفوان (تلبیس ابلیس ص ۸۸)؛
- ۸ - مذهب هشام بن الحکم در تشبیه و تجسیم (تلبیس ابلیس ص ۹۱ و شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۹۵)؛
- ۹ - عقاید مقاتل بن سلیمان و نعیم بن حمّاد و داود جواربی از متکلمین شیعه (تلبیس ابلیس ص ۹۱)؛

۱۰ - عقیدۀ فلاسفۀ رواقی (شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۹۶).
از مشاهدۀ این فقراتی که از کتاب الآراء و الدیانات نو بختی باقیست بخوبی معلوم میشود که مؤلف فاضل مزبور جمیع آراء و عقاید و اهواء و نحل را مورد توجه قرار داده و از فلاسفۀ یونان و دهریون و منجمین و براهمه گرفته تا عقاید متکلمین

(۱) مروج الذهب ج ۷ ص ۱۵۷ - ۱۵۸ و التنبیه و الاشراف ص ۳۹۶ و تلبیس ابلیس صفحات ۴۲، ۴۳، ۴۷، ۴۹، ۶۹، ۷۴، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۸ و ۹۱ و شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۷ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ابن تیمیّه نیز چند بار در منهاج السنّه نام این کتاب را میبرد. (ج ۱ ص ۱۶ و ۲۰۳ و ج ۳ ص ۷۲).

و ملل اسلامی همه را در کتاب خود وصف کرده بوده است و جای نهایت افسوس است که این کتاب ذیقیمت که یکی از اقدم کتب اسلامی در باب ملل و نحل و شاید قدیمترین کتاب جامع از فرقه امامیه در این باب بوده است آن هم از نویسنده زبر دست و متکلم فلسفی مشربی مثل ابو محمد نوبختی از میان رفته است .

فرق الشیعه

یکی از مشهورترین کتب ابو محمد حسن بن موسی نوبختی کتاب فرق الشیعه است که موضوع آن شرح افتراق فرقه شیعه بفرقه های چند از غلاة و زیدیه و امامیه و فروع این سه شیعه و مقالات مختلفه ایشان بوده و این کتاب بمناسبت جنبه تاریخی و اشتهاز مؤلف آن که از متکلمین فلسفی مشرب امامیه است اهمیت مخصوص داشته و مؤلفین بعد از ابو محمد نوبختی از آن استفاده بسیار کرده اند .

در میان مصنفین شیعه یا منتسبین باین فرقه در فاصله بین پنجاه سال قبل از فوت ابو محمد و پنجاه سال بعد از او عده ای در موضوع فوق بهمین نام فرق الشیعه یا مقالات الشیعه یا قریب باین مضامین تألیفاتی داشته اند که ذکر آنها و گاهی نیز بعضی منقولات از آن کتب در تألیفات مؤلفین بعد از ایشان دیده میشود و مشهورترین کسانی که در این موضوع کتابی تألیف کرده بوده اند از اینقرارند :

۱ - ابو عیسی محمد بن هارون و زاق (متوفی سال ۲۵۷) متکلم معروف که شرح حال او گذشت ، صاحب کتاب اختلاف الشیعه (۱) ؛

۲ - ابو القاسم نصر بن صباح بلخی از غلاة و از شیوخ روایت ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشتی صاحب کتاب رجال و ابو التضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی (هر دو از جال ندمه اوّل قرن چهارم) که کتابی بنام فرق الشیعه تألیف کرده بوده (۲) و کشتی مکرر از این شخص مقالات شیعه را نقل میکند .

۳ - ابو طالب عبدالله بن احمد انباری متوفی سال ۳۵۶ صاحب کتابی بهمین اسم . فرق الشیعه (۳)

(۱) رجال نجاشی ص ۲۶۳ (۲) ایضاً ص ۳۰۲ (۳) ایضاً ص ۶۲

۴ - ابوالمظفر محمد بن احمد نقیبی، صاحب کتاب التَّهَجُّة در فرق شیعه و اخبار آل ابی طالب^(۱)؛

۵ - سعد بن عبدالله بن ابی خلف الثَّیْبَرِی الاشعری القمّی متوفی سال ۲۹۹ یا ۳۰۱ از اخبار یون و محدثین شیعه که مؤلف کتاب مشهور بصائر الدّرجات و از شیوخ روایت محمد بن جعفر بن قولویه و ابوالحسن علی بن حسین بن بابویه (یدر شیخ صدوق و متوفی سال ۳۲۹) است. سعد بن عبدالله اشعری که منشأ روایت یک عدّه از اخبار مهمّ فرقه امامیه و مؤلف چندین تألیف معتبر بوده کتابی در باب تاریخ فرق مختلفه شیعه و مقالات ایشان داشته است که در رجال نجاشی با اسم فرّق الشَّیعة^(۲) و در فهرست طوسی بنام مقالات الایمائیة^(۳) مذکور است و علامه مجلسی که این کتاب را در دست داشته آثار مقالات الایمائیة والفرق و اسمائها و صنوفها میخواند و میگوید که شیخ طوسی در کتاب الغیبة و نجاشی در رجال از آن نقل کرده اند^(۴).

در سال ۱۹۳۱ میلادی در مطبعه دولتی استانبول کتابی بنام فرق الشَّیعه بدستیاری و تصحیح مستشرق آلمانی آقای هلنوت ریتز^(۵) و بخرج جمعیت مستشرقین آلمان^(۶) با مقدمه ای در شرح حال ابو محمد نو بختی بقلم آقای سید هبة الدین شهرستانی از مشاهیر علمای شیعه عراق بوضعی نفیس بطبع رسیده شامل ۹۴ صفحه متن بقطع وزیری و ۱۰ صفحه فهرست و ۳۰ صفحه مقدمه و یک جدول شجره نسب آل ابی طالب و این کتاب چهارمین مجلدی است که در جزء سلسله «نشریات اسلامیّه^(۷)» باهتمام آقای ریتز بطبع رسیده و از سه مجلد اولی دو جلد آن متن مقالات الاسلامیین امام ابوالحسن اشعری است که از طبع خارج شده و جلد سوم که فهرست و توضیحات این دو جلد باشد هنوز از چاپ بیرون نیامده است. این کتاب که از روی دو نسخه یکی ناقص متعلّق با آقای ج. ا. الیس^(۸) کتابدار شعبه

(۱) رجال نجاشی ص ۲۸۱ (۲) ایضاً ص ۱۲۶ (۳) فهرست طوسی ص ۱۵۴

(۴) کشف العجب والاستار ص ۵۴۲ و بحار الانوار ج ۱ ص ۷ و ۱۳ (چاپ اول).

(۵) Hellmut Ritter (۶) Deutsche Morgenländische Gesellschaft

(۷) Bibliotheca Islamica (۸) A. G. Ellis

شرقی موزه بریتانیا دیگری کامل متعلق بکتابخانه مرحوم حاج میرزا حسین نوری^(۱) بطبع رسیده از طرف ناشر محترم و آقای شهرستانی بدون ارائه هیچ سندی بابو محمد نوبختی منتسب شده در صورتیکه در خود کتاب نه اسم مؤلف آن مذکور است و نه عنوان کتاب فقط کاتب نسخه متعلق با آقای الیس در پشت آن نوشته است : « فيه مذاهب فرق اهل الامامة و استاؤها و ذکر مستقیمها من سقیمها و اختلافها تألیف ابی محمد الحسن بن موسی النوبختی » و علمای عراق هم که از نسخه کتابخانه مرحوم میرزای نوری نسخه ها برداشته اند همه آن کتاب را فرق الشیعه نوبختی دانسته و آنرا باین اسم بین خود متداول کرده اند . آیا همین اشتراک موضوع نسخه موجوده مطبوع با موضوع کتاب فرق الشیعه نوبختی کافی است که آنرا با وجود جدید بودن نسخه های حاضره از نوبختی بدانیم و قطعاً حکم کنیم که این کتاب از اوست و از یکی از مؤلفین دیگری که باین اسم و در همین باب تألیفاتی داشته اند نیست ؟ ما بعلمی که ذیلاً بشرح آن میپردازیم نمیتوانیم در صحت این نسبت تردید نکنیم بلکه احتمال میدهیم که کتاب موجود نسخه کتاب ابوالقاسم سعد بن عبدالله اشعری قمی باشد که علامه مجلسی نیز آنرا در دست داشته است نه کتاب فرق الشیعه نوبختی .

در تابستان سال ۱۳۱۰ هجری شمسی نگارنده این سطور در زنجان بمخدمت علامه فاضل آقای آقامیرزا فضل الله شیخ الاسلام و برادر دانشمند ایشان آقای حاج میرزا ابو عبدالله که هر دو از وجودهای گرانمای عصر ما و بحق از علمای بصیر این دوره اند نایل آمدم و در مدت قلیلی که در آن شهر بودم و از محضر پرفیضان متمتع میشدم نسخه ای از کتاب فرق الشیعه یعنی همین نسخه ای را که در آن اوقات آقای ریتر در استانبول بطبع آن مشغول بود پیش آقای شیخ الاسلام دادم . زیارت آن نسخه نگارنده

(۱) غرض مرحوم حاج میرزا حسین بن محمد تقی نوری (۱۲۵۴ - ۱۳۲۰ هجری قمری) عالم محدث معروف مؤلف کتاب ، « نفس الرحمن فی فضایل سلمان » و « مستدرک الوسائل » و مؤلفات نفیسه دیگر است (برای شرح حال او رجوع کنید بکتاب احسن الودیعه فی تراجم اشهر مشاهیر مجتهدی الشیعه تألیف محمد مهدی موسوی اصفهانی کاظمی ج ۱ ص ۸۹ - ۹۱) .

را که سالها بود باشور و شوق تمام در جمع اخبار آل نوبخت می‌کوشیدم بی‌نهایت مسرور گرد و در يك مطالعه سرسری آن کتاب که در محضر ایشان مرا دست داد در مقدمه و متن کتاب اسمی از ابو محمد نوبختی و فرق الشیعه نیافتم و تردید خود را در صحت این انتساب بایشان گفتم ولی معظم له صحت انتساب نسخه خود را بنوبختی تأیید کردند و گفتند که با وجود نبودن مدارك قطعی و امکان تردید در این خصوص باز ترجیح میدهم که نسخه حاضر همان کتاب نوبختی باشد.

پس از رسیدن نسخه چاپ استانبول و مطالعه دقیق‌تر تردید نگارنده قوت گرفت و در این باب با آقای شیخ الاسلام بمکاتبه پرداختم. ایشان در درم‌رقومه که بنکارنده نوشته اند پس از ذکر منشأ تردید باستظهار قرائی که ذیلاً بآنها اشاره خواهد شد نظر اول خود را تقویت میکنند و نسخه موجوده را همان فرق الشیعه نوبختی میدانند ولی آن قرائن بدون آنکه بخواهم در این مرحله استبدادی بخرج دهم بعقیده نگارنده مقنع نیست و در مقابل آنها قرائن دیگری موجود است که نسبت کتاب را با شعری بیشتر تقویت میکند تا بنوبختی.

آیا فرق الشیعه موجود از ابو محمد نوبختی است ؟

از فرق الشیعه ابو محمد نوبختی تا آنجا که اطلاع داریم فقط در يك کتاب منقولانی باقیست و آن در کتاب الفصول المختارة من النیون والتجاسین والتجالیس است تألیف علم الهدی سید مرتضی که منتخباتی است از کتاب النیون والتجاسین والتجالیس تألیف استاد او شیخ مفید^(۱) و در منهاج السنة النبویة^(۲) تألیف تقی الدین ابی العباس احمد دمشقی معروف بابن تیمیّه (متوفی ۷۲۸) نیز ذکری از این کتاب نوبختی هست.

از مقالات و فرق سعد بن عبدالله اشعری همچنانکه علامه مجلسی اشاره کرده در کتاب غیبت شیخ ابو جعفر طوسی و رجال کشی چند فقره بتصریح بابدون ذکر اسم بدست است با این تفاوت که در کتاب الغيبة، شیخ طوسی صریحاً از سعد بن عبدالله نقل میکنند ولی در نسخه موجود رجال کشی منشاء و سند مطلب منقول بدست نیست

(۱) این فقره را آقای شیخ الاسلام از کتاب فصول بجهت نگارنده استنساخ فرموده اند.

(۲) ج ۲ ص ۱۰۵

و علت آن هم لابد تصرفی است که شیخ طوسی در این کتاب کرده و رجال کشی را که نسخه اصلی آن از میان رفته بسلیقه خود مختصر و کتاب حاضر را بعنوان « اختیار رجال کشی » درست نموده است والا در نقل آنها از کتاب سعد بن عبدالله شکی نیست . شهرستانی نیز نسخه فرق الشیعه حاضر را در دست داشته و بدون تصریح چند فقره از آن اقتباس کرده است . اینک ما آنچه را شیخ مفید با سم و رسم از ابو محمد نوبختی و شیخ طوسی و کشی از سعد بن عبدالله اشعری و شهرستانی بدون تصریح از فرق الشیعه نقل کرده اند ذیلاً با مطالب نظیر آنها در فرق الشیعه چاپی مقایسه میکنیم تا شاید باین وسیله مسئله انتساب فرق الشیعه حاضر بمؤلف حقیقی آن حل شود .

فرق الشیعه چاپی

(ص ۷۸)

غیبت طوسی

(ص ۲۵۹)

قال سعد بن عبدالله :

كان محمد بن نصير التميمي يذعي انه رسول نبي وان علي بن محمد ارسله وكان يقول بالتناسخ ويقلو في ابي الحسن و يقول فيه بالرؤيه ويقول بالاباحه للمحارم و يحلل نكاح الرجال بعضهم بعضاً في ادبارهم و يزعم ان ذلك من التواضع والتذلل وانه احد الشهوات والطيبات وان الله عز وجل لا يحرم شيئاً من ذلك وكان محمد بن موسى بن الحسن بن الفرات يقرئ اسبابه و يعضده

(ص ۲۶۰)

قال سعد :

فلما اتى محمد بن نصير الملة التي توفي فيها قبل له وهو مثل اللسان لمن هذا الامر من بعدك فقال بلسان ضعيف ملجلج احمد فلم يدروا من هو فاخبروه بعد ذلك فرق قالت فرقة انه احد ابنه و فرقة قالت هو احمد بن محمد بن موسى بن الفرات

محمد بن نصير التميمي كان يذعي انه نبي بعثه ابو الحسن العسكري و كان يقول بالتناسخ والقلو (۱) في ابي الحسن و يقول فيه بالرؤيه ويقول بالاباحه للمحارم و تحلل نكاح الرجال بعضهم بعضاً في ادبارهم و يزعم ان ذلك من التواضع والتذلل وانه

احد الشهوات و الطيبات و ان الله عز وجل لم يحرم شيئاً من ذلك و كان يقرئ اسباب هذا التميمي محمد بن موسى بن الحسن بن الفرات

فلما توفي قبل له في عتته و قد كان اعتقل لسانه لمن هذا الامر من بعدك فقال لاحمد فلم يدروا من هو فاخبروه بعد ذلك فرق قالت انه احد ابنه و فرقة قالت هو احمد بن محمد بن موسى بن الفرات

(۱) نسخه بدل : ويقلو

وفرة قالت انه احمد بن ابي الحسين بن
بشر بن زيد ففرقوا فلا يرجعون الى شي.

وفرة قالت هو احمد بن ابي الحسين محمد بن
بشر بن زيد ففرقوا فلا يرجعون الى شي.

اختيار رجال كشي

(ص ١٦٤-١٦٥)

القطيعة وسوا بذلك لانه [عبدالله] كان
افطح الراس وقال بعضهم كان افطح الرجلين
وقال بعضهم اتهم نسبوا الى رئيس من اهل الكوفة
يقول [كذا] له عبدالله بن فطيح .

فرق الشيعة چابی

(ص ٦٥-٦٦)

القطيعة وسوا بذلك لان عبدالله كان
افطح الراس وقال بعضهم كان افطح الرجلين
وقال الرواة نسبوا الى رئيس من اهل الكوفة
يقال له عبدالله بن فطيح .

اختيار رجال كشي

(ص ٢٩٧-٢٩٨)

كان محمد بن بشر بن اهل الكوفة من موالى
بنى اسد واهل اصحاب قالوا ان موسى بن جعفر لم يمت
ولم يجس وانه غاب واستقر وهو القائم المهدي
وانه في وقت غيبته استخلف على الامة محمد
بن بشر وجعله وصيه واعطاه خاتمه وعلمه وجبج
ما يحتاج اليه رعيته في امر دينهم ودنياهم وفوض
اليه جميع امره واقامه مقام نفسه فمحمد بن بشر الامام
بعده .

فرق الشيعة چابی

(ص ٧٠-٧١)

البشرية (١). اصحاب محمد بن بشر مولى بنى اسد
من اهل كوفة قالت ان موسى بن جعفر لم يمت
ولم يجس وانه حي غيب وانه القائم المهدي
وانه في وقت غيبته استخلف على الامر [كذا] محمد
بن بشر وجعله وصيه واعطاه خاتمه وعلمه وجبج
ما يحتاج اليه رعيته (من امر دينهم ودنياهم) وفوض
اليه اموره واقامه مقام نفسه فمحمد بن بشر الامام
بعده .

حدثني محمد بن قولويه قال حدثني

سعد بن عبدالله القمي قال حدثني محمد بن عيسى

بن عبيد عن عثمان بن عيسى الكلابي انه سمع

محمد بن بشر يقول :

الظاهر من الانسان آدم والباطن ازل وقال انه
يقول بالاثنتين وان هشام بن سالم ناظره عليه
فاقر به ولم ينكره .

(اين قسمت در فرق الشيعة چابی نیست)

(١) ظاهر آ : البشرية

و انّ محمد بن بشير لما توفى اوصى الى ابنه سميع بن محمد بن بشير فهو الامام المفترض الطاعة على الامة الي وقت خروج موسى و ظهوره فلما (۱) يلزم الناس من حقوقه في اموالهم و غير ذلك مما يتقربون به الى الله عز و جل فالفرض عليها اذاؤه الي هؤلاء الي قيام القائم .

و زعموا ان علي بن موسى و من ادعي الامامة من ولد موسى بمده فقير طيب الولادة و نفوه عن انسابهم و كقروهم في دعواهم الامامة و كقرو القائلين بامامتهم و استحلوا دعاءهم و اموالهم و زعموا ان الفرض من الله عليهم اقامة الصلوات الخمس و صوم شهر رمضان و انكروا الزكوة و الحج و سائر الفرائض و قالوا باباحة المحارم من الفروج و الغلمان و اعتلوا في ذلك بقول الله عز و جل : و يزوجهم ذكرانا و انانا و قالوا بالتناسخ و ان الائمة عندهم واحد اتماهم منقلبون من بدن الي بدن و المواسات بينهم واجبة في كل مالملكوه من مالي و كل شئ .

اوصي به رجل منهم في سبيل الله فهو لسميع بن محمد و اوصيائه من بعده و مذاههم مذاهب الغالية المفوضة في التفويض .

و ان ابن بشير لما مات اوصى الى ابنه سميع بن محمد فهو امام مفترض الطاعة على الامة الي وقت خروج موسى بن جعفر و ظهوره فيما يلزم الناس من حقوقه في اموالهم و غير ذلك مما يتقربون به الى الله تعالي فالفرض عليه اذاؤه الي اوصياء محمد بن بشير الي قيام القائم . و زعموا ان علي بن موسى و كل من ادعي الامامة من ولده و ولد موسى مبطلون كاذبون غير طيبين الولادة فنفوه عن انسابهم و كقروهم لدعواهم الامامة و كقرو القائلين بامامتهم و استحلوا دعاءهم و اموالهم و زعموا ان الفرض عليهم من الله تعالي اقامة الصلوة الخمس و صوم شهر رمضان و انكروا الزكوة و الحج و سائر الفرائض و قالوا باباحة المحارم و الفروج و الغلمان و اعتلوا في ذلك بقول الله تعالي : و يزوجهم ذكرانا و انانا و قالوا بالتناسخ و الائمة عندهم واحد اتماهم منقلبون من قرن الى قرن و المواسات بينهم واجبة في كل مالملكوه من مالي او خراج او غير ذلك كلما

اوصي به رجل في سبيل الله فهو لسميع بن محمد و اوصيائه من بعده و مذاههم في التقويض مذاهب الغلاة من الواقفة (۲)

(۱) در دونهغه ديگر : فيما

(۲) كشي يس از ذكر ابن قسمت كه يكي از وسايط روايت آن سعد بن عبدالله اشعري قتي صاحب فرق السبعة است شرح ديگرى نيز در ذيل آن از خصوصيات عقايد اصحاب محمد بن بشير و شباهت آنها با مقالات مجسمه و علياويه و خطاويه و شرح قتل محمد بن بشير نقل ميگند كه در فرق السبعة چاچي نيست .

فرق الشیعة چاپی

(ص ۲۰)

انّ عبد الله بن سبا كان يهودياً فاسلم و والى علياً عليه السلام وكان يقول وهو على يهوديته في يوشع بن نون بعد موسى بهذه المقالة فقال في اسلامه بعد وفاة النبي (ص) في علي عليه السلام بمثل ذلك وهو اّول من شهر القول بفرض امامة علي (ع) واظهر البرامة من اعدائه و كاشف مخالفه فمن هناك قال من خالف الشيعة انّ اصل الرّفض مأخوذ من اليهودية .

فرق الشیعة چاپی

(ص ۷۸)

محمّد بن نصير التميمي كان يدعى أنّه نبيّ بعثه ابو الحسن العسكري و كان يقول بالتناسخ والعلو في ابي الحسن و يقول فيه بالرّبوية و يقول بالاباحة للمحارم و تحليل نكاح الرّجال بعضهم بعضاً في ادبارهم و يزعم انّ ذلك من - التواضع والذلّ و أنّه احد السّهوات والطّيّيات وان الله عزّ وجلّ لم يجرّ شيئاً من ذلك و كان يقوّي اسباب هذا التيمري محمّد بن موسى بن الحسن بن الفرات .

اختيار رجال كشي

(ص ۷۱)

ذكر بعض اهل العلم :

انّ عبد الله بن سبا كان يهودياً فاسلم و والى علياً عليه السلام و كان يقول وهو على يهوديته في يوشع بن نون وصي موسى بالغلو فقال في اسلامه بعد وفاة رسول الله (ص) في علي عليه السلام بمثل ذلك و كان اّول من اشهر القول بفرض امامة علي واكفرهم واظهر البرامة من اعدائه و كاشف مخالفه فمن ههنا قال من خالف الشيعة اصل التشيع والرّفض مأخوذ من اليهودية .

اختيار رجال كشي (۱)

(ص ۳۲۳)

محمّد بن نصير الفهری التيمري و ذلك ادّعى أنّه نبيّ رسول و انّ علي بن محمّد العسكري ارسله و كان يقول بالتناسخ والعلو في ابي الحسن و يقول فيه بالرّبوية و يقول بالاباحة للمحارم و يحلّل نكاح الرّجال بعضهم بعضاً في ادبارهم و يقول أنّه من الفاعل والمفعول به احد السّهوات والطّيّيات وان الله لم يجرّ شيئاً من ذلك و كان محمّد بن موسى بن الحسن بن الفرات يقوّي اسبابه و يعضده .

پس از ذکر مطالب منقولہ از کتاب ابو لقاسم اشعری میبرد ازیم بذكر آنچه شيخ مفيد بتصریح از ابو محمّد نوبختي نقل کرده با معادل آنها از کتاب فرق الشیعة چاپی و ملل و نحل شهرستانی و باید ملتفت بود که مطالب فرق الشیعة چون مؤلف آن کتاب مستقلاً در همین باب نوشته مفصل است در صورتیکه منقولات شيخ مفيد و شهرستانی صورت اختصار دارد و غرض ایشان فقط تعداد فرق الشیعه بوده است بعد از رحلت امام یازدهم در ضمن ذکر مطالب دیگر .

(۱) این قسمت همان است که شيخ طوسی نیز در کتاب الغيبة باسم و رسم از سعد بن عبد الله نقل کرده (رجوع کنید بص ۱۴۴ از همین کتاب ستون دهم) .

فرق الشيعة چاپي

(ص ٧٩-٩٤)

افترق اصحابه [اي اصحاب
الامام الحسن بن علي] بعده
اربع عشرة فرقة

فرقة منها قالت ان الحسن
بن علي حي لم يمت واتما
غاب وهو القائم

ولا يجوز ان يموت ولا ولد
له ظاهراً

لان الارض لا تغلو من امام
وقد ثبت امامته والرواية
قائمة ان القائم غيبتين فهذه
الغيبة احديهما وسيظهر و
يعرف ثم يغيب غيبة اخرى (١)

وقالت الفرقة الثانية ان الحسن
بن علي مات وعاش بعد
موته وهو القائم المهدي
لاتاروينا ان معنى القائم هو ان
يقوم من بعد الموت ويقوم ولا
ولد له ولو كان له ولد اصح موته
ولارجوع لان الامامة كانت
تثبت لخلفه ولا اوصى لاحد
فلا شك ان القائم والحسن
بن علي قد ماتا لا شك في موته
ولا ولد له ولا خلف ولا وصي
اذ لا وصية له ولا وصي
واته قد عاش بعد الموت (٢)

العيون والمحسن

(بثقل از ابو محمد نو بخني)

افترق اصحابه [اي اصحاب
الامام الحسن بن علي] بعده
اربع عشرة فرقة

قالت فرقة ممن دانت بامامة
الحسن انه حي لم يمت واتما
غاب وهو القائم المنتظر

وقالت فرقة اخرى ان ابا
محمد مات وعاش بعد
موته وهو القائم المهدي
واعتلوا في ذلك بخبر رووه
ان القائم
سمى بذلك لانه يقوم بعد الموت

الملل والنحل شهرستاني

(ص ١٢٩-١٣١)

واما الذين قالوا بامامة الحسن
افترقوا بعد موته احدي
عشرة فرقة

الفرقة الاولى قالت ان الحسن
لم يمت
وهو القائم

ولا يجوز ان يموت ولا ولد
له ظاهراً

لان الارض لا تغلو من امام
وقد ثبت عندنا ان القائم
له غيبتان وهذه

احدى الغيبتين وسيظهر و
يعرف ثم يغيب غيبة اخرى

الثانية قالت ان الحسن
مات لكنه يحيى
وهو القائم

لاتارينا ان القائم
هو القيام بعد الموت

فقطع يموت الحسن لا شك فيه
ولا ولد له فيجب

ان يحيى بعد الموت

(١) در فرق الشيعة بعد از ذكر مطالب فوق شرحي است از مؤلف كتاب در بيان شباها و بعضي از مقالات
ابن فرقة بافرقة واقفه (٢) در فرق الشيعة شرحي اضافي هست در رد عقيدة اين فرقة و شباها و ايشان بواقفه

وقالت الفرقة الثالثة ان الحسن بن علي توفي والامام بعده جعفر واليه اوصى الحسن ومن قبل الامامة وعنه صارت اليه (۱)

قالت فرقة اخري ان ابا محمد قد توفي لانه وان الامام من بعده اخوه جعفر بن علي

و اعتلوا في ذلك بالرّواية عن ابي عبدالله ان الامام هو الذي لا يوجد منه منجأ الا اليه قالوا فلما لم نر للحسن ولداً ظاهراً التجأنا الى القول بامامة جعفر اخيه .

الثالثة قالت ان الحسن قدماء وارصي الي جعفر اخيه ورجعت امامة جعفر

وقالت الفرقة الرابعة ان الامام بعد الحسن جعفر وان الامامة صارت اليه من قبل ابيه لامن قبل اخيه محمد ولا من قبل الحسن ولم يكن اماماً ولا الحسن ايضاً

لان محمد آتو في حيات ابيه و توفي الحسن و لا عقب له و انه كان مدّعياً مبطلاً والدليل على ذلك ان الامام لا يموت حتى يوصى ويكون له خلف والحسن قد توفي ولا وصي له ولا ولد فادعاه الامامة باطل والامام لا يكون من لا خلف له ظاهر معروف مشار اليه ولا يجوز ايضاً ان

ورجعت فرقة من كانت تقول بامامة الحسن عن امامة عند وفاته وقالوا لم يكن اماماً وكان مدّعياً مبطلاً وانكروا امامة اخيه محمد وقالوا الامام جعفر بن علي بنص ابيه عليه وقالوا و انما قلنا بذلك لان محمد مات في حياة ابيه والامام لا يموت في حياة ابيه والحسن لم يكن له عقب والامام لا يخرج من الدنيا حتي يكون له عقب

الرابعة قالت ان الحسن قدماء والامام جعفر و اتاكنا مخطئين في الائتتام به اذ لم يكن اماماً فلما مات ولا عقب له يتنا ان جعفر كان محققاً في دعواه والحسن مبطلاً

(۱) ايضاً در فرق السبعة شرحي اضافه بر مطالب فوق هست در ذكر تقويت ابن فرقة بتوسط علي بن طاهن خزاز و خواهر فارس بن حاتم بن ماهويه قزويني و اين فرقة دوم در شهرستاني نيز موجود است (ص ۱۲۸ - ۱۲۹) كه نشانه اقتباس آن از فرق السبعة حاضر است با اين تفاوت كه در شهرستاني بجای خواهر فارس بن حاتم خود او نام برده شده و اين اشتباه است زیرا كه فارس بن حاتم را بامر امام يازدهم يكي از اصحاب آن حضرت بقتل رساند (رجال كشى ص ۲۲۵) و كسى كه قبل از رحلت امام يازدهم يعنى قبل از ۲۶۰ كشته شده نيمتوانسته است با جعفر در ادعای او مشاركت نمايد .

يكون الامامة في الحسن وجعفر
لقول ابي عبدالله جعفر بن محمد
و غيره من آباءه ان الامامة
لا تكون في اخوين بعد الحسن
والحسين فدلنا ذلك على ان
الامامة لجعفر وانها صارت
اليه من قبل ابيه لا من قبل اخويه
و اما الفرقة الخامسة فانها
رجعت الى القول بامامة
محمد بن علي التوقي في حياته ابيه
وزعمت ان الحسن وجعفر ادعيا
مالم يكن لهما وان اباهما لم
يشر اليها بشيء من الوصية
و الامامة ولا روى عنه في
ذلك شيء اصلاً ولا نص عليها
بشيء يوجب امامتهما ولاهما
في موضع ذلك وخاصة جعفر
فان فيه خصالاً مذمومة وهوبها
مشهور ولا يجوز ان يكون
مثلها في امام عدل واما الحسن
فقد توفى ولا عقب له فعلما
ان محمداً كان الامام قد
صحت الاشارة من ابيه اليه
والحسن قد توفى ولا عقب له
ولا يجوز ان يدوت امام
بلاخلف (١) فلما بطل عندنا
ان تكون الامامة تصلح لثل
جعفر وبطلت عين لاخلف
له لم يبق الا التعلل بامامة
ابي جعفر محمد بن علي
اخيها اذ لم يظهر منه الا

(١) بعد شرحى در فرق السليمه

هست راجع بسق جعفر

وقالت فرقة اخرى ان الامام

محمد بن علي اخو الحسن
بن علي و رجعوا عن امامة
الحسن و ادعوا حيوة محمد
بعد ان كانوا ينكرون ذلك

الخامس قالت ان الحسن
قدمات وكنا نخطئ في القول
به وان الامام كان محمد بن
علي اخو الحسن وجعفر ولنا
ظهر لنا فسق جعفر و اعلانه
به وعلمنا ان الحسن كان علي
مثل حاله الا انه كان يستتر
عرفنا انها لم يكونا امامين
فرجعنا الى محمد و وجدنا
له عقباً وعرفنا انه كان هو الامام
دون اخويه

الصَّلاح والعفاف وان له عقباً قائماً معروفاً مع ما كان من ابيه من الاشارة بالقول ممّا لا يجوز بطلان مثله فلا بدّ من القول بامامته وانه القائم المهدي او الرجوع الى القول ببطلان الامامة اصلاً و هذا ممّا لا يجوز .

وقالت الفرقة السّادسة أنّ الحسن بن علي ابناً سواه محمّداً ودلّ عليه وليس الامر كما زعم من ادّعى أنّه توقّى ولا خلف له وكيف يكون امام قد ثبتت امامته ووصيته وجرّت اموره على ذلك وهو مشهور عند الخاصّ والعام ثمّ توقّى ولا خلف له ولكن خلفه قائم ولد قبل وفاته بسنتين و قطعوا على امامته و موت الحسن و أنّ اسمه محمّد و زعموا انه مستور لا يرى خائف من جعفر و غيره من اعدائه و انها احدى غيباته وانه هو الامام القائم وقد عرف في حياة ابيه و نصّ عليه ولا عقب لايه غيره فهو الامام لا شك فيه .

قالت الفرقة السّابعة بل ولد للحسن ولد بهدئ ثمانية اشهر و أنّ الذين ادّعوا له ولدأ في حياته كاذبون مبطلون في دعواهم لأنّ ذلك لو كان لم يخف كما لم يخف غيره و لكنّه مضي ولم يعرف له ولد

و قالت فرقة اخرى ان الامام بعد الحسن ابنه المنتظر وانه على بن الحسن وليس كما تقوله القطعيّة أنّه محمّد بن الحسن و قالوا بعد ذلك بمقالة القطعيّة في الغيبة والانتظار حرفاً بحرف

قالت فرقة اخرى أنّ القائم بن الحسن ولد بعد ابيه ثمانية اشهر و هو المنتظر و اكدّوا من زعم انه ولد في حياة ابيه

السّادسة قالت انّ للحسن ابناً وليس الامر على ما ذكرنا و انه مات و لم يعقب

ولد قبل وفات ابيه بسنتين فاستتر

خوفاً من جعفر و غيره من الاعداء و اسمه محمّد و هو الامام القائم المنتظر

السّابعة قالت انّ له ابناً ولكنه ولد بعد موته ثمانية اشهر و قول من ادّعى أنّه مات وله ابن باطل لأنّ ذلك لم يخف

ولا يجوز ان يكابر في
مثل ذلك ويدفع العيان والمقول
والتعارف . . . الخ

قالت الفرقة الثامنة انه لا ولد
للحسن اصلاً (١) . . . ولكن
هناك جبل قائم قد صبح في سرية
لهو ستلد ذكر آ اماماً متى ما
ولدت فاتة لا يجوز ان يمضى
الامام ولا خلف له فتبطل.
الامامة و تغلو الارض من-
الحجة (١)

قالت الفرقة التاسعة ان الحسن
بن علي قد صحت وفات ابيه
وجده و سائر آباءه فكما
صحت بالخبر الذي لا يكذب
مثله فكذلك صح انه لا امام
بعد الحسن و ذلك جائز
في المقول والتعارف كما جاز ان
تنقطع النبوة فلا يكون بعد
محمد (ص) نبي فكذلك
جاز ان تنقطع الامام ورووا
عن الصادقين ان الارض
لا تغلو من حجة لان يغضب الله
على اهل الارض بمعاصيهم
فيرفع عنهم الحجة الى وقت
و الله عز و جل يفعل ما يشاء
و ليس في قولنا هذا بطلان
الامامة . . .

(١) در فرق الشيعة شرحي
دارد از قول ابن فرقه بر رد
طرفداران فرزندى مخفي از امام
يا زدهم و در اين مقاله از طرف
معتقدين بفرزند مخفي .

ولا يجوز مكابرة
العيان .

(١) قالت فرقة اخرى ان ابا محمد
مات من غير ولد ظاهر ولكن
عن جبل في بعض جواربه
والقائم بعد الحسن محمول به
ما ولدته امه بعد واتها تجوز ان
تبقى مائة سنة حاملاً به فاذا
ولدت ظهرت ولادته

قالت فرقة اخرى ان الامامة
قد بطلت بعد الحسن

و ارتفعت الائمة و ليس
في الارض حجة من آل محمد
وانما الحجة الاخبار الواردة
عن الائمة المتقدمين وزعموا
ان ذلك سايغ اذا غضب الله
على العباد فجعله عقوبة لهم

الثامنة قالت صحت وفاة الحسن
وصح ان لا ولد له و بطل
ما ادعى من العجل في سرية
له وثبت ان لا امام بعد الحسن

و هو جائز في المقول ان يرفع الله

الحجة عن اهل الارض
لمعاصيهم وهي فترة و زمان لا
امام فيه الارض اليوم بلا حجة
كما كانت الفترة قبل بعث النبي

(١) ملل و نجل ابن فرقه را
ندارد ولي در ذكر فرقه بعد
بوجود آن اشاره ميکند .

فالت فرقة الماشرة ان ابا جعفر محمد بن علي البيت في حياة ابيه كان الامام بوصية من ابيه اليه و اشارته ودلالته ونصه علي اسمه و عليه فلما حضرت وفات محمد اوصى الي غلام لايه صغير كان في خدمته و يقال له « نفيس » و كان ثقة اميناً عنده ودفع اليه الكتب والعلوم والسلاح وما تحتاج اليه الامة واوصاه اذا حدث بايه حدث الموت يؤذي ذلك كله الي اخيه جعفر [و نفيس] دعا جعفرأ و اوصى اليه و دفع اليه جميع ما استودعه ابو جعفر محمد بن علي اخوه الميت في حياته ايه

قالت الحادية عشر منهم م لا ندري ما نقول في الامام [بعد الحسن] هو من ولد الحسن ام من اخوته فقد اشبه علينا الامر اتناقول ان الحسن بن علي كان اماماً وقد توفي وان الارض لاتخلو من حجة و توقف ولا تقدم علي شئ حتى يصح لنا الامر ويتبين

و قالت الفرقة الثانية عشرة و هم الامامية (۱)

(۱) در فرق السبعة چنانكه مشاهده ميشود اين فرقه بر حسب تعداد فرقه دوازدهم است و بيانات مؤلف كتاب بهيجوجه شيه بياني كه شيخ مفيد از نوبختي نقل کرده نيست.

قالت فرقة اخري ان محمد بن علي اخا الحسن بن علي كان الامام في الحقيقة مع ايه علي و اته لما حضرته الوفاة

وصي الي غلام له

يقال له

« نفيس » و كان ثقة اميناً و دفع اليه الكتب

والسلاح

و وصاه

ان يسلمه

الي اخيه جعفر

فسلمه اليه

و كانت الامامة في جعفر

بعد محمد علي هذا الترتيب

فالت فرقة اخرى قد علمنا ان الحسن كان اماماً فلما قبض التمس الامر علينا فلا ندري جعفر كان الامام بعده او غيره والذي يجب علينا ان نقطع علي اته لا بد من امام ولا تقدم علي القول بامامة احد بعينه حتى تبين لنا ذلك

فقال الجمهور منهم بامامة ابنه القائم المنتظر (۱)

(۱) شيخ مفيد اين فرقه را در رأس ساير فرق شيعة قرار داده و قبل از همه ذكر کرده و بيان او كه قاعدة بايد همان بيان نوبختي باشد بلكي با عبارت فرق السبعة چابى فرق دارد.

(۱)

الماشرة قالت نعم ان الحسن قد مات

ولا بد للئاس من امام ولا يخلو الارض من حجة ولا ندري من ولده او غيره

(۲)

(۱) ملل و نحل اين فرقه را نيز ندارد.

(۲) در ملل و نحل اين فرقه نيز نيست.

(۱)

و قالت فرقة اخرى ان الامام
بعد الحسن ابنه محمد و هو -
المنتظر غير انه قدمات و
سجيا و يقوم باليف فيبدأ
الارض قسطاً و عدلاً كما
ملك ظلاماً و جوراً

ابن فرقه را فرق الشيعه
ندارد و چون یش از
سيزده فرقه در نسخه
موجوده نیست معلوم
میشود که این فرقه از
از اصل نسخه افتاده
بوده .

(۱)

وقالت الفرقة الرابعة عشر منهم

ان ابا محمد عليه السلام
كان الامام بعد ابيه و انه لما حضرته
الوفاة نص على اخيه جعفر بن
علي بن محمد بن علي فكان
الامام من بعده بالنص عليه
والوراثة له و زعموا ان الذي
دعاهم الى ذلك ما يجب على
العقل من وجوب الامامة
مع قدمهم لولد الحسن و بطلان
دعوى من ادعى وجوده فيما
زعموا من الامامة

و قالت الفرقة الثالثة عشر
مثل مقالة الفطحية . . .
فرعوا ان الحسن بن علي توفي
و انه كان الامام بعد ابيه
و ان جعفر بن علي [بن
محمد بن علي] الامام بعده
(در فرق الشيعه شرحي
از مقاله ابن فرقه و
شبهات ایشان با فطحيه
دارد كه بهيچوجه
با عبارت شيخ مفيد
مشابه نیست و مطلب
ديگری است) .

پس از نقل مطالب منقولہ از کتاب مقالات و فرق ابوالقاسم سعد بن عبد اللہ اشعری
و شرح منقول از کتاب فرق الشيعه ابو محمد نوبختی بتوسط شيخ مفيد و معادل آنها
از فرق الشيعه چایی اينك مييردازيم بذكر نكاتی كه از مقایسه آنها با يكديگر استنباط
می شود :

(۱) این فرق نیز در ملل و نعل نیست .

اولاً در اینکه مطالب کتاب الغیبه و رجال کشی که در فوق نقل شده از کتاب ابوالقاسم اشعری قمتی است شکی نیست زیرا که علاوه بر شهادت علامه مجلسی که آن کتاب را در دست داشته شیخ طوسی صریحاً بلفظ « قال » نه بالفاظی نظیر « خبرنی » یا حدّثنی » از ابوالقاسم اشعری نقل قول میکند و این شکل تعبیر حاکی از آن است که نقل از کتاب اشعری است نه از قول شفاهی او بچند واسطه . اما در باب کشی با اینکه او یک بار در نقل مطالب راجع باصحاب محمد بن بشیر، سعد بن عبدالله اشعری را یکی از وسایط روایت میشمرد در یک مورد بدون تصریح (در مورد اصحاب عبدالله بن سبا) از یکی از فضلا و در مورد دیگر (در باب محمد بن نصیر التمیمی) مثل اینکه عبارت از خود اوست عین عبارت اشعری را در کتاب خویش می آورد و از مقایسه آن مطالب با مطالبی که شیخ طوسی از کتاب سعد بن عبدالله گرفته واضح میشود که آن نیز منقول از کتاب اشعری است . بعلاوه با تصرّفات که شیخ طوسی در کتاب رجال کشی کرده امروز درست نمیدانیم که صورت اصلی آن کتاب بچه شکل بوده و چه عباراتی از آن ساقط یا مبدل شده است .

ثانیاً کتاب فرق الشیعه چاپی که بد بختانه نسخه کهنه ای از آن در دست نیست اگر کسی آنرا بدقت ملاحظه کند میبیند که علاوه بر تحریفات و اغلاطی که در آن راه یافته مثل این است که نسخه دست دومی است که کسی آنرا از روی اصل کتاب برای خود ترتیب داده و احتمال دارد که از اصل نسخه پاره ای مطالب ، شاید سلسله رواة یا مدارك و اسناد اخبار ، ساقط شده است . مطالبی که شیخ طوسی و کشی از سعد بن عبدالله نقل کرده اند چنانکه از مطالعه جدول فوق بر می آید عیناً با مختصر تفاوتی با مطالب نظیر آنها در فرق الشیعه چاپی یکی است و اگر اندك اختلافی از جهت کمی یا زیادی عبارت موجود است نباید زیاد باعث تعجب شود زیرا که عبارات ساقطه یا زائده هیچکدام نه از اصل مطالب چیزی کاسته و نه بر مضمون چیزی افزوده است بلکه غالب آنها جمل مترادفی است که عین مطالب سابق را با عبارتی دیگر تکرار میکند یا مضمون کتاب اصلی را در عبارتی غیر از عبارت آن میپر دازد و این گونه تصرّفات از

طرف ناقلین با ناسخین معمول بوده چنانکه اگر دو نقلی را که شیخ طوسی و کثی هر دو از کتاب سعد بن عبدالله در باب محمد بن نصیر الثمیری آورده اند با هم مقایسه کنیم میبینیم که این دو ناقل هر کدام بسلیقه خود اندکی در عبارت اصل کتاب اشعری تصرف نموده اند. بعلاوه ناسخین غالب اوقات مطالب نسخه ها را بسلیقه شخصی نقل بمعنی میکرده و کمتر بنقل عین عبارت اعتنا داشته اند. این اواخر چهار نسخه از کتاب سیاست نامه خواجه نظام الملک برای مقابله و طبع نسخه ای از آن کتاب در دست نگارنده بود. با اینکه مضمون مطالب در جمیع نسخ یکی بود هر کدام آنها را در لباس عبارتی که نظیر آن در دیگری نبود پوشانده بودند و معلوم نشد که عین عبارت مؤلف اصلی کتاب چه بوده. در جداول دو ستونی فوق در صورتی که مطالب ستون دوم آن مسلماً از سعد بن عبدالله اشعری است و مطالب ستون اول یعنی فقرات منقوله از فرق الثبیعه چایی نیز هم عبارةً و هم مضموناً عین همان مطالب ستون دوم است چه علت دارد که کتاب موجود چایی را با اینکه هیچ قرینه یا اشاره ای باتناسب آن بنویختی نداریم از سعد بن عبدالله ندانیم و آنرا از تألیفات ابو محمد نوبختی بشماریم.

ابوالقاسم اشعری و ابو محمد نوبختی معاصر هم بوده اند و تقریباً در يك زمان یعنی هر دو محققاً در عشره اول از مائه چهارم هجری وفات یافته اند. اگر این دو دانشمند از کتابهای یکدیگر اطلاع نداشته اند و کتاب حاضر از نوبختی است پس این اتحادی که بین مضمون و عبارت کتاب نوبختی و مطالب و عبارات منقوله از اشعری موجود است چیست؟ آیا نوبختی مطالب کتاب اشعری را بدون ابراد سند عیناً برداشته و با آن وسعت علم و اطلاع و احاطه بر فنون مختلفه کلام و حکمت و ادب و ملل و نحل باین عمل که از نوع سرقات ادبی است مبادرت ورزیده است و یا آنکه اشعری که از فقها و محدثین معتبر شیعه و منشأ نقل بسیاری از روایات فرقه امامیه است بر خلاف طریقه مطرده روایت مطالب کتاب نوبختی را عیناً گرفته و از بردن نام او و تألیفش که هیچکدام نیز پیش علمای این فرقه مجهول نبوده خود داری کرده است؟ بفرض صحت هر يك از این دو شق باید آن کسی را که مرتکب برداشتن عین مطالب کتاب دیگری

بدون تصریح بنقل شده سارق دانست و ساحت نوبختی و اشعری که هر دو در فرق خود از فضلالی‌ذیشان بوده اند از این نسبت زشت‌بری است و با نسبت دادن کتاب فرق الشیعه حاضر با اشعری احتیاج به بیچیک از دو فرض فوق پیدا نمی‌شود.

اینک ماقرائی را که آقای شیخ الاسلام زنجانی در مکتوب خود خطاب بنکارنده دلیل بر تعلق کتاب حاضر بنوبختی گرفته‌اند عیناً نقل می‌کنیم و نظر خود را نیز راجع بهر کدام از آنها اظهار می‌داریم :

آقای شیخ الاسلام چنین می‌نویسند که : « آنچه کتبی از این کتاب (یعنی از کتاب ابوالقاسم اشعری) نقل نموده يك فقره در ترجمه محمد بن بشیر الاسدی (۱) است که بنظر می‌آید عین عبارت همین کتاب (یعنی فرق الشیعه چایی) است ، باموازنه و تطبیق دو عبارت معلوم میشود که اختلافی بین مابین آنها موجود است علی‌الخصوص در آخر عبارت کتبی يك فقره زبادنی هست که در فرق الشیعه موجود نیست و هکذا عبارت منقوله در غیبت شیخ طوسی که در ترجمه محمد بن نصیر التمیمی است باز اختلافی با این کتاب دارد . چون ابو محمد نوبختی و سعد بن عبدالله قبی اشعری هر دو معاصر بوده اند از خود همین عبارتها هم میتوان استکشاف نمود که کتاب فرق الشیعه سعد در تألیف متأخر از تألیف نوبختی و کتاب فرق الشیعه حاضر است چه مرسوم است در تألیف متأخر غالباً در نقل عبارت از مؤلف مقدم قدری تصرفات و اضافات حاصل می شود و این حال دو فقره عبارت منقوله از سعد بن عبدالله است نسبت بعبارت کتاب فرق الشیعه ؛ منشأ دیگر تردید اختلاف ترتیب تعداد فرق چهارده گانه است که شیخ مفید آنرا از الحسن بن موسی التوبختی حکایت کرده است با ترتیب موجود در این کتاب مطبوع و در این باب هم آنچه بداعی معلوم شد این است که شیخ مفید تصریحی در عبارت کتاب نموده و عین نص کتاب را بجهت طوالتش نقل ننموده با این معنی که اولاً فرقه امامیه اصلیه را که در کتاب نوبختی (مقصود ایشان همین کتاب موجود

(۱) چنانکه از ملاحظه جداول معلوم میشود کتبی غیر از این فقره در وجه تسمیه قطعی و احوال عبدالله بن سبا و محمد بن بن نصیر التمیمی نیز عین کتاب سعد را نقل و اقتباس کرده است.

چایی است) در تعداد فرقه دوازدهم است بجهت اهمیتش پیش انداخته و مقالات آنها را موافق مذهب امامیه از خودش تقریر نموده بعد از آن فرق دیگر را باهمان ترتیب و سیاق کتاب نوبختی با تلخیص و تصرف از خودش ایراد نموده که بتأمل درست خواهد شد و سبک شیخ مفید هم بقرینه سایر رسائل و مؤلفات دیگرش تلخیص و اختصار و رساندن حاصل معنی است نه تطویل بنقل عبارت دیگران بتمامها و ذکر یک فرقه هم از نسخه حاضر فرقه الشیعه که در نزد احقر است ساقط شده و فرقه سیزدهم در کتاب فرق الشیعه فرقه چهاردهم در تعداد کتاب فصول است و فرقه سیزدهم کتاب فصول از نسخه ساقط است سیاق عبارت کتاب حاضر هم میرساند که نفس نفس شخص متکلم است مثل نوبختی نه کلام شخصی فقیه و محدث مثل سعدبن عبدالله اشعری .

اما ملاحظات نگارنده :

در باب مختصر اختلافیکه مابین عبارات منقوله از ابوالقاسم اشعری بتوسط کشتی و شیخ طوسی و فقره ایکه در رجال کشتی در باب محمد بن بشیر اسدی اضافه بر متن فرق الشیعه چایی موجود است آیا نمیشود بعین همان قراینی که آقای شیخ الاسلام در مورد شیخ مفید از جهت تصرف در عبارت ذکر کرده اند متمسک شد و گفت که شیخ طوسی و کشتی نیز چنانکه شاهد آنرا نیز در فوق آوردیم در نقل عبارت سعدبن عبدالله همین روش را پیش گرفته اند و کشتی پس از نقل مطلب کتاب سعدبن عبدالله از خود نیز فقراتی بر آن افزوده است ؟

اگر چنانچه آقای شیخ الاسلام تصور میکنند واقعاً سعدبن عبدالله کتاب فرق الشیعه نوبختی را یا بتصریح بنقل و یا بدون تصریح برداشته از شیخ طوسی و کشتی بعید نیست که با وجود نهایت شهرت ابو محمد نوبختی بکتاب او که بتصور ایشان لااقل در این قسمتها مدرک اشعری بوده است مراجعه نکنند و این مطالب را از سعدبن عبدالله نقل نمایند در صورتیکه هیچ سندی در دست نداریم که تألیف کتاب نوبختی مقدم بر تألیف اشعری باشد ؟ اشعری در ۲۹۹ یا ۳۰۱ فوت کرده و نوبختی در یکی از سنین بین ۳۰۰ و

۳۱۰ و این دو نفر که هر دو از رجال آیام غیبت صغری و هر دو نیز با افتراق شیعه در آن آیام بچهارده فرقه معاصر بوده اند چه علت دارد که وقایعی را که در حیات ایشان اتفاق افتاده یکی از کتاب دیگری نقل کنند و سعدین عبدالله اخباری عین عبارت و بنحی را بدون هیچگونه اشاره ای بمنشأ آن بنحو نسبت دهد و دیگران هم ملتفت این نکته نشوند مخصوصاً شیخ طوسی که خود از آشنایان بفن رجال و مصنفات شیعه است و غالب کتب فرقه امامیه را دیده بوده است از این عمل اطلاع پیدا نکند.

اما اختلافاتی را که بین عبارت شیخ مفید در عیون و محاسن و متن فرق الشیعه چایی و عدم ترتیب فرق چهارده گانه را که در دو کتاب موجود است ما دلیلی واضح میکیریم بر اینکه فرق الشیعه چایی از اشعری است نه از نوبختی چه اولاً آن اتحادی که بین مطالب منقول و توسط کتبی و شیخ طوسی و فرق الشیعه چایی موجود است بین عبارت شیخ مفید و عبارت مؤلف فرق الشیعه حاضر موجود نیست چه علاوه بر کمال اختصار عبارت شیخ مفید غیر از آنکه از حیث لفظ با کتاب حاضر یکی نیست در تعداد فرق ترتیب آن بشکل دیگری است و بعضی مطالب اضافی بر مطالب کتاب فرق الشیعه حاضر دارد و ماذیلاً بتفاوتهای عمده ای که بین عبارت شیخ مفید یعنی بین عبارت منقول از فرق الشیعه نوبختی و عبارت فرق الشیعه چایی موجود است اشاره می کنیم.

۱ - در ذکر فرقه اول (فرقه دوازدهم از کتاب فرق الشیعه چایی) یعنی فرقه امامیه اثنی عشریه مطالب منقول در کتاب العیون و المحاسن بکلی هم از جهت مطلب و هم از حیث عبارت با مطالب مذکور در فرق الشیعه چایی متفاوت است و ابدأ شباهت بهم ندارد.

۲ - در ذکر فرقه چهارم (فرقه سوم از کتاب فرق الشیعه چایی) یعنی فرقه ای که بعد از رحلت امام یازدهم جعفر را امام میدانسته اند شیخ مفید این حدیث را که : « أَلَا نَمَامُ هُوَ الَّذِي لَا يُوجَدُ مِنْهُ مُلْجَأٌ إِلَّا إِلَيْهِ » از حضرت صادق نقل میکند که در فرق الشیعه چایی نیست .

۳ - در ذکر فرقه پنجم (فرقه چهارم کتاب فرق الشیعه) عبارت شیخ مفید و کتاب فرق الشیعه بکلی با هم متفاوت است و با وجود نقل يك مضمون ابدأ از آن رایحه اینکه از کتاب فرق الشیعه حاضر نقل شده باشد استشمام نمیشود و همین حال وجود دارد در باب فرقه بعد از آن.

۴ - در ذکر فرقه هفتم (فرقه ششم کتاب موجود) شیخ مفید نام آن فرزندی از امام یازدهم را که بعقیده این فرقه بعد از آن حضرت امام قائم بوده علی بن حسن قید میکند در صورتیکه در فرق الشیعه محمد بن علی است و شهرستانی نیز او را محمد بن علی می نامد بعلاوه عبارت شیخ مفید از حیث مضمون با عبارت فرق الشیعه متفاوت است و در ذکر فرق دیگر نیز نظیر این تفاوتها مابین عبارت شیخ مفید که باید قاعده همان عبارت نوبختی باشد و عبارت فرق الشیعه حاضر موجود است و از ملاحظه جدول سه ستونی قبل این نکته بخوبی روشن میشود و اما شباهتی که با وجود این تفاوتها باز مابین بعضی از عبارات نوبختی و کتاب حاضر در بیان عقاید و مقالات فرق چهارده گانه شیعه موجود است از این نکته ناشی است که در نقل قول فرق مختلفه اصحاب کتب ملل و نحل غالب اوقات عین مقالات و بیانات فرقه هارا بعباراتی که خود ایشان تقریر عقیده میکردند نقل می نموده اند و بهمین علت غالباً عین الفاظ ایشان در کتب مقالات و فرق و ملل و نحل باقی می مانده است و این شباهتی را هم که بین بعضی از عبارات نوبختی و فرق الشیعه چایی در نقل مقالات فرق می بینیم باید بر همین اساس حمل کنیم.

این بود ملاحظات نگارنده این کتاب در باب فرق الشیعه چایی و ذکر قرآینی که نسبت تألیف آنرا بابو القاسم سعد بن عبدالله اشعری قمی تأیید میکند و غرض از تفصیل کلام در این خصوص فقط جلب توجه خوانندگان محترم است باشکلی که در نسبت آن کتاب بنوبختی موجود است تا اگر از ایشان کسی بدلائل دیگری که انتساب کتاب را بنوبختی تأیید و باره کند برخورد آنرا انتشار دهد و این مسئله را که از لحاظ تاریخی مهم است روشن سازد و اما اینکه آقای شیخ الاسلام زنجانی الحن مؤلف کتاب فرق الشیعه

حاضر الحن کلامی و بهمین جهت نسبت آنرا بابو محمد نوبختی متکلم مناسب تر می‌شمارند تا بابو القاسم اشعری فقیه. این نیز بنظر این جانب دلیلی قاطع نیست چه فقهای آن ایام که دوره مجادله و مناظره بوده گاه گاهی در مقابل خصم خواهی نخواهی این الحن را اختیار می‌کرده اند چنانکه شیخ صدوق در قسمت اول از کتاب کمال الدین و تمام النعمه مثل يك نفر متکلم امامی داخل در رد اقوال خصم و مناظره با ایشان شده است.

تعداد فرق شیعه

بعد از رحلت امام یازدهم

چنانکه از فرق الشیعه حاضر و عبارات منقول از نوبختی بر می آید فرقه شیعه بعد از رحلت حضرت امام حسن بن علی عسکری بچهارده شعبه منقسم گردیدند و لی در آن ایام که هر کس باظهار مقاله ای در باب امامت مبدی رداخته و جماعتی را دور خود جمع می‌کرده است و نامدتی نزاع بر سر جانشین امام یازدهم باقی بوده بتدریج بر چهارده فرقه فوق فرق دیگری نیز اضافه شده است چنانکه در عصر مسعودی مؤلف مروج الذهب عدد ایشان بیست و میرسیده و مسعودی در دو کتاب از تألیفات خود یعنی در کتاب المقالات فی اصول الدیانات و سیر الحیات مقالات این بیست فرقه ذکر کرده بوده است (۱).

از یازده فرقه ای که شهرستانی نام ایشان را برده و در امامت امام یازدهم اتفاق داشته اند (۲) نه فرقه آن با فرق مذکور در فرق الشیعه و کتاب العیون و الحاسن یکی است و دو فرقه اضافه دارد که عبارت باشند از فرقه نهم و یازدهم آن کتاب و عین مقاله آن دو فرقه این است :

التاسعة قالت ان الحسن قدمات و صح موته و قد اختلف الناس هذا الاختلاف

و لاندري كيف هو و لا نشك انه قد ولد له ابن و لا ندري قبل موته او بعد موته الا

(۱) مروج الذهب ج ۳ ص ۳۴۶ (چاپ مصر) (۲) شهرستانی فرقه امامیه را طبعده ذکر کرده ، فرقه دهم و دوازدهم کتاب فرق الشیعه را هم که منکر امامت امام یازدهم بوده اند ندارد ، فرقه هشتم را هم در ضمن یکی دیگر از فرق گنجانده و فرقه سیزدهم و چهاردهم آن کتاب را هم که از نسخ حاضر فرق الشیعه سیزدهمین آن ساقط شده فاقد است .

اَنَا نَعْلَمُ يَقِينًا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو عَنْ حِجَّةٍ وَهُوَ الْخَلْفُ الْغَائِبُ فَذَنَنْ نَتَوَلَّاهُ وَنَتَمَسَّكَ بِاسْمِهِ حَتَّى يَظْهَرَ بِصُورَتِهِ .

الحاجبة عشر فرقة توقفت في هذه الحياض وقالت لا ندري على القطع حقيقة الحال لكننا نقطع في الرضا ونقول بامامته في كل موضع اختلفت الشيعة فيه فنحن من الواقعية في ذلك الي ان يظهر الله الحجة و يظهر بصورته فلا يشك في امامته من ابصره ولا يحتاج الى معجزة وكرامة و بيّنة بل معجزته اتّباع الناس باسره اياه من غير منازعة و مدافعة .

اكر ابن دوفره را هم بر چهارده فرقه فوق بيفزائيم عدد فرق شيعة بعد از رحلت امام يازدهم بشانزده ميرسد و چون رأى طرفداران حلاج و رأى منسوب بابو سهل نو بختي و قائلين بسيزده امام را هم براين عده اضافه كنيم عدد فرق شيعة نزديك بهمان عده اى ميشود كه مسعودى ذكر كرده ولى معلوم نيست كه ابن فرق هم عين همان فرقه هاى باشند كه مسعودى مقالانشان را در دو كتاب خود آورده بوده بلكه شايد بواسطه نشئت عجيبى كه پس از رحلت امام يازدهم در احوال شيعة بروز كرد عدد فرق شيعة بيش از اينها نيز شده و بعضى از آنها غير از فرق مذكور در مؤلفات مسعودى باشد ولى همين اشاره مسعودى مي فهماند كه عدد فرق شيعة در عهد اول اقل بديست بالغ ميشده است .

فرقه هاى كه ما در فوق تفصيل مقالات ايشانرا از كتب چند التقاط كرديم و در ذيل نيز فهرستى از ايشان بدست ميدهيم غير از طرفداران هلالى و بلالى و شلمغانى و نميرى و غلاة ديگرند كه بعد ها بعقايد آنها اشاره خواهيم . اينك فهرست فرق شيعة بعد از رحلت امام يازدهم و اشاره بمنابعى كه در آنها ذكرى از ايشان هست :

- ۱ - اماميه انبي عشرتبه (فرقه ۱ عيون و محاسن ، فرقه ۱۲ فرق الشيعة) ؛
- ۲ - طرفداران زنده بودن امام يازدهم و غيبت و رجعت آن حضرت بعنوان مهدى (فرق ۱ : عيون ۲ : شهرستاني ؛ غيبت طوسى ص ۱۴۱ ، كال الدين ص ۲۴) ؛
- ۳ - معتقدين بر حلت امام يازدهم و قيام آن حضرت بعد از رحلت (فرق ۲ : عيون ۳ : شهرستاني ؛ ۲ : غيبت ص ۶۲ و ۱۴۲) ؛

۴ - يك فرقه از جَفَرِیّه معتقد بر حلت امام یازدهم و امامت جعفر برادر آن حضرت بنصّ از طرف امام یازدهم (فرق: ۳، عیون: ۴، شهرستانی: ۳، غیبت طوسی ص ۱۴۳)؛

۵ - فرقه دیگر از جَفَرِیّه طرفدار امامت جعفر بنصّ از طرف امام دهم و معتقد ببطلان امامت امام یازدهم (فرق: ۶، عیون: ۵، شهرستانی: ۴)؛

۶ - محمدّیه، یعنی طرفداران امامت محمد بن الامام علی الهادی که در حیات پدر فوت کرده بود و معتقد بمذّعی بودن امام یازدهم و جعفر در باب امامت و منتظر قیام محمد بعنوان مهدی و قائم (فرق: ۵، عیون: ۶، شهرستانی: ۵، غیبت طوسی ص ۶۰ و ۱۲۹ و کمال الدین ص ۶۳)؛

۷ - طرفداران امامت فرزندی از امام یازدهم بنام محمد (شیخ مفید بنقل از نوبختی این فرزند را علی مینامد) که دو سال قبل از رحلت امام یازدهم متولّد و از خوف جعفر و دشمنان دیگر مستور شده (فرق: ۶، عیون: ۷، شهرستانی: ۶)؛

۸ - منکرین فرزند داشتن امام یازدهم در حیات خود و طرفدار پسری از آن حضرت که هشت ماه بعد از رحلت امام تولّد یافته و ادّعای غیبت و انتظار رجعت او (فرق: ۷، عیون: ۸، شهرستانی: ۷)؛

۹ - منکرین فرزند داشتن امام یازدهم اصلاً و معتقد بحامله بودن یحیی از کنیزکان آن حضرت پسری که بادّعای ایشان هر وقت آن کنیزك آن پسر را بدنیا بیاورد ولو پس از صد سال دیگر باشد بعد از امام یازدهم مقام امامت دارد (فرق: ۸، عیون: ۹، غیبت طوسی ص ۶۱، شهرستانی این فرقه را در ضمن فرقه ۸ دارد)؛

۱۰ - طرفداران انقطاع امامت پس از رحلت امام یازدهم بعلمت معصیت مردم و غضب خدا بر ایشان (فرق: ۹، عیون: ۱۰، شهرستانی: ۸، غیبت ص ۵۱ و ۶۳ و ۱۴۵)؛

۱۱ - فرقه نفیسه طرفدار امامت محمد پسر امام دهم در حیات آن حضرت و معتقد بامامت جعفر بعد از محمد بنص از طرف محمد بوسیله نفیس غلام امام دهم و منکر امامت امام یازدهم (فرق: ۱۱، عیون: ۱۱، شهرستانی و غیبت طوسی این فرقه را ندارند)؛

۱۲ - مشکوکین در باب امامت، معتقد برحلت امام یازدهم و خالی نماندن زمین از حجّت ولی منتظر روشن شدن مسئله امامت (فرق: ۱۱، عیون: ۱۲، شهرستانی: ۱۰، غیبت ص ۱۶۳)؛

۱۳ - طرفداران پسر منتظر امام یازدهم بنام محمد ولی معتقد برحلت و رستاخیز او (فرق: ندارد، عیون: ۱۳، شهرستانی: ندارد، غیبت طوسی ص ۶۰)؛

۱۴ - طرفداران رحلت امام یازدهم و منتظر قیام فرزند غائب آن حضرت و معتقد بخالی نماندن زمین از حجّت ولی مشکوک در اینکه ابن فرزند قبل از رحلت امام یازدهم تولّد یافته یا بعد از آن (شهرستانی فقط: ۹)؛

۱۵ - فطحيّه طرفدار رحلت امام یازدهم و امامت جعفر بعد از آن حضرت (فرق: ۱۳، عیون: ۱۴، شهرستانی: ندارد، غیبت ص ۶۲ - ۱۴۵)؛

۱۶ - کسانی که در باب فرزند داشتن یا نداشتن امام یازدهم در شبهه بوده اند و در انتظار آنکه مسئله روشن شود فرزند داشتن امام یازدهم را فعلاً پذیرفته بودند (غیبت طوسی ص ۱۶ و ۱۴۴)؛

۱۷ - واقفه در مسئله امامت که میگفتند حقیقت حال بر ما مجهول است و ما در هر مورد که در میان شیعه اختلافی بروز کند یکی از آل محمد (الرضا من آل محمد) (۱) مراجعه می کنیم تا آنکه خداوند حجّت خود را بر خلق ظاهر کند و چنین کسی هر وقت ظاهر شود در قبول امامت او احتیاجی بمعجزه و کرامت نیست بلکه کرویدن جمع مردم با وی منازعه و بلا مانع معجز اوست (شهرستانی: ۱۱)؛

۱ - کلمه رضا یا «الرضا من آل محمد» را طرفداران علوین و قتی که کس معینی از ایشان را در نظر نداشتند بکار میبردند چنانکه حلاج در اوّل امر مردم را بامامت شخصی بهین عنوان میخوانده و نام او را نمیرده (قسمتی از کتاب المنتظم ابن الجوزی در حاشیه صله عرب ص ۱۰۵ و Passion d'al-Halladj p. 75) بنقل از اسباب الاشراف بلاذری برای شاهد استعمال این کلمه رجوع کنند بکتاب کمال الدین ص ۷۱ و غیره

۱۸ - طرفداران سیزده امام یعنی قائلین بر حلت امام دوازدهم و معتقد با امامت پسری از آن حضرت (۱) (غیبت طوسی ص ۱۴۷) ؛

۱۹ - طرفداران حالّج یعنی معتقدین بنجّم امامت پس از امام دوازدهم و نزدیک بودن قیام قیامت (۲) ؛

۲۰ - پیروان عقیده‌ای که آنرا صاحب‌الفهرست بابوسهل نوبختی نسبت داده (۳) .
مقالات این بدست فرقه بعضی بعضی دیگر خیلی شبیه است و بهمین جهت هم مؤلفین قدیم زیاد بین ایشان تفاوت نمیکذاشته اند بعلاوه چون کروندگان بیشتر این مقالات جمعیتی کثیر نبوده غالباً بزودی از میان رفته اند و غیر از فرقه امامیه‌ائی عشریه که متکلمین و رواة اخبار و فقها و رجال سیاسی بزرگ داشته بقیّه هیچکدام نتوانسته اند در مقابل این فرقه دوام بیاورند و امامیه همین امر یعنی انقراض فرق دیگر از فهرست فوق و بقای فرقه خود را یکی از دلایل حقانیت مقالات خویش میدانند .

(۱) این فرقه غیر از کسانی هستند که مثل ابو نصر هبة الله بن محمد ائمه را سیزده میدانسته و زیدین علی را نیز در عدد ایشان می آورده اند (رجوع کنید بصفحه ۱۱۰ از همین کتاب)
(۲) صفحه ۱۱۰ از همین کتاب .
(۳) ایضاً صفحه ۱۱۱ از همین کتاب

فصل هشتم

ابو اسحاق ابراهیم

مؤلف کتاب باقوت
(نبه ازل قرن چهارم)

تنها کتاب مستقلمی که از يك تن از بزرگان متعدّد خاندان نوبختی باقیست و در انتساب آن شبهه‌ای نیست کتابی است در اصول علم کلام بنام اَلْيَقُوت تالیف ابواسحاق ابراهیم بن نوبخت و این کتاب در ردیف مشهورترین کتب کلامی معدود بوده و جماعتی از فضلا بشرح و استناد باقوال مؤلف آن پرداخته اند.

اما از مؤلف جلیل‌القدر آن که یکی از قدیمترین متکلمین فرقه امامیه است و شاید کتاب باقوت او اقدم کتب کلامی باشد که از این فرقه در دست است در هیچیک از نواریخ و تراجم رجال ذکری نیست و در حقیقت عجیب است که هیچکس از مؤلفین حنّی مصنفین شیعه هم نامی از او نبرده اند.

کتاب باقوت در ضمن شرحی که علامه حسن بن مطهر حلّی (۶۴۸-۷۲۶)

بسم اَنْوَارِ التَّلَكُوتِ فِی سَرَجِ الْيَقُوتِ بر آن نوشته و در آن تمام باقوت را جزء بجزء نقل کرده بدست ما رسیده است و قبل از علامه حلّی، عزالدین عبدالحمید بن ابی الحدید (۵۸۶ - ۶۵۶^(۱)) مورّخ و متکلم معتزلی معروف نیز آن کتاب را شرح کرده بوده است^(۲) ولی از این شرح ابن ابی الحدید اثری باقی نیست و تا آنجا که نگارنده

(۱) در صفحه ۲۸ و ۴۸ از این کتاب ما بتبیت از صاحب فوات الوفيات و غیره وفات ابن ابی الحدید را در سال ۶۵۵ ضبط کردیم ولی بعد از تحقیق معلوم شد که علامه ادب مزبور در سال بعد یعنی در ۶۵۶ فوت کرده، ابن الفوطی در کتاب الحوادث الجامعة ص ۳۳۶ پس از ذکر وفات برادر او، قاضی موفق الدین ابوالعالی قاسم بن ابی الحدید، که در جمادی الاخری در همین سال فوت کرده بوده از عزالدین عبدالحمید قطعه ای در ثناء برادر نقل میکند و میگوید که عزالدین فقط چهارده روز بعد از مرگ برادر خود زنده ماند و صاحب تجارب السلف فارسی یعنی هندوشاه نجوانی نیز حکایتی از ملاقات عزالدین بن ابی الحدید باخواجه نصیرالدین طوسی پس از ورود تاتار ب بغداد در کتاب خود آورده است که دالّ بر حیات اوست در، وقم فتح آن شهر (۴ صفر ۶۵۶) بدست هولاسکو.

(۲) شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۵۷۵ وروضات الجنّات ص ۴۲۳

تتبع کرده کسی نیز از آن چیزی نقل ننموده است. مؤلف یاقوت را مؤلفین کتب کلامی هر جا که از او قولی نقل میکنند باسم ابن نوبخت میخوانند فقط علامه حلی در انوارالملکوت او را شیخ ابواسحاق و در مقدمه آن کتاب که آنرا بعد عیناً نقل خواهیم کرد از مؤلف اصلی یاقوت بنام شیخ ابواسحق ابراهیم بن نوبخت اسم میبرد و این کنیه و اسم در مقدمه سه نسخه از کتاب انوارالملکوت که نگارنده دیدم در هر سه بیک شکل و بدون اختلاف موجود است (۱).

با وجود تصریح علامه حلی باسم مؤلف کتاب یاقوت ندانستم بچه دلیل میرزا عبدالله افندی مؤلف ریاض العلماء (۲) و بتبع او بعضی از مؤلفین جدید شیعه در عراق و سوریه (۳) نام او را اسماعیل گرفته و او را اسماعیل بن اسحاق بن امی سهل بن نوبخت دانسته اند. سند صاحب ریاض العلماء معلوم نشد چیست و چون مؤلف کتاب یاقوت بشرحیکه خواهیم دید از رجال بعد از دوره غیبت و لاقلّ از معاصرین امام ابو الحسن اشعری (۲۶۰-۳۲۴) و ابوبکر محمد بن زکریای رازی (متوفی سال ۳۲۰) یعنی از مردم نیمه اول قرن چهارم است نمیتواند نواده مستقیم ابوسهل بن نوبخت باشد بهمین جهت ما در باب اسم او تبعیت از علامه حلی را مادام که سندی بر نقض آن بدست نیاید رها نمیکنیم و همه جا او را ابواسحاق ابراهیم مینامیم بخصوص که علامه مجلسی نیز در بحار الانوار (۴) او را همه وقت باسم شیخ ابراهیم میخواند و بعید مینماید که با آن اطلاع وسیعی که مجلسی بر کتب و مآخذ شیعه داشته و کتابخانه وسیعی که در زیر دست او بوده در این باب اطلاعش از صاحب ریاض العلماء کمتر

(۱) نسخه کتابخانه آستانه رضوی مشهد مقدس، نسخه کتابخانه دارالشوای ملی ایران، نسخه ملکی دوست فاضل نگارنده آقای آقا میرزا فضل الله شیخ الاسلام و ایشان مرحمت کرده از روی نسخه خود یک نسخه نیز برای نگارنده این سطور نویسانده اند.

(۲) تاریخ تألیف این کتاب سال ۱۱۱۶ هجری است و مؤلف آن از معاصرین مجلس ثانی بوده و بین ۱۱۳۰ و ۱۱۴۰ فوت کرده است.

(۳) از جله صاحب کتاب « السیمة و فنون الاسلام » ص ۴۸ . (۴) ج ۱۴ ص ۱۳۸

و باین نکته بر نخورده باشد.

عصر مؤلف یاقوت

از مطالعه کتاب یاقوت عصر تخمینی مؤلف آنرا میتوان استنباط کرد باین شکل که اولاً مؤلف این کتاب در آخر تألیف خود بتبع ابوسهل نوبختی مبحث امامت را در دنبال مبحث نبوت در مباحث کلامی وارد و در آن باب مسئله غیبت را عنوان کرده و ایرادانی را که اهل سنت بر امامیه در این خصوص و در باب اختلاف شیعه بین خود در فتاوی و احکام وارد نموده اند متعرض شده و آنها را جواب گفته است. این جمله می فهماند که عصر مؤلف کتاب یاقوت از زمان غیبت متأخر و بعد از دوره ایست که علمای امامیه در باب شمار ائمه با یکدیگر اختلاف داشته اند و این دوره چنانکه سابقاً هم اشاره کردیم بر نیمه اول قرن چهارم مقدم نیست بلکه با اواخر عمر ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی مقارن میشود (۱).

ثانیاً شیخ ابواسحاق نوبختی در کتاب یاقوت مکرر بنقض آراء مخصوص اشاعره و رئیس ایشان امام ابو الحسن علی بن اسمعیل اشعری (۲۶۰ - ۳۲۴) پرداخته است و اگر چه با اسم اشعری تصریح نکرده ولی چند فقره از مقالات خاصه اشعری که باصطلاح از متفردات شخصی اوست و کسی قبل از او آنها را اظهار ننموده بوده در متن کتاب یاقوت موجود است مخصوصاً سه مسئله « اثبات صفات قدیمه » (۲)

(۱) رجوع کنید بصفحه ۱۰۳ از همین کتاب.

(۲) « مسئله ناسمه » از « مقصد خامس » از متن کتاب یاقوت - شیخ مفید در کتاب اوائل المقالات میگوید: « واحد رجل من اهل البصرة يعرف بالاشعری قولاً خالف فيه جمیع الفاظ الموحّدين و معانیهما و صفاته و زعم ان الله عزّ و جلّ صفات قدیمه و انه لم یزل بمعنی لاهی هو و لا غیره من اجلها کان مستحقاً للوصف بانه عالمٌ حیّ قادرٌ سمیعٌ بصیرٌ متکلمٌ مریدٌ و زعم ان الله وجهاً قدیماً و سمّاً قدیماً و بصراً قدیماً و بدین قدیمتین و ان هذه کلها ازلیة قديمة و هذا قول لم یسبقه الیه احدٌ من مفتعلی التوحید فضلاً عن اهل الاسلام » - این فقره را آقای شیخ الاسلام زنجانی دامت برکاته برای نگارنده استنساخ و مرحت کرده اند. رجوع کنید نیز بشهرستانی ص ۶۶ - ۶۷

و «کسب» (۱) و «کلام نفسانی» (۲) که هر سه از مقالات و موضوعات شخصی ابوالحسن اشعری است و شیخ ابواسحاق در ردّ این مقالات بر قائلین بآن اقوال تاخه و کسب و کلام نفسانی را «هذیان» خوانده است.

امام ابوالحسن اشعری در سال ۲۶۰ تولّد یافته و تا حدود چهل سالگی یعنی تا اوایل قرن چهارم در حلقهٔ درس ابوعلی جبائی حضور بهم میرسانده و از معتزله پیروان او بوده و از این تاریخ بعد از استاد خویش جدا شده و مقالاتی مخصوص بخود انتشار داده و مذهب اشعری را درست کرده است.

از این جمله معلوم میشود که تا حدود ۳۰۰ هجری بلکه تا مدّتی بعد از آن نیز هنوز اشاعره آنقدر ها قوّت نگرفته و آراء خاصّه ایشان انتشار پیدا نکرده بوده که کسی برّد آنها پیردازد و از جمله شواهد این قضیه یکی آنکه در فهرست تألیفات کلامی ابوسعید نوبختی و ابومحمد حسن بن موسی هیچ کتاب با اشاره‌ای بر ردّ عقاید اشعری دیده نمیشود و اشعری که بایشان در یک زمان میزیسته گویا در اّیام حیات آن متکلمین که از ۳۱۰ هجری متجاوز نیست هنوز چنانکه باید آراء خود را منتشر نساخته بوده است و باقرب احتمالات این کار را در قسمت اخیر از عمر خود یعنی بین سنّین ۳۱۰ و ۳۲۴ کرده است.

ردّ عقاید اشعری بدو سبب ابواسحاق نوبختی لابد بعد از این اّیام صورت گرفته است و اگر زمان او بعد از زمان اشعری نباشد بهر حال از دورهٔ اخیر عمر او جلوتر

(۱) مسئلهٔ ثالثه، مقصد سابع - بعضی از علمای کلام عجایب این فنّ را سه میدانستند: قول بطفره از نظام (شهرستانی ص ۳۸) و قول باحوال از ابوهاشم جبائی (شهرستانی ص ۵۷) و قول بکسب از ابوالحسن اشعری (شهرستانی ص ۶۸ - ۶۹) و یکی از شعرا در این باب گفته است:

مِمَّا يُقَالُ وَلَا حَقِيقَةً تَحْتَهُ مَقُولَةٌ تَدُّوْهُ إِلَى الْأَنْهَامِ
الْكُسْبُ عِنْدَ الْأَشْعَرِيِّ وَالْحَالُ عِنْدَ دَالِ الْهَاشِمِيِّ وَطَفَرَةُ النَّظَامِ

(منهاج السنّة ج ۱ ص ۱۲۷)

و در مصراع دوم بیت دوم شاید صحیح الّهشمی باشد بجای الهاشمی و آن منسوب است بابوهاشم که نام فرقهٔ طرفدار عقاید او بوده است (رجوع کنید بشهرستانی ص ۵۴ و انساب سمعی f-96b).

(۲) مسئلهٔ سادسه، مقصد خامس، شهرستانی ص ۶۸.

نیست و بهر حال چنانکه از اشارات علامه حلی در انوارالملکوت برمی آید عصر شیخ ابواسحاق مدّتها بر زمان علم الهدی سیدمرتضی (۳۵۵-۴۳۶) و ابوالحسین محمدبن علی بصری معتزلی (متوفی سال ۴۳۶) متقدّم است و این دو متکلم بزرگ بعضی از آراء صاحب یاقوت را قبول و بعضی را ردّ کرده اند.

رابعاً بشرحیکه خواهیم گفت مؤلف یاقوت بنقض قول مشهور ابوبکر محمد بن زکریای رازی در باب لذّت پرداخته و باین جهت نیز عصر او لااقلّ از زمان محمد زکریا که در ۳۲۰ فوت کرده نمیتواند جلوتر باشد.

اختصار کتاب یاقوت و اشکال فهم مطالب و غایت ابجاز آن نیز دلیل قدمت آن است و چنین برمی آید که این کتاب قبل از کتب مبسوط کلامی امامیه تألیف شده و از نمونه هائی است که بعدها شیخ مفید و سیدمرتضی و شیخ طوسی مؤلفات مبسوط خود را بسپاق آن برشته تألیف آورده اند.

در خاندان نوبختی يك نفر ابراهیم نام هست و او پدر احمد بن ابراهیم و ابوجعفر عبدالله بن ابراهیم است و احمد بن ابراهیم منشی شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بوده و بابرادرش در موقع رحلت شیخ ابوجعفر عمری نایب دوّم امام غایب که در ۳۰۴ یا ۳۰۵ اتفاق افتاده حیات داشته اند (۱). آری این ابراهیم پدر احمد و ابوجعفر عبدالله همان مؤلف کتاب الیاقوت است؟ این مسئله اگرچه محال نیست ولی مستبعد مینماید زیرا که زمان این ابراهیم بر ۳۰۴ و ۳۰۵ هجری متقدّم است و معلوم نیست که او تاّ یام انتشار مقالات اشعری و رواج مذهب او حیات داشته بوده است تا بتواند کتاب یاقوت را در آن دوره تألیف و اقوال اشاعره را نقض کند.

انوارالملکوت

تا آنجا که اطلاع در دست است اوّل کسیکه کتاب یاقوت را شرح کرده ابن ابی الحدید معتزلی است و لابد غرض او از این شرح تقریر و تأیید افکار معتزلی خود و ردّ بعضی از مقالات امامیه در مسائل کلامی بوده است چنانکه عین همین روش را در شرح نهج البلاغه و شرح کتاب التّریبۃ الی اصول الشّریعۃ (۲) تألیف علم الهدی سیدمرتضی

اتخاذ کرده ولی شرح ابن ابی الحديد چنانکه گفتیم در دست نیست و شرحی که خوشبختانه بدست ما رسیده از علامه حلی است که انوار الملکوت فی شرح الیاقوت نام دارد و یک قسمت از عین مقدمه آن کتاب که در ۶۸۴ تألیف شده این است :

«.... وقد صنف العلماء فی ذلك كثيراً من المبسوطات واطنبوا القول فيه بكتب مختصرات و مطولات الا انهم لم یسلموا من زیع فی تلك الایرادات و لم یخلصوا من خطأ فی بعض الاعتقادات وقد صنفنا فی ذلك كتباً متعدّدة اوضحنا فيها سبیل الرشاد و هدینا الى طریق السداد نرجوا فيها ذخراً للمعاد و قد صنف شیخنا الاقدم و استاذنا الاعظم ابو اسحق ابراهیم بن توبخت قدس الله روحه الزکیّة و نفسه العلیّة مختصراً سَمَّاه الیاقوت قد احتوی من المسائل علی اشرفها و اعلاها و من المباحث علی اجلها و اسناها الا انه صغیر الحجم کثیر العلم مستصعب علی الفهم فی غایة الایجاز و الاختصار بحيث یعجز عن حلّه اولو الانظار فرأینا ان نضع هذا الکتاب الموسوم بانوار الملکوت فی شرح الیاقوت علی ترتیبه و نظمه موضعاً لما التبس من مشکلاته مبیناً لما استبهم من معضلاته مع زیادات لم توجد فی هذا الکتاب .»

علامه حلی در شرح کتاب الیاقوت چنانکه خود میگوید نه تنها نظم و ترتیب کتاب شیخ ابو اسحاق را حفظ کرده بلکه در ابن کار عین عبارات مؤلف را ابتدا نقل و بعد شرح نموده است و درباره ای موارد رأی مؤلف اصل کتاب را نیز که نزدیک بمشرب معتزله است نیز ذرقت و عقیده خود را که حاصل اجتهادات متکلمین امامی بعد از شیخ ابو اسحاق مثل شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی و خواجه نصیر الدین طوسی و امثال ایشان است در مقابل ایراد کرده است .

کتاب الیاقوت تا حدّیکه نگارنده اطلاع دارد قدیمترین کتاب کلامی است که از فرقه امامیه در دست و موجود است و برای آنکه ترتیب مباحث کلامی متکلمین امامی در آن با مفهوم شود فهرست مطالب آنرا بشکلی که علامه حلی در انوار الملکوت آورده است عیناً نقل میکنیم :

مقصد اول در نظر ، شامل ۱۳ مسئله :

- مسئله ۱ - در ماهیت نظر ؛
 - « ۲ - در وجوب آن ؛
 - « ۳ - در اینکه نظر مفید علم است ؛
 - « ۴ - در وجوب عقلی آن ؛
 - « ۵ - در اینکه نظر اولین واجبات است ؛
 - « ۶ - در دلیل ؛
 - « ۷ - در اینکه آیا دلیل سمعی بقنهایی مفید علم هست یا نه ؛
 - « ۸ - در ضبط استدلال با دلایل سمعی ؛
 - « ۹ - در حد علم ؛
 - « ۱۰ - در تقسیم علم ؛
 - « ۱۱ - در مغایرت علم بدلیل با علم بمداول و دلالت ؛
 - « ۱۲ - در اینکه نظر مولد علم است ؛
 - « ۱۳ - در اینکه معارف برای ما مقدور است .
- مقصد ثانی در جوهر و عرض ، شامل ۱۰ مسئله :**

- مسئله ۱ - در تعاریف جوهر و عرض و جسم ؛
 - « ۲ - در جزء لایتجزی ؛
 - « ۳ - در تماثل اجسام ؛
 - « ۴ - در جواز خلّو اجسام از طوم و الوان و روایح ؛
 - « ۵ - در اینکه اجسام سرئی است ؛
 - « ۶ - در اثبات خلّو ؛
 - « ۷ - در تعریف حرکت ؛
 - « ۸ - در تعریف سکون ؛
 - « ۹ - در اینکه حصول حرکت و سکون بمعنی نیست ؛
 - « ۱۰ - در محال بودن انتقال و بقاء برای اعراض .
- مقصد ثالث در احکام جواهر ، شامل ۴ مسئله :**

- مسئله ۱ - در حدوث اجسام ؛
- « ۲ - در ابطال تسلسل ؛
- « ۳ - در شبهه خصم و رد آن ؛
- « ۴ - در عدم ابدیت عالم .

مقصد رابع در موجودات ، شامل ۷ مسئله :

- مسئله ۱ - در اینکه وجود نفس ماهیت است ؛

- « ۲ - در اینکه معدوم چیزی نیست ؛
- « ۳ - در تقسیم موجود بقدیم و محدث ؛
- « ۴ - در اینکه قدیم را بهوثر نمیتوان اسناد داد ؛
- « ۵ - در تقسیم موجود بواجب و ممکن ؛
- « ۶ - در خواص واجب بذات خود ؛
- « ۷ - در خواص ممکن بذات خود .

مقصد خامس در اثبات صانع و توحید و احکام آن ، شامل ۱۹ مسئله :

- مسئله ۱ - در اثبات صانع ؛
- « ۲ - در قدرت او ؛
- « ۳ - در علم او ؛
- « ۴ - در حیات او ؛
- « ۵ - در اینکه صانع سمیع و بصیر است ؛
- « ۶ - در اینکه او مرید است ؛
- « ۷ - در اینکه او متکلم است ؛
- « ۸ - در اینکه ذات باری تعالی غنی است ؛
- « ۹ - در نفی معانی و احوال ؛
- « ۱۰ - در اینکه خداوند جسم و جوهر و عرض نیست ؛
- « ۱۱ - در اینکه خداوند در هیچ چیزی نمی گنجد ؛
- « ۱۲ - در اینکه خداوند در غیر خود حلول نمیکند ؛
- « ۱۳ - در محال بودن قیام حوادث بذات باری تعالی ؛
- « ۱۴ - در محال بودن رؤیت خداوند ؛
- « ۱۵ - در قدرت خداوند بر هر مقدوری ؛
- « ۱۶ - در علم خداوند بهر معلومی ؛
- « ۱۷ - در اینکه خداوند تعالی یگانه است ؛
- « ۱۸ - در ابطال ماهیت ؛
- « ۱۹ - در حدوث کلام خداوند تعالی .

مقصد ششم در استناد صفات خداوندی بوجوب او، شامل ۵ مسئله :

- مسئله ۱ - در اینکه مؤثر بذات خود واجب الوجود است ؛
- « ۲ - در سلب عرضیت و جسمیت از او ؛
- « ۳ - در اینکه برای خداوند صفتی زاید بر ذات نیست ؛
- « ۴ - در محال بودن ورود تغییر بر او ؛
- « ۵ - در اینکه خداوند تعالی ذاتاً مبتهج است .

مقصد سابع در عدل ، شامل ۵ مسئله

- مسئله ۱ - در تحسین و تقبیح عقلی ؛
 « ۲ - در اینکه خداوند تعالی فاعل فعل قبیح نیست ؛
 « ۳ - در اینکه بنده خود فاعل افعال خویش است ؛
 « ۴ - در اینکه خداوند تعالی اراده قبیح نمیکند ؛
 « ۵ - در اموری که از افعال بوجود می آید .
- مقصد ثامن در آلام و اعواض ، شامل ۸ مسئله :

- مسئله ۱ - در وجوه قبح آلام ؛
 « ۲ - در وجوه حسن آلام ؛
 « ۳ - در فعل الم از طرف صائم و وجوه حسنه آن ؛
 « ۴ - در ابطال قول بکریه و تناسخیه ؛
 « ۵ - در اثبات عوض برای خدای تعالی ؛
 « ۶ - در انتصاف ؛
 « ۷ - در انقطاع عوض ؛
 « ۸ - در عدم عوض بهبه و ابراء .
- مقصد ناسع در افعال قلوب و نظایر آن ، شامل ۱۲ مسئله

- مسئله ۱ - در حد علم ؛
 « ۲ - در جواز تعلق علم بدو معلوم ؛
 « ۳ - در اختلاف پیدا کردن علوم باختلاف معلومات ؛
 « ۴ - در مباحث متعلق باراده ؛
 « ۵ - در ابطال کلام نفس ؛
 « ۶ - در حد لذت و الم ؛
 « ۷ - در ماهیت قدرت ؛
 « ۸ - در اینکه قدرت قبل از فعل است ؛
 « ۹ - در تعلق قدرت بدو امر ضد یکدیگر ؛
 « ۱۰ - در متعلق بودن قدرت ؛
 « ۱۱ - در اینکه قدرت موجب فعل نیست ؛
 « ۱۲ - در اینکه قدرت باقی نمی ماند .
- مقصد عاشر در تکلیف ، شامل ۴ مسئله

- مسئله ۱ - در شرط آن ؛
 « ۲ - در ماهیت انسان ؛
 « ۳ - در بیان حسن تکلیف ؛
 « ۴ - در محال بودن تکلیف ملائطاتی ؛

مقصد حادی عشر در الطاف ، شامل ۵ مسئله :

- مسئله ۱ - در حد الطاف ؛
- « ۲ - در وجوب آن ؛
- « ۳ - در اینکه فعل قبیح با لطف جایز نیست ؛
- « ۴ - در اینکه از خداوند تعالی فعل عقاب در صورت منع لطف پسندیده نیست ؛
- « ۵ - در اصلاح در دنیا .

چهار مسئله در توحید :

- مسئله ۱ - در اینکه خداوند تعالی از روز ازل عالم بوده است ؛
 - « ۲ - در اینکه خداوند تعالی از ازل فاعل بوده است ؛
 - « ۳ - در اینکه خداوند تعالی از ازل زنده بوده است ؛
 - « ۴ - جواب بکلام هشام بن العکم در باب علم خداوند .
- ### مقصد ثانی عشر در جواب اعتراضات مخالفین در باب توحید و عدل
- شامل ۶ مسئله :

- مسئله ۱ - در جواب اعتراضات بقدرت ؛
- « ۲ - در تحقیق معنی سمیم و بصیر ؛
- « ۳ - در تحقیق معنی مرید ؛
- « ۴ - در ابطال قدمت کلام ؛
- « ۵ - در ابطال دلیل اشاعره در باب رؤیت ؛
- « ۶ - در جواب شبهه مجزئه در خصوص تحسین و تقبیح و غیره ؛

مقصد ثالث عشر در وعد و وعید ، شامل ۱۱ مسئله :

- مسئله ۱ - در وجوب سمعی ثواب و عقاب ؛
- « ۲ - در ابطال احباط ؛
- « ۳ - در اینکه عقاب فاسق منقطع میشود ؛
- « ۴ - در اثبات شفاعت ؛
- « ۵ - در عدم وجوب قبول توبه ؛
- « ۶ - در اینکه توبه واجب است ؛
- « ۷ - در اینکه توبه از يك عمل زشت با وجود عدم توبه از عمل زشت دیگری صحیح است ؛
- « ۸ - در اینکه مؤمن کافر نمیشود ؛
- « ۹ - در ماهیت ایمان و اینکه مؤمن با وجود ارتکاب فسق باز مؤمن خوانده میشود ؛
- « ۱۰ - در اثبات صراط و میزان و غیر آنها که بطریق نقل بما رسیده است ؛
- « ۱۱ - در جواب اعتراضات مخالفین در خصوص وعد و وعید .

مقصد رابع عشر در نبوات، شامل ۲۰ مسئله :

- مسئله ۱ - در جواز بعثت ؛
- « ۲ - در شرایط معجزه ؛
- « ۳ - در اثبات نبوت پیغمبر اسلام ؛
- « ۴ - در جواز ظهور کرامات ؛
- « ۵ - در اینکه انبیاء از ملائکه اشرفند ؛
- « ۶ - در ردّ اعتراضات بر نبوت ؛
- « ۷ - در اعاده و امکان آن ؛
- « ۸ - در بقای جواهر ؛
- « ۹ - در اسر بعثت و نهی از منکر ؛
- « ۱۰ - در آجال ؛
- « ۱۱ - در اسماء ؛
- « ۱۲ - در ارزاق ؛
- « ۱۳ - در بیان عصمت انبیاء ؛
- « ۱۴ - در ردّ بر یهود ؛
- « ۱۵ - در ردّ بر نصاری ؛
- « ۱۶ - در ردّ بر منجمین و طیبیین ؛
- « ۱۷ - در ابطال قول ثنویّه ؛
- « ۱۸ - در ردّ بر مجوس ؛
- « ۱۹ - در ردّ بر بت پرستان ؛
- « ۲۰ - در ردّ بر غلاة .

مقصد خامس عشر در امامت، شامل ۱۲ مسئله :

- مسئله ۱ - در وجوب امامت ؛
- « ۲ - در وجوب عصمت ؛
- « ۳ - در باقی صفات امام ؛
- « ۴ - در وجوب نصّ ؛
- « ۵ - در جواب باعتراضات مخالفین در باب مسائل فوق ؛
- « ۶ - در تعیین امام ؛
- « ۷ - در جواب باعتراضات مخالفین ؛
- « ۸ - در نصّ خفی ؛
- « ۹ - در تحقیق در اعتراضات مخالفین ؛
- « ۱۰ - در نصوص دالّ بر امامت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ؛
- « ۱۱ - در امامت بقیّه اثمه دوازده گانه ؛
- « ۱۲ - در حکم مخالفین .

کتاب الباقوت با وجود شرح ابن ابی الحدید تا عصر علامه میان طایفه امامیه چندان مشهور نبوده و پس از آنکه انوار الملکوت انتشار یافته توجه بآن کتاب و مؤلف آن زیاد شده و انتخاب و شرح مطالب و نقل اقوال شیخ ابو اسحاق معمول گردیده است. از آنجمله بعد از علامه خواهر زاده او سید عمید الدین عبد المطلب حسینی حلی (۶۸۱-۷۵۴) انوار الملکوت را شرح کرده و بیت مؤلف اصلی یعنی ابو اسحاق و شارح یعنی علامه حلی محاکمه نموده است^(۱) و شیخ شهاب الدین اسماعیل بن شیخ شرف الدین ابی عبدالله عودی عاملی از ادبا و شعرای جبل عامل که قبل از ۱۰۹۷ سال تألیف کتاب امل الآمل میزیسته در ارجوزه‌ای کتاب الباقوت را منظوم ساخته^(۲) و یکی دیگر از فضلاء امامیه از شرح باقوت منتخباتی ترتیب داده بوده است^(۳).

کتاب الابتهاج

شیخ ابو اسحاق نوبختی تألیف دیگری نیز در یکی از مباحث کلامی داشته است باسم کتاب الابتهاج که خود در کتاب باقوت بآن اشاره می‌کند و علامه حلی میگوید که این کتاب بدست ما نرسیده است.

موضوع این کتاب اثبات لذت و سرور و ابتهاج برای ذات باری تعالی است که جمیع متکلمین آنرا نفی میکرده و حکما بر خلاف در اثبات آن سعی داشته اند و شیخ ابو اسحاق در این مسئله بر خلاف متکلمین امامی و غیر امامی با حکما موافقت کرده است. حکما می‌گویند که: «هر خیری مؤثر است و ادراک مؤثر از آنجهت که مؤثر است حب است و حب و قتیکه بحد افراط رسید از آن بعشق تعبیر میشود. چون ادراک بحد کمال رسید و مدرک در ادراک خیر اشد در جات را پیدا کرد عشق بسر حد کمال میرسد و ادراک تمام که در این مورد مقصود از آن ادراک کمال خداوند یعنی کمال حقیقی منحصر

(۱) روضات الجنات ص ۳۷۵ (۲) آمل الآمل ص ۴۲۸ (ذیل رجال استرآبادی) و ص ۷ (ذیل رجال ابو علی). در این دو چاپ هر دو اسم شاعر با اشتباه احمد چاپ شده در صورتیکه در نسخه خطی امل الآمل متعلق بنکارنده که از روی نسخه خط مؤلف سال ۱۲۰۵ استنساخ شده و در کتاب کشف الحجب و الأستار (ص ۲۸) اسماعیل مذکور است (۳) بحار الانوار ج ۲۶ ص ۱۷۳.

بفرد است صورت تمامیت نمی یابد مگر آنکه بوصول تام مقرون باشد؛ پس عشق کامل با وصول کامل توأم و حاصل آن منتهی درجه لذت و ابتهاج است و عشق حقیقی عبارت باشد از ابتهاج بتصور حضور ذات آن چیزی که مورد عشق قرار گرفته. خداوند تعالی از ادراك ذات و کمال خود لذت میبرد چه ادراك کمال یا لذت است و یا موجب لذت. خدای تعالی کاملترین موجودات و ادراك او اکمل ادراکات یعنی در حدّ عشق حقیقی است و اینکه عالم را خلق کرده بجهت التذافی است که از این فعل میبرده و با اینکه قبل از خلقت عالم از این جهت که خود را با بجماد جهان قادر میدانسته ملتذّ بوده باز چون لذت فعل از لذت قدرت قوی تر است عالم را خلق فرموده و در اخبار نبوی نیز دلایلی بر اثبات سرور برای ذات باری تعالی هست (۱)»

این قول یعنی اثبات سرور و لذت برای خدای تعالی چنانکه گفتیم قول حکماست با این تفاوت که ایشان بجای لذت و سرور که از کلمات متعارفه و مورد استعمال آن بیشتر انسان است احتراز نمیکرده و بجای آن کلمه «ابتهاج» را بکار میبرده اند ولی جمهور متکلمین با ایشان در این باب موافقت نداشته و اثبات آنرا در حکم اثبات نقصی برای خداوند تعالی میدانستند و میکفتمند که لذت از توابع اعتدال مزاج باشد و نسبت دادن آن بخداوند که فاقد متبوع آن یعنی مزاج است درست نیست بعلاوه اگر لذت را قدیم با حادث بگیریم در شقّ اول با ازلیت خداوند منافات پیدا میکند و در شقّ ثانی خداوند را محلّ حوادث قرار میدهد.

با وجود این اعتراض اکثریت متکلمین باز حکما و معدودی از اهل کلام با اعتراضات فوق جواب گفته و بوسیله ادله عقلی و نقلی با اثبات سرور و ابتهاج بلکه غم و الم برای ذات باری تعالی پرداخته اند و ابو سعید از قدمای معتزله باستناد بعضی از آیات قرآنی سرور و غم و رشک و اسف را برای خداوند ثابت میدانسته ولی سایر متکلمین آنها را بوجوه دیگر تأویل مینموده اند و حجّة الاسلام امام محمد غزالی از متکلمین

اشعری از کسانی بوده است که اثبات لذّت را برای خداوند جایز می دانسته است (۱) و ابن ابی الحدید که کتاب دیگر شیخ ابواسحاق نوبختی یعنی کتاب الباقوت را شرح کرده بوده در باب مبحث لذّت و الم و نسبت آن بحضرت سبحان نظری داشته و رساله ای جداگانه در آن باب نوشته بوده (۲) که در دست نیست و احتمال کلمی دارد که این رساله او نیز شرح کتاب الابتهاج شیخ ابواسحاق و از قبیل ردّ آراء او بوده است . ابواسحاق نوبختی در کتاب الباقوت در مبحث لذّت و الم و اثبات ابتهاج برای ذات باری تعالی قول مخصوص ابوبکر محمد بن زکریّا بن یحیی طبیب و حکیم رازی معروف را که بقول اصحّ در ۳۲۰ فوت کرده در باب لذّت نقل و ردّ میکند و اگر چه اسم محمد زکریّا در متن کتاب الباقوت مذکور نیست ولی علامه حلی در شرح کتاب بتعلّق آن رأی بمحمد زکریّا اشاره مینماید و رأی محمد زکریّا که در این باب از طرفداران فورون لذی (۳)، از فلاسفه متشکک یونانی در قرن سوم قبل از میلاد، بوده معروف و در کتب دیگر نیز باسم او مضبوط است (۴) .

ناصر خسرو که در کتاب زادالمسافرین مکرّر اقوال محمد زکریّا را نقض کرده در ردّ قول او در خصوص لذّت می گوید: « این مرد [یعنی محمد زکریّا] باغازمقالت گفتست که لذّت حسی چیزی نیست مگر راحت از رنج و رنج نیز چیزی نیست مگر بیرون شدن از طبیعت و لذّت چیزی نیست مگر باز آمدن بطبیعت و باز آمدن طبیعت نباشد مگر سپس از رنج و بیرون آمدن از آن . » (۵)

این قول با رأی حکمای اوایل و متکلمین معتزلی موافقت نداشته چه ایشان می گفتند که: « الم ادراک منافی یا منافی و لذّت ادراک ملایم است . » (۶) ابواسحاق نوبختی در این باب در کتاب الباقوت می نویسد: « الالم ادراک المنافی واللذّة ادراک الملائم ، وليس الخلاص عن الالم كلذّة المبصر مبتدأً لصورة جميلة . »

(۱) ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۷ . (۲) ایضاً ج ۱ ص ۴۷۵ .
(۳) Pyrrhon (۴) مختصر الذول ص ۷۷ و قفطی ص ۲۶۰ و زاد المسافرین ناصر خسرو ص ۲۴۱ - ۲۴۴ (۵) زاد المسافرین ص ۲۴۱ (۶) تعریفات جرجانی ص ۱۵ و ۸۳ و مجمع البحرین ص ۲۴۸ .

جزء اول این عبارت تعریف لذت و الم است مطابق رأی جمهور حکما و معتزله و جزء بعد از آن قول محمد بن زکریاست که ابواسحاق با آوردن شاهی آنرا رد میکند و میگوید که لذت گاهی نیز بدون آنکه المی بر آن سابق شده باشد بوجود می آید چنانکه اگر صورتی زیبا بکسی بنماید بدون آنکه سابقاً دوچار درد اشتیاق شده باشد از دیدار آن لذت میبرد و در این صورت دیگر لذت راحت از رنج و خلاص از الم نیست. محمد زکریا مقاله ای جداگانه در شرح لذت نوشته بوده و میخواستنه است ثابت کند که لذت یکی از اقسام راحت و در ذیل آن داخل است (۱) و این مقاله پسند متکلمین و حکمای زمان او نیفتاده حتی در حیات او ابوالحسن شهید بن حسین بلخی حکیم و شاعر شیرین زبان فارسی، که قبل از رودکی شاعر یعنی قبل از ۳۲۹ و بقولی در ۳۲۵ فوت کرده، و در فلسفه از ابوالقاسم عبدالله بن احمد کهبی بلخی متکلم معتزلی معروف پیروی میکرده، آن مقاله را نقض نموده و محمد بن زکریا بر آن نقض شهید بلخی نقضی نوشته بوده است (۲).

این نکته یعنی ایراد رأی مخصوص محمد بن زکریا در باب لذت و درد آن از طرف ابواسحاق نوبختی نیز دلیل دیگری است بر آنکه مؤلف کتاب الیاقوت از مردم بعد از زمان محمد بن زکریا و بلافاصله از معاصرین او در قسمت اخیر زندگانش بوده است.

(۱) ابن ابی اصیبعه ج ۱ ص ۳۱۵ و زادالمسافرین ص ۲۳۵

(۲) الفهرست ص ۲۰۱ و فقطی ص ۲۷۵

فصل نهم

ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل

(مقتول در ۳۲۲)

وپرش

ابوالفضل یعقوب

ابوسهل اسماعیل بن علی متکلم معروف غیر از ابوالحسین علی که شرح حال او در ذیل احوال پدرش در فصل ششم مذکور شد پسر دیگری نیز داشته است که بمناسبت اقتدار در دستگاه خلافت و دخالت در کارهای دیوانی و اداری از برادر خود ابوالحسین علی مشهور تر شده است .

متأسفانه بمناسبت کمی اطلاعات مبسوط منظم راجع بشرح حال افراد متعدّد خاندان نوبختی و تعدّد اسامی مشترک در این خانواده تعیین نسب و زمان يك عده از آل نوبخت مشکل و تحقیق صحیح آن تقریباً غیر ممکن می نماید و راه برای حدس و تخمین و افتادن در خط اشتباه و خطا باز است بهمین علت با وجود تحمّل زحمت بسیار و صرف نظر دقت و احتیاط باز چندان اطمینان نداریم که در این مرحله یعنی پیوستن نسب بعضی از افراد غیر مشهور خاندان نوبختی بمشاهیر قبل از ایشان از خبط مصون مانده باشیم . تعیین صحت یا سقم بعضی از این فقرات که ما آنها را از ناچاری بحدس و گمان درست کرده ایم میسر نخواهد شد مگر با بدست آمدن معلومات دیگری و در آن صورت رساله حاضر که در حکم زمینه ای جهت تحقیق تفصیلی این موضوع است تکمیل و بیاری و همت فضایی دیگر اشتباهات آن رفع خواهد گردید .

در میان آل نوبخت يك نفر دیگر باسم اسحاق بن اسماعیل بن نوبخت هست که از اصحاب

حضرت امام ابوالحسن علی بن محمد الهادی (۲۱۴ - ۲۵۴) بوده است (۱) و این شخص

(۱) رجال استرآبادی ص ۵۱ و رجال تفرشی ص ۳۹ و غیره بنقل از رجال طوسی که بطبع رسیده است .

البته نمیتواند همین ابوبعقوب اسحاق بن اسماعیل بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت مقتول در ۳۲۲ موضوع این فصل باشد چه از زمان رحلت حضرت امام دهم تا سال قتل ابوبعقوب اسحاق بن اسماعیل قریت هفتاد سال فاصله است و محال است کسیکه پدرش ابوسهل اسماعیل در موقع رحلت امام دهم ۱۷ ساله بوده (تاریخ نوگدا ابوسهل اسماعیل چنانکه گذشت در سال ۲۳۷ اتفاق افتاده) پسرش از اصحاب آن حضرت باشد.

این اسحاق بن اسماعیل بن نوبخت که مؤلفین کتب رجال او را از اصحاب حضرت امام هادی شمرده اند کسی دیگر نمیتواند باشد مگر اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت پسر اسماعیل ندیم ابونواس و جامع دیوان و اخبار او که احوالش را در ضمن ترجمه پسران ابوسهل بن نوبخت ذکر کردیم و این اسحاق بن اسماعیل پسری نیز داشته است بنام یعقوب که مرزبانی او را یعقوب بن اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت ذکر میکند و ابوا بومحمد حسن بن موسی متکلم معروف (متوفی در یکی از سنین بین ۳۰۰ و ۳۱۰) معاصر بوده و ابومحمد از او خبری را راجع بابونواس نقل میکند که یعقوب از جدش اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت شنیده بوده^(۱) و گویا همین یعقوب بن اسحاق است که راوی يك خبر كوچك از اخبار حضرت امام هشتم است^(۲). چون مرزبانی تمام نسب او را یادآوری نموده دیگر شکی نمی ماند که او از شعبه دیگر آل نوبخت یعنی از فرزندان اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت است نه از شعبه اعقاب و اخلاف ابوسهل اسماعیل بن علی که همه فرزندان اسحاق بن ابی سهل بن نوبختند و البته باید متوجه بود که این یعقوب بن اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت غیر از ابوالفضل یعقوب بن اسحاق بن ابی سهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت است که در ذیل همین فصل باحوال و اشاره خواهیم کرد چه ابوالفضل یعقوب بن اسحاق پسر ابوبعقوب اسحاق موضوع این فصل است و چنانکه خواهیم گفت از عمال و کتاب دستگاه خلفا و از ممدوحین بحتری شاعر مشهور بوده.

(۱) الموشح ص ۲۷۴ (۲) مناقب ابن شهر آشوب ج ۵ ص ۹۵

آن اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت که از اصحاب حضرت هادی است غبار یعقوب که در فوق ذکرش گذشت گویا دویس دیگر هم داشته یکی بنام علی بن اسحاق بن اسماعیل راوی قسمتی از اخبار ابو نواس (۱) که بمناسبت نام جدش اسماعیل نمیتوان او را با علی بن اسحاق بن ابی سهل پدر ابوسهل اسماعیل متکلم مشهور یکی دانست، دیگری حسن بن اسحاق کاتب که دویسش احمد و محمد از رجال مقارن شروع غیبت صغری بوده اند و از کسانی هستند که حضرت قائم را قبل از غیبت دیده اند. (۲)

بعد از ذکر این مقدمات که بیان آنرا برای رفع خلط و التباس لازم میدانستیم می پردازیم بشرح حال ابو یعقوب اسحاق بن ابی سهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت که از مشاهیر کتّاب دربار خلفای عباسی و از ممدوحین جلیل بحرّی شاعر است.

اول باری که از ابن اسحاق بن اسماعیل ذکر می در تاریخ برای ما باقی مانده است در سال ۳۱۲ یعنی يك سال بعد از فوت پدرش ابوسهل اسماعیل است ولی مسلماً اسحاق و پدرش ابوالفضل یعقوب مدّتها قبل از این تاریخ از رجال معتبر و از عمال دیوانی و اعیان درباری بوده اند چه بحرّی که در ۲۸۳ یا ۲۸۴ فوت کرده هر دو را مدح گفته است و از یکی از مدایخ بحرّی چنین استنباط میشود که ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل در طرف عَوَاصِم (۳) و قَسْرَبَین مأمور بستی داشته و حدود قَسْرَبَین را او از وجود یک نفر متعدّی پاك و رعیت را آسوده و تفرقه حال مردم را که بحرّی نیز یکی از ایشان بوده بجمعیّت مبدّل ساخته و بعدل و میانه روی با ایشان معامله کرده است و ابیات ذیل اشاره باین نکات است:

اِنَّ الْعَوَاصِمَ قَدْ عُصِمْنَ بِأَبِيصٍ مَاضٍ كَصَدْرِ الْأَبْيَضِ الْمَسْلُولِ (۴)

(۱) اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۱۵۶ (۲) کمال الدین ص ۲۴۶

(۳) مقصود از عواصم مجموع قلاعی بوده است مابین حلب و انطاکیه بین منصرفات مسلمین و سرحدّ ممالک متعلّق بیدوسیّان و این قلاع برای مسلمین حکم پناهگاه را داشته است موقعی که از جهاد با عسویان بر میگشتند (۴) این ابیات از قصیده است در مدح ابویعقوب اسحاق که قسمتی از آنرا در صفحه ۶ - ۷ درج کرده ایم.

أَعْطَى الضَّعِيفَ مِنَ الْقَوِيِّ وَرَدَّ مِنْ
عَرَّ الدَّلِيلُ وَقَدْ رَأَى كَتْ تُشَدُّ مِنْ
وَرَحُصَتْ قَسْرَ بَنٍ حَتَّى أَهْنَيْتَ
وَكَمَعَتْ شِدْقُ الْأَكِيلِ الذَّرِبِ الشَّبَا
نَفْسِ الْوَحِيدِ وَ مِنَّةِ الْمَخْذُولِ
وَطُءٌ عَلَى نَفْسِ الْغَرِيزِ ثَقِيلِ
جَنَبَاتُهَا مِنْ ذَلِكَ الْبُرْطِيلِ
حَتَّى حَمَيْتَ جُزَارَةَ الْمَأْكُولِ
أَحْكَمْتَ مَا دَبَّرْتَ بِالتَّقْرِيبِ
وَالْتَّبَعِيدِ وَالتَّصْعِيبِ وَالتَّسْهِيلِ
لَوْلَا التَّيَّابُنُ فِي الطَّبَائِعِ لَمْ يَقُمْ
بُنْيَانُ هَذَا الْعَالَمِ الْمَجْبُولِ
قَوْلٌ يُتَرَجِّمُهُ الْفِعَالُ وَإِنَّمَا
يُتَفَهَّمُ التَّنْزِيلُ بِالتَّأْوِيلِ
مَاذَا نَقُولُ وَقَدْ جَمَعَتْ شَتَاتِنَا
وَ اتَّيَمْنَا بِالْعَدْلِ وَالتَّعْدِيلِ (۱)

و ابن مأمور بت ابويعقوب که متأسفانه معلوم نشد در چه موقع و برای انجام چه امری بوده است بقراین بایستی در اواخر عمر بحرری که ابن شاعر در آن ایام در همان حدود عواصم میزیسته و بسال ۲۸۳ یا ۲۸۴ در حلب یا در متبج مرکز عواصم فوت کرده اتفاق افتاده باشد.

از تاریخ فوت بحرری تا سال ۳۱۲ چنانکه اشاره کردیم دیگر هیچ اطلاعی از زندگانی ابويعقوب اسحاق نداریم. در سال ۳۱۳ موقعیکه مقتدر خلیفه ابوالقاسم عبدالله بن ابی علی محمد بن یحیی بن عبیدالله بن یحیی بن خاقان خاقانی را از وزارت انداخت و ابوالعباس احمد بن عبیدالله خصیبی را در تاریخ ۵ شنبه ۱۱ رمضان آن سال بجای او برگزید ابن وزیر جدید بمصادره ابوالقاسم خاقانی و عمال و کتّاب او پرداخت و از جمله ایشان یکی نیز ابويعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی بود که در حبس ابوالعباس خصیبی افتاد و محکوم بمرداخت مبلغی شد. (۲)

در ۱۱ ذی القعدة سال ۳۱۴ مقتدر خصیبی را از وزارت معزول کرد و

ابوالحسن علی بن عیسی بن جرّاح را باردیگر باین مقام برداشت و ابوالقاسم عبدالله بن محمد کلواذانی را بنیابت او منصوب نمود.

در ضمن مناظره‌ایکه بین خصیبی و علی بن عیسی در باب امور مالی در ابتدای وزارت ثانوی علی بن عیسی در گرفت وزیر جدید از خصیبی اموال کسانی را که در عهد وزارتش صادره شده بودند خواست، خصیبی گفت که صورت نوشته های صادره شدگان و کسانی که ضمانت یا کفالت پرداخت مالی را بعهده گرفته اند نزد هشام بن عبدالله متصدی دیوان صادرین است. هشام صورت عمّال و کتّابی را که عهده دار پرداخت مالی شده و در این خصوص نوشته سپرده بودند بعلی بن عیسی داد و از جمله این عمّال یکی نیز ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی بود که از قبل از وزارت دوم علی بن عیسی اموال نهروانات^(۱) را در ضمان خود داشت و مطابق تقریر هشام بن عبدالله مال کمتری برعهده او بود و او از ابتدای تعیین علی بن عیسی بوزارت تا موقعیکه وزیر جدید از شام بعراق آمد جز مبلغی ناچیز دیگر وجهی نپرداخته بود^(۲).

از این جمله معلوم میشود که اسحاق بن اسماعیل بعد از آنکه در عهد خصیبی یعنی مقارن رمضان ۳۱۳ محبوس و صادره شد باز بزودی عهده دار ضمان اموال نهروانات گردیده و تا اواخر وزارت او که چهارده ماه بیش طول نکشیده باین سمت باقی بوده است.

در سال ۳۱۵ بین خلیفه مقتدر و مونس المظفر خادم و سردار او وحشتی حاصل شد و مونس که مأمور سرحد روم شده بود بعزت این وحشت از آمدن بحضور خلیفه برای تودیع خودداری نمود و لشکریان و جمیع سرداران و حوashi و غلمان خلیفه دور او جمع شدند و مقتدر مجبور باستمالت او گردید ولی باز جماعتی از لشکریان او بهمان حال شورش باقی ماندند و از علل این امر یکی نیز آن بود که

(۱) مقصود از نهروانات سه طسوج نهروان اعلی و نهروان اوسط و نهروان اسفل است که در مشرق سواد و در کنار دجله بین بغداد و واسط واقع بوده اند.

(۲) تاریخ الوزراء صابی ص ۲۱۲.

پرداخت مخارج و کسان او را علی بن عیسی بابویه مقرب اسحاق بن اسماعیل نوبختی حواله داده و ابویعقوب آنرا رسانده بود. علی بن عیسی در اسحاق بن اسماعیل پیچید و او و کاتبش احمد بن یحیی جلخت و جمعی دیگر از یاران او را در بند انداخت و بعد از آنکه از اسحاق نوشته‌ای دایر بر پرداخت ۵۰۰۰۰ دینار از مالی که در زمان خود داشت گرفت او را از کار برداشت (۱) و اسحاق در این تاریخ عهده دار مال واسط بود. در روز سه شنبه ۱۵ ربیع الاول ۳۱۶ مقتدر علی بن عیسی را معزول کرد و مقام او را در شانزدهم آن ماه بکاتب خوش خط و ادیب بلیغ معروف ابوعلی محمد بن علی بن مقله که در این تاریخ ۴۲ سال بیش نداشت و اگذاشت و او را در ول قدم امر داد که مأمورین دیوانی را از مطالبه مصادرات و غرامات باز دارد او يك عده از عمالی را که قبل از او از کار خارج شده بودند بمشاغل سابق خود برگرداند، از آنجمله ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی را که علی بن عیسی معزول کرده بود بهمان ضمانت اعمال واسط و غیره برقرار نمود (۲).

از این تاریخ تا سال ۳۲۰ که سال نصب القاهر بالله بخلافت است باز از احوال اسحاق بن اسماعیل اطلاعی نداریم ولی از قراین معلوم است که دولت او روز بروز رو بترقی بوده تا آنجا که مقارن قتل مقتدر او از رجال صاحب نفوذ و توانای دربار محسوب میشده است.

پس از قتل مقتدر در ۲۸ شوال ۳۲۰ مونس المظفر و سایر رجال درباری خواستند کسی را بجانشینی او بردارند و رأی مونس بر سر مقتدر ابوالعباس احمد قرار گرفت ولی اسحاق بن اسماعیل با این رأی موافقت نکرد و گفت بعد از زحمت بسیار از شرّ خلیفه‌ای که مادر و خاله و خادمان بسیار داشت خلاص شدیم، برگشتن بهمان حال صالح نیست باید کسی را برگزینیم که بتدبیر کار خود و کار ما پردازد و بقدری در این رأی پافشاری کرد تا نظر مونس را از ابوالعباس احمد برگرداند و او را بران داشت که

ابومنصور محمد پسر المعتضد بالله را با لقب القاهر بالله بخلافت اختیار نماید^(۱).

قاهر در ابتدای امر بمصادره و ضبط اسباب مقتدر و املاک مادر او پرداخت و مادر او را و داشت که جمیع اموال خود را بدیوان وا گذارد و ابوالحسین علی بن عباس نوبختی را در فروش آنها وکیل نماید. مادر مقتدر از این کار امتناع کرد و گفت که او آن اموال را بر حرم کعبه و سرحدات اسلامی و ضعفا و مساکین وقف کرده باین جهت نمیتواند حال و قفیت را از آنها بردارد ولی املاک آزاد خود را برای فروش در اختیار علی بن عباس نوبختی میگذارد. قاضی عمر بن محمد و شهود دیگر بر رفع وقفیت از آن املاک در حضور قاهر شهادت دادند و قاضی علی بن عباس نوبختی را وکیل فروش آنها قرار داد و ابوطالب نوبختی و ابوالفرج احمد بن یحیی جلیخت و ابوبعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی را در فروش مستغلاتی که از مادر مقتدر دربغداد ضبط شده بود وکیل نمود^(۲). بعد از آنکه قاهر بخلافت نشست ابوعلی محمد بن علی بن مقله را که در فارس مأموریت داشت بوزارت اختیار نمود و با صلاحدید مونس قرار شد که تا این مقله ببغداد برسد ابوالقاسم کلواذانی از او نیابت کند.

ابوعلی در دهم ذی القعدة سال ۳۲۰ از شیراز رسید و زمام امور را در دست گرفت و بیعضی علل بر کلواذانی متغیر شد و او را توقیف و مصادره نمود و جماعتی از کتاب و عمال را که یکی از ایشان هم اسحاق بن اسماعیل نوبختی بود دستگیر کرد و همه را بابو عبدالله محمد بن خلف نیرمانی از عمال زبردست خود سپرد تا از ایشان اموالی را که بر عهده دارند مطالبه کند.

اسحاق بن اسماعیل و سایر محبوسین چون محمد بن خلف بقهر و شدت اقدام شهرت داشت بر جان خود ترسیدند و در صدد رهایی از چنگ او برآمدند.

اسحاق نوبختی بابو جعفر محمد بن شیرزاد از عمال دیوانی که از دوستان قدیم او

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۴۲ و سایر تواریخ در وقایع سال ۳۲۰

(۲) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۴۵

بود متوسل شد و ابو جعفر با ابن مقله در خصوص اسحاق گفتگو کرد، ابن مقله گفت ناچار باید او را در بند نگاه دارم چه او در عهد مقتدر در ادای مالی که بایستی بهارون بن غریب^(۱) برساند کوتاهی کرده و او را رها نمیکنم تا اینکه با من نیز همان دستان را بکار نبندد سپس حاجبی از دربانان وزارت را با ابو جعفر همراه کرده پیش اسحاق فرستاد. همینکه چشم اسحاق بر آن حاجب افتاد فریاد بر آورده در دامن ابو جعفر آویخت و از او خواست که پیش مونس برود و از او دست ندارد مگر اینکه اسحاق را از چنگال آن دیوانه یعنی محمد بن خلف نیرمانی خلاص کند. ابو جعفر پیش مونس رفت و آنقدر الحاح کرد تا او یکی از رجال درباری را پیش ابوعلی بن مقله فرستاد که با اسحاق را آزاد سازد و با او را از دست محمد بن خلف نجات داده پیش مونس بفرستد. ابوعلی چاره‌ای ندید جز آنکه دعوت مونس را اجابت کند و متوجه کار اسحاق باشد. ابو عبدالله بریدی نیز در این ضمن تدبیر خود و برادران خویش را از چنگ محمد بن خلف رهاوند و در ضمن اسحاق بن اسماعیل را هم از مهمله نجات داد و جمعاً در یک روز از حبس رهایی یافتند^(۲) و کمی بعد ابن مقله اسحاق را احضار کرد و از او نوشته گرفت که در هر ماه قمری ۲۰۰۰ دینار بدیوان برساند و بهمان طرز که در عهد مقتدر خلیفه در این خصوص عمل میکرد تعهد خود را انجام برساند و از پسران بریدی نیز خطی دایر بر پرداخت ۴۵۰۰ دینار گرفت^(۳).

وزارت ابن مقله در عهد قاهر نه ماه و سه روز بیشتر طول نکشید و پس از او این مقام در غرة شعبان ۳۲۱ نصیب ابو جعفر محمد بن قاسم بن عبدالله بن وهب گردید. ابن وزیر ابو جعفر محمد بن شیرزاد را که در کار استخلاص اسحاق کوشیده و مدتی بر او داشت توقیف نمود و از او مال بسیار مطالبه کرد. اسحاق بیاس آن خدمت بداد ابو جعفر بن شیرزاد دوست قدیمی خود رسید و پیش ابو جعفر وزیر از او توسل کرد و با سپردن نوشته‌ای بخط ابن شیرزاد دایر بقبول پرداخت ۲۰۰۰۰ دینار او را از بند وزیر نجات داد و بخانه خود فرستاد^(۴).

(۱) پسر خال مقتدر خلیفه و از سرداران و امرای عهد او

(۲) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۴۹-۲۴۸ (۳) ایضاً ج ۵ ص ۲۵۳ (۴) ایضاً ج ۵ ص ۲۷۰

اسحاق نوبختی در عهد وزارت ابو جعفر محمد بن قاسم قدرت فوق العاده و در مزاج او نفوذ زیاد پیدا کرد به علاوه چون شخصاً املاک و حوالی فرات را در زمان داشت و از اعیان بغداد و صاحب املاک و ثروت بسیار بود با بزرگان عهد خود حتی با خلیفه نیز در توانگری رقابت مینمود. بهمین جهت شخص او مثل بعضی دیگر از بزرگان نوبختی این عصر ملجأ مغضوبین و معزولین محسوب میشد و او بین ایشان و وزیر را اصلاح میکرد.

یکی از مشهورترین خانواده هائی که در این ایام در کارهای خلافت دخیل و بمناسبت کفایت و زیرکی اهمیت فوق العاده بهم رسانده بودند خانواده بریدی بود که از مدتها پیش ضمانت مال بصره و اهواز را در عهده داشتند مخصوصاً در دوره وزارت های ابن مقله رونق کار ایشان زیاد تر شد چه یکی از ایشان که ابو عبدالله احمد بن محمد بن یعقوب بن اسحاق بریدی نام داشت علی رغم علی بن عیسی در نصب ابن مقله بوزارت مقتدر در سال ۳۱۶ سعی بسیار کرد و در نتیجه دادن ۲۰۰۰۰ دینار رشوه باین مقله از او فرمان خراج اهواز را برای خود و فرمان بعضی اعمال دیگر آن ناحیه را هم برای دو برادرش ابویوسف یعقوب و ابوالحسین علی گرفت و این ابو عبدالله بریدی از جمله مردمان متهور بی باک و مکار و داهی روزگار بود و او و برادرانش دوبار هر دو دفعه متعاقب عزل ابن مقله از وزارت مورد مصادره قرار گرفتند. بار اول در سال ۳۱۸ بود که مقتدر ایشان را تحت الحفظ ببغداد خواست و از سه برادر ۴۰۰۰۰ دینار مطالبه کرد و غرض او از مطالبه این مقدار آن بود که لااقل مقداری از آنرا بپردازند پسران بریدی تمام آن مبلغ را تأذیه نمودند و سرکار خود برگشتند، بار دوم در تاریخ سال ۳۲۱ بعد از فرار و استتار ابن مقله بود در عهد خلافت قاهر. چون ابن مقله از ترس قاهر پنهان شد پسران بریدی نیز خود را مخفی کردند و ابو جعفر محمد بن قاسم یکی از رفقای ایشانرا مأمور اهواز و بصره نمود. اسحاق بن اسماعیل نوبختی بین ایشان و وزیر واسطه شد و از او امان گرفت و پسران بریدی از استتار بیرون آمدند. بعد وزیر را واداشت که با خلیفه در خصوص پسران بریدی گفتگو کند و باو بفهماند که مصلحت

در برگرداندن ایشان ببصره و اهواز است. وزیر این مشورت را پذیرفت و با خلیفه در آن موضوع گفتگو کرد و قاهر را در تحصیل مال زیاده‌تر از قبل ایشان تطمیع نموده قاهر باجابت مسئول او وعده داد و گفت که در موقع باین کار اقدام خواهیم کرد.

خلیفه پس از شور بایکی از اطبای دربار مصمم شد که ابوالعباس خصبی را بوزارت بر دارد و ابوجعفر وزیر و پسران بریدی و اسحاق نوبختی را دستگیر نماید ولی برای آنکه اموالی را که وزیر وعده گرفتن آنها را داده بود از میان نرود مصمم شد که ابتدا وزیر را بگرفتن اشخاصیکه تعهد پرداخت مال کرده‌اند وادارد و ایشانرا بخانه خود بخواند و همینکه این نقشه انجام گرفت وزیر را نیز محبوس سازد.

قاهر باین خیال یکی از خادمان خود را بخانه ابوجعفر وزیر فرستاد تا پسران بریدی و اسحاق نوبختی را که گمان میکرد در آنجا هستند دستگیر نماید. پسران بریدی قبلاً بوسیله جاسوسان خود از واقعه خبر شدند و پیش از رسیدن خادم قاهر خود را پنهان کردند. خادم خلیفه بخانه اسحاق رفت و بپنهان آنیکه بخلیفه خبر داده‌اند که اسحاق جماعتی از کنیزکان سازنده و خواننده را در اندرون خود مخفی کرده بتفتیش منازل او پرداخت^(۱) و بایشان امر داد که با او سوار شده بخدمت خلیفه بشتابند. اسحاق بعد از آنکه از واقعه آگاه شد چون گمان نمیکرد که غرض آزار شخص او باشد بکنیزکان خود دستور داد که اگر خادم خلیفه در طلب سازندگان آمد مانع اونشوند و بگذارند تا مأموریت خود را بانجام رساند و خود بمنزل وزیر رفت. خادم خلیفه بلافاصله بمنزل وزیر آمد و اسحاق را دستگیر نموده بزندان فرستاد.

خلیفه مأمورین دیگری بتفتیش خانه‌های پسران بریدی و اسحاق نوبختی فرستاد و ایشان منازل اسحاق را در نوبختیه و کنار دجله جستند، حرم و پسران او تسلیم شدند و کاتب او ابوعبدالله احمد بن علی کوفی دستگیر گردید و قاهر علی بن عیسی را بجای اسحاق نوبختی براعمال واسط و املاکی که از فرات مشروب میشدند مأموریت داد.^(۲)

(۱) قاهر با اینکه خود بشرب شراب و سماع اغانی و مصاحبت کنیزکان سازنده حریص بود در سال ۳۲۱ شرب شراب و نبیدهای دیگر را حرام کرد و خوانندگان را اعم از زن یا مرد دستگیر و تبعید نمود. (۲) تجارب‌الامم ج ۵ ص ۲۷۰ - ۲۷۱

ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی در نصب قاهر بخلافت و واداشتن مونس باین کار در حقیقت در خون خود سعی میکرد و چه پس از دو سال از این مقدمه قاهر ناسپاس اسحاق را بطرزی زشت کشت و حق نعمت کسی را که بر او مثنی بآن بزرگی داشت زیر پای کفران گذاشت.

ابو منصور محمد قاهر قبل از آنکه بخلافت برسد میخواست کنیزکی رتبه نام را که بزبائی و خوشی آواز معروف بود بخرد، اسحاق نوبختی بادادن قیمتی بیشتر او را خرید و ابومصور محمد از این بابت آزرده خاطر شد و کینه اسحاق را در دل گرفت و عین همین قضیه در خصوص خرید کنیزکی دیگر بین قاهر و ابوالسرایا نصر بن حمدان اتفاق افتاده بود.

قاهر در سال ۳۲۲ تصمیم بقتل ابوالسرایا و اسحاق نوبختی گرفت و خود بر سر چاهی که میخواست آن دو بیچاره را در آن سرنگون کند آمد. اسحاق را مقبذ بر سر چاه آوردند و زنده در آن گودال انداختند سپس ابوالسرایا را نیز حاضر کرده خواستند در آن چاه فرو کنند. ابوالسرایا هر قدر تضرع کرد نتیجه نداد. از ناچاری بشاخه نخلی که در نزدیکی چاه بود چسبید، مأمورین دست او را بریدند تا شاخه رها شد و او را در چاه فرو کرده آنرا تا سطح زمین از خاک انباشتند^(۱) و زندگانی بیچاره اسحاق که در عصر خود از اعیان متشخص و از رجال معتبر خاندان نوبختی بود باین وضع فظیع خاتمه یافت و این حرکت بعموم کسانی که در اختیار قاهر بخلافت سعی کرده بودند فهماند که مرتکب چه خطی شده اند و بالاخره هم در نتیجه بروز همین قبیل اعمال شدید از قاهر کمی بعد او را از خلافت انداختند و ابوالعباس احمد پسر مقتدر را با لقب الرّاضی بالله در تاریخ جادی الاولی سال ۳۲۲ بجای او نصب کردند.

☆

☆☆

از پسر ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل یعنی ابوالفضل یعقوب از هیچ راهی

اطلاع نداریم جز بوسیلهٔ مدایحی که به‌حتری شاعر در حق او گفته و چه‌ون تاریخ این مدایح قبل از سنهٔ ۲۸۳ سال فوت به‌حتری است و دیگر هیچ‌ذکری از او در تواریخ دیده نمی‌شود محتمل است که در همان اوقات فوت کرده و عهد اقتدار پدر خود را درک ننموده باشد.

در دیوان به‌حتری دو مدیحه از این شاعر در حق ابوالفضل یعقوب موجود است یکی قصیده است که مقداری از اشعار آنرا در فصل اول این کتاب نقل کرده‌ایم، دیگر قطعه است که این شاعر در موقع ناخوشی او گفته و این دو بیت از آن قطعه است:

تَفْدِيكَ أَنْفُسَنَا اللَّاتِي نَضُنُّ بِهَا مِنْ مَوْلِمَاتِ الَّذِي تَشْكُو وَأَوْصَابِهِ
لَسْتُ الْعَلِيلُ الَّذِي عُدَّاهُ تَكْرِمَةٌ بَلِ الْعَلِيلُ الَّذِي أَصْبَحْتَ تُكْمِنِي بِهِ (۱)

(۱) دیوان به‌حتری ص ۱۹۲ - اشاره است بابوالفضل که کنیهٔ یعقوب بن اسحاق باشد.

فصل دهم

ابوالحسین علی بن عباس

(۲۴۴ - ۳۲۴)

و پسرش

ابو عبدالله حسین

(وفاتش در ۳۲۶)

ابوالحسین علی بن عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت از شعبه دیگر خاندان نوبختی است که سلسله نسب او در ابو سهل بن نوبخت با نسب فرزندان و اعمام ابوسهل اسماعیل بن علی متکلم معروف بیکدیگر می پیوندد باین شکل که از پسران متعدّد ابوسهل بن نوبخت دوتن یکی اسماعیل دیگری اسحاق ناآنجا که بماطلاع رسیده است صاحب خانواده معتبری شده اند ؛ اسحاق پدر علی بن اسحاق و جدّ پدری ابوسهل اسماعیل و برادرش ابوجعفر محمد و جدّ امی ابو محمد حسن بن موسی است . برادر او اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت دو پسر داشته یکی عباس که پدر ابوالحسین علی موضوع این فصل و جدّ اعلای ابوالحسن موسی بن حسن بن محمد بن عباس معروف بابن کبریاء است که در فصل سیزدهم باحوال او اشاره خواهد شد دیگری اسحاق پدر یعقوب و علی و حسن که ذکرشان در فصل پیش گذشت .

ابوالحسین علی بن عباس از بزرگان کتّاب اعیان و شعرای بغداد و از مردمان کریم و ادب پرور معاصر ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی است و بین ابن دوتن که پدر ایشان یعنی عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت (پدر ابوالحسین علی) و علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت (پدر ابو سهل اسماعیل) پسر عمّ بیکدیگر محسوب میشده اند رابطه یگانگی برقرار بوده و ابوالحسین علی بدیده احترام در ابوسهل اسماعیل که در عهد خود بزرگ خاندان نوبختی و رئیس فرقه امامیه بشمار میرفته مینگریسته و او را بنظم مدح می گفته است .

ابو الحسین علی در شعر و ادب شاکرد دو نفر از بزرگترین شعرای تازی زبان یعنی بختی و ابن الرومی است که هر دو از مخصوصین بنی نو بخت و از مداحان و پروردگان خوان این خاندانند و او در حیات این دو شاعر قسمتی از اخبار و اشعار ایشانرا جمع کرده و آنها را بطریق روایت بدیگران منتقل نموده است (۱).

ابن التّدم ذکر او را در ردیف منشیان شاعر می آورد و میگوید که دفتر شعر او بدویست ورقه میرسیده (۲) و بشهادت ذهبی و ابوبکر محمد بن یحیی صولی (وفاتش در ۳۳۵ یا ۳۳۶) صاحب کتاب الاوراق و شاکرد ابوسهل اسماعیل بن علی که از معاصرین اوست و با او در بک شهر میزیسته سخنان منظوم و نیکو و روان بوده است (۳). باقوت این قطعه را از اشعار او در حق ابوسهل اسماعیل بن علی موقعیکه ابوسهل دوائی آشامیده بوده است نقل میکند:

يَا مُحَيِّ الْعَارِفَاتِ وَالْكَرَمِ وَ قَاتِلِ الْحَادِثَاتِ وَالْعَدَمِ
كَيْفَ رَأَيْتَ الدَّوَاءَ أَغَبَّكَ اللَّهُ شَفَاءَ بِهِ مِنْ السِّقَمِ
لَيْنٌ تَخَطَّطَ إِلَيْكَ نَائِبُهُ حَطَّطَ بِقَلْبِي ثِقْلًا مِنَ الْأَلَمِ
شَرِبْتُ فِيهَا الدَّوَاءَ مُرْتَجِيًّا دَفَعَ آدَى مِنْ عِظَامِكَ الْعِظَمِ
وَالدَّهْرُ لَا بَدَّ مُجِدِّثَ طَبِيعًا فِي صَفْحَتِي كُلِّ صَارِمٍ خَدِمِ (۴)

دیگر از اشعار او قطعه ذیل است که آنرا ابواسحاق حصری قیروانی در زهرالآداب

نقل کرده:

إِنْ يَخْدِمُ الْقَلَمُ السَّيْفَ الَّذِي خُضِعَتْ لَهُ الرِّقَابُ وَدَانَتْ خَوْفُهُ الْأُمَمُ
فَالْمَوْتُ وَالْمَوْتُ لَا شَيْءَ يُغَالِبُهُ مَا زَالَ يَتَّبَعُ مَا يَجْرِي بِهِ الْقَلَمُ

(۱) معجم الادباء ج ۵ ص ۲۲۹ و تاریخ الاسلام ذهبی f. 36a (نسخه کتابخانه ملی پاریس).

(۲) الفهرست ص ۱۶۸

(۳) تاریخ الاسلام f. 36a و کتاب الاوراق f. 103a (نسخه کتابخانه ملی پاریس).

(۴) معجم الادباء ج ۵ ص ۲۲۹

يَذَاقُصِي اللَّهُ لِلَا قَلَامُ مَذْبُورِيَّتْ إِنَّ السُّيُوفَ لَهَا مَذْأُرُهُفَتْ حَدْمُ
و ابو الطیب احمد بن حسین متنبی (۳۰۳-۳۵۴) شاعر مشهور در معارضة
با مضمون این قطعه ابو الحسن نوبختی قطعه ذیل را که در واقع مضمون آن مقلوب
مضمون شعر ابو الحسن است میگوید:

مَا زِلْتُ أَصْحِكُ أَبْلَى كُلَّمَا نَظَرْتُ إِلَى مَنْ اخْتَصَبَتْ أَخْفَافُهَا بِدَمٍ
أَسِيرُهَا بَيْنَ أَصْنَامٍ أَشَاهِدُهَا وَلَا أَشَاهِدُ فِيهَا عَقَّةَ الصَّغَمِ
حَتَّى رَجَعْتُ وَأَقْلَامِي قَوَائِلُ لِي أَلْمَجْدُ لِسَيْفٍ لَيْسَ الْمَجْدُ لِلْقَلَمِ
أَكْتُبُ بِنَا أَبَدًا بَعْدَ الْكِتَابِ بِهِ فَإِنَّمَا نَحْنُ لِلْأَسْيَافِ كَالْحَدَمِ (۱)

قطعه ابو الحسن علی بن عباس نوبختی را بعضی از رواة بنام ابو الحسن علی بن
عبّاس بن الرّومی استاد ابو الحسن نوبختی نقل کرده‌اند و این اشتباه نتیجه اتفاق اسم
نوبختی و ابن الرّومی و اسم پدران ایشان است که هر دو علی بن عباس بوده‌اند (۲) و کنیه
آن دو شاعر نیز بهم شبیه است و شاید همین نکته هم یکی از علل عدم توافق مؤلفین
در باب کنیه علی بن عباس نوبختی باشد که آنرا بعضی ابو الحسن و بعضی دیگر ابو الحسن
نوشته‌اند و ما به علی که ذیلاً خواهیم گفت ابو الحسن را ترجیح دادیم.

از زندگانی اداری ابو الحسن نوبختی آنچه اطلاع داریم آنست که در سال ۳۱۷
موقعیکه مقتدر خلیفه بار دیگر بخلاف بر قرار گردید و ابوعلی بن مقله را بوزارت
بر گرداند چون برای پرداخت وظیفه لشکریان مال فراهم نداشت جامه‌های موجود
در خزانه و بعضی از املاک خود را بمعرض فروش گذاشت و از طرف خود علی بن
عبّاس نوبختی را وکیل فروش آنها قرارداد (۳) و قاهر خلیفه نیز چنانکه گفتیم در سال
۳۲۰ موقعیکه املاک سیده مادر مقتدر را میخواست بفروش بزرساند او را واداشت

(۱) از قصیده‌ای بطلع: حَتَّامُ نَحْنُ نَسَارَى التَّجَمُّ فِي الظُّلَمِ وَمَا سُرَاهُ عَلَى خُفٍّ وَلَا قَدَمِ
در مرتبه ابوشجاع فامک (متوفی سال ۲۵۰) رجوع کنید بدیوان متنبی طبع شیخ ناصب یازجی
ص ۵۴۶ - ۵۴۰ (۲) زَهْرُ الْأَدَابِ ج ۲ ص ۱۲۷ (۳) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۰۰

که علی بن عباس نوبختی را در فروش آنها وکیل نماید^(۱).

وفات علی بن عباس نوبختی را صولی در وقایع سال ۳۲۴ و مدت عمر او را نزدیک بهشتاد مینویسد ولی ذهبی که عین عبارات یاقوت را در معجم الادباء نقل کرده آنرا در سال ۳۲۷ (بحرّوف) ذکر میکند در صورتیکه در نسخه چاپی معجم الادباء این تاریخ ۳۲۹ (برقم) بطبع رسیده و گویا اختلاف مابین روایت ذهبی و متن مطبوع معجم الادباء ناشی از روش ناپسندیده ایست که ناشر این کتاب در تبدیل حروف سنوات برقم اختیار کرده و همین علت اغلاط زیاد از این راه در معجم الادباء چاپی راه یافته است. بهر حال در تاریخ وفات علی بن عباس نوبختی قول صولی که از معاصرین و معاصرین اوست بر گفته دیگران ترجیح دارد و همین جهت هم ما آنرا اختیار نمودیم. کنیه علی بن عباس را نیز یاقوت ابوالحسن مینویسد (اگر بشود بصحت نسخه چاپی اطمینان کرد) ولی ابن الندیم آنرا ابوالحسن قید کرده و چون علی بن عباس پسری بنام ابوعبدالله حسین داشته و زمان ابن الندیم هم متقارب بعصر اوست قول ابن الندیم بصحت نزدیکتر است.

آل نوبخت و بختری

ابوعباد و ولید بن عبید بختری (۲۰۶-۲۸۳) شاعر بزرگ چنانکه تا کنون چند بار اشاره کرده ایم مثل ابونواس و ابن الرومی از مداحان آل نوبخت و از مختصّین و معاصرین ایشان بوده و چند نفر از آن خاندان مثل ابوعقوب اسحاق بن اسماعیل و ابوالفضل یعقوب بن اسحاق بن اسماعیل را مدح گفته است. در میان آل نوبخت ابوالحسن علی و پسرش ابوعبدالله حسین گویا بیشتر بجمع آوری اشعار و اخبار او توجه داشته اند و ابوالحسن علی در جوانی از بختری و ابن الرومی اخذ ادب و شعر میکرده و بمناسبت طبع شاعری و تعلق بآداب و شعر اخبار و اشعار این دو شاعر را فراهم می آورده است. ابوالفرج اصفهانی یکی از حکایات راجع ببختری را که علی بن عباس نوبختی برای عمّ او حکایت کرده بوده در کتاب الاغانی روایت میکند^(۲) و ابواسحاق قیروانی حکایت

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۴۵ و صفحه ۱۸۷ از همین کتاب (۲) الاغانی ج ۱۸ ص ۱۶۹

دیگری در همین باب در زهرالاداب آورده و آن در واقع درس کوچکی است که بختی در ادب بابوالحسین علی بن عباس داده موقعیکه قطعۀ مشهور ابونواس مطرح بحث بوده است .

صولی روایت کرده است که روزی ابونواس باجمعی از یاران از مداین میگذشتند ، بسابط (بلاش آباد) فرود آمدند و در ایوان کسری وارد شده در مکانی خوش ، آثار جماعتی را دیدند که قبل از ایشان در آنجا اجتماعی داشتند ، پنج روز در آنجا ماندند و آیام را بشرب شراب گذراندند سپس از ابونواس خواستند که آن حال را وصف کند و ابونواس گفت :

و دَارِ نَدَامَى عَطَّلُوهَا وَ ادْلُجُوا	بِهَآ اَثَرُ مِنْهُمُ جَدِيدٌ وَ دَارِسُ
مَسَاحِبُ مَنْ جَرَّ الزَّقَاقَ عَلَى الثَّرَى	وَ اَصْفَاؤُ رِيحَانٍ جَنِيٍّ وَ يَابِسُ
وَلَمْ اَر مِنْهُمْ غَيْرَ مَا شَهِدَتْ بِهِ	بِشَرْقِي سَابَاطُ الدِّيَارِ الْبَسَاسِ
حَبَسْتُ بِهَا صَحْبِي فَجَمَعْتُ شَمْلَهُمُ	وَ اِنِّي عَلَيَّ امْتَالٍ تِلْكَ لِحَابِسُ
اَقَمْنَا بِهَا يَوْمًا وَ يَوْمًا وَ ثَالِثًا	وَ يَوْمًا لَهُ يَوْمُ التَّرْحَلِ خَامِسُ
تُدَارُ عَلَيْنَا الرَّاحُ فِي عَسَجِدِيَّةٍ	حَبَّتْهَا بِأَنْوَاعِ النَّصَاوِيرِ فَارِسُ
قَرَارُتْهَا كِسْرِي وَ فِي جَنَبَاتِهَا	مَهْيَ تَدْرِيبُهَا بِالْقَسِيِّ الْفَوَارِسُ
فَلِلرَّاحِ مَا زَرَّتْ عَلَيْهَا جِيُ وَ بُهَا	وَ لِلْمَاءِ مَا دَارَتْ عَلَيْهَا الْقَوَانِسُ (۱)

علی بن عباس نوبختی میگوید که : « بختی بمن گفت که میدانی ابونواس مضمون بیت سوّم این قطعه را از کجا گرفته ، گفتم نه ، گفت از این بیت ابوخرّاش :

(۱) این اشعار را یکی از شواهد میل ابونواس بایران و آداب ایرانی گرفته اند (اخبار ابی نواس ج ۱ ص ۳۸-۳۹) و جاحظ میگوید که هیچکس در ایراد این مضمون بر ابونواس سبقت نچسته است و در این معنی تقدّم او ثابت است (زهر الاداب ج ۳ ص ۱۰۸) .

و لَمْ آذِرْ مَنْ أَلْقَى عَلَيْهِ رِدَاءَهُ سَوِيَّ أَنَّهُ قَدْ سَلَّ عَنْ مَاجِدٍ مَخْضٍ (۱)
گفتم معنی این دو بیت مختلف است، گفت با اینکه معنی مختلف است باز روش
کلام یکی است، (۲).

خطیب بغدادی نیز يك قطعه از اخبار بختی را بچند واسطه از ابو عبد الله
حسین بن علی نوبختی نقل کرده است (۳).

آل نوبخت و ابن الرومی

ابوالحسن علی بن العباس بن الرومی شاعر شیعی مذهب معروف نیز بشرحیکه
سابقاً گذشت از پروردگان آل نوبخت و از مداحان ایشان است و بیشتر اختصاص
او بابوسهل اسماعیل بن علی و برادرش ابوجعفر محمد کاتب و بابو یعقوب اسحاق بن
اسماعیل و پسر این شخص یعنی ابوالفضل یعقوب بن اسحاق بوده و داستان مداحی
او را از این جماعت بیشتر ذکر کرده ایم.

ابوالحسن علی بن عباس نوبختی پدش ابن الرومی نیز شاگردی کرده بهمین وسیله
يك قسمت از اخبار و اشعار ابن شاعر را بمعاصرین خود منتقل نموده است.

ابن الرومی در مدایحی که از آل نوبخت گفته مکرر بخششها و مرحمت های
ایشان را در حق خود متذکر شده و از آنجمله در التماس کسائی از ابوجعفر محمد بن
علی خطاب باو میگوید:

عَجَائِبُ هَذَا الدَّهْرِ عِنْدِي كَثِيرَةٌ قِيَابُنَ عَلِيٍّ لَا تَزِدُنِي عَجَائِبًا
عَلَيْنَا بِنِعْمَاكُمْ مِنَ اللَّهِ أَنْعُمٌ فَلَا تَجْعَلُونَهَا بِالْجَفَاءِ مَصَائِبًا (۴)

(۱) أَبُو جَرَّاشِ خُوَيْلِدِ بْنِ مَرْقٍ الْهَذَلِيُّ از شعرائی اوایل اسلام است که در عهد خلیفه ثانی وفات
یافته (الشعر و الشعراء ص ۴۱۸) و این بیت از قطعه ایست که او در مرثیه برادرش عروه سروده و
تمام آن مرثیه در زهر الآداب قیروانی (ج ۳ ص ۱۵۹) و شرح دیوان حماسه ابی تمام (ج ۲ ص
۱۴۳-۱۴۵) و بعضی از ابیات آن در الشعر و الشعراء و دیوان حماسه بختی (ص ۲۵۶) موجود
است. (۲) تاریخ بغداد ج ۱۴ ص ۴۴۷

(۳) زهر الآداب ج ۳ ص ۱۰۸. (۴) دیوان ابن الرومی ص ۱۸۲ طبع کامل کیلانی

و در قصیده ای دیگر خود را خادم آل نوبخت و ابوجعفر محمد بن علی را در غیبت و حضور منعم خود میخواند (۱). با این حال جای تعجب است که آقای لوئی ماسین یون از یک جمله از عبارات مروج الذهب که ما سابقاً قسمتی از آنرا در شرح حال ابوسهل اسماعیل نقل کردیم چنین نتیجه گرفته است که ابوسهل بمسموم ساختن ابن الرومی متهم بوده است (۲). برای دفع این تهمت بی اساس از ساحت ابوسهل تمام عبارت مروج الذهب را عیناً نقل میکنیم:

مسمودی بعد از ذکر وفات ابوالحسن قاسم بن عبیدالله بن سلیمان بن وهب وزیر خلیفه مکتفی که مردی خونریز و عظیم الهیة بود و نقل قتل عبدالواحد بن موفق بدست او و نسبت مسموم ساختن ابن الرومی بوزیر مزبور میگوید:

« ولابن الرومی اخبار حسان مع القاسم بن عبیدالله و ابی الحسن علی بن سلیمان الاخفش النحوی و ابی العباس الزجاجی النحوی و کان ابن الرومی الاغلب علیه من الاخلاط السوداء و کان شرهما نهما وله اخبار تدل علی ما ذکرناه من هذه الجمل مع ابی سهل اسماعیل بن علی الذوبختی و غیره من آل نوبخت (۳) ».

این عبارت بهیچوجه نمی فهماند که ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی در امر مسموم کردن ابن الرومی شرکت داشته و یا بآن نسبت، متهم بوده است بعلاوه حکایت ابن الرومی و قاسم بن عبیدالله از حکایات مشهوره تاریخی است و در هیچ کتابی ذکر اینکه ابوسهل نوبختی هم در قتل ابی الرومی اندک دخالتی داشته و یا لااقل بآن متهم بوده موجود نیست.

(۱) دیوان ابن الرومی ص ۱۹۲

(۲) Passion d'al-Hallâdj, p. 147, note.

(۳) مروج الذهب ج ۷ ص ۲۳۳ (چاپ فرنک)

ابو عبدالله حسین بن علی
(پسر ابوالحسن علی بن عباس)

متوفی سال ۳۲۶

ابو عبدالله حسین بن علی پسر ابوالحسن علی بن عباس مذکور نیز از منشیان و عمال دیوانی است که در پنج شش سال آخر عمر خود اهمیت و اعتبار فوق العاده پیدا کرده و در بغداد در عصری که شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نیز نفوذ و اقتدار بسیار داشته از رجال درجه اول آن شهر و قائم مقام وزراء گردیده است.

اطلاع ما بر احوال ابو عبدالله حسین نوبختی منحصر است بهمین پنج شش سال اخیر از دوره عمر او در صورتیکه از قرائن معلوم میشود که او قبل از این تاریخ نیز در ردیف منشیان و کتاب در بعضی ولایات مخصوصاً در حدود واسط و اعمال آن از جانب امرا و رجالی که ضمانت مشاغل مهمه دیوانی آن حدود را از طرف دارالخلافه بر عهده میکرد فتنه نیابت میکرد است چنانکه مدتی در زیر دست ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی کار میکرد^(۱) و قبل از قتل هارون بن غریب پسر خال مقتدر خلیفه یعنی پدش از سال ۳۲۲ اعمال واسط و «صلح» و «مبارک» آن ناحیه را بنیابت از جانب او اداره مینموده است و ابن اعمال همانهاست که آنها را سابقاً ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی در ضمان خود داشت و قاهر پس از دستگیری او آنها را در سال ۳۲۱ بابوالحسن علی بن عیسی واکذاشته بود.

در سال ۳۲۲ که خلافت بالراضی بالله رسید ابو یوسف بعقوب بریدی اعمال مزبور را در ضمان خود گرفت و ابو عبدالله حسین بن علی را که قبلاً اداره آن اعمال را از جانب هارون بن غریب عهده دار بود بنیابت از طرف خود در واسط باقی گذاشت^(۲). حسین بن علی نوبختی معلوم نیست چه مدتی تاریخ در خدمت ابوسف بریدی باقی بوده، همینقدر معلوم است که او در سال بعد یعنی در ۳۲۳ در دستگاه ابوبکر محمد بن

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۳۶۲

(۲) تكملة تاريخ الطبری f. 57a (نسخه کتابخانه ملی پاریس).

رائق از منشیان مخصوص او شده و بدشمنی با خاندان بریدی قیام نموده و بتدریج درپیش محمد بن رائق ترقی و نفوذ فوق العاده حاصل کرده است.

ابوبکر محمد و برادرش ابواسحاق ابراهیم پسران رائق غلام معتضد خلیفه اند و مقتدر در سال ۳۱۷ بعد از آنکه بار دیگر بخلافت برقرار گردید شرطه بغداد را در عهده ایشان گذاشت و آن دو برادر در این عمل از خود امتحانی خوب دادند و تا سال ۳۱۸ در شغل مزبور باقی بودند.

در سال ۳۱۹ مقتدر این دو برادر را بحکومت بصره و اداره اعمال آن منصوب کرد ولی کمی بعد موقعی که مونس المظفر مقتدر را بخارج کردن یاقوت و پسرش محمد مجبور نمود و ایشان در روز چهارشنبه هشتم رجب ۳۱۹ از بغداد خارج گردیدند و مونس بر مقتدر استیلا یافت او پسران رائق را خواسته بدربانی خلیفه گماشت و ایشان از مونس تشکر کرده باین مقام برقرار گردیدند ولی خلیفه چندی بعد آن مقام را از ایشان گرفته باردیگر بیاقوت و گذاشت.

در سال ۳۱۹ بین مونس و خلیفه کدورت حاصل شد و مونس که با محمد بن یاقوت رقابت دیرینه داشت و خلیفه او را شرطه و محتسبی بغداد و پدرش یاقوت را شغل دربانی داده بود از خلیفه خواست که محمد بن یاقوت و پدرش را از کار باز دارد، مقتدر از ناچاری قبول کرد و مجدداً ابوبکر محمد بن رائق و برادرش ابواسحاق ابراهیم را بشغل حجابت گماشت و ایشان کمی بعد ضمانت اعمال واسط را از دیوان برعهده گرفتند و در جنگی که منتهی بقتل مقتدر در سال ۳۲۰ شد بکمال خلیفه شرکت کردند.

بعد از قتل مقتدر و فرار سرداران سپاه او پسران رائق نیز با هارون بن غریب و محمد بن یاقوت بطرف واسط گریختند و در این ضمن محمد بن یاقوت و منشی او ابواسحق محمد بن احمد قرابطی اسکافی (۲۸۱-۳۵۷) باستبداد پرداختند و باروای دیگر مخصوصاً پسران رائق بخوشتی رفتار نکردند و همین مسئله محمد بن یاقوت را درپیش چشم سرداران دیگر منفور کرد تا آنکه در سال ۳۲۱ ابو عبدالله بریدی که

با ابوعلی بن مقله وزیر خلیفه جدید یعنی القاهر بالله سابقه دوستی داشت از اختلافی که مابین سران سپاهی مقتدر پیش آمده بود استفاده کرده از وزیر قشونی گرفت و بمدد آن سپاهیان و بحیله و تدبیر صف اتحاد عاصیان را در هم شکست و با دادن حکومت بصره بپسران رائق ایشانرا از محمد بن یاقوت جدا کرد و محمد بن یاقوت تسلیم شد و کمی بعد ابن مقله امر داد که املاک پسران رائق را که توقیف کرده بودند آزاد کنند.

پسران رائق در آخر خلافت قاهر در حدود بصره و اهواز متدرجاً استیلا و قدرت فوق العاده بهم رساندند و جمیع اعمال آن حدود را تحت امر خود درآورده از جانب خویش باطراف مأمورین فرستادند.

بعد از آنکه راضی بخلافت نشست ابوبکر محمد بن رائق را بسمت درباری اختیار نمود و محمد از اهواز بواسط آمد و اعمال اهواز را ابن مقله در عهده پسران بریدی قرار داد.

ورود محمد بن رائق بواسط مقارن شد با لشکر کشی ابوالحسن علی بن بویه دیلمی بآن حدود و تسخیر شهر واسط، ابن رائق از آن شهر خارج و علی بن بویه پس از شکست دادن محمد بن یاقوت بآن شهر داخل گردید (۳۲۲).

بعد از مصالحه علی بن بویه با خلیفه و برگشتن او بفارس محمد بن رائق بار دیگر متقلد اعمال «معاون» در واسط و بصره گردید و در این دوره بود که ابوعبدالله جسن بن علی نوبختی را منشی خود ساخت و تدبیر امور خویش را در کف کفایت آن مرد که با هنر انشاء و نیکی فطرت کفایت اداره و کار دانی را نیز جمع داشت قرار داد ولی چون روز بروز بتدبیر او رونق کار ابن رائق زیاده تر میشد حسد دیگران نیز بر ضد منشی او شدت می یافت و کسی که بیش از همه در این راه سعی داشت ابوعبدالله احمد بن علی کوفی کاتب سابق ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی و نعمت پرورده او بود که پس از قتل منعم خود در خدمت ابواسحاق قرار بطی کاتب

محمد بن یاقوت داخل شده بود و چون در سال ۳۲۳ ابوعلی بن مقله وزیر بتدبیر محمد بن یاقوت و برادر او را بحبس انداخت ابو عبدالله کوفی خود را در خدمت ابوالحسین پسر وزیر داخل کرد و در شمار منشیان او درآمد.

در همین سال موقعی که ابوعلی بن مقله بموصل رفت و پسر خود ابوالحسین را را در بغداد جای خود قرارداد ابو عبدالله کوفی بملازمت او باقی بود ولی میخواست از دربار خلافت و دستگاه وزارت دوری جوید و چون در همین اثنا کاغذی از ابو عبدالله بریدی از اهواز رسید مشعر بر عدم امکان فرستادن مال مقررری بدیوان، ابو عبدالله کوفی همینکه ابوالحسین وزیر را از این بابت خشنماک دید مضمون مراسله ابو عبدالله بریدی را در چشم ابوالحسین عظیم جلوه داد و داوطلب شد که شخصاً باهواز رود و مالی عظیمی جمع آورده ببغداد برگردد. ابوالحسین کاغذی در نپذیرفتن عذر ابو عبدالله بریدی باو نوشت و مأموریت ابو عبدالله کوفی را با اطلاع او رساند و کوفی نیز بعد از فرستاده شدن نامه وزیر باهواز رفت و چون از ابو عبدالله بریدی وحشت داشت در صدد برآمد که با اظهار دشمنی نسبت بدشمنان او از دست او محفوظ ماند باین جهت بیدگویی از ابن مقله وزیر و خرابی اوضاع دربار خلیفه پرداخت و از آن جمله گفت که ابن مقله در واگذاری واسط و بصره بمحمد بن رائق عایدات آن نواحی را از بین برده و مسؤول خرابی این کار و شوکت روز افزون ابن رائق منشی و مدبر امور او یعنی ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی است. ابو عبدالله بریدی بعزت دشمنی که بین خاندان او و ابو عبدالله نوبختی بروز کرده بود ابو عبدالله کوفی را در دفع او مورد ملاحظت قرارداد و باو قول داد که در برانداختن نوبختی از هیچگونه مساعدت مالی باو مضایقه ننماید و برای انجام این نقشه ابو عبدالله کوفی را معاشر و مشاور خود ساخت. ابو عبدالله کوفی مدت یک سال در پیدش ابو عبدالله بریدی بعزت و احترام تمام ماند و در تمام این ایام هم او صرف استیصال سه نفر از بزرگانی که براو حق نعمت داشتند شد یعنی چون مردی جاه طلب و بلند پرواز بود در ابوعلی بن مقله و پسرش

ابوالحسن و ابو عبدالله نوبختی که بزرگترین رجال دولت در آن زمان بودند پیچید و بالاخره هم هر سه را مستأصل کرد.

اما محمد بن رائق در واسط و بصره روز بروز مقتدر تر میشد و چون در این اوان ابوبکر محمد بن یاقوت نیز در حبس مرده و حریفی پر زور مانند او از میان رفته بود بیشتر بر استبداد خود می افزود تا آنجا که قشونی فراوان کرد خود جمع کرد و يك دسته ارلشکریان مرداو یح بن زیار را که بریاست بجکم بعد از قتل او بی سر مانده بودند بوعده احسان پیش خود خواند و بحکم را بر ایشان ریاست داد و آن جماعت را در خدمت گرفت و بحکم بدستور ابن رائق عده دیگری نیز از افراد دیلم و ترك را بواسط خوانده ایشانرا نیز تحت حکم ابن رائق آورد و ابن رائق باستظهار این سپاهیان در سال ۳۲۴ رسماً از فرستادن مالی که بر عهده و ضمان خود داشت بدارالخلافه استنکاف نمود و پیغام داد که خود برای مصارف لشکری بآن مال احتیاج دارد.

ابو علی بن مقله بخلیفه پیشنهاد کرد که اجازه دهد برای مطیع ساختن ابن رائق و گرفتن مال واسط و بصره خود با قشون بآن صوب حرکت کند، خلیفه رضاد داد ولی ابن مقله قبلاً دوفتر رسول پیش ابن رائق روانه داشت و از او خواست که ابو عبدالله نوبختی را ببغداد بفرستد تا بحساب او رسیدگی شود. ابن رائق از فرستادن نوبختی استنکاف نمود ولی فرستادگان را با دادن انعام فراوان با خود بار کرد و کاغذی محرمانه بردست ایشان پیش خلیفه فرستاد باین مضمون که اگر خلیفه او را ببغداد بخواهد تدبیر عموم کارها را کفایت خواهد کرد و خیال خلیفه را از جهت مخارج و وظائف لشکریان آسوده خواهد ساخت.

ابن مقله پس از آنکه دید ابن رائق ارقبول مسؤول او تن درزده عازم خدمت خلیفه شد تا بصواب دید او کسیرا نزد ابن رائق روانه دارد و برای آنکه او از حرکت وزیر و لشکریان وحشت نکند باو اطمینان دهد که حرکت وزیر بقصد اهواز است

و در همان موقع که او برای ترتیب فرستادن رسول پیش خلیفه میرفت یعنی در ۱۴ روز مانده بآخر جمادی الاولی سال ۳۲۳ مظفر بن یاقوت برادر محمد بن باقوت که وزیر را مسبب حبس و قتل برادر خود میدانست با قراولان حجریه وزیر را گرفتند و خلیفه را بعزل او و داشتند و راضی نیز که آلتی بود در دست رؤسای لشکری و عمال درباری باین امر تسلیم شد.

در ضمن این انقلابات ابو عبدالله بریدی نیز بحمله و تدبیر یاقوت پدر محمد و مظفر را که پس از شکست خوردن از علی بن بویه در خوزستان بود در اوایل سال ۳۲۴ بقتل رساند و از غارت اموال او ثروتی هنگفت بدست آورده سر بطفیان برداشت و با برادران خود مثل ابن رائق از ارسال مال اهواز بدیوان خود داری کرد. اوضاع خلافت و احوال دیوان در این ایام فوق العاده بد بود چه از طرفی الراضی بالله کفایتی نداشت و آلت دست اغراض وزرا و رجال درباری دیگر محسوب میشد و از طرفی دیگر دو دسته از قراولان خاصه بنام حجریه و ساجیه دائماً در کارها مداخله میکردند و رؤسای ایشان هر آن اتباع خود را وسیله اجرای مقاصد متنقذی میساختند و خلیفه هیچ نوع قدرت بر آن سپاهیان مسلح نداشت مخصوصاً چون بواسطه سوء اداره و طمع و ورزی عمال دیوانی نفقات ایشان نمیرسید غالباً سر بشورش بر میداشتند و خلیفه و وزراء را در زحمت کلمی قرار میدادند.

بعد از عزل ابن مقله خلیفه وزارت خود را بعبدالرحمن بن عیسی برادر علی بن عیسی داد و عبدالرحمن چون دید از عهده کار بر نمی آید و پولی در دست نیست از وزارت استعفا کرد و ابو جعفر محمد بن قاسم کرخی جای او را گرفت. در عهد این وزیر بعلت امتناع ابن رائق از فرستادن مال واسط و بصره و استنکاف ابو عبدالله بریدی از ارسال مال اهواز و استیلای علی بن بویه بر فارس بحران بی پولی شدت کرد و کرخی پس از سه ماه و نیم از پیریشانی پنهان شد و خلیفه ابوالقاسم سلیمان بن حسن را بوزارت برگزید و او نیز نتوانست کاری از پیش ببرد. عاقبت راضی

پیش محمد بن رائق که در واسط بود فرستاد و او را برطبق نامهٔ محرمانه ای که در عهد ابن مقله نزد خلیفه روانه داشته و ادعای کفایت کارهای دارالخلافه و رساندن مخارج را کرده بود ببغداد خواست و ابن رائق بشادی این تکلیف خلیفه را پذیرفته عازم حرکت بآن طرف گردید.

خلیفه یکی از رؤسای ساجیه را قبلاً پیش محمد بن رائق فرستاد و با او اطلاع داد که ریاست لشکریان و امارت و ادارهٔ اعمال خراج و ضیاع و معاون در ابن نواحی با لقب امیرالامراء از جانب خلیفه باو واگذار شده است سپس خلعت و لواء نیز جهت او فرستاد و عموم عمال دیوانی و رؤسای ساجیه بتبریک او بواسط شتافتند. ابن رائق بدستور منشی خود ابو عبدالله نوبختی ابتداء جمیع رؤسای ساجیه را مقید کرد و آن طایفه را با گرفتن و بستن از میان برد و بسپاهیان حجر به گفت که من این کار را از آن جهت کردم تا بر میزان فقه شما افزوده شود. چون ابن خبر ببغداد رسید بقیهٔ ساجیه هم که در آن شهر بودند بطرف شام و موصل رفتند و بعد ها ابن رائق باز ماندگان ایشان را هم تار و مار کرد و شر آن طایفه دفع شد. طایفه حجر به از این پدش آمد و حشت کرده بمنزل خلیفه آمدند و چادرهای خود را در آن نزدیکی برپا کردند. ابن رائق ابتدا چند نفر از سران سپاهی خود را ببغداد فرستاد سپس خود با جلال تمام بمعیت بجکم درده روزمانده بآخری ذی الحجه سال ۳۲۴ بدار الخلافه وارد گردید.

در ورود ببغداد وزیر خلیفه و رؤسای حجر به باستقبال او آمدند و ابن رائق ابتدا حجر به را برداشتن چادرهای خود از نزدیکی قصر خلیفه مجبور کرد سپس زمام کارها را در دست گرفت و از ابن تاریخ عنوان وزارت و دواوین بر افتاد و حل و عقد جمیع امور در کفایت ابن رائق و ابو عبدالله نوبختی که در اوایل محرم ۳۲۵ ببغداد آمد قرار گرفت و مالیاتها تحویل ایشان شد یعنی در حقیقت ابن رائق خلیفه بود و ابو عبدالله نوبختی وزیر و ابن امیر و دبیر هر قدر میخواستند بخلیفه میدادند و کسی که بر ایشان حکم کند وجود نداشت.

بعد از استیلای ابن رائق بر خلافت، امیرالامراء و بجکم اهواز را از دست ابو عبدالله بریدی گرفتند و این مرد مژور جاه طلب برادران خویش ابو یوسف و ابوالحسن را در بصره گذاشته خود از طریق دریا بفارس بینام امیر ابوالحسن علی بن بویه گریخت و از او برای استرداد اهواز و دفع ابن رائق و بجکم کمک گرفت. ابن رائق در اوّل سال ۳۲۵ خلیفه را واداشت که با او بواسط حرکت کند و از آنجا با بریدی داخل مکتبه شود تا اگر بقبول فرمان دارالخلافه تن در می دهد و از در اطاعت پیش می آید بقایای خود را بفرستد و الا بقصد او عزیمت کند. راضی و عده ای از قراولان حجرّیه بواسط حرکت کردند ولی غالب آن قراولان که از سر نوشت ساجیه و حش داشتند بر خود ترسیدند. ابن رائق ابتدا اصلاً بایشان اعتنائی نکرد و در حر کتشان اصرار ننمود و همین امر باعث بر آن شد که حجرّیه بتدریج همه بواسط آمدند. ابن رائق بتدبیر ابو عبدالله نوبختی مصمم گردید که ریشه فتنه ابن طایفه را نیز قلع کند و بهمین عزم وظیفه جماعتی از ایشان را قطع نمود و عده ایرا از خدمت خارج ساخت. حجرّیه زیر بار نرفتند و شورش کردند. ابن رائق در ۲۵ محرم در يك جنگ جمع زیادی از آن جماعت را کشت و بقیه را منهزم ساخت و آنها که ببغداد گریختند بدست صاحب شرطه دارالخلافه کشته شدند و بلای استیلای حجرّیه نیز باین آسانی مرفوع گردید.

کسیکه ابن رائق را باین مقام بلند رساند و آن همه مال را جهت او جمع آورد و فتنه ساجیه و حجرّیه را خواباند ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی دبیر او بود که ابن رائق بتدبیر عموم کارهای خود را باو محوّل کرده و از فرمان او سر نمی پیچید و ابو عبدالله از تاریخ محرم سال ۳۲۵ که ابتدای استقلال و استیلای قطعی ابن رائق است بر بغداد و امور خلافت مدبّر جمیع مصالح ابن رائق گردید و در واقع ابو عبدالله نوبختی از ابن تاریخ سمت وزارت خلیفه را پیدا کرد^(۱).

(۱) کتاب الاوراق صولې f.150a و f.121a (نسخه کتابخانه ملی باریس) و تجارب الامم ج ۵ ص ۲۶۰

ابو عبدالله بریدی جمیع پیشنهادهای خلیفه و ابن رائق را در فرستادن بقایای مالیاتی و واگذاری قشون تحت امر خود بهر کس که از طرف امیرالامراء تعیین شود پذیرفت؛ ابن رائق مراسلات ابو عبدالله بریدی را بخلیفه نشان داد و از یاران خود در این باب استشاره کرد. ابو عبدالله نوبختی باین رائق گفت که ابو عبدالله بریدی مردی مکار و حیلہ گر است و نباید بقول او اعتماد نمود ولی ابوبکر بن مقاتل از منشیان زبردست نوبختی که طرفدار جدی ابو عبدالله بریدی بود بقدری در قبولانیدن عذر بریدی و واگذاری مجدد اهواز باو اصرار ورزید که ابن رائق و خلیفه باردیگر آن ولایت را در زمان ابو عبدالله بریدی قرار دادند و بیغداد برگشتند و اندکی بعد معلوم شد که حق با ابو عبدالله نوبختی بود چه ابو عبدالله بریدی نه دیناری بدار الخلافه فرستاد و نه لشکریان خود را تسلیم فرستاده امیرالامراء کرد بلکه برخلاف بقایای حجر به را دور خود گرد آورد و در بصره بیدگویی از ابن رائق پرداخت و بهمان وضع سابق بتزویر و مسامحه از قبول فرمان دار الخلافه سربپیچید و کار اختلاف بین او و ابن رائق بالاخره در سال ۳۲۵ هجری و استیلائی بحکم براهواز کشید و سال بعد عماد الدوله ابو الحسن احمد بن بویه از طرف برادر خود علی بن بویه بیاری ابو عبدالله بریدی آمد و اهواز را از بحکم پس گرفت.

ابوبکر بن مقاتل که ابو عبدالله نوبختی او را در خدمت ابن رائق داخل کرده بود بتحریر ابو عبدالله بریدی و ابو عبدالله کوفی دشمنان ابو عبدالله نوبختی بر ضد نوبختی برخاست و ابن رائق را دعوت کرد که ابو عبدالله بریدی را بجای ابوکتاب و وزارت خود اختیار کند و شرحی از فوائد این امر بر ابن رائق خواند و گفت که بریدی ۳۰۰۰۰۰ دینار هدیه جهت امیرالامراء بمنزل من فرستاده است. ابن رائق که مردی حق شناس و درست پیمان بود زبیرا قبول این تکلیف نرفت و گفت که اگر بریدی فارس و اصفهان را برای من فتح کند و آنها را بدست خود بمن تنها ببخشد بعزل حسین بن علی نوبختی رضا نخواهم داد چه او نسبت بمن خیر خواه است و از برکت او این دولت مرا میسر شده

ابوبکر بن مقاتل گفت حالا که امیر این پیشهاد را نمی‌پذیرد پس واسطه و بصره را درضمان بریدی قرار دهد. ابن رائق و اگذاری این اعمال را هم موکول بر رأی ابوعبدالله نوبختی کرد و تیر ابن مقاتل در این مرحله هم بسنک آمد چه ابوعبدالله نوبختی که در این ایام مریض و بتب و سرفه گرفتار بود باین کار راضی نشد و شری از زشتی اعمال بریدی و کفران نعمت و غدر او نسبت بیاقوت درحضور ابن مقاتل بیان کرد و او را در این پیشنهاد ملامت نمود و باین رائق گفت که اگر من زنده بمانم محال است که بریدی بر تو دست یابد ولی اگر بمیرم از خدا خواهم خواست که یا در میان تو و او الفت برقرار سازد و یا ترا بوسیله ای از اقسام حبله های او راحت دارد. ابن رائق گریست و از خدا حیات و زیر خود و هلاک بریدی را مسئلت کرد و چون نوبختی از مجلس خارج شد ابوبکر بن مقاتل باین رائق گفت که بریدی ۳۰۰۰۰ دینار هدیه فرستاده و ناچار باید در حق او التفاتی کرده شود و بهتر آن است که ابوعبدالله کوفی را بحضور بخواهیم و با او گفتگو کنیم. ابن رائق قبول کرد و ابوبکر شرح قضیه را بابوعبدالله بریدی نوشت و کوفی بنیابت از جانب او ببغداد آمد.

رسیدن ابوعبدالله کوفی ببغداد و ناخوشی ابوعبدالله نوبختی و بیخبری داماد و برادر زاده او یعنی علی بن احمد بن علی نوبختی^(۱) کار را یکسر مه کرد و بالاخره مقصود ابوعبدالله بریدی و ابوعبدالله کوفی و ابوبکر بن مقاتل بعمل آمد باین شکل که ابوعبدالله نوبختی بعزت ناخوشی مدتی نتوانست بر سرکار خود بیاید و درغیاب خود علی بن احمد نوبختی داماد و برادر زاده خویش را بجای خود گذاشت. ابوعبدالله کوفی و ابن مقاتل او را فریفتند و در انجام نقشه ای که در پیش داشتند او را باخود یار کردند. روزی ابن مقاتل باین رائق گفت که اگر امیر در حفظ پیمان و درستی عهد اصرار دارد باید بمصالح امور نیز متوجه باشد. ابوعبدالله نوبختی در شرف مردن است و کارها از نظم افتاده. ابن رائق باستناد قول طبیب بیان او را نپذیرفت. ابن مقاتل گفت که طبیب چون شدت علاقه امیر ابن نوبختی میداند نمیخواهد

(۱) علی بن احمد نوبختی در سال ۳۲۳ از جمله کتاب بغداد بود و در موقعیکه ابوعلی بن مقله وزیر ابو الحسن علی بن عیسی را محبوس کرد علی بن احمد نوبختی با علی بن عیسی مکاتبه میکرد و وقایع را اطلاع او میرساند (تجارب الامم ج ۵ ص ۳۲۴) و ما باز در فصل یازدهم از این شخص گفتگو خواهیم کرد.

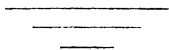
که رساننده خبر بد باشد ، امیر خوب است که حقیقت قضیه را از برادر زاده و داماد ابو عبدالله نوبختی تحقیق کند و در ضمن علی بن احمد را با خود یار ساخت که من امیر را راضی کرده ام که پس از عزل ابو عبدالله نوبختی وزارت خود را بتو بخشد ، اگر از تو حال او را پرسید جواب یأس بده و مردن او را در نظر ابن رائق امری مسلم قلمداد نما . علی بن احمد نیز در حضور ابن رائق بر سر و صورت خود زد و سخت بر حالت عم خویش گریست و گفت که امیر باید او را از شمار اموات بداند . ابن رائق از این واقعه بی نهایت متاثر گردید و گفت که اگر با دادن فدیة جان کسی را میشد خرید حاضر بودم تمام ملک خود را در باز خرید جان ابو عبدالله نوبختی بفدیة بدهم سپس ابن مقاتل را مخاطب ساخته از او تکلیف جانشینی نوبختی را خواست . ابن مقاتل گفت ابو عبدالله احمد بن علی کوفی که مردی پاکدامن و امین است و از همه جهت نظیر حسین بن علی نوبختی است و مانند او دست پرورده ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی میباشد برای این مقام از هر کس شایسته تر است . ابن رائق کوفی را سمت وزارت خود داد و تدبیر جمیع امور بر او گذاشت و نوبختی بود باو و گذاشت و نوبختی باین ترتیب بعد از سه ماه و هشت روز وزارت از کار دور شد و زمام مشاغل در دست اعوان بریدی قرار گرفت و او بشادی این فتح ۱۰۰۰۰۰ دینار پیش ابو عبدالله کوفی فرستاد و چون مرض ابو عبدالله نوبختی روبه بهبودی گذاشت کسانی که مدار کارها شده بودند نگذاشتند که ابن رائق از آن اطلاع حاصل کند (۱) .

غصه پیش آمد ابن قضا با و خرابیهایی که پس از استیلا ی ابو عبدالله کوفی و ابن مقاتل در بغداد و ران بریدی در خوزستان و بصره بروز کرد ابو عبدالله نوبختی را از پا در آورد و چون دید رشته انتظام عموم کارها که بتدبیر او سر و صورت گرفته بود یکباره از هم پاشید بیشتر ناتوان شد و بالاخره بمرض سل مبتلی گردید (۱) و سال بعد یعنی در ۳۲۶ بهمان مرض فوت کرد (۲) و باین شکل چراغ زندگانی یکی از مدبرترین

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۶۰ - ۲۶۲ .

(۱) تجارب الامم ج ۵ ص ۲۶۷ . (۲) تكملة تاريخ الطبری f. 73a (نسخه کتابخانه ملی پاریس)

مردمی که بدست او اوضاع خلافت سرو صورتی گرفته و فتنه های بزرگی خوابیده بود خاموش شد. از زندگانی علمی و ادبی ابو عبدالله حسین بن علی بدیختانه چندان اطلاعی در دست نداریم ولی مسلم است که او نیز مانند سایر افراد خاندان فاضل نوختی اهل ادب بوده بخصوص که در دستگاه پدر ادیب و ادب پرور خود ابوالحسین علی بن عباس و خویش شاعر دوست خود ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل تربیت یافته بود و پسرش ابو محمد حسن بن حسین نیز از اجله علمای امامیه است که در فصل سیزدهم باحوال او اشاره خواهد شد و شاهد این مطلب آنکه خطیب بغدادی يك قطعه از اخبار بحرّی شاعر را بسه واسطه از ابو عبدالله روایت می نماید^(۱).



فصل یازدهم

شیخ ابوالقاسم حسین بن روح

(وفاتش در ۱۸ شعبان ۳۲۶)

بعد از ابوسهل اسماعیل بن علی مشهورترین افراد خاندان نوبختی ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بحر است و عمدهٔ اشتها را او بواسطهٔ مقام دینی بزرگی است که در میان شیعهٔ امامیه دارد و از نواب اربعهٔ حضرت قائم محسوب میشود.

ابوالقاسم حسین بن روح بعقیدهٔ شیعهٔ امامیه سوّمین نائب حضرت حجتست در زمان غیبت صغری و او بعد از ابو عمر و عثمان بن سعید عتّری و پسر این شخص یعنی ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عتّری باین مقام برگزیده شده است.

توّلّد حضرت حجت یعنی ابوالقاسم محمد بن حسن عسکری ملقب بقائم آل محمد بروایت علمای اخبار امامیه در سال ۲۵۶ هجری اتفاق افتاده و شروع غیبت صغری از چهار سال بعد از توّلّد آن حضرت یعنی از سال ۲۶۰ بوده^(۱) و دورهٔ غیبت صغری از سال ۲۶۰ تا سال ۳۲۹ که سال فوت چهارمین نائب حضرت است یعنی ۶۹ سال طول کشیده است و از سال ۳۲۹ بعد دورهٔ غیبت کبری است که هنوز نیز دوام دارد.

از سال ۲۵۶ یعنی از سال توّلّد حضرت قائم بعد در تمام مدّت غیبت صغری بین حضرت حجت یعنی امام غائب و شیعیان امامیه چهار نفر که اوّلین آنها از طرف امام دهم و یازدهم تعیین و سه نفر دیگر از طرف سلف خود منصوب شده اند رابط بوده و عنوان سفارت و در بین امامیه سمت نیابت حضرت حجت را داشته اند، عرایض و مستدعیات شیعیان را با امام غایب میرسانده و بدستور حضرت بایشان جواب میداده اند و این جوابها بصورت توقیع بردست سفرا یعنی نواب اربعه صادر میشده است.

(۱) کتاب النیة طوسی ص ۱۶۷ و ۲۷۰.

اسامی نوّاب اربعه و دوره نیابت هر کدام از ایشان بقرار ذیل است :

۱ - ابو عمرو عثمان بن سعید عُمَری که او را امام ابوالحسن علی بن محمد هادی و امام ابو محمد حسن بن علی عسکری باین مقام برگزیده بودند ؛

۲ - پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عُمَری . دوره نیابت پدر و پسر از سال ۲۶۰ تا ۳۰۴ یا جمادی الاولی ۳۰۵ طول کشیده (۱) ؛

۳ - ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بکر نوبختی (از ۳۰۵ تا شعبان ۳۲۶) ؛

۴ - ابوالحسن علی بن محمد سَمَری (از شعبان ۳۲۶ تا شعبان ۳۲۹) .
نگارنده با اینکه در کتب و منابع موجوده تفحص بسیار کردم بنشخیص رابطه قرابت ابوالقاسم حسین بن روح با سایر افراد خاندان نوبختی موافق نیامدم و بالاخره ندانستم که او با آل نوبخت چه نسبتی داشته همینقدر معلوم شد که وی از بستگان نزدیک ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی وزیر ابن رائق بوده و چنانکه خواهیم گفت بر او تسلط و نفوذ کلمی داشته است .

در نوبختی بودن ابوالقاسم حسین بن روح هیچ تردید نیست چه عموم اصحاب رجال و علمای اخبار او را نوبختی نوشته اند و او با خاندان نوبختی و بزرگان ایشان در عصر خود مثل ابوسهل اسماعیل بن علی و ابو عبدالله حسین بن علی وزیر ابن رائق مخلوط و محشور بوده و در کارها بصلاحدید یکدیگر میرفته اند بعلاوه بعد از مرگ نیز او را در مقابر نوبختیه دفن کرده و در حیات خود نیز عده ای از بنی نوبخت از محارم اسرار او محسوب میشده اند و سمت کتّاب او را داشته و این جمله از مطالبی که بعد ذکر خواهیم کرد واضح خواهد شد .

(۱) تاریخ وفات ابو عمرو عثمان بن سعید نایب اوّل امام معلوم غایب نیست و بهمین جهت درست نمیتوانیم دوره نیابت او را معین کنیم ولی چون پسرش که در ۳۰۴ یا ۳۰۵ وفات یافته قریب پنجاه سال این مقام را داشته پس از حوالی همان سال ۲۶۰ نایب امام بوده است و ابو جعفر حتی در ایّام پدر نیز سمت وکالت داشته است (رجال کُتبی ص ۳۳۰ و کتاب الغیبة طوسی ص ۲۲۸) .

ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بجر را مؤرخین و علمای اخبار گاهی نوبختی^(۱) زمانی روحی^(۲) گاهی حسین بن روح بن بنی نوبخت^(۳) و بعضی اوقات قمی^(۴) نوشته‌اند و شمس الدین ذهبی بنقل از یکنفر از مؤرخین شیعه یعنی یحیی بن ابی طی (متوفی سال ۶۳۰) نسبتی برای او ذکر میکند که باقرار ذهبی در نسخه تاریخ یحیی بن ابی طی باخطی مغلق و سقیم نوشته شده بوده و همین جهت ضبط صحیح آن معلوم نیست و آن (القینی؟) یا (القیمی) است و احتمال کلمی دارد که این نسبت همان القیمی باشد که کثی در رجال خود آنرا در دنبال اسم حسین بن روح ذکر میکند و امریکه شاید قمی بودن حسین بن روح را تأیید نماید معرفت اوست بزبان آبی زبان مردم آبه از مضافات قدیم قم^(۵) و اگر این نسبت قمی صحیح باشد باید گفت که حسین بن روح از طرف پدر از خاندانی بوده است که باخاندان نوبختی که همه اهل بغداد محسوب میشده خویشی نداشته‌اند بلکه نسبت نوبختی که بحسین بن روح داده شده نظر بوصلتی بوده است که پدر او باخاندان نوبختی کرده و حسین بن روح هم مثل ابو محمد حسن بن موسی خواهر زاده ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی از طرف مادر نوبختی بوده است. بهر حال چه حسین بن روح از مردم قم باشد چه از شهری دیگر گویا او از طرف مادر خود بخاندان نوبختی منتسب شده چه در فهرست اعضای خاندان نوبختی نه نام روح پدر او و نه اسم جدش ابی بجر دیده میشود.

حسین بن روح نوبختی حتی در ایام امامت امام یازدهم حضرت امام ابو محمد حسن بن علی عسکری از صحابه خاص بشمار میرفته و باصطلاح «باب» امام یازدهم بوده^(۶) و قطعه‌ای از اخبار ائمه سابق را هم که از دیگران شنیده بوده نقل می کرده است^(۷).

- (۱) کتاب الفیة طوسی ص ۲۴۲ و کتاب الاوراق ص ۱۴۷a f. و مناقب ابن شهر آشوب ص ۴۵۸
- (۲) کتاب الفیة ص ۲۰۹ و ۲۴۱ و کمال الدین ص ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۸۶.
- (۳) کتاب الاحتجاج طبرسی ص ۲۴۵. (۴) رجال کثی ص ۳۴۵. (۵) کمال الدین ص ۲۷۷ و غیبة طوسی ص ۲۰۹-۲۱۰. (۶) مناقب ابن شهر آشوب ص ۴۵۸ (چاپ طهران).
- (۷) مناقب ص ۴۶۰ و غیبة طوسی ص ۱۵۳ - در مناقب چاپ بیهی در هر دو مورد حسن بن روح بطبع رسیده.

بعد از فوت نایب دوم حضرت حجت یعنی ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری که در سال ۳۰۲ یا بروایتی دو اواخر جمادی الاولی سال ۳۰۵ اتفاق افتاده نیابت و وکالت امام غائب و مقام سفارت بین شیعیان امامی و حجت خدا بر خلق یعنی حضرت امام مهدی قائم بشیخ ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی بجر نوبختی واگذار گردیده است و نصب رسمی او که از مدتی پیش عنوان « بابیت » داشته است از طرف نایب سابق در حضور جماعتی از وجوه طایفه امامیه مثل ابوعلی محمد بن همام اسکافی^(۱) و ابو عبدالله بن محمد کاتب و ابو عبدالله باقطنی و ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی و ابو عبدالله حسن بن علی الوجناء نصیبی صورت گرفته است^(۲).

حسین بن روح چنانکه گفتیم در ایام حیات ابو جعفر عمری از خواص و معتمدین او و از جمله اصحاب امام یازدهم محسوب میشده و او در نزد وکیل دوم امام غایب تا آنجا منزلت و قرب داشته که ابو جعفر پس از آنکه رؤسای امامیه را بطبقات چند تقسیم کرد باوّل کسی که اجازه ورود بر خود داده ابوالقاسم حسین بن روح بوده است^(۳).

امّ کلثوم دختر ابو جعفر عمروی چنین میگوید که : « حسین بن روح از چند سال قبل از فوت پدرم ابو جعفر وکیل او بوده و در امر املاک او نظارت داشته و اسرار دینی را از جانب او بر رؤسای شیعه میرسانده و از خواص و محارم او بشمار میرفته تا آنجا که بعلمت انس و نزدیکی پدرم حکایاتی را که بین او و کنیزکانش

(۱) ابوعلی محمد بن همام بن سهل بن یزید اسکافی بغدادی یکی از بزرگان شیوخ امامیه است که اجداد او زردشتی بوده اند و او مؤلف کتابی است در تاریخ ائمه بنام «الانوار» (ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی معاصر او نیز چنانکه دیدیم کتابی در همین موضوع بهین نام داشته است ، رجوع کنید بصفحه ۱۱۷ از همین کتاب). وفات او را نجاشی در پنج شنبه ۱۸ جمادی الاخری سال ۴۳۶ و تولد او را در دو شنبه ۶ ذی الحجه ۲۵۸ نوشته (رجال نجاشی ص ۲۶۹) ولی خطیب بغدادی و ابن شهر آشوب وفات او را در جمادی الاخری سال ۴۴۲ ضبط کرده اند (تاریخ بغداد ج ۳ ص ۴۶۵ و رجال استرآبادی ص ۴۴۸ بنقل از معالم العلماء ابن شهر آشوب) و ذکر این اسکافی باز در ضمن این فصل خواهد آمد .

(۲) غیبت طوسی ص ۲۴۲ (۲) تاریخ الاسلام ذمبی f. 132 b

میگذشته باو میگفته و هر ماهه سی دینار برای گذران معیشت باو می داده است و این مبلغ غیر از مالغائی بود که باو از طرف وزرا و رؤسای شیعه مثل آل فرات میرسید چه حسین بن روح پیش ایشان بجلالت مقام و قدر و منزلت ملحوظ و محترم بود، این جمله بشدریج حسین بن روح را در چشم شیعیان بزرگ کرد و اختصاص او بیدرم و مراتب وثوق و دیانت و فضل اونیز روز بروز مقام او را در میان شیعه استوارتر نمود تا آنکه از طرف پدرم بنیابت و سفارت منصوب گردید^(۱).

ابو جعفر عمری از دو سال قبل از فوت خود بشیعیانی که بعنوان مال امام و غیره اموالی جهت تسلیم بپیش او می آوردند امر میداده است که آنها را بدون مطالبه قبض بحسین بن روح واگذار کنند و کسی که در این کار ماطله یا خوداری میکرد مورد سخط ابو جعفر قرار میگرفت^(۲).

بعد از وفات ابو جعفر عمری و وصیت او در نصب حسین بن روح بعنوان نایب سوّم امام غایب ابوالقاسم حسین بن روح بدارالتیاب در بغداد آمد و رسماً جلوس کرد و وجوه و بزرگان شیعه گرد او نشستند، خادم ابو جعفر یعنی ذکاء حاضر شد و با او عصا (عگازه) و کلید صندوقچه ابو جعفر بود. گفت ابو جعفر مر افرموده است که چون مرا بخاک سپردی و ابوالقاسم بر جای من نشست این اشیاء را تسلیم او کن، این صندوقچه حاوی خواتیم ائمه است، حسین بن روح در آخر آن روز با جماعتی از شیعه از دارالتیاب بیرون آمد و جمعاً بخانه ابو جعفر معتمد بن علی سلفغانی رفتند^(۳). و اول توقیعی که بدست حسین بن روح صادر شده بتاریخ یکشنبه ۲۴ شوال سال ۳۰۵ مورّخت^(۴).

اختیار حسین بن روح بنیابت امام با وجود وصیت ابو جعفر عمری بدون مخالفت صورت نگرفت چه ابو جعفر قریب ده تن از خواص شیعیان را زیر دست داشت که در بغداد باجرای او امر او میپرداختند و حسین بن روح که از آن جمله بود آن مقام اختصاص را که دیگران داشتند نداشت و همین جهت کمتر کسی تصور میکرد که

(۱) النبیة طوسی ص ۲۴۲-۲۴۳ (۲) ایضاً ص ۲۳۹ - ۲۴۰ و ص ۲۴۱ و کمال الدین ص ۲۷۰ -

۲۷۶ (۳) تاریخ الاسلام ذمعی f.132b (۴) کتاب النبیة ص ۲۴۳

اوبجانشینی ابوجعفر منصوب شود^(۱) بعلاوه از بزرگان شیعه کسان دیگری نیز در همان ایام ملحوظ و محترم بودند که تصور انتصاب ایشان بمقام نیابت بیشتر میرفته است تا حسین بن روح و یکی از آن جمله بوده است عالم متکلم بزرگ ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی؛ چنانکه بعد از اعلان مقام ابوالقاسم حسین بن روح کسی از ابوسهل نوبختی علت این امر و حکمت منصوب نشدن او را پرسید، او گفت کسانی که حسین بن روح را باین منزلت برگزیده اند از ما بینانند، کار من مناظره با خصم و بحث و گفتگو با ایشان است. اگر من مکان امام غایب را چنانکه ابوالقاسم میدانم میدانستم شاید در تنکنای محاجه او را بنحضم مینمودم در صورتیکه ابوالقاسم اگر امام را زیر دامن خود پنهان داشته باشد و او را بامقراض ریزرز کنند امام را آشکار نخواهد ساخت^(۲). از جمله کسانی که در ابتدا منکر وکالت حسین بن روح شده اند یکی ابو عبدالله حسین بن علی الوجناء نصیبی است که در جلسه انتصاب او باین مقام از طرف ابو جعفر عمری در جزء رسای امامیه حضور داشت. این شخص را بالاخره در سال ۳۰۷ محمد بن فضل موصلی یکی دیگر از شیوخ شیعه ببغداد آورده بخدمت حسین روح برد و او از آن تاریخ بصحت وکالت شیخ ابوالقاسم نوبختی اقرار آورد^(۳).

حسین بن روح از سال انتصاب خود بمقام نیابت تا او ان وزارت حامد بن العباس (از جمادی الاخری سال ۳۰۶ تا ماه ربیع الآخر سال ۳۱۱) بمرمت تمام در بغداد میزیست و منزل او محل رفت و آمد امرا و اعیان و وزرای معزول بود خصوصاً چون خاندان فرات چنانکه گفتیم بشخص او بنظر احترام می نگریستند و از پیروان مذهب امامی محسوب میشدند تا این خاندان روی کار بودند و وزارت المقتدر بالله و مشاغل عمده دولتی دیگر را در دست داشتند کسی مزاحم حسین بن روح و اصحاب او نمیشد و شیعیان از اطراف اموالی را که برساندن آنها ملزم بودند بخدمت اومی آوردند ولی همینکه آل فرات بدست حامد بن العباس و طرفداران

(۱) کتاب التیة طوسی ص ۲۴۰. (۲) ایضاً ص ۲۵۵ (۳) ایضاً ص ۲۵۰ - ۲۰۶

او از کار افتادند و وزیر جدید بحبس و بند و مصادره آل فرات و بستگان ایشان قیام کرد بین او و حسین بن روح نیز وقایع سختی واقع شد که شرح و تفصیل آنها درست بما نرسیده و اساساً زندگی نایب سوّم امام از این تاریخ تا سال ۳۱۷ که از حبس خارج شده است روشن نیست فقط سه نکته ذیل را از بیانات مؤرخین میتوان استنباط کرد:

۱ - حسین بن روح در سال ۳۱۲ بعثت مالی سه دیوان از او مطالبه نمیکرده است بحبس افتاده و تاریخ شروع حبس او یعنی سال ۳۱۲ را از دو طریق میتوانیم استخراج کنیم اولاً بشهادت اخبار شیعه حسین بن روح در ذی الحجه سال ۳۱۲ در دستگاه مقتدر خلیفه محبوس بوده (۱)، ثانیاً مدّت حبس او پنج سال طول کشیده و چون او در محرم سال ۳۱۷ از حبس نجات یافته (۲) پنج سال قبل از آن با همان سال ۳۱۲ مقارن میشود.

۲ - حسین بن روح مدّتی را پنهان میزیسته و او در این مدّت ابوجعفر محمد بن علی سلّمغانی معروف بابن الغزافر را بذیاب خود نصب کرده و شامغانی بین او و شیعیان واسطه و سفیر محسوب میشده است (۳) و این دوره استتار لابد قبل از شروع حبس او بوده چه قبل از این تاریخ بوده است که شامغانی در حال استقامت سر میکرده و هنوز راه خلاف مسالك امامیه و ادّعای نبوّت والوّهیت نرفته بود، ابتدای انحراف او از همین سال ۳۱۲ است و در ذی الحجه همین سال ۳۱۲ است که حسین بن روح از محبس توقیعی در لعن او صادر کرده (۴).

۳ - مقتدر خلیفه در حبس حسین بن روح بی دخالت نبوده چه این خلیفه موقعیکه خود در ۱۵ محرم سال ۳۱۷ بتوسط لشکریان مونس المظفر و ابوالهیجا عبدالله بن حمدان بحبس افتاد و از خلافت خلع شد مونس المظفر عده ای از محبوسین را که در دستگاه او حبس بودند آزاد کرد و از جمله ایشان یکی حسین بن روح بود که

(۱) کتاب النّیة طوسی ص ۲۰۰ (۲) تاریخ الاسلام f. 133 a وصلة عرب ص ۱۴۱ (۳) کتاب (۴) کتاب النّیة طوسی ص ۱۹۶

مونس اورا بخانه خود برگرداند . چون با مقتدر از حسین بن روح سخن گفتند گفت اورا رها کنید که هر بلایی بر سر ما آمد از خطا کاری او بود (۱) لیکن درست معلوم نشد که حسین بن روح در قضیه گرفتاریهای مقتدر چه دخالتی داشته و خلیفه بچه امری اشاره میکند .

احتمال کثلی دارد که دشمنان حسین بن روح چنانکه ذهبی اشاره میکند اورا بمراوده با قرامطه که در این ایام برسواحل خلیج فارس و حجاز استیلا یافته و اسباب وحشت مردم بغداد را فراهم ساخته بودند متهم کرده باشند چه بنا بقول ابن مورخ حسین بن روح بمکتبه با قرامطه و دعوت ایشان بمحاصره بغداد متهم شده بوده و حسین بن روح با عباراتی که حاکی از زر زانت و وفور عقل و دهاء و علم اوست از خود دفاع کرده بوده (۲) و این تهمت یعنی مربوط بودن با قرامطه در آن ایام در بغداد خیلی شیوع داشته و ابوالحسن بن الفرات وزیر و پسر او محسن دوستان حسین بن روح را نیز بهمین نسبت و با عناوین قرامطی کبیر و قرامطی صغیر دشمنان ایشان حبس و مصادره کرده بالاخره بقتل رسانیدند . بهر حال علت حقیقی حبس حسین بن روح هر چه بوده عمال دیوانی او را بیهانه طلب مالی در حبس انداخته بوده اند (۳) .

بعد از خلاص از حبس حسین بن روح باز در بغداد بهمان بهمان عزت و احترام سابق بداره امور دینی شیعه مشغول شد و امامیه اموالی را که برعهده داشتند باو می رساندند و چون در این دوره چند نفر از آل نوبخت مثل ابویعقوب اسحاق بن اسماعیل (مقتول در ۳۲۲) و ابوالحسن علی بن عباس (۲۴۴ - ۳۲۴) و ابو عبدالله حسین علی نوبختی (وفاتش در ۳۲۶) در دربار خلفا و امرای لشکری مقامهای مهم داشتند (۴) دیگر کسی نمیتوانست چندان اسباب زحمت ابوالقاسم حسین بن روح را فراهم آورد بلکه بر خلاف در این دوره منزل او محل رفت و آمد بزرگان اعیان بغداد و رجال درباری و وزرای سابق شد و بعضی از ایشان در پیشرفت کارهای خود یدش خلفا و

(۱) تاریخ الاسلام ذهبی f. 133 a (۲) تاریخ الاسلام f. 133 a (۳) صلة عریب ص ۱۴۱

(۴) رجوع کنید بشرح حال هریک از این سه نفر در فصول سابق .

امرا از حسین بن روح استمداد می‌جستند چنانکه ابوعلی بن مقله در سال ۳۲۵ با و متوسل شد و حسین بن روح در باب اصلاح کار او با ابو عبدالله حسین بن علی نوبختی وزیر ابن رائق گفتگو کرد و ابو عبدالله هم او را پیش ابن رائق فیصل داد و توضیح ابن مطلب آنکه چون محمد بن رائق مدبر امور مملکت و خلافت گردید امر داد عموم ضیاع ابن مقله و پسر او را تصرف کنند و موقعیکه ببغداد رسید (جمعه ۲۴ ذی الحجه ۳۲۴) ابوعلی بن مقله بملاقات او و وزیرش ابو عبدالله نوبختی رفت تا شاید از املاک خود رفع توقیف نماید و در ضمن تشبّاتی که میکرد وقتی نیز در این کار از حسین بن روح استمداد جست و حسین بن روح نیز بوسیله ابو عبدالله نوبختی با ابن رائق در آن باب مذاکره کرده موقتاً کار ابن مقله را اصلاح نمود و ابن رائق امر داد تا ابو عبدالله نوبختی در خانه ابن مقله را که بسته بودند باز کند (۱).

این واقعه یعنی تشبّث ابن مقله بذیل عنایت حسین بن روح چنانکه صولی اشاره میکند در سال ۳۲۵ اتفاق افتاده و چون در ایام وزارت حسین بن علی نوبختی که سه ماه و هشت روز بیشتر طول نکشیده بود (۲) (از اوایل محرم ۳۲۵ تا اواسط ربیع الاول همان سال) پس بایستی در همین فاصله واقع شده باشد.

در قسمت عمده ایام خلافت راضی (۳۲۲-۳۲۹) حسین بن روح در بغداد در میان شیعیان مقامی بس جلیل داشت و بواسطه کثرت مالی که طایفه امامیه نزد او می آوردند ذکر حشمت و فراوانی ثروت او نظر خلیفه و عمال دیوانی را که در این اوقات دوچار دست‌تنگی بودند جلب کرده بود و خلیفه غالباً از او سخن میگفت. ابوبکر محمد بن یحیی صولی مؤلف کتاب الاوراق (وفاتش در ۳۳۵ یا ۳۳۶) که از معاصرین حسین بن روح بوده میگوید که: «راضی همیشه با ما میگفت که بی میل نبودم که هزار نفر مثل حسین بن روح وجود داشت و امامیه اموال خود را بایشان می بخشیدند تا خداوند باین وسیله آن طایفه را نیازمند نمیکرد، توانگر شدن امثال حسین بن روح از گرفتن اموال امامیه چندان مرا ناپسند نمیآید (۳)».

(۱) کتاب الاوراق صولی f. 122a ، (۲) تجارب الامم ج ۵ ص ۳۶۲ (۳) کتاب الاوراق f. 147a

ابو القاسم حسین بن روح بتصدیق مخالف و مؤالف از فهیمترین و عاقل ترین مردم روزگار بوده (۱) و در بغداد در میان مردم و پیش خلفاء بعزت و احترام تمام میزیسته و مخصوصاً در نزد مقتدر خلیفه و مادراو سیّده منزلی عظیم داشته و چون مردی عاقل و مصلحت شناس بوده است در میان ایشان بقیّه عمل میکرده است و شیخ طوسی دو حکایت از او در این باب نقل میکند. (۲)

وفات شیخ ابو القاسم حسین بن روح نوبختی در چهار شنبه ۱۸ شعبان ۳۲۶ در شب اتفاق افتاده (۳) و او را در نوبختیه در دربندی که خانه علی بن احمد بن علی نوبختی (۴) در آنجا بوده بخاک سپرده اند (۵). این قبر هنوز در محل سابق نوبختیه در بغداد باقی است و آن در خانه ایست در محله « سوق العطارین » در طرف راست و جانب شرقی این محله. (۶)

شرح حال حسین بن روح را رواة و مورّخین شیعه در کتب خود بتفصیل ذکر کرده بوده اند ولی از بدبختی هیچکدام از این تألیفات بزمان ما نرسیده است. از آنجمله ابوالعباس احمد بن علی بن نوح سیرانی از بزرگان مصنفین شیعه و از شیوخ روایت نجاشی صاحب رجال (۳۷۲ - ۴۵۰) کتابی داشته است بنام اخبار و کلام اربعه و او بیشتر اخبار این کتاب را از ابو نصر هبة الله بن احمد بن محمد کتاب اخذ کرده بوده است و این ابو نصر که از طرف پدر نواده ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری و از طرف مادر نوبختی خود باین خاندان منتسب بوده (۷) یکی از روایان مهم اخبار حسین روح است و از او اخبار بسیار در باب نایب سوّم امام غایب مروی است.

یکی دیگر از مورّخین شیعی مذهب حلب با اسم منتخب الدین ابوزکریا یعنی بن ابی طیّ نجار حلبی فغانی (متوفی سال ۶۳۰) در کتاب تاریخ خود در ضمن شش ورقه

(۱) غیث طوسی ص ۲۵۰ و تاریخ الاسلام ذهبی f. 132 b و f. 133 a

(۲) غیث طوسی ص ۲۵۰ - ۲۵۲ (۳) کتاب الادواق صولی f. 127 (۴) رجوع کنید به صفحه

۲۰۹ از همین کتاب (۵) غیث طوسی ص ۲۵۲ (۶) احسن الودیع ج ۲ ص ۲۲۲

(۷) غیث طوسی ص ۲۴۲

شرح حال حسین بن روح را نوشته بوده و شمس الدین ذهبی آن را در دست داشته و خلاصه آنرا در تاریخ الاسلام در ضمن وقایع سال ۳۲۶ آورده است (۱).

حسین بن روح و شلمغانی

یکی از جمله کسانی که بمخالفت با حسین بن روح بر خاست و از راه حسد بتأسیس مذهب جدیدی قیام کرد ابو جعفر محمد بن علی بود از مردم قریه شلمغان از قراء واسط و او را ابن العزافر و پیروانش را نیز بهمین مناسبت عزافرته می خوانده اند. این شخص یکی از کتّاب بغداد و یکی از مؤلفین و علمای شیعه امامیه بود و در حال استقامت یعنی قبل از قیام بتأسیس مذهبی تازه و انحراف از تبعیت از حسین بن روح پیش طایفه امامیه مقامی جلیل داشت و مؤلفات او طرف رجوع واستفاده این جماعت بود تا آنجا که حسین بن روح در همان روز که رسماً بمقام ابو جعفر عمری نشست پس از اجرای آداب رسمی این کار باجماعتی از وجوه شیعه بخانه شلمغانی رفت و هنگامیکه پنهان شده بود بشرحیکه دیدیم شلمغانی را بنیابت خود منصوب کرد و شلمغانی در این دوره بین او و طایفه امامیه رابط و سفیر بود و توقیعات حضرت قائم بموسط حسین بن روح بدست شلمغانی صادر میشد و مردم در رفع حوائج

(۱) ابن ابی طیّ مؤلف تاریخی است از شهر حلب بنام غرّود الجواهر و ذکر او را ابو الفضل محمد بن شحنه حلبی (۸۰۴ - ۸۹۰) در تاریخ حلب آورده و او از خاندان بنی ابی طیّ است که مثل خانواده های بنی زهره و آل جراده از خاندانهای شیعی مذهبی حلب بوده اند (در باب این اطلاع نگارنده مرهون رهنمایی حضرت آقای شیخ الاسلام زنجانی است) و بعضی از افراد این خانواده را صاحب کتاب اَمَلُ الْأَمَل و مؤلف روضات الجنّات در کتب خود مذکور داشته اند (اَمَلُ الْأَمَل ص ۴۸۸ در حاشیه ذیل رجال استرآبادی و روضات الجنّات ص ۴۰۰ - ۴۰۱) نسبت این شخص را ذهبی در نسخه ای که در دست داشته درست نتوانسته است بخواند و آقای لونی ماسین یون که احوال او را از الوافی بالوفیات تألیف صدّقی نقل کرده آنرا غسانی ضبط نموده است ولی صحیح نسبت این مورخ همان فقحانی است که صاحب روضات الجنّات در کتاب خود آنرا تصریح کرده است. ذکر این یعنی بن ابی طیّ در کتاب طبقات المفسرین تألیف جلال الدین سیوطی نیز آمده است (رجوع کنید بآن کتاب ص ۲۷ چاپ فرنک) و مقریزی نیز در خطط خود مکرّر از ابن ابی طیّ نقل میکند. رجوع کنید

و حلّ مهمّات خود باو مراجعه مینمودند. (۱)

تاریخ خروج شلمغانی از تبعیّت حسین بن روح درست معلوم نیست چه نمیدانیم که حسین بن روح در چه موقع در خفا میزیسته و دوره استتار او چه اندازه طول کشیده است ولی از قراین چنین معلوم میشود که دوره پنهان زیستن او مصادف بوده است با شروع ایّام وزارت حامد بن العباس که از جمادی الاخری سال ۳۰۶ تا ربیع الآخر ۳۱۱ طول کشیده.

چنین تصوّر می‌رود که شلمغانی در همین مدّت استتار حسین بن روح از موقع استفاده کرده و جماعتی از خواصّ و متقدّین شیعه را بطرف خود خوانده است و گویا ابتدا هم غرض او گرفتن مقام حسین بن روح و «باب» قلمدادن خود بجای او بوده و بعدها کار ادّعای او بالا گرفته و دعوت نبوّت و الوهیت نیز کرده است.

اوّل موقعیکه سرّ شلمغانی و دعاوی او فاش شد بشهادت ابن الاثیر در همان اوان وزارت حامد بن العباس بوده و کسی که پرده از روی این کار برداشته است حسین بن روح نوشته است (۲).

بعد از عزل حامد بن العباس و روی کار آمدن ابوالحسن علی بن محمد بن الفرات و وزارت سوّم او (از ربیع الثانی ۳۱۱ تا ۸ ربیع الاول ۳۱۲) شلمغانی بمناسبت بستگی که پسر وزیر جدید یعنی مُحسّن باو داشت او را بخود نزدیک کرد و چون در این تاریخ قرامطه بر کاروان حجاج زده و بسیاری از ایشانرا که از مردم بغداد بودند کشته بودند و اهل دارالخلافه بر او و بر پدرش قیام نموده و ایشانرا بمشارکت با قرامطه متهم می ساختند محسّن برای جلوگیری از حمله مخالفین و افشای اموالی که از مردم گرفته بود شلمغانی را در دستگاه وزارت داخل کرد و او را بجای جمعی از عمّال دیوانی گذاشت و بدستکاری او و کسان دیگر جماعتی را ببهانه مطالبه بقایا بدست آورده مثل کوسفند سر برید (۳).

(۱) کتاب الغیبة طوسی ص ۱۹۶ (۲) ابن الاثیر و قایم سال ۲۲۲ و ذهبی f. 119b

(۳) معجم الادبیه یاقوت ج ۱ ص ۲۹۶ و تجارب الامم ج ۵ ص ۱۲۳

بعد از قتل ابوالحسن بن الفرات و پسرش محسن و روی کار آمدن ابوالقاسم خاقانی (وزارت او از ۸ ربیع الاول ۳۱۲ تا رمضان ۳۱۳) شلمغانی مخفی شد و از نرس بموصل گریخت و در همین ایام یعنی در ذی الحجه سال ۳۱۲ بوده که حسین بن روح از محبس توقیفی در لعن او صادر کرده و ما عنقریب عین این توقیع را نقل خواهیم کرد.

شلمغانی در موصل چند سال پیش امیر ناصر الدوله حسن حمدانی در زمان حیات پدرش ابو الهیجا عبدالله بن حمدان (قتل او در سال ۳۱۷) ماند و در این ایام مدتی نیز در مُلثایا از آبادیهای نزدیک جزیره ابن عفر پنهان بود و در همین زمان بوده است که ابوالفضل محمد بن عبدالله بن المطلب از شیوخ ابوالعباس نجاشی صاحب کتاب معروف رجال تألیفات شلمغانی را پیش خود او خوانده و از شلمغانی اجازه روایت آنها را گرفته است. (۱)

بعد از چندی شلمغانی از موصل ببغداد آمد و در آنجا از ترس مخالفین چندی مخفی گردید و در این دوره بود که عقاید او شیوع و طرفدارانش افزایش یافت و جمعی از بزرگان و رجال معتبر بغداد با او گردیدند و کار فتنه عازق را به اوج گرفت و از این طریق اسباب زحمت کُلّی جهت خلیفه و وزیر او و مردم دیگر دار الخلافه فراهم آمد. مشاهیر کسانی که در این ایام بشلمغانی گردیدند عبارت بودند از حسین بن القاسم بن عبّیدالله بن سلیمان بن وهب وزیر مقتدر خلیفه و ابوجعفر بن بسطام و ابو علی بن بسطام از کتاب و وجهای شیعه بغداد و ابو اسحاق ابراهیم بن محمد بن ابی عون از ادبا و مؤلفین مشهور و ابن السّیب الزّیّات و احمد بن محمد بن عبّدوس (۲) و غیره.

دعاوی شلمغانی

اصول عقاید و دعاوی شلمغانی درست معلوم نیست چه از او و پیروانش چیزی بما نرسیده و آنچه را که مخالفین ایشان نقل کرده اند هم مختصر است و هم آلوده بجهمت و غرض. امر مسلم اینکه شلمغانی نیز مثل حسین بن منصور حالّج از حلولیه بوده و بین بسیاری از عقاید او و حالّج تفاوتی وجود نداشته و شلمغانی در این راه از مسلك

حلاج پیروی میکرده است و حسین بن روح صریحاً اورا از متابعین قول حلاج میشارد (۱) بعلاوه تناسخ و غلو و عقیده بضد الوهیت خود و کیمیانیز ازارکان عمده معتقدات او بوده است. خلاصه عقاید اورا از چهار مأخذ عمده که در دست است میتوان استخراج کرد و آن چهار مأخذ بقرار ذیل است :

۱ - نامه ای که الرّاضی بالله خلیفه بعد از قتل شلمغانی و اعوان اودر ذی القعدة ۳۲۲ بامیر ابوالحسین نصر بن احمد سامانی ببخارا نوشته و يك جزء عمده آن نامه را باقوت در مرو رونویس کرده و در جلد اول معجم الادباء در ضمن شرح حال ابراهیم بن محمد بن ابی عون گنجانده است .

۲ - توفعیکه بدست حسین بن روح نوبختی در ذی الحجة ۳۱۲ در لعن شلمغانی صادر شده و اخبار بیکه شیخ طوسی (متوفی سال ۴۶۰) در کتاب الغیبه (۲) در این باب از رواة شیعه در خصوص عقاید شلمغانی نقل نموده .

۳ - مجلی از عقاید او مندرج در کتاب الفرق بین الفرق تألیف ابو منصور عبدالقاهر اشعری بغدادی متوفی سال ۴۲۹ .

۴ - شرحیکه ابن الاثیر (متوفی ۶۳۲) در وقایع سال ۳۲۲ در کتاب تاریخ خود آورده و غالب مضامین آن با محتوبات نامه راضی بامیر نصر بکی است و غیر از این منابع در رجال نجاشی و تجارب الامم ابوعلی مسکویه و ملل و نحل ابن حزم ظاهری و وفیات الاعیان ابن خلکان و الآثار الباقیة ابوریحان بیرونی و رساله ابن الفارح نیز پاره ای اطلاعات مختصر بدست می آید که ما بتمام آنها در این مختصر شرح حال اشاره خواهیم کرد . بطور کلی اصول عقاید شلمغانی را بشرح ذیل میتوانیم خلاصه کنیم :

۱ - خداوند در هر چیزی باندازه تحمل آن چیز حلول میکند و شلمغانی کسی است که روح خداوند در او بتمامه حلول کرده چون شلمغانی در این خصوص بمسیح

(۱) غیث طوسی ص ۲۶۶ و رساله ابن الفارح (در مجموعه رسائل البلاء ص ۲۰۰-۲۰۱)
(۲) تاریخ تألیف کتاب الغیبه شیخ طوسی سال ۴۴۷ است (رجوع کنید بصفحه ۲۴۲-۲۴۳ از همان کتاب .)

و حلاج تشبّه نموده است اورا روح القدس^(۱) و مسیح^(۲) و حلاج^(۳) خوانده اند.

بعقیده شلمغانی خداوند در هر چیزی و بهر صورتی ظاهر میشود و اصلاً خدا اسمی است جهت معانی و خاطره هائی که بقلب مردم خطور میکند و آنچه را که بر مردم پنهان است متصوّر مینماید تا آنجا که کوئی مردم آنرا بمشاهده در می یابند، هر کسی که مردم باو احتیاج پیدا میکنند خدای ایشان است، همین جهت هر فردی از افراد بشر میتواند استحقاق مقام الوهیت حاصل کند و بنام خدائی خوانده شود. پیروان شلمغانی هر يك خود را خداوند کسانی که مادون او بودند میدانستند. بعبارة آخری هر مادونی از این جهت نسبت بمافوق «فاضل» خود «مفضول» محسوب میشد. مثلاً يك نفر عزا قری میگفت من خداوند فلان و فلان خداوند فلان و فلان خداوند خداوند من است تا سلسله بشلمغانی منتهی میگردد و شلمغانی دعوی داشت که او رب الارباب و خداوند خداوندان و افضل عزا قرّیه است و پس از او دیگر خدائی وجود ندارد. عزا قرّیه یعنی اتباع شلمغانی امام حسن و امام حسین را علی بن ابی طالب منسوب نمیدانستند و میگفتند که مقام الوهیت در شخصی جمع می آید که نه فرزند کسی و نه اورا فرزندی باشد. موسی و محمد بن عبدالله را خائن میشمرند و میگفتند که هارون موسی را و علی بن ابی طالب، محمد بن عبدالله را برسات فرستاد و این دو نسبت بفرستادگان خود خیانت ورزیدند. علی بن ابی طالب بتصوّر ایشان بشماره ایام اصحاب کهف که ۳۵۰ سال است بمحمد بن عبدالله مهلت داد و چون این مدت منقضی گردیده شریعت اسلام نیز بر میگردد و گویا غرض ایشان از این شمارش این بوده است که ۳۵۰ سال بعد از بعثت حضرت رسول که مقارن ایام ظهور دعوت شلمغانی است مذهب اسلام منسوخ و مذهب شلمغانی جای آن برقرار میشود.

ملائکه بعقیده ایشان کسانی هستند که زمام نفس خود را در دست داشته و حق را بشناسند و ببینند، بهشت شناختن ایشان و پیروی از مذهب آنان است و آتش

(۱) الفرق بین الفرق ص ۲۴۹ و الاثار الباقیه ص ۲۱۴ (۲) معجم الادباج ص ۳۰۱ و غیبت طوسی

ص ۲۶۵ (۳) معجم الادباج ص ۱ و ۲۹۸ و غیبت طوسی ص ۲۶۵ و تجارب الامم ج ۵ ص ۱۲۳

شناختن آن جمع و برگشت از مسلك ایشان.

عقیده شلمغانی این بوده است که روح خداوند در آدم حلول کرده و بعد از آدم در شیت و بهمین ترتیب در یکی یکی از انبیاء و اوصیا و ائمه تا امام حسن بن علی عسکری و بعد از امام حسن بن علی در جسد وی جای گرفته است (۱) و روح حضرت رسول در ابو جعفر محمد بن عثمان عمری نایب دوم امام غایب و روح امیر المؤمنین علی در بدن ابوالقاسم حسین بن روح و روح حضرت فاطمه در امّ کلثوم دختر ابو جعفر عمری حلول یافته (۲). ابوعلی بن همام اسکافی روایت کرده است که شلمغانی بمن گفت که حق یکی است فقط جامه های آن تغییر می یابد، روزی در جامه سپید است، روزی در جامه سرخ و روزی در جامه نیلگون و ابن اوّلین قول او بود که من آنرا انکار کردم زیرا که آنرا با کفتار پیروان عقیده مجلول یکی یافتم (۳).

۲ - عزاقربه بترك نماز و روزه و غسل معتقد بودند و بر روش سنت ازدواج تمیز کردند و عموم زنان را بر خود مباح میدانستند و میگفتند آن روز که محمد بن عبدالله بر بزرگان قریش و جبابره عرب مبعوث شد ایشان مردمی قسّی القلب و سرکش بودند و حکمت اقتضای آنرا داشت که در مقابل احکام اونسر فرود آرند ولی حالیه حکمت مقتضی آن است که عامه زنان حرم خود را بر خلق حلال دارند. نزدیکی با زنان محارم و زنان دوستان و حرم پسران در صورتیکه در بدن شلمغانی آمده باشند اشکالی ندارد و از قراریکه نوشته اند عزاقربه در فرستادن حرم خود پیش همکیشان بالاتر از خویش ابا نداشته اند بلکه این کار را خوش آمدی بر نفس خود می شمردند و میگفتند که در نتیجه این عمل شخص فاضل از نور خود مفضول را بهر مند میسازد و چون شلمغانی رب الارباب و فاضل ترین عزاقربه بوده حرم عموم ایشان بر او حلال شمرده میشده و پیروان او جهت کسب نور فضل در فرستادن زنان خویش پیش او بر یکدیگر سبقت میدجسته اند و اگر کسی از این کار ابا میکرده بعقیده شلمغانی که بتناسخ نیز قائل بوده در بازگشتن

بدنیا بصورت زن در میآمده است . شلمغانی احکام دینی خود را در کتابی بنام الحاسة السادسة تدوین کرده بوده و این کتاب دستور دینی اصحاب او بشمار میرفته و موضوع اصلی آن گویا ردّ احکام شرایع سابقه بوده است (۱). شلمغانی و اصحاب او از آل ابی طالب و بنی عباس نفرت داشتند و هلاک ایشان را واجب میشمرده اند .

۳ - از مهمترین عقاید شلمغانی عقیده او است بضدّ باین معنی که شلمغانی میگفته است که خداوند وجود ضدّ را خلق کرده است تا بوسیله آن پی بمخالف آن برده شود و تا اضداد در برکزدگان خدا طعن نزنند فضیلت ایشان ظاهر نمیگردد و بهمین جهت اضداد از اولیاء الله مقامشان برتر است چه اضداد وسیله بروز فضل اولیائند و در این صورت دلیل بر وجود حقیقت بر نفس حقیقت برتری دارد .

بعقیده پیروان شلمغانی خداوند وقتی که در جسدی ناسوتی حلول میکند آنچه آن قدرت و معجزه در او ظهور میرسد که با خداوند یکی میشود چنانکه این حال در هفت آدم (هر آدمی مطابق بایک عالم) ظاهر شد و بعد از آدم هفتمین در جسد پنج وجود ناسوتی دیگر و پنج ضدّ ایشان که عنوان ابلیس داشتند حلول کرد ، بعد در ادریس و ابلیس او ، سپس در نوح و ابلیس او ، بعد در صالح و ابلیس او که ناقه و برابری کرد ، بعد در ابراهیم و ابلیس او نمرود ، بعد در هارون و ابلیس او فرعون ، سپس در داود و ابلیس او جالوت ، بعد در سلیمان و ابلیس او ، بعد در عیسی و ابلیس او و شاگردان عیسی و ابلیسان ایشان ، بعد در علی بن ابی طالب و ابلیس او و بعد از علی بن ابی طالب در شلمغانی و ابلیس او جمع آمد (۲) .

اما در باب پیدایش ضدّ یا ابلیس عقیده بعضی از عزا قرّیه این بود که شخص ولی خود او را منصوب مینماید چنانکه علی بن ابی طالب ابوبکر را باین مقام برگزید و بعضی دیگر معتقد بودند که ابلیس هر ولّیتی قدیمی است و از ازل با او همقدم بوده و در باب قائم آل محمد که بعقیده امامیه از فرزندان امام یازدهم است و در موقع مناسب قیام خواهد کرد عزا قرّیه میگویند این همان ابلیس است که در قرآن

(۱) الآثار الباقیه ص ۲۱۴ (۲) معجم الادباج ص ۲۰۱ - ۳۰۲ و ابن الاثیر وقایع سال ۳۲۲

بآن اشاره شده در آیه فَسَجِدْ لِلْإِلَهِ كَلِمَةً أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ، و چون ابلیس سجود نکرد و گفت که لَا قَعْدَنَ لَهُمْ صِرَاطُكَ الْمُسْتَقِيمَ از اینجا معلوم میشود که در موقع امر بسجود او قائم بوده و بعد نشسته است و اینکه شیعہ میگویند که قائم قیام خواهد کرد این همان ابلیس است که در موقع امر بسجود قائم بوده و از سجده ابا نموده است (۱) و یکی از شعرای عزاقریه در باب ضِدّ یعنی ابلیس میگوید:

يَا لَأَعْنَاءَ لِلضِّدِّ مِنْ عَدِيٍّ (۲)	مَا الضِّدُّ إِلَّا ظَاهِرُ الْوَلِيِّ
وَالْحَمْدُ لِلْمُهَيَّمَنِ الْوَفِيِّ	لَسْتُ عَلَى حَالِ كَحَمَامِي
وَلَا حَجَامِي وَلَا جُعْدِي	قَدْ قُضِيَ مِنْ قَوْلِي عَلَى الْفَهْدِي
لَعَمَّ وَجَاوَزْتُ مَدَى الْعَيْدِي	فَوْقَ عَظِيمٍ لَيْسَ بِالْمَجُوسِي
لَا نُهُ الْفَرْدُ بِلَا كَيْفِي	مُتَّحِدٌ بِكُلِّ أَوْ حِدِي
مُخَالِطُ النُّورِيِّ وَالظُّلُمِيِّ .	يَا طَالِبًا مِنْ بَيْتِ هَاشِمِي،
وَجَاحِدًا مِنْ بَيْتِ كِسْرَوِي،	قَدْ غَابَ فِي نِسْبَةِ آعْجَمِي
فِي الْفَارِسِيِّ الْحَسَبِ الرَّضِيِّ	كَمَا التَّوَيَّ فِي الْعُرْبِ مِنْ لُؤِي (۲)

تالیفات شلمغانی

غیر از کتاب الحاشیة الدّیة که ذکر آن گذشت ابو جعفر شلمغانی کتب دیگری نیز تألیف کرده بوده و چون قبل از انحراف یا باصطلاح در حال استقامت از علمای امامیه محسوب میشده یک عده از مؤلفات او پیش امامیه از کتب معتبر بشمار میرفته و چنانکه پیش گفتیم در وقعی که در مؤلفات مختلف مزبسته آنها را ابو الفضل محمد بن عبد الله بن المطلب از علماء امامیه پیش او خوانده است، صورت تألیفات شلمغانی از روی رجال نجاشی و غیبت طوسی بشرح ذیل است:

۱ - کتاب التکلیف ؛

(۱) غیبت طوسی ص ۲۶۵-۲۶۶ (۲) اشاره است بشیطان که او را «شیخ بنی عدی» میگویند
(۱) غیبت طوسی ص ۲۶۶

این کتاب از کتبی است که شاعغانی آنرا در حال استقامت تألیف کرده و چون این کتاب او منتشر شد جمعی از امامیه آنرا بخدمت حسین بن روح بردند و او آنرا از اول تا آخر خواند و گفت که شاعغانی جز در دوسه موضع که دروغ گفته بقیه مطالب آنرا از ائمه روایت کرده و چیزی دیگر در آن نیست^(۱). شیخ مفید کتاب تکلیف شاعغانی را جز يك موضع روایت میکرده و آن موضع در باب شهادت است که شاعغانی در آن بروایت علامه حلی چنین گفته بوده که: «اگر شخصی فقط يك شاهد داشته باشد جایز است که برادر او نیز در صورت نداشتن علم باصل موضوع در حق او شهادت دهد»^(۲)، و گویا صحیح و تمام این مطلب که علامه آنرا از شیخ مفید نقل کرده آن باشد که شیخ طوسی از ابو عبدالله حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه روایت نموده و آن این است که شاعغانی در باب شهادت گفته بوده است که: «اگر برادر مؤمن ترا بر شخصی حقی باشد و او از ادای آن خود داری کند و آن طلبکار را بینم ای جز يك شاهد ثقه نباشد میتوانی بآن شاهد مراجعه کنی و شهادت او را بشنوی، چون آنرا پدش تو اقامه کرد میتوانی نزد حاکم حاضر شوی و بهمان شکل که او شهادت میدهد تو نیز شهادت دهی تا حق مردمی مسلمان با بآمال نشود»^(۳).

محمد بن فضل بن تمام از یکی از شیوخ خود نقل کرده است که شاعغانی موقعیکه کتاب التکلیف را تألیف میکرد پس از اصلاح هر باب از آن آنرا بنظر حسین بن روح میرساند. حسین بن روح آنرا حکمت و اصلاح مینمود و شاعغانی پس از تصحیح آنرا نقل میکرد تا دیگران از روی آن بنویسند^(۴).

۲ - رساله ای خطاب بابوعلی محمد بن همام اسکافی^(۵)؛

۳ - کتاب ماهیه العیصه؛

۴ - کتاب الزاهر بالصحیح العقلیه؛

(۱) غیبت طوسی ص ۲۶۷ (۲) خلاصه علامه ص ۱۲۴ و رجال استرآبادی ص ۳۰۷
 (۳) غیبت طوسی ص ۲۶۷ (۴) غیبت طوسی ص ۲۵۴ (۵) رجوع کنید بنیل صفحه ۲۱۵ از همدین کتاب.

- ۵ - کتاب المُبَاهَلَة ؛
- ۶ - کتاب الْأَوْصِيَاء ؛
- شیخ طوسی در کتاب الغیبة دوبار از این کتاب نقل میکند (۱) .
- ۷ - کتاب الْمَعَارِف ؛
- ۸ - کتاب الْإِبْصَاح ؛
- ۹ - کتاب فَضْلُ النَّطْقِ عَلَى الصَّمْت ؛
- ۱۰ - کتاب فَصَائِلُ الْعُرَتَيْنِ ؛
- ۱۱ - کتاب الْأَنْوَار ؛
- ۱۲ - کتاب التَّسْلِيم ؛
- ۱۳ - کتاب الزُّهَاد وَالتَّوْحِيد ؛
- ۱۴ - کتاب الْبَدَاوَالْفَسِيَّة ؛
- ۱۵ - کتاب نَظْمُ الْقُرْآن ؛
- ۱۶ - کتاب الْأَمَامَةِ الْبُزْرْجِي ؛
- ۱۷ - کتاب الْأَمَامَةِ الْكُوجَكِي (۲) ؛
- ۱۸ - کتاب الْفَتْنَةِ .

این کتاب اخیراً شیخ طوسی درست داشته و يك فقره نیز از آن نقل میکند (۳)
 کتب شلمغانی بمناسبت مقام علمی و تقوّت او بحسین بن روح بیش از آنکه در
 مرحله ارتداد قدم گذارد نزد امامیه شیوع تمام داشته و درست جمیع ایشان بوده .
 بعد از آنکه ارتداد او مسلم شد و لعن او صادر گردید جمعی از امامیه از حسین بن
 روح در باب آن کتب سؤال کردند و گفتند خانه های ما از آنها پر است با آنها چه
 معامله باید کرد حسین بن روح گفت جواب من در این خصوص عین جوابی است که

(۱) غیبت طوسی ص ۱۵۸ و ۲۲۱
 (۲) اسامی این هفده کتاب با کتاب دیگری که عنوان آن نیست در رجال نجاشی ص ۲۶۸ بنام
 شلمغانی مذکور است . (۳) غیبت طوسی ص ۲۵۵ .

امام ابو محمد حسن بن علی عسکری موقعیکه مردم در خصوص کتب بنی‌فصّال^(۱) از او پرسیدند بایشان داد و گفت آنچه را روایت کرده‌اند بگیرد و آنچه را که برای خود آورده اند رها کنید^(۲).

شلمغانی در ابتدای شروع بدعوت جماعتی از بزرگان بغداد را محرمانه بطرف خود خواند و در بدو امر بنام حسین بن روح اخباری منتشر میکرد و خود را بامامیه بعنوان باب او معرفی مینمود.

ام کلثوم دختر ابو جعفر عمری چنین روایت میکند که: « شلمغانی بمناسبت اقبالی که حسین بن روح باو کرده و او را در نزد مردم محترم نموده بود پیش پسران بسطام^(۳) مقرب بود و چون آغاز ارتداد کرد هر دروغ و کفری را بنام حسین بن روح برایشان نقل مینمود و ایشان آنرا از او می‌پذیرفتند تا آنکه قضیه او بر حسین بن روح مکشوف گردید و حسین بن روح بانکار آنها قیام کرد و پسران بسطام را از شنیدن سخنان او نهی فرمود و امر بلعن و تبرّی از او داد ولی ایشان گوش فرادادند و کماکان بدوستی

(۱) مقصود از بنی‌فصّال سه پسر ابو محمد حسن بن علی بن فصّال کوفی (متوفی سال ۲۲۴) اند که هر سه مثل پدر خود از فقهای فرقه فطحیه محسوب میشوند و اسامی این سه پسر بقرار ذیل است:

۱ - احمد بن حسن بن علی بن فصّال متوفی سال ۲۶۰؛

۲ - محمد بن حسن بن علی بن فصّال؛

۳ - ابو الحسن علی بن حسن بن علی بن فصّال.

این سه نفر از فطحیه از فقهای بزرگ خود می‌شمردند و فقهای مزبور مخصوصاً علی در تأیید این مذهب کتب بسیار تألیف کرده بوده‌اند و عدد تألیفات ابو الحسن علی بررسی کتاب بالغ میشده (برای احوال ایشان رجوع کنید برجال نجاشی صفحات ۲۵ - ۲۶ و ۵۹ و ۱۸۱ و ۱۸۳ و رجال کشی صفحات ۳۱۹ و ۳۲۸ - ۳۲۹ و غیره). (۲) غیت طوسی ص ۲۵۴

(۳) خاندان بسطام یکی از خاندانهای قدیم بوده‌اند که در دستگاه خلفای بغداد و امرای اطراف در جزء کتاب و عقاب دیوانی عهده‌دار باره‌ای مشاغل میشده‌اند و از آن خانواده ابو العباس احمد بن محمد بن بسطام و پسرانش ابو القاسم علی و ابو الحسن محمد بآل فرات بسککی داشتند و ابو الحسن محمد داماد حامد بن العباس وزیر بود. این طایفه ابتدا مثل آل فرات از فرقه امامیه طرفداری میکردند ولی پس از قیام شلمغانی پیرو عقیده او شدند و بهمین جهت قاهر خلیفه در سال ۳۲۱ مأمورینی مخصوص گذاشت تا خانه‌های ابو القاسم علی و ابو الحسن محمد را تحت نظر بگیرند.

او باقی ماندند چه شلمغانی بایشان گفته بود که چون من بکتمان سربیه بر شما نموده ام عهد کرده ام اگر راز فاش شود از مقام اختصاصی که یافته ام محروم و بدوری دوچار خواهم گردید و این مقام مقامی بس عظیم است و بار آنرا جز ملکیتی مقرب یا پیغمبری مرسل یا مؤمنی ممتحن نتواند کشید، و باین بیانات مطلب را در پیش چشم ایشان بزرگ کرده بود. حسین بن روح کاغذی پسران بسطام نوشت و بر کسانی که به متابعت قول یادوستی او قیام نمایند لعن فرستاد و بتبری از او خواند، چون پسران بسطام نوشته را بشلمغانی نمودند بگریه در آمد و گفت که لعن حسین بن روح در حق من متضمن باطنی عظیم است و لعنت در اینجا بمعنی دور گرداندن است و اینکه گفته است لعنه الله غرض او اینست که خداوند مرا از عذاب و آتش دور گرداند. اینک من مقام و منزلت خود را شناختم. پس گونه های خود را بر خاک مالید و پسران بسطام را بکتمان این امر خواند.

ام کلثوم میگوید که: «روزی پیش مادر جعفر بن بسطام رفتم دیدم اوزیاده از اندازه در استقبال و تعظیم من کوشید تا آنجا که بقدم من افتاد و بر پایم بوسه داد، من این حرکت او را زشت شمردم و گفتم از این کار دست بردار که کاری ناپسند است و دست او را نگاه داشتم. شروع بگریستن کرد و گفت چگونه خود داری میتوانم که تو خاتون من فاطمه باشی، گفتم چطور؟ گفت ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی پیش ما آمد و گفت سربى دارم که در کتمان آن عهد کرده ام و اگر فاش شود معاقب خواهم شد، با و قول دادم که آنرا بر کسی کشف نکنم ولی پیش خود تصمیم داشتم که فقط شیخ حسین بن روح را ازان راز آگاه نمایم، شلمغانی گفت که روح رسول الله بجسد پدرت ابو جعفر محمد بن عثمان انتقال یافته و روح امیر المؤمنین علی بدن شیخ ابوالقاسم حسین بن روح و روح خاتون ما حضرت فاطمه بدن تو [یعنی ام کلثوم] بنا بر این چگونه من ترا بزرگ نشمارم. گفتم از این بیان دروغ دست بردار گفت شلمغانی از ما در کتمان این سربى قول گرفته است و بدترسم که اگر آن افشا شود بعد از دوچار شوم و اگر مرا بکشف آن و ادار

نمیکردی هرگز آنرا نه بتو و نه باحدی دیگر نمیکفتم . چون از پدش او بیرون آمدم بخدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح شتافتم و قصه را بر او نقل کردم . چون بمن وثوق داشت آنرا پذیرفت و گفت باید دیگر با این زن مراوده نکنی و اگر رقعہ ای بتو نوشت جواب ندهی و فرستاده او را نپذیری وبعد از این بیانات کفر آمیز بملاقات او بروی چه این مرد ملعون در دل این جماعت القاء کفر و الحاد کرده و مدعی شده است که خداوند در او حلول نموده و با خداوند یکی شده است و این همان قول مسیحیان در باب عیسی و عقاید پیروان حلاج است . از این تاریخ بعد دیگر از پسران بسطام دوری گزیدم و رشته مراوده با ایشان را قطع کردم و عذرشان را نپذیرفته و مادرشان را نیز ملاقات ننمودم . این خبر در میان آل نوبخت شیوع یافت و حسین بن روح يك يك ایشان را دید و لعن شلمغانی را بهربك نوشت و همگی را ازدوستی و پذیرفتن اقوال و تکلم با او منع نمود سپس توفیق حضرت قائم در لعن و تبری از او بر دست حسین بن روح صدور یافت (۱) .

عین این توفیق که حسین بن روح آنرا در تاریخ ذی الحجه ۳۱۲ از محبس خود در دستگاه مقتدر خلیفه از جانب امام غایب صادر کرده و برای انتشار در میان امامیه پدش ابوعلی محمد بن همام اسکافی بغدادی فرستاده (۲) در کتاب احتجاج طبرسی و با اختلاف روایت در کتاب الغیبة طوسی مندرج است (۳) و ما آنرا عیناً نقل میکنیم :

« عَرَّفَ اطال الله بقاله وعَرَّفَكَ اللهُ الخیر کَلِّه وختم به عملك من ثقی بدینه وتسكن الى نیته من اخواننا ادام الله سعادتهم بأن محمد بن علي المعروف بالسلفاني عجل الله له الثمة ولا امهله قدر تد عن الاسلام وفارقه والحد في دين الله و ادعى ما كفر معه بالخالق جل وتعالى و افترى كذباً وزوراً و قال بهتاناً و اثماً عظيماً ، كذب العادلون بالله و ضلوا ضلالاً بعيداً و خسروا خسراناً مبيناً و اتنا برئنا الى الله تعالى و الى رسوله

(۱) غیبت طوسی ۲۶۳ - ۲۶۵ (۲) ذیل صفحه ۲۱۵ از همین کتاب (۳) احتجاج ص ۲۴۵ و غیبت طوسی ص ۲۶۸ - ۲۶۹ اگر چه تاریخ صدور این توفیق ذی الحجه - ال ۳۱۲ یعنی مقارن اوایل حبس حسین بن روح است ولی از قرائن معلوم میشود که اجازه انتشار آن اندکی قبل از نجات او از حبس که در ۳۱۷ واقع شده صادر گردیده است (غیبت طوسی ص ۲۶۸)

صلوات الله عليه و سلامه و رحمته و برکاته منه و لعنّاه عليه لعابن الله تترى في الظاهر منّا و الباطن في السّرّ و الجهر و في كلّ وقت و على كلّ حال و على كلّ من شاعبه و تابعه و بلغه هذا القول منّا فاقام على تولّا كم الله انّا في التّوّقي و المحاذرة منه علي مثل ما كدنا عليه بمن تقدّمه من نظرائه من الشّريعي (۱) و الثّيري (۲) و الهلّالي (۳) و التّلالی (۴) و غیرهم و عادة الله جلّ ثناؤه و مع ذلك قبله و بعده عندنا جميلة و به نق و اباه نستعين و هو حسبنا في كلّ امورنا و نعم الوكيل .

بعد از آنکه لعن شلمغانی بر دست حسین بن روح صادر گردید امامیه بغداد از او دوری جستند و همه حکایت لعن او را در مجالس و محافل نقل میکردند و شلمغانی برای اثبات حقانیت خود و معارضه با حسین بن روح و متقاعد کردن امامیه طرفدار او سعی مینمود و کتاب الغیبه خود را در این ایام تألیف کرده و در آن بتعریض حسین بن روح پرداخته و مدعی همقدمی با شیخ ابوالقاسم نوبختی در نهیه اسباب کار

(۱) ابو محمد حسن شریعی از اصحاب امام دهم و یازدهم بود و او اوّل کسی است که بعد از امام یازدهم با دعای بابت برخاسته و بالعاد و کفر منسوب شده و توقیعی در لعن او صادر گردیده است ، پیروان او را شریعه میگویند و ایشان از فرق غلاة و حلولیه اند (رجوع کنید بکتاب الغیبه ص ۲۴۸ و مقالات اشعری ص ۱۴-۱۵ و الفرق بین الفرق ص ۲۳۹ و تبصرة العوام ص ۱۹۴ و احتجاج ص ۲۴۴) .

(۲) محمد بن نصیر ثمیری از اصحاب امام یازدهم بود و پس از وفات امام مدعی مقام ابو جعفر عمری گردید و با دعای نبوت و رسالت برخاست طرفداران او را ثنّیه میگویند . ایشان نیز از غلاة و حلولیه اند رجوع کنید برجال کثی ص ۲۴۲ و غیبت طوسی ۲۵۹-۲۶۰ و مقالات اشعری ص ۱۵ و تبصرة العوام ص ۱۹۴ و الفرق بین الفرق ص ۲۴۹ و احتجاج ص ۲۴۴ و صفحہ ۱۴۴ و ۱۴۷ از همین کتاب) .

(۳) ابو جعفر احمد بن هلال غیرتائی کرخی (۱۸۰-۲۶۷) از غلاة و از اصحاب امام یازدهم که بعد از وفات آن حضرت منکر و کالت ابو جعفر عمری گردید (برای احوال او رجوع کنید بغیبت طوسی ص ۲۶۰ و رجال کثی ص ۲۳۲-۲۳۴ و رجال نجاشی ص ۶۰-۶۱ و فهرست طوسی ص ۵۰ و احتجاج ص ۲۴۵) .

(۴) ابو طاهر محمد بن علی بن بلال از اصحاب امام یازدهم و از منکرین و کالت ابو جعفر عمری که خود را بجای ابو جعفر وکیل امام غایب میخوانده است (رجوع کنید بکتاب الغیبه طوسی ص ۲۶۰-۲۶۱ و احتجاج ص ۲۴۵) .

وکالت و نیابت بوده است ولی اکثریت امامیه بدعاوی او گوش فرا ندارند و درلن او کوشیدند. (۱)

مقارن واقعه قتل شلمغانی موقعیکه رؤسای شیعه در خانه ابو علی بن مقله وزیر جمع بودند و لعن او را از جانب حسین بن روح نقل میکردند بایشان گفت که بین من و او ملاقاتی ترتیب دهید تا من و او دست یکدیگر را بگیریم، اگر آتشی از آسمان فرود نیامد و او را نسوخت پس هر چه او در حق من میگوید بجاست. چون خبر این ادعا برازی خلیفه رسید امر داد تا شلمغانی را دستگیر کنند. (۲)

۱. دستگیری شلمغانی بسهولت میسر نشد چه ابوعلی بن مقله مدّتی بامر خلیفه در پی شلمغانی میکشت و چون او پنهان میزیست و از نقطه ای بنقطه دیگر میکریخت عمّال وزیر و خلیفه موفق بجلب او نمیشدند تا آنکه بالاخره در شوال سال ۳۲۲ بر او دست یافتند و ابن مقله او را محبوس ساخت و خانه او را جست و از پیروان مهم او مثل حسین بن قاسم بن عبداللّه بن وهب و ابراهیم بن محمد بن ابی عون و ابن شیب زبّات و احمد بن محمد بن عبدوس در آنجا مراسلاتی یافت که همه او را بخطابهائی که لایق شأن خداوند است خوانده بودند. در محضر خلیفه آن خطوط را بمردم نمودند و صحت آنها باثبات رسید و شلمغانی نیز اقرار آورد که این خطوط از پیروان اوست ولی مضامین آنها را رد نمود و از دین خود دست بر داشته اظهار اسلام کرد.

خلیفه احمد بن محمد بن عبدوس و ابراهیم بن ابی عون را نیز در حضور شلمغانی خواست و امر داد که خداوند خود را بسبیلی بزنند. ایشان از این کار خود داری نمودند. چون خلیفه آنانرا باین حرکت مجبور ساخت احمد بن محمد بن عبدوس او را بسبیلی زد ولی ابراهیم بن ابی عون را در این اقدام دست بر عشه افتاد و بر ریش شلمغانی بوسه داد و او را بخطابهائی مانند الهی و سیدی و رازقی خواند. راضی شلمغانی را مخاطب ساخته گفت اگر تو دعوی خدائی نداشتی پس این بیانات چیست. او در پاسخ

گفت از ابن اظهارات ابن ابی عون بحثی بر من نیست ، خدا میداند که من هرگز پیدایش ایشان خود را خدا نخوانده بودم . ابن عبدوس شهادت داد که شلمغانی دعوی خدائی ندارد بلکه خود را بجای حسین بن روح باب امام منظر میداند (۱) .

شلمغانی و طرفداران او را بامر خلیفه درحضور قضاة و فقها و کتّاب و رؤسای لشکری چند بار محاکمه کردند (۲) ، عاقبت حکم قتل او با اتفاق آراء تصویب و صادر گردید . قبل از اجرای این حکم شلمغانی از قضاة سه روز مهلت خواست تا از آسمان یا حکم تبرئه او صادر شود و یا دشمنان او بعذاب دوچار گردند ولی فقها خلیفه را امر بمعجل در قتل او کردند و خلیفه دستور داد که درسه شبۀ ۲۹ ذی القعدة سال ۳۲۲ شلمغانی و ابن ابی عون را بضرب شلاق زند بعد کردن ایشانرا برداشتنند سپس جسد ایشانرا بدار آویختند و آخر از همه نعش آن دو نفر را سوخته خاکستر آنرا بآب دجله دادند (۳) و حسین بن قاسم را نیز در آخر ذی القعدة همان سال در شهر رقه کشته سرش را ببغداد آوردند (۴) .

عزاقربیه بعد از قتل شلمغانی باز دست از دعاوی خود برنداشتند مخصوصاً در خاندان بنی بسطام طرفدارانی از ایشان بودند و بعد از قتل شلمغانی يك نفر بنام بصری جانشینی اورا ادعا کرد و مدعی شد که روح شلمغانی در او حلول کرده و او مقام الوهیت دارد و چون او در سال ۳۴۰ مرد از وی اموال بسیاری که عزاقربیه باو تقدیم نموده بودند ماند ، ابو محمد حسن بن محمد مهلبی وزیر معز الدولة دیلمی را از واقعه فوت بصری و مایملک او خبر کردند ، مهلبی امر داد تا ترکه او را مهر و موم نمایند و پیروان او را دستگیر سازند تا کسی که بجانشینی او قیام مینماید چیزی در اختیار نداشته

(۱) ابن الاثیر وقایع سال ۲۲۲ (۲) برای تفصیل محاکمه ایشان رجوع کنید بکتاب الفرق

بین الفرق ص ۲۵۰ که از بعضی اغلاط تاریخی خالی نیست .

(۳) معجم الادباج ۱ ص ۲۹۷ والفرق بین الفرق ص ۲۵۰ (۴) ابن الاثیر وقایع سال ۲۲۲

تاریخ قتل شلمغانی را عموم مؤرخین مثل یاقوت و ابن الاثیر و ذهبی در سال ۳۲۲ نوشته اند ولی در کتاب التیبة طوسی در ۲۲۲ مذکور است و این ظاهراً صحیح نباشد .

باشد. دفاتری از ایشان بدست آمد که مطالبی از آئین خود بر آنها نوشته بودند، جوانی از ایشان ادعا میکرد که روح علی بن ابی طالب در او حلول کرده و زنی همین دعوی را در باب حلول روح فاطمه زهرا در خود داشت و از نوکران بنی بسطام یکی دعوی داشت که روح میکائیل باو انتقال یافته، مهلبی دستور داد که ایشانرا بگیرند و بسختی تنبیه کنند اما ایشان بمعزالدوله چنین القاء شبهه کردند که از شیعیمان علی بن ابی طالب اند معزالدوله امر بخلاص آن جماعت داد، مهلبی هم از ترس آنکه مبادا بترك تشیع منّهم شود دیگر بابی عزافیه نشد (۱).



فصل دوازدهم

ابوالحسن موسی بن کبریا

(نیمه اول قرن چهارم)

موسی بن حسن بن محمد بن عباس بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت ملقب و معروف بابن کبریا، نوبختی از علما و منجمین و از رجال ایام غیبت صغری و از معاصرین شیخ ابوالقاسم حسین بن روح است و ابونصر هبة الله بن محمد کاتب راوی اخبار وکلای اربعه از او اخبار نایب سوم امام غایب را روایت می نموده و سه فقره از این اخبار که منقول از ابن کبریا است در کتاب الغیبه طوسی موجود است (۱).

بگفته نجاشی ابن کبریا در نجوم معرفتی کامل داشته و در آن باب از او کلام بسیار باقی است و با وجود علم و عقیده بنجوم مردی متدین و دارای عقیده ای نیکو بوده و در نجوم نیز تألیفاتی داشته است و یکی از آن جمله کتاب کافی است در احداث از منه (۲).

از سه فقره روایتی که ابونصر هبة الله کاتب مستقیماً یا بواسطه ام کلثوم دختر ابوجعفر عمری از ابوالحسن موسی بن کبریا نقل کرده است معلوم میشود که این شخص از معاصرین ام کلثوم و شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بوده و بعد از وفات نایب سوم امام غایب نیز هنوز حیات داشته است.

(۱) صفحات ۱۹۰ و ۲۴۳ و ۲۵۱ (۲) رجال نجاشی ص ۲۹۰ و بحارالانوار ج ۱۴

ص ۱۴۲، نقل از فرج الهموم.

فصل سیزدهم

ابو محمد حسن بن حسین

(۴۰۲-۳۲۰)

ابو عبدالله حسین بن علی بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت که در فصل دهم احوال او و پدرش ابوالحسین علی گذشت پسری دارد بنام ابو محمد حسن که در سال ۳۲۰ یعنی شش سال قبل از فوت پدر خود تولد یافته و او از محدثین و رواة اخبار فرقة امامیه مثل پدر خود و از کتّاب و منشیان و از راویان اخبار است چنانکه راوی قسمتی از اخبار و اشعار ابونواس بوده (۱) و ابوالحسین هلال بن محسن صابی کاتب (۴۴۸-۳۵۹) از او بعضی وقایع را روایت مینموده است (۲).

ابو محمد در حدیث بشهادت خطیب بغدادی بیشتر از ابوالحسن علی بن عبدالله مبشر قصاب واسطی و ابو عبدالله حسین بن اسماعیل بن محمد متقی بغدادی (۲۳۵ - ۳۳۰) مشهور بقاضی معاملی روایت مینموده و در حدیث شاگردان بسیار داشته و مشهور ترین کسانی که از او روایت میکرده اند اشخاص ذیلند :

۱ - ابو بکر احمد بن محمد برفقانی خوارزمی (۳۳۶-۴۲۵) :

۲ - ابوالفرج حسن بن علی طنجیری (۳۵۰-۴۳۹) :

۳ - ابوالقاسم عبدالله بن احمد صیّرفی آهزی (۳۵۵-۴۳۵) :

۴ - قاضی ابوالقاسم علی بن محسن تنوخ (۳۶۵-۴۴۷) :

۵ - ابوالقاسم بن الحلال ؛

۶ - ابوالحسن احمد بن محمد عتیقی (۳۶۷-۴۴۱) ؛

و از این جمله سه نفر اول جزء مشایخ حافظ ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی

(۳۹۲-۴۶۳) صاحب تاریخ بغداد معروف معدودند و بنا بر این خطیب بغدادی بیک

واسطه شاگرد ابو محمد حسن بن حسین نوبختی بوده و او برای تحقیق عقیده قطعی ابو محمد نوبختی بشاگردان او که استادان خطیب میشده اند توّسل جسته و از ابوالقاسم از هری و ابوبکر برقانی در این باب سؤالاتی کرده است. از هری نوبختی را رافضی و ردّی‌المذهب شمرده و برقانی گفته است که نوبختی معتزلی و مایل بتشیّع و باتمام این احوال در روایت خود صدوق بوده و ابوالحسن عتبی او را در حدیث ثقه و مایل باعتزال میدانسته (۱) و خود خطیب بغدادی سماع او را صحیح می‌شمارد (۲) و عین بیانات خطیب را در باب نوبختی سمعانی در انساب و ابن الجوزی در المنتظم و ابن کثیر در البدایه و النّهابة نقل کرده‌اند و قاضی نورالله شوشتری در اینکه ایشان ابو محمد را شیعی متمایل باعتزال شمرده‌اند برایشان تاخته و گفته است که: «اهل سنت چون فرق میان حق و باطل نمیکنند لاجرم شیعه و معتزله را یکی میدانند و هر یکی از ایشانرا بنام دیگری میخوانند و الا فرق مابین الفرق والقدم و بین الوجود و العدم است (۳)».

این بیانات لابدناشی از تعصب قاضی نورالله در شیعه تراشی است که بآن اشتهاار کامل یافته و الا بشرحیکه سابقاً نیز گفته ایم هیچ مانعی ندارد که يك نفر شیعی متمایل باعتزال یا يك نفر معتزلی متشیّع باشد و این امر در تاریخ کلام نظایر بسیار دارد و از آل نوبخت یکی دو نفر دیگر هم بهمین سمت معروف بوده‌اند و از میان معتزله بغداد بسیاری مثل ابو جعفر اسکافی و ابو عبیدالله مرزبانی و قاضی ابوالقاسم تنوخی و ابوالقاسم کعبی بلخی درباره از عقاید خود بشیعه نزدیک و جزء «متشیعه معتزله» شمرده میشده‌اند (۴) حتی ذهبی ابوسهل اسمعیل بن علی نوبختی را هم با اینکه از رؤس متکلمین شیعه اش میدانند با اسم معتزلی میخواند (۵).

(۱) منتظم ابن جوزی (خطی) (۲) تاریخ بغداد ج ۷ ص ۲۹۹ (۳) مجالس المؤمنین، مجلس ۵
(۴) رجوع کنید بالانتصار ص ۱۰۰ و تاریخ بغداد ج ۴ ص ۱۳۶ و فوات الوفا ج ۲ ص ۶۸
(۵) تاریخ الاسلام f. 60 b (نسخه کتابخانه ملی پاریس).

وفات ابو محمد حسن بن حسین نوبختی در روز جمعه دو روز بآخر ذی القعدة
مانده در سال ۴۰۲ هـ اتفاق افتاده و او آخرین کسی است از خاندان نوبختی که ما را
از حال او اطلاع محلی در دست است و بعد از او اثر این خانواده جلیل در ظلمات
تاریخ ناپدید میشود^(۱).

(۱) برای احوال او رجوع کنید بتاریخ بغداد ج ۷ ص ۲۹۹ و ۴۴۳ و منتظم ابن الجوزی والبدایة
والتهایه در وقایع سال ۴۰۲ و انساب سمعی f. 569b و مجالس المؤمنین ، مجلس ۵ و میزان الاعتدال
ذهبی ج ۱ ص ۲۲۵ .

فصل چهاردهم

سایر افراد خاندان نوبختی

غیر از مشاهیر اشخاصی از این خاندان که شرح احوال ایشان را در فصول سابق از روی منابعی که در دست داشتیم ذکر کردیم نام چند نفر دیگر نیز از این سلاله جلیل در کتب مذکور است که اطلاع ما در حق آنان بدبختانه چندان زیاد نیست حتی سلسله نسب بعضی از آن جماعت را هم با معلومات ناقصی که در این باب داریم نمیتوانیم تعیین کنیم و آن عده بقرار ذیلند :

۱ - ابو عبد الله احمد بن عبد الله بن ابی سهل بن نوبخت ، نواده ابوسهل اول منجم مشهور که از شعرای کتّاب بوده و دیوان شعری داشته است شامل صد ورقه (۱) :

۲ - حسن بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت ، پسر اسماعیل ندیم و جامع اشعار ابو نواس ، از معاصرین ابن شاعر که او را مدح گفته (۲) :

۳ - احمد بن ابراهیم ، از رجال اواخر دوره غیبت صغری که منشی مخصوص شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بوده و او جواب مسائلی را که امامیه از شیخ ابو القاسم نوبختی میپرسیده و شیخ املا میکرد مینوشته است (۳) .

احمد بن ابراهیم ام کلثوم دختر ابوجعفر عمری نایب دوم امام غایب را در ازدواج خود داشته و جدّه مادری ابونصر هبة الله بن محمد بن احمد کاتب مشهور بوده یعنی مادر ابونصر هبة الله از طرف پدر خود ، یعنی احمد بن ابراهیم ، از خاندان نوبختی و از طرف مادر خویش یعنی ام کلثوم از خاندان ابوجعفر عمری است و ابو نصر از جدّ نوبختی خود یعنی احمد بن ابراهیم روایت می کرده (۴) ؛

(۱) الفهرست ص ۱۶۸ (۲) دیوان چایی ابونواس ص ۱۰۵-۱۰۶ (چاپ ۱۳۲۲) و شرح دیوان ابونواس ج ۱ f.189b (۳) غیبت طوسی ص ۲۴۳ و ۲۴۴ (۴) غیبت طوسی ص ۲۴۳

۴ - ابو جعفر عبد الله بن ابراهيم ، برادر احمد بن ابراهيم مذکور در نمره ۳ (۱)؛

۵ - ابو ابراهيم جعفر بن احمد بن ابراهيم ، پسر احمد بن ابراهيم و برادر زاده ابو جعفر عبدالله که خالوی ابو نصر هبة الله کاتب میشده است (۲)؛

۶ و ۷ و ۸ حسن بن اسحاق کاتب ، کویا پسر اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل نوبخت از اصحاب حضرت امام هادی ، و دو پسر حسن بن اسحاق یعنی احمد و محمد که هر دو از معاصرین ابو جعفر عمری و از جمله کسانی بوده‌اند که نام ایشانرا در ردیف اشخاصی که بر رؤیت حضرت امام غائب نایل آمده اند می‌بردند (۳)؛

۹ - ابوعلی بن جعفر ؛ در کتاب الغیبه شیخ طوسی نام شخصی از آل نوبخت مذکور است باسم ابو علی بن جعفر نوبختی و معروف به ابن زهومة (۴) که مطابق قراین مذکور در همان کتاب در نیمه اول قرن چهارم هجری می‌زیسته (۴) . مقصود از عنوان (ابن زهومة) را نفهمیدم ، شاید در متن کتاب چاپی تحریفی وارد شده باشد . در جزء اعلام عربی زهومة هست و در تجارب الامم هم نام کاتبی مذکور است بعنوان (رهومه) که او را در سال ۳۲۹ بجکم بایک عدّه دیگر از کدّاب و عمال و وزیر خود ابو جعفر بن شیر زاد دستگیر کرده (۵) و شاید اگر منابعی دیگر بدست آید بتوان از میان این اطلاعات متفرّق حقیقت مطلب را روشن کرد .

ذکر يك نفر ابو علی نوبختی در ضمن وقایع سال ۳۳۱ در تکمله تاریخ طبری تألیف معتمد بن عبدالملك همدانی تاریخی هست و از آن چنین برمی آید که ابوعلی نوبختی جزء عمال حاجب سابق بجکم یعنی عدل محسوب میشده و از طرف او که از جانب محمد بن طغج اخشید بر نواحی اطراف فرات علیا و شهر رَحْبه حکومت میکرده در این سرزمین عامل بوده است ولی چون عدل در همین سال بدست کسان ناصرالدوله حمدانی اسیر شد و باران او امان طلبیدند (۶) ابوعلی نوبختی هم از شغل سابق

(۱) غیث طوسی ص ۲۴۳ (۲) رجوع کنید بصفحه ۱۸۱-۱۸۳ از همین کتاب (۳) کمال الدین ص ۲۴۶ (۴) غیث طوسی ص ۲۶۷ (۵) تجارب الامم ج ۵ ص ۴۱۵ (۶) حاشیه تجارب الامم ج ۶ ص ۳۹ بنقل از تکمله تاریخ الطبری

افتاد و کمی بعد در خدمت نُوزُون از امرای تَرک که در واسط مقیم بود و در همین سال بمقام امیرالامرائی رسید داخل شد و سمت کتابت او را یافت ولی این شغل هم چندان دوامی نکرد چه پس از قلیل مدتی در همان سال ۳۳۱ نوزون نوبختی را معزول کرده مقام دبیری خود را بابو اسحاق قراریطی واگذاشت (۱).

این ابو علی نوبختی با قرب احتمالات همان ابو علی بن جعفر مذکور در کتاب الغیبه طوسی است و او ظاهراً پسر ابو ابراهیم جعفر بن احمد بن ابراهیم نوبختی باشد؛ ۱۰ - حسن بن جعفر کاتب، که صیقل جاریهٔ امام یازدهم نایبست سال واندی بعد از رحلت امام در خانهٔ او پنهان میزیسته و بنا برین حسن بن جعفر تا حوالی ۲۸۵ که معتضد خلیفه صیقل را از خانهٔ او بیرون آورد حیات داشته است (۲).

۱۱ - ابوطالب نوبختی، از معاصرین ابو عبدالله حمزه بن حسن اصفهانی (وفاتش بین ۳۵۰ و ۳۶۰) و ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبختی (مقتول در ۳۲۲). حمزه اصفهانی مقداری از اخبار ابو نواس را (قبل از سال ۳۲۶ که سال سفر سوّم حمزه است بیغداد جهت جمع دیوان ابو نواس) از ابوطالب نوبختی گرفته (۳). و این همان کسی است که در سال ۳۲۰ از جانب قاهر خلیفه با ابویعقوب اسحاق نوبختی برای فروش بعضی از دستاویزات، بوکالت منصوب شده (۴)؛

۱۲ - محمد بن روح نوبختی، از روایان اخبار ابونواس جهت حمزه اصفهانی (۵) که شاید برادر شیخ ابوالقاسم حسین بن روح باشد؛



ابن خلّکان از شاعری نام میبرد بنام ابوالحسن علی بن احمد بن نوبخت که در شعبان سال ۴۱۶ در مصروفات کرده (۶). معلوم نشد که این شاعر هم از خاندان مشهور نوبختی بوده و یا شخص دیگری است که جدّ او نام نوبخت داشته است.

(۱) حاشیهٔ تعاریف ج ۶ ص ۴۵ (۲) صفحه ۱۰۸ - ۱۰۹ از همین کتاب. (۳) شرح دیوان ابونواس ج ۲ f. 271 b (۴) صفحه ۱۸۷ از همین کتاب. (۵) شرح دیوان ابونواس ج ۳ f. 281 a-b (۶) ابن خلّکان ج ۱ ص ۴۹۹ (چاپ یاریس)

فصل پانزدهم

فهرست اسامی فرق شیعه

یا

منتسبین بایشان

در خاتمه کتاب مناسب چنین دانستیم که فهرستی الفبائی از جمیع فرقی که از میان طایفه شیعه اعم از امامیه یا زیدیه یا غلاة یا فروع این فرق برخاسته اند و یا مقالاتی شبیه بمقالات شیعه داشته و مخالفین این طایفه آنها را بشیعه بسته اند بامناعی که ذکری از ایشان یا از مقالاتشان در آنها مذکور است بدست دهم تا طالبین این قبیل مباحث را راهنمایی باشد. توضیحاً خاطر نشان میشود که نگارنده این کتاب بخصوص این موضوع را تتبع و استقصا نکرده است تا فهرستی که بدست میدهد جامع و شامل جمیع فرق منسوب بطایفه شیعه باشد بلکه این فهرست فقط حاوی اسامی فرقه هائی است که نگارنده در ضمن تحقیق احوال آل نوبخت بآنها بر خورده و نام ایشانرا یاد داشت نموده است و غرض از ذکر آنها هم در اینجا آن است که بعد ها متبیین این گونه مسائل آنرا تکمیل کنند و اگر کسانی دیگر در خصوص فرق معتزله و خوارج و اصحاب حدیث و سنت و مرجئه و متصوفه و سایر ملل اسلامی نیز همین روش را تعقیب نمایند بتدریج فهرستی کامل از کلیه فرقه هائی که از اسلام منشعب شده اند و مقالاتی که از طرف ایشان انتشار یافته است فراهم خواهد گردید و این خود خدمتی بزرگ بعلم تاریخ ادیان و معرفت ملل و نحل است و از مطالعه اجمالی آنها میزان قوای فکری و تعابلات نفسانی و درجه استعداد مردم در باب حقایق دینی و اصول عقاید و تظاهراتی که از ملل مغلوبه اسلام در مقابل این آئین بروز کرده معلوم خواهد شد و از نظر تاریخ فکری قوم ایرانی نیز این بحث از شیرین ترین مباحث است چه در تصادم بین دو عنصر ایرانی آریائی که سرشته تعلیمات اخلاقی و دینی مذهب زردشتی یا

آئین مانوی و مزدکی و آشنا بمنطق و فلسفه یونان و دارای آداب ملی و قومی خاص بوده و طبعاً با وجود تقبّل اسلام سالهای سال نمیتوانسته است فرا گرفته های خود را بسهولت در خاک کند ، همانطور که لشکریان و مبارزان این دو قوم در میدانهای جنگ با یکدیگر دست و پنجه نرم کرده و ایران نظامی و سیاسی محکوم عرب گردیده است ، در میدان مجادله افکار و بحث و جدل نیز این محاصره شدید تر بروز نموده و مدتها هم دوام داشته است . مطالعه فهرست اسامی اکثر فرق منتسب بشیعه و خواندن احوال کسانی که در این راه بتأسیس مذهبی قیام کرده اند بنظری در حکم مطالعه کشمکشهای فکری قوم آریائی نژاد ایرانی است با فکر عرب و مدافعین آن و در غالب آنها حس ایران پرستی اجداد ما که بعموم وسایل در صدد کشیدن انتقام مغلوبیت سیاسی و نظامی خود از عرب بوده و در پی ایجاد افکاری که طبع آریائی ایشان بتواند آنرا بپذیرد میکوشیده اند ظاهر است . اینکه ایرانی در این مبارزه تا چه حدّ پیشرفت مقصود خویش نایل آمده و دامنه فتوحات او تا چه اندازه وسعت داشته علی العجالة از موضوع بحث ما خارج است . اگر روز کاری تاریخ تمدن اسلامی با نظر فلسفی و از روی بیغرضی و انصاف مدّون شود حلّ این نکته نیز میسر خواهد شد و شاید کتاب حاضر ما هم مقداری بروشن کردن این مسئله کمک کند .

برای منابعیکه از فرق مذکور در ذیل آنها ذکرى هست علامات اختصارى ذیل را اختیار مى نمائیم :

۱ - مقالات بجای مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلّین تألیف ابو الحسن

علی بن اسماعیل اشعری ؛

۲ - الفرق ۳ الفرق بین الفرق تألیف ابو منصور عبدالقاهر بغدادی ؛

۳ - کشی ۳ اختیار معرفة اخبار الرجال تألیف ابو عمر و کشی و انتخاب

شیخ ابو جعفر طوسی ؛

۴ - ابن حزم ۳ الفصل فی الاهواء والتّحلّ تألیف ابو محمد علی بن احمد بن حزم

- ٥ - شهرستاني » الملل و النحل تأليف محمد بن عبد الكريم شهرستاني ؛
٦ - غيبت » كتاب الغيبة تأليف ابو جعفر محمد بن حسن طوسي ؛
٧ - كمال الدين » كمال الدين و تمام النعمة تأليف شيخ صدوق محمد بن بابويه قمي ؛
٨ - فرق » فرق الشيعة كه باسم ابو محمد حسن بن موسى نوبختي بطبع
رسيده ؛
٩ - تبصره » تبصرة العوام في مقالات الانام تأليف مرتضى بن داعي حسيني ؛
١٠ - بيان » بيان الاديان تأليف ابو المعالي محمد بن عبيد الله ؛
١١ - خطط » المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار تأليف تقى الدين
مقرئى ؛
١٢ - انساب » كتاب الانساب تأليف عبد الكريم بن محمد سمعاني .
١٣ - منهاج » منهاج السنة النبوية تأليف احمد بن عبد الحلیم مشهور
بابن تيمية .
بقية منابع را هم بتمام اسم نام ميبريم .

الف

- ۱ اَبَرِّيَّه : از فرق زیدیه (خطط ج ۴ ص ۱۷۰ ، بیان ص ۱۰۲ ، تبصره ص ۳۲۶ و مروج الذهب ج ۲ ص ۱۴۴) که گویا تحریفی است از بتریه و در «بتریه» بیاید.
- ۲ اَبَرِّيَّه : از فرق زیدیه (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۴۴ چاپ مصر) .

۳ اِثْنِي عَشْرِيَّه : آن طایفه از شیعه که بدوازده امام فائزند در مقابل سَبْعِيَّه یا هفت امامیان و ایشان بآیات ذیل در صحت شماره ائمه در دوازده امام استناد میجویند : « وبعثنا منهم اثنی عشر نقیباً » و « قطعناهم اثنی عشره آسباطاً اما » و « ان عدّة الشهور عندالله اثنی عشر شهراً » و میگویند که سال دوازده ماه و کلمه « لا اله الا الله » و « محمد رسول الله » و « علی بن ابی طالب » و « امیر المؤمنین » هر یک دوازده حرف باشند . اسامی دوازده امام پیش طایفه اثنی عشریه این است : علی بن ابی طالب ، حسن بن علی ، حسین بن علی ، علی بن حسین زین العابدین ، محمد بن علی الباقر ، جعفر بن محمد الصادق ، موسی بن جعفر الکاظم ، علی بن موسی الرضا ، محمد بن علی بن موسی ، ابوالحسن علی بن محمد ، حسن بن علی و مهدی منتظر . این طایفه منتظر ظهور فرزند غایب امام یازدهم که قبل از رحلت آن امام تولّد یافته و پس از یک دوره غیبت شصت و نه ساله باسم « غیبت صغری » که در آن دوره چهار نفر بین او و طایفه اثنی عشریه سفیر و وکیل بوده و اوامر و دستور های امام غایب را بشکل « توقیع » بایشان میرسانده اند دوره و کالت و غیبت صغری را ختم و دوره « غیبت کبری » را که هنوز نیز دوام دارد شروع نموده است (انساب f.19 a-b و همین کتاب ص ۵۸ و ۷۴-۷۵ و برای اعتقادات ایشان در باب فروع رجوع کنید ببیان الادیان ص ۱۶۲-۱۶۳ و امالی صدوق ص ۳۷۹-۳۸۸ و اعتقادات صدوق و غیره) .

۴ اَحْمَدِيَّه : از فرق امامیه قائل بامامت احمد بن موسی بن جعفر دارای مقاله ای شبیه بفطیحیه (مفاتیح العلوم خوارزمی ص ۲۲ و فرق ص ۷۲) .

۵ اَزْدِيَّه : از فرق غلاة و ایشان گویند که این علی که پدر حسن و حسین است علی نیست او مردی است که او را علی الأزدی خوانند و آن علی که امامت او را فرزند نباشد که صانع است (بیان ص ۱۰۸) .

۶ اِسْحَاقِيَّه : از فرق کیسانیه منسوب باسحاق بن عمرو (مفاتیح العلوم ص ۲۱ و بیان ص ۱۰۸) .

۷ اِسْحَاقِيَّه : بیروان اسحاق بن زید بن حارث از اصحاب عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب ، از فرق غلاة که علی بن ابی طالب را در نبوت باحضرت رسول شریک میدانستند و طرفدار اباحت و اسقاط تکالیف بودند این فرقه گویا همان شریکیه باشند که بعد ذکر خواهد شد (ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۳۰۹-۳۱۰ ، تلخیص الملیس ص ۲۳-۲۴)

از غلاة و از فروع فرقه علیائیة ، اصحاب ابویعقوب اسحاق بن محمد بن ابان
نخعی کوفی ملقب باجر متوفی سال ۲۸۶ (ص ۱۳۵-۱۳۶ از همین کتاب) .

نام عمومی جمیع فرقی که با امامت اسماعیل فرزند امام جعفر صادق بجای
امام موسی کاظم فائلد و او را که در حیات پدر فوت کرده دارای این

مقام میشناسند . از این فرق جمعی او را زنده و قائم منتظر میدانند و میگویند که خبر فوت او از
جانب امام جعفر صادق بجهت مصلحتی بوده است . فرقی دیگر میگویند که اسماعیل پس از انتخاب
پسرش محمد با امامت فوت کرده و محمد بعد از حضرت صادق امام است . بعضی دیگر از فرق اسماعیلیه
معتقدند که حضرت صادق محمد بن اسماعیل را با امامت منصوص و منصوب نموده . اسماعیلیه را قرامطه
و باطنیه و تعلیمی و سبعیه و ملاحده نیز میگویند . رجوع کنید بهر يك از این القاب .

آن فرقه از اسماعیلیه که میگفتند که اسماعیل نمیدرد مگر آنکه عالم را
مسخر خود سازد و باداره امر مردم پردازد و او را با اشاره پدر خود قائم
و وارث او میدانستند (فرق ص ۵۸) .

أَصْحَابُ الْكُفَّاءِ [طرفداران] : از فرق علیائیة و معتقد بجلول و غلو که میگفتند اصحاب کلاه
یعنی پنج تن آل عبا يك چیز بیش نیستند و روح بالسویه در ایشان حلول
کرده و احدی را بر دیگری فضلی نیست و از روی همین عقیده فاطمه را هم بدون هاء تأیید فاطمه
نام میدادند (شهرستانی ص ۱۳۴ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۸) .

نام عموم فرقی که با امامت بلا فصل حضرت علی بن ابی طالب و فرزندان او
معتقدند و میگویند که دنیا از امام خالی نتواند ماند و منتظر خروج یکی
از علویانند که در آخر الزمان خروج و دنیا را پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد از عدل
و قسط پر کند . این لقب بیشتر بر طایفه اثنی عشریه اطلاق میشود و مفهوم آن از شیعه محدود تر
است . فرق شیعه را تا ایام مسعودی هفتاد و سه فرقه و امامیه را سی و سه فرقه تعداد کرده بودند
(مروج الذهب ج ۲ ص ۱۷۸) .

از فرق غلاة که میگفتند علی در امر رسالت با حضرت رسول شریکست
(تبلیس ابلیس ص ۲۴ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۸) .

یا غُلُو : فرقی از شیعه که بعضی از ائمه خود را بخداوند تعالی مانند میکنند
(شهرستانی ص ۶۵) - رجوع کنید بغالیه .

لقبی که شیعه امامیه بخود میدادند زیرا که فقط خود را مؤمن و بقیه
مسلمانان را مسلم میخواندند (بیان ص ۱۶۲-۱۶۳ ، تبصره ص ۳۷۰) .

یا مُسَبِّحَه یا اهل تقصیر : فرقی از شیعه که خداوند را بیک تن از مخلوق
تشبیه میکنند (شهرستانی ص ۶۵) رجوع کنید به شبیهه .

فرقه ای از شیعه امامیه که پس از رحلت امام یازدهم بقتل یعنی خالی
ماندن زمان از وجود امام عقیده داشتند (ص ۱۶۳ از همین کتاب) .

۱۷ **أَهْلُ رَوَيْتَ**: عموم فرقی که بدیدار حقّ تعالی در دنیا یا آخرت معتقد بوده‌اند و در میان شیعه چند نفر مثل هشام بن الحکم و هشام بن سالم و ابوالقی بعقیده بروایت خدا در قیامت بچشم سر منسوب شده‌اند (تبصره ص ۴۲۱، ص ۷۸ و ۸۰ از همین کتاب).

ب

۱۸ **بَابُكِيَّة**: در خرّمیه بیاید.

۱۹ **بَاطِنِيَّة**: نام دیگر اسماعیلیه و این اسم را بآن جهت برای فرقه نهاده بودند که ایشان می‌گفتند که هر چیزی را از قرآن و حدیث ظاهری هست و باطنی، ظاهر بمنزله پوست است و باطن بمشابه مغز و این آیه را دلیل سازند که «بَابُ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ» و می‌گفتند که ظاهر قرآن و حدیث در نظر جهال بشکل صورتی جلّی جلوه میکند در صورتی که عقلا آنها را رموز و اشاراتی بر حقایق نهانی میدانند و کسیکه عقلش از غور در مسائل نهانی و اسرار و باطن خود داری کند و بطواهر قانع شود در زنجیر تکلیفات شرعی مقید می‌ماند ولی اگر کسی بعلم باطن راه باید تکلیف از او ساقط میگردد و از زحمات و مشقات آن میرهد و می‌گفتند غرض خداوند از این آیه: «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» ایشانند و بیشتر در عراق ایشان را این اسم میخوانده‌اند (تبصره ص ۴۲۴ و تلبیس ابلیس ص ۱۰۸ و بیان ۱۵۹ - ۱۶۱ و غیره).

۲۰ **بَاقِرِيَّة**: کسانی که رجعت حضرت امام محمد باقر معتقد بوده‌اند (شهرستانی ص ۱۲۵).

۲۱ **بَثْرِيَّة**: از فرق زیدیه (همان بَثْرِيَّة) که ایشان را صالحیه نیز میخواندند شبیه بفرقه سلیمانیه، اصحاب حسن بن صالح بن حی و کثیر التواء شاعر معروف

که او را آبش لقب داده بودند. این فرقه حضرت علی بن ابی طالب را بعد از حضرت رسول افضل مردم میشماردند و بیعت مردم را با عمر و ابوبکر خطا نمیدانستند و می‌گفتند که آن بمیل حضرت علی انجام یافته ولی در باب عثمان و حکم قتل او متوقف بودند و او را کافر نمیشماردند و منکر رجعت اموات بدینا بودند و امامت امیر المؤمنین علی را از تاریخ بیعت مردم با او میگرفتند (مقالات اشعری ص ۶۸، فرق ص ۸-۹، کسّی ص ۱۵۲، انساب f. 65a). رجوع کنید با بثریه.

۲۲ **بَدْعِيَّة**: از فرق شیعه، معتقد بتشبییه (خطط ج ۴ ص ۱۷۰)

۲۳ **برکوکیه**: نام فرقه‌ای از حلولیه و بومسلویه در مرو (الفرق ص ۲۴۱ و ۲۴۳).

۲۴ **بَثْرِيَّة**: از فرق غلاة و از فروغ خطایه، اصحاب بُزْغِ بن موسی العائک که بزغ را رسول ابوالخطاب محمد می‌پنداشتند و امام جعفر صادق را خدا میدانستند

و می‌گفتند که آن حضرت در اختیار صورت فعلی بدرم تشبیه کرده و معتقد بودند که در میان ایشان مردمانی وجود دارند که از جبرائیل و میکائیل و حضرت رسول افضلند و می‌گفتند که هیچکس از

ایشان نمیدارد (مقالات اشعری ص ۱۲، فرق ص ۴۹ - ۴۰، شهرستانی ص ۱۳۷، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۶، خطط ج ۴ ص ۱۷۴، بیان ص ۱۵۷، رجال ابوعلی ص ۳۶۰).

۲۵ بَسْمَلِیَّة: یا خلائیة از فرق راوندیه یعنی شیعیان بنی عباس، که امامت را بعد از حسن بن محمد بن الحنفیه و ابوهاشم و ابوالعباس سقاح حق آ بوسلمه حَقص بن سلیمان خَلال وزیر و صاحب مؤسس خلافت عباسی میدانستند و هاشم بن حکیم مُقَمَّع صاحب ماه معروف نخشب ابوسلمه را خدا میدانست و میگفت که بعد از ابوسلمه روح خدا در او حلول یافته است (خطط ج ۴ ص ۱۷۷ و ۱۷۸، مفاتیح العلوم ص ۲۲).

۲۶ بَشِیرِیَّة: از فرق غلاة و از فروغ مَفُوضَه و واقفه، اصحاب محمد بن بشیر آ سدی، معتقد بزنده و غایب بودن امام موسی بن جعفر و گردن و حبس نشدن آن حضرت. این فرقه محمد بن بشیر و بعد از او پسرش سَعِیم را امام میسرمدند (فرق ص ۷۰، کُشی ص ۲۹۷ - ۳۰۰، همین کتاب ص ۱۴۵).

۲۷ بَقْلِیَّة: طایفه ای از قرامطه (صلة عرب ص ۱۲۷، والتبیه بالاشراف ص ۳۹۱).
۲۸ بَلالِیَّة: از فرق غلاة (رجوع کنید بصفحه ۲۳۵ از همین کتاب).

۲۹ بَوْمَسَلِیَّة: از شیعیان راوندیه معتقد بامامت ابو مسلم خراسانی و حیات جاوید او، این فرقه جمیع فرائض را ترک کرده و همه چیز را حلال میسرمدند و ایان پیش ایشان فقط شناختن امام خود بود. مخالفین ایشان آن فرقه را از فروع خرمیه شمرده اند (فرق ص ۴۱ - ۴۲، تبصره ص ۴۲۲ - ۴۲۳، مقالات اشعری ص ۲۲، الفرق ص ۲۴۲).

۳۰ بِلَالِیَّة: از فرق غلاة، پیروان بیان بن سَمْعان تیمی نهدی که ادعای نبوت کرده و معتقد بتناسخ و رجعت بوده و او در ابتدا خود را جانشین ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه میدانسته بعد رامعلو رفته و امیر المؤمنین علی را خدا شمرده است. بیان از معاصرین امام محمد باقر بوده و در سال ۱۱۹ بقل رسیده (مقالات اشعری ص ۵ - ۷، فرق ص ۴۰، شهرستانی ص ۱۱۳ - ۱۱۴، الفرق ص ۲۴۱، تبصره ص ۴۱۹، خطط ج ۴ ص ۱۷۰ - ۱۷۶، و انساب ۴۰۹۸، منهاج ج ۱ ص ۲۳۸ و تواریخ معتبر در وقایع سال ۱۱۹).

ت

۳۱ تَعْلِیْمِیَّة: نام دیگر فرقه اسماعیلیه که میگفتند عقلیات را نمیتوان حجت قرار داد و ناچار باید حقایق را از راه تعلیم از معصوم آموخت و در هر عصری باید امامی معصوم و غیر جایز الخطا باشد که دوجار لغزش نشود تا آنچه را که از علم باو میرسد بدیگران بیاموزد. اسماعیلیه را بیشتر در خراسان تبلیغ میخواندند. (صفحه ۵۰ از همین کتاب و انساب f.107a و تلبیس ابلیس ص ۱۱۲، شهرستانی ص ۱۴۷ و غیره).

۳۲ تمیمیّه : یا زراریه از فرق غلاة و مشبّه شیعه اصحاب زرارۀ بن اَعین که علم و قدرت و حیات و سمع و بصر را برای خدای تعالی حادث میدانسته و در باب امامت نیز از واقعه بوده (مقالات اشعری ص ۲۸ و ۲۶ ، مفتاح العلوم ص ۲۰ ، کشتی ص ۸۸-۱۰۷ ، کمال الدین ص ۴۴ ، انساب f. 273b ، خطط ج ۴ ص ۱۶۹ و ۱۷۴ ، تبصره ص ۴۲۰) .

ج

۳۳ جارودیّه : یا سرّ حویّیه از فرق زیدیّه اصحاب ابوالجارود یا ابوالتّجّم زیاد بن النّذر البیدی که میگفتند حضرت رسول امیرالمؤمنین علی را بوصف بامامت منصوص کرده نه باسم و مردم را در اختیار ابوبکر بامامت و نشناختن وصف امام کافر میدانستند و جارودیّه پس از زید بن علی ، محمّد بن عبدالله بن حسن بن حسن را امام میدانستند . بعضی از ایشان میگفتند که او نمرده و خروج خواهد کرد ، بعضی دیگر محمّد بن قاسم علوی صاحب طالقان ری و بعضی دیگر یحیی بن عمر صاحب کوفه را در همین مقام می پنداشتند (مقالات اشعری ص ۶۷ ، شهرستانی ص ۱۱۸ ، کشتی ص ۱۵۰ ، الفهرست ص ۱۷۸ ، انساب f. 119a ، فرق ص ۴۸، ۴۹-۱۹ ، بیان ص ۱۵۷ ، خطط ج ۴ ص ۱۴۷ ، تبصره ص ۴۲۶) .

۳۴ جریریّه در سلماویه بیاید .

۳۵ جعفریّه : کسانی که بامامت و غیبت و رجعت امام جعفر صادق معتقد بوده اند و گویا رئیس این فرقه عبدالرحمن بن محمد از مؤلفین و متکلمین شیعه بوده (شهرستانی ص ۱۵۲ و الفهرست ص ۱۹۸ و خطط ج ۴ ص ۱۷۷) و این فرقه را نباید با فرقه جعفریّه از فرق معتزله یعنی اصحاب جعفر بن حرب و جعفر بن مبسر اشتباه کرد .

۳۶ جعفریّه : نام دیگر شیعیان امامی اثنی عشری که در فروع دین تابع احکام امام جعفر صادق بوده اند .

۳۷ جعفریّه : معتقدین بامامت جعفر کذاب برادر امام یازدهم امامیه بجای فرزند صغیر غایب آن حضرت (ص ۱۰۸ - ۱۰۹ و ۱۶۲ از همین کتاب) .

۳۸ جناحیه : از فرق غلاة ، اصحاب عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن امام جعفر صادق که بلقب ذوالجناحتین ملقب بوده ، این فرقه معتقد بودند که علم در قلب عبدالله مانند علف در صحرا میروید و بناسخ نیز عقیده داشتند و عبدالله را خدا و رسول میدانستند و بقنای دنیا معتقد بودند و اکل میت و شرب شراب و بعضی محرّمات دیگر را حلال میشمردند و میگفتند که روح خداوند در صلب انبیا گردیده تابع عبدالله رسیده و عبدالله زنده و همان مهدی قائم منتظر است (مقالات اشعری ص ۶ ، انساب f. 136a ، تلخیص ابلیس ص ۱۰۴ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۶ ، شهرستانی ص ۱۱۴ ، الفرق ص ۲۳۵-۲۳۶ و ۲۴۲) .

۳۹ جَوَالِیقِیَّه : از فرق مشبَّه شیعه ، اصحاب هشام بن سالم جَوَالِیقِی (مفاتیح العلوم ص ۲۰ ، صفحه ۷۸ از همین کتاب) . رجوع کنید نیز به شامیه و مشبَّه و اهل رؤیت .

ح

۴۰ حَارِثِیَّه : از فرق کیسانیه و از غلاة اصحاب عبدالله بن حارث مداینی معتقد بامامت

ابو هاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه و امامت عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب بعد از ابوهاشم و ایشان می گفتند که هر کس امام را شناخت هر چه بخواهد میتواند بکند (فرق ص ۲۹) ، شهرستانی (ص ۱۱۳) این فرقه را همان فرقه سحاقیه منسوب باسحاق بن زید بن حارث انصاری میدانند و میگویند که حارثیه می گفتند که روح عبدالله بن معاویه در اسحاق حلول کرده .

۴۱ حَرَبِیَّه : از فرق کیسانیه طرفدار امامت عبدالله بن عمرو بن حرب کندی کوفی بعد از ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه و معتقد بحلول روح ابوهاشم در او . این طایفه

بعد از تصدیق کذب ادعای عبدالله بن عمرو از او برگشته به عبدالله بن معاویه گرویدند و بعقیده حارثیه درآمدند (مقالات اشعری ص ۲۲ ، مفاتیح العلوم ص ۲۲ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۸ ، بیان ص ۱۵۸ ، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۷-۱۸۸) .

۴۲ حَسِیْنِیَّه : از فرق شیعه و شعبه ای از طرفداران امامت ابو منصور که پس از او پسرش حسین بن ابی منصور را صاحب این مقام می شمردند (مقالات اشعری ص ۲۴) .

۴۳ حَسِیْنِیَّه : از فروغ فرقه زیدیه که ائمه را چنین تعداد میگرداند : ۱ - علی بن ابی طالب ، ۲ - حسین بن علی ، ۳ - زید بن علی بن حسین ، ۴ - یحیی بن

زید ، ۵ - عیسی بن زید ، ۶ - محمد بن عبدالله بن حسن و بعد از محمد هر کس از آل رسول که مردم را بطاعت خدا بخواند (فرق ص ۵۱-۵۲) .

۴۴ حَلَّاجِیَّه : ز فرق امامیه حلواتیه ، اصحاب ابو منیف حسین بن منصور حلاج بیضاوی (صفحات ۱۱۰ و ۱۱۱-۱۱۶ از همین کتاب و کتب دیگر از تواریخ و ملل و نحل) .

۴۵ حُلُولِیَّه : جمیع فرقی که بحلول روح خداوند در آدم و از آدم بانبیاء و ائمه معتقد بودند و در میان شیعه چند فرقه مثل یائیه و جناحیه و منصوریه و خطابیّه

و عراقیه و حلاجیه این عقیده را داشتند (انساب f173a ، الفرق ص ۲۴۱ ببعد) .

۴۶ حُلُویَّه : از غلاة (خطط ج ۴ ص ۱۷۷) .

خ

۴۷ خَرَمِیَّه : یا خَرَم دِیْنان یا بَابِکِیَه یا مُحَمَّرَه ، اصلاً نام اصحاب بابک خرمی است که در عصر مأمون خروج کرد و بدست افشین سردار معتمد دستگیر و مقتول

شد . چون بعضی از مقالات بومسلبیه و اسماعیلیه و غلاة به معتنات این فرقه شبیه بوده ایشان را هم

مخالفین باین اسم خوانده‌اند (شهرستانی ص ۱۱۳ و ۱۳۲ ، تبصره ص ۴۲۳ ، فرق ص ۳۲ ، تلخیص ابلیس ص ۱۰۹ و ۱۱۲ انساب f.196a) .

یا سرخابیه اصحاب سرخاب طبری از فرق زیدیه که بکک مختار بن ابی عید ثقی خروج کردند و چون سلاحی جز چوب (حَسَب) نداشتند باین اسم خوانده شده‌اند و بعضی گفته‌اند که چون ایشان چوبه داری را که زید بن علی بر آن آویخته شد حفظ کرده بودند باین اسم خوانده شده‌اند (مفاتیح العلوم ص ۲۱ ، انساب f.199b ، بیان ص ۱۵۷ ، بحار الانوار ج ۱۱ ص ۲۲۸ ، منهاج ج ۱ ص ۸) .

از فرق غلاة و از فروغ اسماعیلیه اصحاب ابوالخطاب محمد بن ابی زینب اجدع کوفی که معتقد بنبوت ابوالخطاب بوده‌اند و می‌گفتند که ائمه پس از رسیدن بمقام پیغمبری بر تبه الوهیت نیز می‌رسند و حضرت صادق را خدا می‌شمردند . ابوالخطاب معاصر منصور خلیفه بود و بدست عمال او بقتل رسید (مقالات اشعری ص ۱۰-۱۱ ، فرق ص ۳۷-۳۸ و ۴۰-۵۸ و ۶۰-۶۴ و رجال کسینی ص ۱۸۷-۱۹۹ ، الفرق ۲۳۶ و ۲۴۲ ، شهرستانی ص ۱۳۶-۱۳۷ ، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۶-۱۸۷ ، منهاج ج ۱ ص ۲۳۹ ، خطاط ج ۴ ص ۱۷۴ و کتب تواریخ و رجال معتبر) . رجوع کنید به « تسلیه » .

از فرق زیدیه اصحاب خلف بن عبد الصمد (مفاتیح العلوم ص ۲۱ ، بیان ص ۱۵۷) . از فرق شیعه که نماز را پشت سر غیر امام جایز نمی‌دانستند (خطاط ج ۴ ص ۱۷۸) .

ذ

از فرق زیدیه اصحاب ذکیر بن صفوان (بیان ص ۱۵۷) . طایفه‌ای از غلاة شیعه که جبرئیل را مذمت میکردند در اینکه بجای آوردن وحی بحضرت علی بن ابی طالب آنرا بر حضرت رسول نازل کرده (تلخیص ابلیس ص ۱۰۴) .

فرقه‌ای از غلاة شیعه مدعی الوهیت علی بن ابی طالب . این فرقه حضرت رسول را دشنام میداده و ذم میکرده و می‌گفته‌اند که حضرت علی ، حضرت محمد بن عبدالله را از جانب خود مأمور کرده و آن حضرت مقام فرستنده خود را جهت خویش اذعان نموده است و علی بن ابی طالب را باین شکل راضی ساخته که شوهر دختر و مولای او باشد (انساب f.240a ، الفرق ص ۲۳۸-۲۳۹ ، خطاط ج ۴ ص ۱۷۷) .

ر

در ابتدا اسم فرقه‌ای از مردم کوفه از اصحاب زید بن علی بن حسین بود که چون او امامت مفصول اظهار عقیده کرد از دور او متفرق شدند و او را ترک گفتند و بهین جهت رافضه خوانده شدند. اهل تسنن عموم فرق شیعه را بعثت آنکه امامت خلفای ثلاثه را ترک نمودند رافضه میخوانند. مغیره بن سعید رئیس فرقه مغیره هم پس از آنکه رأی مخصوص خود را در باب امامت محمد بن عبدالله بن حسن ظاهر کرد و شیعه از او رو گرداندند ایشان رافضه نامید. (فرق ص ۵۴، تبصره ص ۴۷ و ۴۸. مقالات اشعری ص ۱۶، منهاج ج ۱ ص ۸ و ۱۷۱، تلخیص ابلیس ص ۱۰۴).

۵۷ رَاوَنْدِيَّة: اسم دیگر شیعه آل عباس یا عباسیه است که امامت را بارت بعد از رسول الله حق فرزندان عباس عم آن حضرت میدانستند و ایشان اصحاب عبدالله راوندی باشند و باید دانست که این فرقه بهیچوجه باین راوندی مشهور نسبتی ندارد. از راوندیه جماعتی نیز بالوهیت منصور خلیفه عقیده داشتند (فرق ص ۴۶-۴۷، مقالات اشعری ص ۲۱، مفاتیح العلوم ص ۲۲، تبصره ص ۴۳ ابن الاثیر و قایع سال ۱۴۱ و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۷).

۵۸ رَجِيعِيَّة: از فرق غلاة شیعه که میگفتند علی بن ابی طالب بر خواهد گشت و انتقام خود را از دشمنان خویش خواهد کشید (تلخیص ابلیس ص ۲۴، خطط ج ۴ ص ۱۷۸).

۵۹ رَزَّامِيَّة: از فرق کیسانیه راوندیه یعنی شیعیان آل عباس اصحاب مردی بنام رزام معتقد بکشته شدن ابومسلم خراسانی و بقای ولایت او و ولایت اسلاف سرآ و بعضی نیز از این فرقه بکشته نشدن ابو مسلم و حلول روح خداوند در او عقیده داشتند و این فرقه همان بومسلمیه هستند و مفتیه و مبینه نیز از میان ایشان بر خاسته‌اند (فرق ۲۴، مقالات اشعری ص ۲۱-۲۲، انساب f.251b، تبصره ص ۴۲۳، خطط ج ۴ ص ۱۷۷).

ز

۶۰ زُرَّارِيَّة: رجوع کنید بتمیمة.

۶۱ زَيْدِيَّة: اسم عمومی جمیع فرقی که بعد از حضرت امام علی بن حسین زین العابدین بجای امام محمد باقر یسر دیگر آن حضرت یعنی زید بن علی را امام میدانستند و چون زید بن علی شاگرد و اصل بن عطاء معتزلی بود زیدیه در اصول پیرو اهل اعتزال شده‌اند (رجوع کنید بصدحه ۵۰ و ۷۵-۷۶ از همین کتاب).

س

۶۲ سَابَه : کسانی که حتی در عصر خلافت حضرت علی بن ابی طالب ابوبکر و عمر را سب میکردند و آبِ السَّوداء از ایشان بوده است (رسائل ابن تیمیّه ج ۱ ص ۲۴ ، الفرق ص ۲۲۵ و خطوط ج ۴ ص ۱۷۰) .

۶۳ سَبَائِيَّة : یا سَبَّيَّة ، اولین فرقه از فرق غلاة طرفداران عبدالله بن سبا که پیش از هر کس باظهار طعن ابوبکر و عمر و عثمان پرداخته و معتقد بحیات جاوید و رجعت حضرت علی و الوهیت او بوده اند . امیر المؤمنین علی عبدالله بن سبا را بقتل رساند . فرقه نصیریه از بازماندگان سبائیه بوده اند (ص ۱۴۷) از همین کتاب ، کُتبی ص ۷۱ ، فرق ص ۲۰ ، مقالات اشعری ص ۱۵ ، تبصره ص ۴۹۶ ، کتاب الاوائل ابو هلال عسکری f. 192a ، بیان ص ۱۵۸ ، منهاج ج ۱ ص ۲۴۹ ، شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۴۲۵ ، الفرق ص ۲۲۳ - ۲۲۶ ، شهرستانی ص ۱۳۲ - ۱۳۳ ، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۰ و ۱۸۸ ، خطوط ج ۴ ص ۱۷۵ ، سمعانی f. 288a) .

۶۴ سَبْعِيَّة : نام دیگر اسماعیلیه و ایشان را باین جهت سبّعه می گفتند که در باب شمار ائمه بدور هفت هفت قائل بوده اند و امام هفتم را آخر ادوار میدانستند و مقصود ایشان از آخر ادوار قیامت بوده بعلاوه تدبیر عالم سفلی را با کواکب سبّعه می شمردند (تلبیس ابلیس ص ۱۰۹) رجوع کنید با اسماعیلیه و باطنیه و تعلیمیه .

۶۵ سَرْحُو بِيَّة : از فرق زیدیه ، همان جارودیه یعنی اصحاب ابوالجارود زیاد بن منذر ملقب بسرحوب (رجوع کنید بجارودیه) .

۶۶ سَرْخَابِيَّة : رجوع کنید بخشیه .

۶۷ سَكَاكِيَّة : اصحاب ابوجعفر معتد بن خلیل سگاک از متکلمین شیعه امامیه (ص ۸۲ از همین کتاب و مقالات اشعری ص ۴۹۰) .

۶۸ سَلْمَانِيَّة : از غلاة معتقد بالوهیت سلمان فارسی (مقالات اشعری ص ۱۳)

۶۹ سُلَيْمَانِيَّة : اتباع سلیمان بن جریر از فرق زیدیه ، همان جریریه معتقد باینکه امامت بشوری حاصل میشود و همینکه دونه را از اختیار اُمت بر آن اتفاق کردند شرعی است . امامت مفضول یعنی امامت ابوبکر و عمر را قبول داشتند و می گفتند که مسلمین باینکه در بیعت امیر المؤمنین علی ترك اصلاح کرده اند فاسق و کافر شمرده میشوند (مقالات اشعری ص ۴۸ و الفرق ص ۲۳ - رجوع کنید جریریه) .

۷۰ سَمَطِيَّة : یا سَمَطِيَّة یا سَمَطِيَّة ، اصحاب یحیی بن ابی السَّمِط معتقد بامامت محمد پسر دیگر امام جعفر صادق بجای امام موسی کاظم و معتقد بامامت پسران

محمد (ص ۵۲ از همین کتاب ، مقالات اشعری ص ۲۷ ، فرق ص ۶۵ ، شهرستانی ص ۱۲۶ و نکال - الدین ص ۶۰ ، خطوط ج ۴ ص ۱۷۴)

۴۱ سَنَدِیَّه: اصلاً نام پیروان سَنَدِا مَجُوسِی ولی مخالفین غَلَاه ایشانرا خصوصاً در ری باین لقب میخواندند (شهرستانی ۱۳۲).

۴۲ سیابیّه: از فرق اهل کلام شیعه اصحاب عبدالرحمن بن سیابه از اصحاب امام جعفر صادق که در باب صفات عالم وحی و قادر و سمیع و بصیر از صفات ایزدی میگفتند که هر چه امام جعفر صادق در این باب بگوید همان صحیح است و قولی دیگر را در این خصوص صواب نمیدانستند (مقالات اشعری ص ۳۶ و کُتبی ص ۲۴۷ و رجال استرآبادی ص ۱۹۲).

ش

۴۳ شاعیه: از فرق غَلَاه (خطط ج ۴ ص ۱۷۷).

۴۴ شاکیّه: از فرق مشبّهه شیعه (خطط ج ۲ ص ۱۷۰).

۴۵ شریعیّه: از غَلَاه حلولیه اصحاب ابومحمد حسن شریعی (تبصره ص ۴۱۹ و ص ۲۳۵ از همین کتاب).

۴۶ شریکیّه: از غَلَاه شیعه که علی بن ابی طالب را شریک حضرت رسول میشمردند (خطط ج ۴ ص ۱۷۷). رجوع کنید بامریّه.

۴۷ شلمغانیه: از غَلَاه حلولیه، اصحاب ابوجعفر محمد بن علی بن ابی العزافر شلمغانی، نام دیگر این فرقه عزافریه است (ص ۲۳۲-۲۳۸ از همین کتاب).

۴۸ شیطانیه: یا نعمانیّه اصحاب ابوجعفر محمد بن نعمان احوّل ملقب بؤمن الطّاق یا شیطان الطّاق از متکلمین شیعه امامیه (انساب f. 346a و همین کتاب ص ۷۷).

۴۹ شیعه: اسم عمومی برای جمیع فرقی که بامامت حضرت علی بن ابی طالب گرویده‌اند و ایشان را ابتدا شیعه علی و بعد از ظهور راوندیه یعنی شیعه آل عباس

شیعه علویه میگفتند. (رجوع کنید بپیان الادیان ص ۱۶۵-۱۰۷ و صفحات ۴۹ و ۵۱۰ از همین کتاب و عنوان اتنی عشریه و امامیه).

۵۰ شیعه عباسیه: رجوع کنید براوندیه.

ص و ط

۵۱ صائِدیه: از غَلَاه اصحاب صائِدنهدی از معاصرین حضرت صادق و این شخص و بیان نهدی از فرقه کرّیّه بوده و عقیده داشتند که محمد بن الحنفیه مهدی

منتظر است (فروق ص ۲۵ و رجال کُتبی ص ۱۹۵ و ۱۹۷).

- ۸۲ صَبَّاحِيَّة: از فرق اسماعیلیه طرفداران حسن صباح (بیان ص ۱۶۱ ، تبصره ص ۴۲۴).
- ۸۳ صَبَّاحِيَّة: از فرق شیعه زیدیه و امامیه که ابو بکر را امام میدانستند و میگفتند که علی با آنکه افضل است نصی بر خلافت او نیست (خطط ج ۴ ص ۱۷۷).
- ۸۴ طَيَّارِيَّة: یا طَيَّارَه از فرق غلاة منسوب بجعفر طیار (مفاتیح العلوم ص ۲۲ ، کثی ص ۲۰۸).

ع

- ۸۵ عَبَّاسِيَّة: یا شیعه آل عباس یا راوندیه رجوع کنید براوندیه.
- ۸۶ عَجَلِيَّة: از فرق زیدیه اصحاب هارون بن سعید عَجَلی که از جهت عقاید شبه بفرقه برتریه بوده اند (فرق ص ۵۰ ، رجال کشی ص ۱۴۹ و ۱۵۱).
- ۸۷ عَشَرِيَّة: از فرق مشبّهه شیعه (خطط ۴ ص ۱۷۰).
- ۸۸ عَلَوِيَّة: عموم غلاتی که بعضرت علی بن ابی طالب مقام الوهیت میداده اند و یارسالت را از آن حضرت می پنداشتند در مقابل محمدیه (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۴۴ ، تلخیص ابلیس ص ۲۳).
- ۸۹ عَلَيَاوِيَّة: یا عَلَيَّانَه از فرق غلاة اصحاب علیاه بن ذراع دوسی یا آسدی که حضرت امیر المؤمنین علی را خدا میدانستند و حضرت رسول را یغمیری میسرند که از جانب او بر سالت آمده و باغلاة دیگر مثل مُخَسَّسه و مُحمَّدیه در پاره ای از عقاید اشتراک داشتند و کسی که در انتشار این مقاله سعی بسیار داشت بشار شعیری از معاصرین حضرت صادق بود که خود را بنده علی بن ابی طالب و از جانب او رسولی میدانست که بر محمدیه مبعوث شده و با خطایه یعنی اصحاب ابوالخطاب در چهارکس یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین توافق داشت و میگفت که معنی فاطمه و حسن و حسین تلخیص است و غرض حقیقی در این اسامی علی است چه او در امامت بر این سه شخص تقدم دارد . علیاویه در راحت و تناسخ و تعطیل با محمدیه تفاوتی نداشتند ولی نبوت یغمیر اسلام و رسالت سلمان فارسی را از جانب او چنانکه محمدیه میگفتند قبول نمیکردند بلکه محمد بن عبدالله را بنده علی بن ابی طالب میسرند . محمدیه میگفتند که چون بشار شعیری رسالت سلمان و ربوبیت حضرت رسول را منکر گردید بصورت مرغی که عَلَیاه نام داشت مسخ شد و فرقه طرقدار او بهمین جهت علیایه خوانده شدند . محمدیه و علیاویه و محمدیه خطایه میگفتند که هر کس خود را بآل محمد منتسب دارد در این ادعا دروغگو و نسبت بغداد مفتری است مثل یهود و نصاری در این آیه : « وَقَالَ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ » . چه محمد بن عبدالله بعقیده محمدیه و علی بن ابی طالب بعقیده علیاویه پروردگارانی باشند که نه از کسی زاده اند و نه ایشانرا فرزندی

- باشد (رجال کشی ص ۱۲۱، ۱۲۲، ۲۵۳، ۲۹۸، ۳۲۴، خطط ج ۴ ص ۱۷۷، ابن حزم ج ۱ ص ۱۸۶)
- ۹۰ عَمَّارِيَّة: از فرق فطحيه اصحاب عَمَّار بن موسى ساباطی (کشی ص ۱۶۴ و ۱۷۲، نجاشی ص ۲۰۶، مقالات اشعری ص ۲۸).
- ۹۱ عَمَلِيَّة: از فرق مشبّهه شيعه (خطط ج ۴ ص ۱۷۰).
- ۹۲ عَمِيرِيَّة: از غلاة و از فروع خطايه، اصحاب عَمِير بن بيان عَجَلِي که از حيث عقايد شيعه بفرقه بزيته بوده اند و لي بمرک خود عقیده داشتند و مثل يعمریه امام جعفر صادق را خدا ميدانستند (مقالات اشعری ص ۲۱-۱۳، شهرستانی ص ۱۳۷، الفرق ص ۲۳۶، خطط ج ۴ ص ۱۷۴).
- ۹۳ عِيْنِيَّة: از فرق غلاة که علي بن ابي طالب را در الوهيت بر محمد مقدم ميداشتند (رجوع کنيد ببينه).

غ

- ۹۴ غَالِيَّة: يا غلاة اسم عامّ جهت عموم فرقی که در حقّ حضرت رسول يا ائمه بخصوص حضرت علي بن ابي طالب غلو کرده و بايشان مقام الوهيت داده اند و از ايشان بعضی محمدیه بوده اند يعنی محمد بن عبدالله را خدا ميشمرند و بعضی علويه طرفدار الوهيت علي بن ابي طالب (سراج الذهب ج ۲ ص ۱۴۴).
- ۹۵ غُرَابِيَّة: از فرق غلاة و از فروع خطايه که ميگفتند حضرت علي بر رسول الله از غراب بفراب شيعه تراست و بهمين جهت جبرئيل بطلط پيش محمد رفته و فرمان رسالت را باو رسانده است (مفاتيح العلوم ص ۲۲، تبصره ص ۴۱۹، تليس ابليس ص ۱۰۳، الفرق ص ۲۳۸، مقالات اشعری ص ۱۶، خطط ج ۴ ص ۱۷۶-۱۷۷، بيان ص ۱۵۷، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۳).
- ۹۶ غَمَامِيَّة: از غلاة که ميگفتند خدا در هر بهاری بشکل ابر (غمام) بزمين فرود می آيد و دنيا را دور ميزند (مفاتيح العلوم ص ۲۴) و گویا اين فرقه از فروع سبائيه بوده اند چه ايشان علي بن ابي طالب را خدا و در ابر مقيم ميدانستند و ميگفتند که رعد صوت و برق شلاق اوست و هروقت بياد علي می افتادند برابر صلوات ميفرستادند (انساب f. 288a و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۰).

فوق

- ۹۷ فَاطِمِيَّة: از فروع فرقه بومسليه که پس از قتل ابو مسلم بمرک او قطع کردند و بامامت دختر او فاطمه سروريدند (سراج الذهب ج ۲ ص ۱۸۷).
- ۹۸ فَطْحِيَّة: يا اَفْطَحِيَّة، معتقدین بامامت عبدالله بن امام جعفر صادق ملقب باَفْطَح الرَّاس يا اَفْطَح الرَّجُلَيْن (فرق ص ۶۵، مقالات اشعری ص ۲۷-۲۸، کشی ص ۱۶۴-۱۶۵ و ۲۴۵ و همين کتاب ص ۱۴۵۰۵۲ و انساب f. 429b)

فرقه‌ای از فطحیه که امامت دو برادر را در صورتیکه اکبر آنها پسری نداشته باشد جایز می‌شمردند و بهمین نظر بعد از امام یازدهم جعفر بن علی

برادر آن حضرت را امام می‌پنداشتند (فرق ص ۹۴ ، غیث ص ۱۴۰ ، ۶۲ و همین کتاب ص ۱۶۴) .

از فرق زیدیه اصحاب قاسم بن ابراهیم بن طباطبائی الرسی (متوفی سال ۲۶۴) از ائمه زیدیه یمن صاحب کتبی بر رد رافضه و رد کتایی منسوب

باین المقم (الفهرست ص ۱۹۳ و شرح حال ابن المقم تألیف نگارنده ابن سطور ص ۶۲-۶۴) .

از فرق اسماعیلی و از غلاة اصحاب شخصی بنام قرمطویه یا کرمتویه قائل بامامت محمد بن اسماعیل بن امام جعفر صادق و معتقد بزنده بودن و منتظر قیام

او . این فرقه می‌گفتند که نبوت حضرت رسول بعد از غدیر خم از آن حضرت سلب و نصیب حضرت

علی بن ابی طالب گردیده . (فرق ص ۶۱ ، تلیس ابلیس ص ۱۱۰ ، مقالات اشعری ص ۲۶ و

de Goeje, Mémoire sur les Carmathes و کتب ملل و نحل و تواریخ مشهوره) .

فرقه‌ای از شیعیان امامی که در مقابل واقعه برحلت امام موسی بن جعفر قطع کرده‌اند و اثنی عشریه از فرق قطعیته محسوبند (فرق ۶۷ ، مقالات

اشعری ۱۷-۱۸ ، الفرق ص ۴۹ ، شهرستانی ص ۱۲۷ و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۱) .

از القاب غلاة در آذربایجان (شهرستانی ص ۱۳۲ ، تبصره ص ۴۲۳) .

كول

اصحاب آبی کامل که مردم را در ترک اقتداء بحضرت علی و آن حضرت را در ترک طلب کافر میدانستند و متکرر خروج برائمه جور بودند . بشار بن

برد شاعر از این فرقه بوده (مقالات اشعری ص ۱۷ ، تبصره ص ۴۹۶ ، انساب f. 478a ، شهرستانی

ص ۱۳۲ ، الفرق ص ۳۹ ، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۳ بیان ص ۱۰۸ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۰) .

از فرق کبسانیه اصحاب ابوکرب ضریر معتقد بزنده بودن محمد بن الحنفیه در جبل رضوی و منتظر خروج او ، کثیر شاعر معروف از پیشقدمان

فرقه بتریه از این طایفه بوده است (مقالات اشعری ص ۱۹ ، فرق ص ۲۵ ، مفاتیح العلوم ص ۲۱ ،

الفرق ص ۲۷ ، بیان ص ۱۰۸ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۸) . بعضی هم این فرقه را گریته و نام مؤسس

آنرا ابوکرب ضبط کرده‌اند .

همان فرقه منصوریه از فرق غلاة اصحاب ابومنصور عجلای از مردم کوفه که خود را وصی امام پنجم شیعه امام ابو جعفر محمد بن علی باقر میدانسته و ائمه

قبل از خود را پیغمبر می‌شمرد و خود نیز ادعای نبوت کرده . اصحاب او می‌گفتند که منصور عجلای بآسمان

صعود کرده و خدا دست بر سر او مالیده و بفارسی با او تکلم کرده ، آنگاه بر زمین آمده و عقیده ایشان این بود

که آنچه خدا میفرماید که ، « وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ » مراد ابو منصور عجلای است و بهین جهت این فرقه را کسفیه میخوانده اند (تبصره ص ۱۹ ، تلخیص ابلیس ص ۱۰۳ ، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۵ ، مقالات اشعری ص ۹ ، فرق ص ۳۴-۳۵ ، شهرستانی ص ۱۳۵ - ۱۴۶ ، کثی ص ۱۹۶ ، انساب ، f. 543b ، الفرق ص ۲۳۴-۲۳۵ ، منهاج ج ۱ ص ۲۳۸ - ۲۳۸ ، بیان ص ۱۵۸ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۶) .

از فرق شیعه اصحاب آخمد بن کثال که مدعی رسالت و قائمی بوده و مقاله ای مخلوط از مطالب علمی و آراء دینی خود داشته و از این مقاله تصنیفاتی بربری و فارسی در دست مردم وجود داشته (شهرستانی ص ۱۳۸ - ۱۴۲) .

اسم عمومی جمیع فرقی که بامامت محمد بن الحنفیه فرزند دیگر امیر المؤمنین علی عقیده داشتند بنام کیشان که بقولی لقب محمد بن الحنفیه و بگفته بعضی دیگر لقب مختار بن ابی عبید ثقفی داعی این مذهب بود و مختار بآن جهت کیشان خوانده شده بود که صاحب شرطه او ابو عمره کیشان نام داشته است و بعضی دیگر کیشان را غلام امیر المؤمنین علی و شاکرد محمد بن الحنفیه دانسته اند (مقالات اشعری ص ۱۸ ، بعد ، فرق ۲۰-۲۱ ، الفرق ص ۲۷ ، بعد ، شهرستانی ص ۲۰۹ ، بیان ص ۵۵۷ - ۱۵۸ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۴ ، تبصره ص ۴۲۱) .

۱۰۸ کيسانیه خلص : همان فرقه مختاریه .

۱۰۹ کودیه : از اسامی غلاة که در اصفهان باین فرقه میدادند (شهرستانی ص ۱۳۲) .

۱۱۰ کورکيه : از فرق خرّمیه و بومسلمیه (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۸۷) ، گویا این کلمه که ضبط صحیح آن معلوم نشد با برکوکیه یکی باشد .

۱۱۱ لا عینه : از فرق غلاة که عثمان و طلحه و زبیر و معاویه و ابوموسی اشعری و عائشه را لعن میکردند (خطط ج ۴ ص ۱۷۷ و تلخیص ابلیس ص ۲۴) .

م

۱۱۲ مبارکيه : از فرق اسماعیلی معتقد بامامت محمد بن اسماعیل بن امام جعفر صادق اصحاب مبارک غلام اسماعیل . این فرقه بعد از محمد بن اسماعیل فرزندان او را

امام میدانستند (مقالات اشعری ص ۲۷ ، فرق ص ۵۸ ، الفرق ص ۴۷ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۳) .

۱۱۳ مبيضة : یا سید جامکان یا مُقْتَبِیّه از فرق مشبهه شیعه و از فروع فرق بومسلمیه و بوسلمیه اصحاب هاشم بن حکیم مروزی ملقب بمقتم که چون لواء اصحاب

او بر خلاف مسوده یعنی طرفداران بنی عباس سفید بوده ایشان را مبيضة خوانده اند و در بخارا ایشان را سید جامکان میگفتند و هاشم مقتم رئیس ایشان همان است که ماه معروف را که ماه سیام یا ماه یخشب میگویند ساخته و ابوریحان بیرونی اخبار او را از کتابی فارسی بربری ترجمه کرده و در

کتاب اخبار میثقه و قرامطه از تألیفات خود گنجانده بوده است (مفاتیح العلوم ص ۲۰ ، انساب 506a ، الف. الآثار الباقیه ص ۲۱۱ ، الفرق ص ۲۴۳-۲۴۴ ، خطط ج ۴ ص ۱۷۷ ، تبصره ص ۴۲۵ ، ترجمه تاریخ بخارا نرخی ص ۶۳-۷۴) .

نام جماعتی از شیعه که منتظر (مترجم) خروج مهدی بودند و در این انتظار در هر عصری یک نفر را ولایت امر بر میگزیدند و او را مهدی می پنداشتند و همینکه او میبرد دیگری را باین سمت بر میداشتند (خطط ج ۴ ص ۱۷۸ و تلیس ابلیس ص ۲۴) .

عموم فرقی که در توحید بتجسیم قائل بودند و از شیعه نیز جماعتی باین عقیده منسوب شده اند .
۱۱۵ مجسمه :

فرقه ای از مرجئه و اصحاب حدیث که امامت امام موسی کاظم و امام رضا قائل شده و این عقیده را فقط برای یثرف کز دین و از راه آتصم اختیار کرده بودند و پس از رحلت امام هشتم بعقیده خود برگشتند . (فرق ص ۷۳) .
۱۱۶ محدثه :

طرفداران امامت محمد بن امام علی الهادی (ص ۱۰۹ از همین کتاب) .
۱۱۷ محمدیه :

نام جماعتی از غلاة که حضرت رسول را خدا میدانستند (رجوع کنید بغالبه) .
۱۱۸ محمدیه :

از غلاة شیعه منتظر رجعت محمد بن عبدالله حسن بن امام حسن . این فرقه میگفتند که امام محمد باقر جانشینی خود را با ابو منصور وا گذاشته و این مقام بعد از ابو منصور بآل علی بر میگردد و انتظار رجعت محمد بن عبدالله حسن را بعنوان قائم میکشیدند و از فروغ مقبره بودند (مقالات اشعری ص ۲۴-۲۵ ، انساب f. 512b و الفرق ص ۴۲-۴۳ و ۲۳۲) .
۱۱۹ محمدیه :

رجوع کنید بخرمیه .
۱۲۰ محمره :

یا کیسانیه خلص اصحاب ابواسحاق مختار بن ابی عبید نفقی داعی فرقه کیسانیه (فرق ص ۲۴ و ۲۵ ، بیان ص ۱۵۸ ، الفرق ص ۳۱-۳۲ ، بخارا الانوار ج ۹) .
۱۲۱ مختاریه :

فرقه ای از غلاة شیعه که میگفتند جبرئیل در فرود آوردن وحی خطا کرده (خطط ج ۴ ص ۱۷۸) .
۱۲۲ مخطئه :

فرقه ای از غلاة که میگفتند سلمان فارسی و مقداد و عمار و ابوذر غفاری و عمر بن امیه صبری از طرف خداوند مأمور اداره مصالح عالمند و بسلیمان مقام رسالت میدادند (کشی ص ۲۵۳ ، رجال استرآبادی ص ۲۲۵ بنقل از رجال ابن الفضایری) .
۱۲۳ محمسه :

از فرق زیدیه (سراج الذهب ج ۲ ص ۱۴۴) .
۱۲۴ مرثیه (۹) :

از القابی که مخالفین بعضی از فرق غلاة میداده اند مخصوصاً درری (شهرستانی ص ۱۳۲) .
۱۲۵ مزدکیمه :

- ۱۲۶ مُسْتَشَبِه: از فرق مشبّهه شیعه (خطط ج ۴ ص ۱۷۰).
- ۱۲۷ مُسَوَّدَه: اصحاب دولت بنی عباس (رجوع کنید براونیه و ص ۶۵ از همین کتاب)
- ۱۲۸ مشبّهه: عموم فرقی که در توحید بتشبهه قائل بوده و از شیعه نیز جماعتی را باین عقیده منتسب کرده اند.
- ۱۲۹ مُعْتَرِله شیعه: کسانی از معتزله که با شیعه در مسئله امامت قریب العقیده بوده و یا شیعیانی که در بعضی از اصول عقاید باهل اعتزال نزدیک میشده اند (صفحات ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰ از همین کتاب).
- ۱۳۰ مُعْطِلَه: لقبی که اهل سنت مخصوصاً اشاعره بفرقی که از خداوند نفی اسماء و صفات میکرده اند میداده و باطلیه بیشتر باین اسم خوانده شده بودند (منها ج ۱ ص ۲۴۱)
- ۱۳۱ مُعْمَرِیّه: از فرق غلاة و از فروع خطایه اصحاب مَعْمَر بن حُثَیْم که خود را جانشین ابوالخطّاب رئیس فرقه خطایه میدانسته و مذعی مقام نبوت بوده. این فرقه نیز مثل جناحیه بتحلیل معرّات و تناسخ عقیده داشتند و معمر را مثل ابوالخطّات می پرسیدند و ناز را نیز ترك گفته بودند. (مقالات اشعری ص ۱۱، فرق ص ۳۹ - ۴۰، خطط ج ۴ ص ۱۷۴، شهرستانی ص ۱۲۷).
- ۱۳۲ مُغِیْرِیّه: از فرق غلاة اصحاب مُغیره بن سعید عَجَلِی که بعد از امام زین العابدین و امام محمد باقر مغیره را امام می پنداشتند و انتظار ظهور محمد بن عبدالله بن حسن بن امام حسن را بعنوان مهدی داشتند. مغیره در آخر کار ادّعا ی نبوت کرد و خالد بن عبدالله قسری او را کشت (مقالات اشعری ص ۶ - ۷ و ۲۳، فرق ص ۵۵، تلبیس ابلیس ص ۹۲، منها ج ۱ ص ۲۴۸، الفرق ص ۲۲۹ - ۲۳۳، شهرستانی ص ۱۳۴ - ۱۳۵، خطط ج ۴ ص ۱۷۶ و ابن ابی العبدید ج ۲ ص ۲۰۹ و انساب f. 538b و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸ و کُتبی ص ۸۰، ۱۴۵، ۱۹۶، ۱۹۷ و تواریخ معتبر). کسانی که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را بر ابوبکر و عمر ترجیح می نهادند (رسائل ابن تیمیّه ج ۱ ص ۲۴).
- ۱۳۳ مُفَضِّلَه: از فرق موسویه، اصحاب مفضّل بن عمرو جعفی کوفی (مقالات اشعری ص ۲۹، شهرستانی ص ۱۲۶ - ۱۲۷، کُتبی ص ۲۰۶ - ۲۱۱).
- ۱۳۴ مُفَضِّلِیّه: از غلاة خطایه اصحاب مفضّل صیرفی معتقد بالوحدت امام جعفر صادق که چون امام از ابو الخطّاب ثبری جست ایشان نیز با خطایه مخالف شدند (مقالات اشعری ص ۱۳، الفرق ص ۲۳۶، شهرستانی ص ۱۳۷، خطط ج ۴ ص ۱۷۴)
- ۱۳۵ مُفَضِّلِیّه: یا مَفْوضِیّه از فرق شیعه که امور تکوینیّه عالم و مسائل تشریعیّه را بحضرت رسول یا یکی از ائمه مَفْوض میدانستند یا کسانی که در مقابل جبریّه انسان را
- ۱۳۶ مَفْوضَه:

مختار نفس خود، می‌شردند و در این مورد معانی فاسده تفویض بنفس یعنی استقلال و استبداد و سلب قدرت از خداوند را در ملک خود اراده می‌کردند و جمعی از ایشان می‌گفتند که خداوند محمد بن عبدالله را خلق کرد و تدبیر عالم را باو وا گذاشت و واگذاری همین تدبیر است که عالم را بدون شرکت خداوند ایجاد کرده، سپس محمد تدبیر عالم را بحضرت علی تفویض کرده و علی مدبر ثلاث است (فرق ص ۷۱، انساب f.528b، تلخیص اباییس ص ۲۴ و ۱۰۳، الفرق ص ۲۳۸، تبصره ص ۴۲۱، خطط ج ۴ ص ۱۷۴، تریفات جرجانی ص ۹۸).

۳۷ مقصیه: رجوع کنید بمقصیه.

۳۸ ملاحده: نام دیگر اسماعیلیه رجوع کنید باسماعیلیه.

۳۹ امطروره: اسم دیگر واقفه و این اسم را موقعیکه یونس بن عبدالرحمن قتی و ابوالحسن علی بن اسماعیل بن میثمی متکلمین امامیه باواقفه مناظره می‌کردند ابوالحسن میثمی نثار از راه طعن برایشان نهاده و خطاب بواقفه گفته است که شما مثل کلاب مطروره (سگهای باران خورده) باشید و امامیه این عنوان را حفظ کردند.

۴۰ منصوریه: رجوع کنید بکسفیه.

۴۱ منهالیه: از مشبهه شیعه، اصحاب منهل بن میمون (خطط ج ۴ ص ۱۶۹).

۴۲ موصائیه: یا موصویه طرفداران امامت امام موسی بن جعفر کاظم و منتظر رجعت آن حضرت که از فرق غلاة واقفه محسوب میشوند (انساب f.544b و الفرق ص ۴۶). فرقه‌ای از اصحاب امام رضا که پس از رحلت آن حضرت مجدداً برای واقفه برگشتند با اینکه در ابتدا برحلت امام موسی کاظم و امامت حضرت رضا قائل شده بودند (فرق ص ۷۲).

۴۳ میمیه: از فرق غلاة که امیر المؤمنین و حضرت رسول هردو را نبی میدانستند ولی محمد بن عبدالله را در الوهیت مقدم می‌شردند در مقابل عبتیه که ابن حق تقدم را بعلی نسبت میدادند (شهرستانی ص ۱۳۴، خطط ج ۴ ص ۱۷۷، رجوع کنید بحمدیه).

۴۵ میمونیه: از فرق اسماعیلی اصحاب عبدالله بن میمون قذاح (الهرست ص ۱۸۶) و این فرقه را نباید با فرقه میمویه از فرق عجارده خوارج اشتباه کرد.

نو و

۴۶ ناصریه: از فرق اسماعیلیه، پیروان حمیدالدین ناصر بن خسرو شاعر مشهور فارسی و داعی مذهب اسماعیلی در ماوراء النهر و خراسان و طبرستان (بیان ص ۱۶۶ و تبصره ص ۴۲۵).

- اصحاب حسن بن علی نعلی که امامت را فقط در اولاد امام حسن صحیح میدانستند و در افریقای شمالی و مرکزی بودند (ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۴)
از فرق شیعه امامیه قائل بحیات جاوید و امامت امام جعفر صادق و منتظر ظهور آن حضرت بعنوان مهدی ، پیرو شخصی از مردم بصره بنام عجلان بن ناووس (فرق ص ۵۷ ، مقالات اشعری ص ۲۵ انساب f.552a ، شهرستانی ص ۳۲۶ ، غیبت ص ۲۰ ، الفهرست ص ۱۹۸ ، ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۰) .
- ۱۵۷ تصدیریه :
از فروع فرقه سائیه و اسحاقیه و نیریه ، اصحاب شخصی بنام نصیر (انساب f.562b و ابن حزم ج ۴ ص ۱۸۸ ، منهاج ج ۱ ص ۲۳۸ ، ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۰۹) .
- ۱۵۰ نعیمیه :
از فرق زیدیه ، اصحاب نعیم بن یمان ، ابن فرقه امیر المؤمنین علی را بعد از حضرت رسول افضل ناس میدانستند باین حال میگفتند که مسافین در ترک بیعت آن حضرت یعنی ترک کناهکار نیستند بلکه خطا کارند . از عثمان و مخالفین علی تبری میجستند و ایشان را کافر میشمردند (مقالات اشعری ص ۶۹) .
- ۱۵۱ نفیسیه :
از فرق امامیه (رجوع کنید بصفحه ۱۵۳ و ۱۶۴ از همین کتاب) .
- ۱۵۲ نمیریه :
از غلاة اصحاب محمد بن نصیر نمیری . رجوع کنید بصفحه ۲۳۵ از همین کتاب .
- ۱۵۳ نورساعیه :
از فرق خرمیه و بومسلیه (مروج الذهب ج ۲ ص ۱۸۷ چاپ مصر) .
- ۱۵۴ واقه :
اسم عام برای هر کسی که بر خلاف جمهور در یکی از مسائل امامت در قبول رای اکثریت توقف مبکرده مثلاً جماعتی از معتزله مثل ابوعلی جبائی و پسرش ابوهاشم را که نه علی بن ابی طالب را بر سایر صحابه و نه سایر صحابه را بر او افضل میدانستند و اقی میخواندند (فصول سید مرتضی) ، همچنین کسانی را که بعد از رحلت امام یازدهم در میان امامیه نه امامت جعفر برادر او را پذیرفتند نه امامت پسر غایب منتظر او را . اصطلاحاً نام عموم فرقی است از شیعه که در مقابل قطعیه منکر رحلت امام موسی کاظم شده و امامت را بآن حضرت ختم و در این بابت متوقف مانده اند . امامیه فرقه اخیر را مطبوره میخوانند (مقالات اشعری ص ۲۷ ، فرق ص ۶۸ ، رجال کسبی ص ۳۸۴ - ۲۸۸ ، شهرستانی ص ۱۲۷) .
- ۱۵۵ هاشمیه :
از فرق راوندیه عباسیه ، اصحاب ابوهاشم عبدالله بن محمد بن الحنفیه که بعد از او امامت را باولاد عباس مقل میدانسته اند . بعقیده این فرقه امام هر چیز را میداند و در جمیع امور مانند حضرت رسول است و کسی که امام را نشناسد مثل این است که خدا را نشناخته و کافر باشد (فرق ص ۴۶) .

- ۱۵۶ هـ زیدیه: از راوندیه، طرفدار امامت عباس بن عبدالمطلب عمّ حضرت رسول بارت و معتقد بولایت و عظمت مقام ابومسلم خراسانی و غلو در حقّ عباس و اولاد او (فرق ص ۴۲، خطط ج ۴ ص ۱۷۳، تبصره ص ۴۲۴) این فرقه را عباسیه خلّص نیز میخواندند و ایشان اصحاب ابوهیره راوندی بودند.
- ۱۵۷ هـ شامیه: از فرق اهل کلام و از مشبهه شیعه شامل دو طایفه، هشامیه اول اصحاب هشام بن الحکم و هشامیه ثانی اصحاب هشام بن سالم جوالیقی (= جوالیقیه) و این دو فرقه را نباید با هشامیه معتزله اصحاب هشام بن عمرو الفوطی اشتباه کرد (انساب f.590b، تبصره ص ۴۱۹، الفرق ص ۴۷-۵۲ و ۲۱۵-۲۱۶، مقالات اشعری ص ۲۶، خطط ج ۴ ص ۱۶۹).
- ۱۵۸ هـ هلالیه: اصحاب احمد بن هلال عبرتائی (رجوع کنید بصفحه ۲۴۵ از همین کتاب و کُشی ص ۳۴۲).

ی

- ۱۵۹ یزیدیه: از فرق شیعه که میگویند فرزندان امام حسین همگی در موقع اقامه نماز مقام امام دارند و تاییدی از ایشان باقیست چه فاجر باشد چه صالح نماز پشت سر غیر ایشان جایز نیست (تلبیس ابلیس ص ۲۴)
- ۱۶۰ یعقوبیه: از فرق شیعه امامیه معاصرین ابومحمد هشام بن الحکم (کُشی ص ۱۷۲، مقالات اشعری ص ۴۹).
- ۱۶۱ یعقوبیه: فرقه ای از زیدیه پیروان یعقوب بن علی کوفی که ابوبکر و عمر را ولی خود میشمارند ولی از کسانی هم که از این دو خلیفه تبرّی داشتند تبرّی نمی جستند و منکر رجس طائی (رجوع کنید به مقالات اشعری) و از معتقدین باین عقیده نفرت میورزیدند (مقالات اشعری ص ۶۹، الفرق ص ۴، راجع الذّهب ج ۲ ص ۱۴ چاپ مصر).
- ۱۶۲ یعقوبیه: از فرق غلاة شیعه اصحاب محمد بن یعقوب، گویا همان فرقه غمّایه که میگویند که امیر المؤمنین علی در میان ابر بدنیا میآید (بیان ص ۱۵۷).
- ۱۶۳ یعمریه: همان معمریه (مقالات اشعری ص ۱۱).
- ۱۶۴ یمانیه: از فرق زیدیه اصحاب محمد بن یمانی کوفی (راجع الذّهب ج ۲ ص ۱۲۴)
- ۱۶۵ یولسیه: از مشبهه شیعه اصحاب ابومحمد یونس بن عبدالرحمن قی از متکلمین امامیه (صفحه ۸۲ از همین کتاب، خطط ج ۴ ص ۱۶۹ و ۱۷۷، انساب f.603b تبصره ص ۴۲۰، الفرق ص ۵۳-۵۴ و ۲۱۶، مقالات اشعری ص ۳۵، تعریفات جرجانی ص ۱۱۴) و این فرقه را نباید با یونسیه از فرق مرجئه اصحاب یونس شمیری اشتباه کرد.

منابعی که در نوشتن این کتاب بانها مراجعه شده

اسم مؤلف	اسم کتاب	عدد مجلدات و محل و سال طبع
ابن ابی اصیبه	عبون الانباء في طبقة الاطباء	۲ ج مصر ۱۲۹۹-۱۳۰۰
ابن ابی الحدید (عزالدین)	شرح نهج البلاغه	۴ ج مصر ۱۳۳۰
ابن ابی طاهر (احمد بن ابی طاهر طیفور)	کتاب بغداد	۶ لایپزیگ ۱۹۰۸ م
ابن الاثیر (عزالدین)	الکامل فی التاریخ	۱۲ ج مصر ۱۲۹۰
ابن تیمیّه (تقی الدین احمد بن عبدالحلیم)	مجموعه رسائل	۲ ج مصر ۱۳۲۲
«	منهاج السنّة النبویّة فی نقض کلام السّیّعه والقدریّه	۴ ج مصر ۱۲۳۱
ابن الجوزی (ابوالفرج عبدالرحمن)	کتاب الاذکیاء	۱ ج مصر ۱۳۰۴
«	المنتظم (خطی)	نسخه کتابخانه مدرسه سپهسالار طهران
«	نقد العالم و العلما یا تلخیص ابلیس	۱ ج مصر ۱۳۴۰
حرّ عاملی (محمد بن حسن)	امل الامل فی علما جبل عامل (خطی)	در دستمعلق بنکارنده مجاهی ذیل رجال استر ابادی و ابوعلی
ابن حمّ ظاهری (علی بن محمد)	الفصل فی الملل و الاوهام و التجل	۵ ج مصر ۱۳۱۷-۱۳۲۱
حدیث بن رضا حسینی	نخبة المقال، فی علم الرجال	۱ ج طهران ۱۳۱۳
ابن خردادبه (عبدالله بن عبدالله)	المسالك و الممالك	۱ ج لندن ۱۸۸۹ م
ابن خلیکان (قاضی شمس الدین احمد بن مکی)	وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان	۲ ج طهران ۱۲۸۴
«	«	«
ابن الرومی (علی بن العباس)	دیوان اشعار	۱ ج یاریس ۱۸۴۲ م
«	«	۱ ج مصر ۱۳۳۵
«	«	۳ ج مصر ۱۹۲۴ م
ابن شهر آشوب (محمد بن علی سروری)	مناقب الطّالبین	۴ ج بمبئی ۱۳۱۳
«	«	۱ ج طهران

سیدین طاوس (رضی الدین)	فرج المہدوم (خطی)	نسخه متعلق بکتابخانه آستانه رضویہ مشهد
ابن الطططقی (فخر الدین محمد بن علی)	الفخری فی الآداب السلطانیہ والذول الاسلامیہ	١ ج مصر ١٣٤٠
ابن العبری (ابو الفرج الملطی)	تاریخ مختصر الذول	١ ج بیروت ١٨٩٠ م
ابن الفوطی (کمال الدین عبدالرزاق)	الحوادث الجامعه	١ ج بغداد ١٣٥١
ابن القارح (ابو الحسن علی بن منصور)	رساله الى ابي العلاء المرعی	در جزء مجموعه رسائل البلغاء (ص ٢٠٠-٢٠١) مصر ١٢٢٦
ابن قتیبه (عبدالله بن مسلم الذینوری)	الشعر والشعراء	١ ج لندن ١٨٧٥ م
ابن کثیر (اسمعيل بن عمر شامي)	البدایه والتهایه	(خطی)
ابن منظور (جمال الدین محمد بن مکرم مصری)	اخبار ابي نواس	١ ج مصر ١٣٤٣
ابن التديم (ابو الفرج محمد بن اسحاق وزاق بغدادی)	« (خطی)	نسخه متعلق باقای آقا سید عبدالرحیم خلغالی
« «	كتاب الفهرست	١ ج لایزبیک ١٨٧١ م
ابن واضح یعقوبی	« «	١ ج مصر ١٩٢١ م
ابو تمام (حبيب بن اوس طائي)	« البلدان	١ ج لندن ١٨٦١ م
ابو الججاج بلوی (یوسف بن محمد)	دیوان الحماسه	٤ ج مصر ١٢٩٦
ابو علی کر بلاتی (محمد بن اسمعيل)	الف باه	٢ ج مصر ١٢٨٧
ابو الفرج اصفهانی (علی بن الحسن الاموی)	منتهی المقال فی احوال الرجال	١ ج طهران ١٣٠٢
ابو المعالی محمد بن عبدالله	كتاب الأغانی	٢٠ ج قاهره ١٩٠٥ م
ابو نواس (حسن بن هانی)	بیان الادیان	در جزء منتخبات فارسی شفر ج ١ (ص ١٣١-١٧١)
استر ابادی (میرزا محمد)	دیوان اشعار	١ ج مصر ١٨٩٨ م
اشعری (ابو الحسن علی بن اسماعیل)	« «	« ١٣٢٢
	منهج المقال فی علم الرجال	١ ج طهران ١٣٠٢
	مقالات الاسلامیین واختلاف المصلین	٢ ج استانبول ١٩٢٩ م

١ ج مصر ١٩٢٨ م	معجم المطبوعات العربية والعربية	البان سر كيس (يوسف)
١ ج بيروت ١٩١١ م	ديوان اشعار	بختري (ابو عباد و ليد بن عبيد)
٤ « ١٩١٠ م	ديوان الحماسة	« « «
١ ج القاهرة ١٣٢٨	الفرق بين الفرق	ابو منصور عبد القاهر اشعري
		بنفادي
١ ج لايبزيك ١٩٢٣ م	الآثار الباقية	ابو ريعان احمد بن محمد البيروني
١ ج كوتا ١٨٨٧ م	تحقيق مال الهند من مقالة	« « «
٢ ج استانبول ١٢٧٧	شرح مقاصد الطالبيين	تغنازاني (ملا سعد الدين)
١ ج طهران ١٣١٨	نقد الرجال في علم الرجال	تفرشي (سيد مصطفى الحسيني)
١ ج مصر ١٩٢١ م	نشوار المحاضرة	تنوخى (قاضي ابو علي محسن)
١ ج لندن ١٩٠٠ م	كتاب البغلاء	جاحظ (عمر بن بحر)
١ ج مصر ١٣٠٦	كتاب التبريفات	جر جاني (مير سيد شريف)
٢ ج استانبول ١٢٣٩	شرح مواقف	« « «
١ ج صيدا ١٢٣١	السبعة و فنون الاسلام	سيد حسن صدر
نسخة كتابخانه آملی پاریس بنشانه	شرح ديوان ابونواس (خطي)	حمزة بن حسن اصفهاني
arabe 4829	« « « جلد اول	« « «
« 4830	« « « جلد دوم	« « «
« 4831	« « « جلد سوم	« « «
١٤ ج مصر ١٣٤٩	تاريخ بغداد	خطيب بغدادی (ابوبكر احمد بن علي)
٤ ج مصر ١٢٩٦	شرح ديوان حماسه	خطيب تبريزي (رحيمي بن علي)
٧ ج لايبزيك ١٨٣٥ -	كشف الظنون	حاج خليفه كاتب چلبی
١٨٥٨ م		
١ ج مصر ١٣٤٢	مفاتيح العلوم	خوارزمي (ابو عبد الله محمد بن احمد)
١ ج مصر ١٢٤٤	الاتصار	ابو الحسين خياط (عبد الرحيم بن محمد)
١ ج طهران ١٢٨٧	روضات الجنات	ميرزا محمد باقر خونساري
٢ ج مصر ١٢٠٦	حياة الحيوان الكبرى	دميري (كمال الدين محمد بن موسى)
٢ ج لندن ١٨٨٨ و ١٩١٢ م	الاخبار الطوال	دينوري (ابو حنيفة احمد بن داود)
٣ ج مصر ١٣٢٥	ميزان الاعتدال في نقد الرجال	ذهبي (شمس الدين محمد)

نسخة كتابخانه ملی پاریس بنشانه 1581 arabe	تاریخ الاسلام (خطی)	ذهبی (شمس الدین محمد بن احمد)
١ ج گونا ١٨٤٨-٥٠ م	آثار البلاد و اخبار العباد	زکریای قزوینی
١ ج لیدن ١٩١٢ م	کتاب الانساب	سمعانی (عبد الکرم بن محمد)
١ ج مصر ١٢٢٦	بشیه الوعاة فی طبقة اللغویین والتحاة	جلال الدین سیوطی
١ ج لیدن ١٨٣٩ م	طبقة المفسرین	«
١ ج لایپزیک ١٩٢٣ م	الملل والتعل	شهرستانی (محمد بن عبد الکرم)
١ ج لیدن ١٩٠٤ م	تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء	صابی (هلال بن محسن)
١ ج بیروت ١٩١٢ م	طبقة الامم	قاضی صاعد اندلسی
١ ج تبریز ١٢٩٧	اعتقادات	شیخ صدوق (محمد بن بابویه)
١ ج طهران ١٣١١	کمال الدین و تمام النعمه	«
١ ج طهران ١٢٧٥	عیون اخبار الرضا	«
١ ج طهران ١٣٠٠	کتاب الامالی	«
نسخه کتابخانه ملی پاریس بنشانه 4836 arabe	کتاب الاوراق (خطی)	صولی (ابوبکر محمد بن یحیی)
١ ج طهران ١٣٠٢	کتاب الاحتجاج	طبرسی (ابو منصور احمد بن علی)
١٢ ج لیدن ١٨٧٦-١٩٠١ م	تاریخ الامم و الملوك	طبری (ابو جعفر محمد بن جریر)
١ ج طهران ١٣٢١	مجمع البحرین و مطلع الثیرین	طریحی (فخر الدین نجفی)
١ ج طهران ١٣١٧	عدة الاصول	شیخ طوسی (ابو جعفر محمد بن حسن)
١ ج تبریز ١٣٢٢	کتاب الفیة	«
١ ج کلکته ١٨٥٣ م	فهرست کتب الشیعه	«
١ ج کلکته ١٨٤٥ م	اصطلاحات الصوفیة	کمال الدین عبدالرزاق کاشانی
نسخه کتابخانه ملی پاریس بنشانه 5985 arabe	کتاب الاوائل (خطی)	ابو هلال عسکری (حسن بن عبدالله)
لیدن ١٨٩٧ م	صلة تاریخ الطبری	عرب بن سعید قرطبی
نسخ متعلق بآستانه و کتابخانه مجلس و آفای شیخ الاسلام زنجانی	انوار المسکوت (خطی)	علامه حلی (حسن بن مطهر)
١ ج طهران ١٣١١	خلاصة المقال فی علم الرجال	«
١ ج تبریز ١٢٦٨	الفین	«
١ ج لایپزیک ١٩٠٤ م	اخبار الحکماء	قفطی (جال الدین علی بن یوسف)
٤ ج مصر ١٩٢٥ م	زهر الآداب و ثمر الالباب	قیروانی (ابو اسحاق حصری)
١ ج طهران ١٣٠٧	کنز الفوائد	کر اجکی (ابو الفتح محمد بن علی)

محمد كرد علي	رسائل البقاء	۱ ج مصر ۱۴۲۶
كشّی (ابو عمرو و محمد بن عمر)	معرفة اخبار الرجال	۱ ج بيشی ۱۴۱۷
كليني (محمد بن يعقوب)	اصول كافي	۱ ج طهران ۱۲۸۱
كنتورى (اعجاز حسين)	كشف الحجب والاستار	۱ ج كلكته ۱۲۳۰
	عن اسماء الكتب والاسفار	
مجلسي (محمد باقر اصفهاني)	بحار الانوار	۲۶ ج طهران ۱۳۰۱
« « «	السماء والعالم ج ۱۴ بعار	۱ ج طهران ۱۲۶۹
محمد مهدي اصفهاني	احسن الوديعه في تراجم اشهر مشاهير مجتهدى السبعه	۲ ج بغداد ۱۳۴۸
مرضى بن داعي الحسيني	تبصرة العوام في مقالات الانام	ذيل قصص العلماء طهران ۱۳۲۷
مرزبانى (ابو عبدالله)	الموسم	۱ ج مصر ۱۳۴۴
مسعودى (ابو الحسن على)	التنبيه والاشراف	۱ ج لندن ۱۸۹۳-۰۴ م
« «	مروج الذهب	۹ ج پاریس ۱۸۶۱-۷۱ م
« «	«	۲ ج مصر ۱۲۸۲
أبو على مسكويه	تجارب الامم	۳ ج لندن ۱۹۱۳-۱۹۱۷ م
« «	«	۵ و ۶ ج مصر ۱۳۴۴
فاضل مقداد	ارشاد الطالبين	۱ ج بيشی ۱۴۰۲
« «	شرح باب حادى عشر اصطلاحات الصوفيه	۱ ج تبریز ۱۲۹۶
محيى الدين بن عربى	البداء والتاريخ	در ذيل تعريفات جرجاني چاپ شده
مقدسى (مطهر بن مطهر)	زاد المسافرین	۳ ج پاریس ۱۸۹۹-۱۹۰۶ م
ناصر خسرو	كتاب الرجال	۱ ج برلين ۱۴۴۱
نجاشی (احمد بن على)	شرح اشارات	۱ ج بيشی ۱۳۱۷
خواجہ نصير الدين طوسى	محاسن المؤمنين (خطی)	۱ ج طهران ۱۲۸۱
قاضى نورالله شوشترى	تكملة تاريخ الطبري (خطی)	نسخه متعلق بنگارنده
مهدانى (محمد بن عبد الملك تاربخى)	تجارب السلف (خطی)	نسخه كتابخانه ملى پاریس
هندوشاه كيرانى نخبواني	معجم الادباء	بنشانه 1469 arae
ياقوت حموى	معجم البلدان	نسخه متعلق بنگارنده
« «	كتاب العيون	۷ ج لندن ۱۹۰۹-۱۹۱۶ م
« ؟	فرق السبعه منسوب بنوبختى	۶ ج لايبزىك ۱۸۶۶-۷۴ م
		در جزء قطعات تاريخ عرب،
		لندن ۱۸۶۹ و ۱۸۷۱ م
		۱ ج استانبول ۱۹۲۱ م

- جریریه ، رجوع کفید بسلمائیه .
 جزء لایتنجز آ ۱۳۰-۱۷۲ .
 جعفری (مذهب -) ۲ .
 جعفریه (یا امامیه اثنی عشریه) ۲۵۳ .
 جعفریه (از فرق معتزله) ۲۵۳ .
 جعفریه (فرقه -) ۲۵۳، ۱۶۳، ۱۵۳ .
 جناحیه ۲۶۴، ۳۵۳ .
 جوهر و عرض ۱۷۲ .
 جواهر (بقای -) ۱۷۶ .
 جهیه ۱۳۹ .
 جوالقیه ۲۵۴ .
 حارثیه ۲۵۴ .
 حال ۱۶۹ .
 حاکی ۱۲۳ .
 حجة الحق علی الخلائق (لقب امام فخر رازی) ،
 ۱۲۲ .
 حجریه ۲۰۵-۲۰۷ .
 حدیث و سنت (اصحاب -) رجوع کفید باصحاب سنت
 و جماعت .
 حریه ۲۵۴ .
 حرکت و سکون ۱۷۲ .
 حرکات (تناهی -) ۹۰ .
 حسینیّه (فرقه -) ۲۵۴ .
 حسینیّه (فرقه دیگر -) ۲۵۴ .
 حلاجیه (فرقه -) ۲۲۴، ۱۱۱-۲۲۵-۲۵۴ .
 حلول ۲۵۴، ۲۵۰، ۲۲۷-۲۲۵، ۱۱۲، ۷۵ .
 حلولیه (فرقه -) ۲۵۸، ۲۵۴، ۲۲۴ .
 حلوتیه (فرقه -) ۲۵۴ .
 حکایت ۱۲۳ .
 العمراء ۶۲ .
 حنفیه (اصحاب ابوحنیفه) ۱۲۱، ۷۷، ۷۳، ۷۰ .
 خبر آحاد ۱۳۳ .
 خرمیه ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۵۴، ۲۵۲ .
 خدیجیه ۲۵۵ .
 خصوص و عموم ۱۳۱، ۱۲۳ .
 خطاب ربانی ، ۴۱ .
 خطاب شیطان ، ۴۱ .
 خطاب ملکی یا الهام ، ۴۱ .
 خطاب نفسانی یا هاجس ، ۴۱ .
 خطائیه (فرقه -) ۲۶۴، ۲۵۹، ۱۴۶، ۲۵۵، ۵۲ .
 خطرات ، ۴۱ .
 خلا (اثبات -) ۱۷۲ .
 خلائیه (فرقه -) ۲۵۵، ۲۵۲ .
 خلفیه (فرقه -) ۲۵۵ .
 خلفیه (فرقه -) ۲۵۵ .
 خوارج ۷۹، ۷۸، ۷۵، ۵۸، ۵۶، ۵۴، ۴۹، ۳۳، ۳۱ .
 ۲۴۶، ۱۲۹ .
 خواطر ، ۱۲۲ .
 دارالتبایه ۲۱۶ .
 در اهم القدرة ۱۱۶ .
 دهریون یا طلیعتیون ۱۷۶، ۱۲۹، ۸۰ .
 دهقانان ، ۶۷ .
 دیصائیه ۷۳، ۶۹، ۳۹، ۳۸، ۲۶-۲۵ .
 ذکریّه (فرقه -) ۲۵۵ .
 ذمّامیه (فرقه -) ۲۵۵ .
 ذمّیه (فرقه -) ۲۵۵ .
 رافضه ، ۲۵۶، ۱۰۰، ۹۲، ۵۰ .
 راوندیه یا شیعه آل عباس یا عباسیه ۶۵-۶۴، ۵۶، ۵۱ .
 ۲۶۳، ۲۵۹، ۲۵۶، ۲۵۲، ۹۲، ۸۴، ۶۶ .
 ربوبیت یا الوهیت ۲۵۹، ۱۱۲ .
 رجعت ، ۲۵۶، ۷۵ .
 رجعیّه (فرقه -) ۲۵۶ .
 رده (اهل -) ۳۰ .
 رزمائیه (فرقه -) ۲۵۶ .
 رسالت یا نبوت ۲۶۰، ۲۵۹، ۱۷۶، ۱۱۲، ۱۰۳، ۹۳ .
 ۲۶۴، ۲۶۲، ۲۶۱ .
 رؤیت ۲۵۱، ۱۷۵، ۱۳۱، ۷۵، ۶۴ .
 رؤیت (اهل -) ۲۵۱ .

- مفوضه ، ۲۶۴، ۲۵۲-۲۶۵ .
مقتضیه ، ۲۶۵، ۲۶۲، ۲۵۶ .
ملاحده ، رجوع کنید با اسماعیلیه .
ملل و نعل یا مقالات (علم - کتب -) ۸۶، ۳۰۲
۱۴۲-۱۳۷، ۱۳۴، ۱۲۸ .
مضطوره ، رجوع کنید بواقفه .
منجمین یا اصحاب فلک و نجوم ، ۱۲۹-۱۳۰، ۱۳۳
۱۳۹، ۱۳۶ .
المنزلة بین المنزلین ۱۳۱، ۳۶، ۳۵ .
منصوریه ، رجوع کنید بکسفیه .
منطق (اهل -) ۱۳۴، ۱۲۸، ۱۰۵ .
منهاجیه ، ۲۶۵ .
موالی ، ۷۵، ۶۳، ۶۰، ۳۲ .
موسائیه یا موسویه ، ۲۶۵، ۲۶۴ .
مؤلفه ، ۲۶۵ .
مهاجرین ، ۵۶ .
مهدی ، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۵۳، ۲۴۹، ۵۲، ۵۱ .
میته ، ۲۶۵، ۲۶۰ .
میوئیه ، ۲۶۵ .
موجود ، ۱۷۳-۱۷۲، ۹۰ .
مؤمن ، ۲۵۰، ۱۷۵، ۵۶، ۳۵-۲۴، ۳۱، ۳۰ .
ناصریه ، ۲۶۵ .
ناووسیه ، ۲۶۶، ۵۱ .
نبوت ، رجوع کنید بر سالت .
نخاریه ، ۱۳۷ .
نجدات ، ۵۴، ۳۴ .
نحلیه ، ۲۶۶ .
نصاری یا عیسویان ، ۲۵۹، ۱۸۳، ۱۷۶، ۷۳، ۲۶ .
- نص ، ۱۷۶، ۸۲، ۷۵، ۵۸-۵۷ .
نص (اهل -) ، ۵۷۰ .
نص جلی ۱۰۲، ۸۶، ۷۶-۷۵، ۵۸ .
نص خفی ، ۱۷۶، ۱۰۲ .
نصیریّه ، ۲۶۶ .
نظر (ماهیت -) ، ۱۷۲ .
نظر (اینکه - مفید علمست) ۱۷۲ .
نعم اهل جنت ، ۱۴۲ .
نعمیه ، ۲۶۶ .
نقی و اثبات ، ۱۲۳ .
نقیصیه ، ۲۶۶، ۱۶۴ .
نصیریّه ، ۲۶۶، ۲۳۵، ۱۴۷، ۱۴۴ .
نورساعیه ، ۲۶۶ .
نواب اربعه ۲۱۴-۲۱۳، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۴۹ .
واقفه ، ۱۶۴، ۱۴۸، ۱۱۷، ۱۰۲، ۷۹، ۷۲، ۷۱، ۵۳ .
۲۶۶، ۲۶۱، ۲۵۲ .
وساوس ، ۴۱ .
وعدو وعید ، ۱۷۵، ۱۴۱، ۳۶ .
هاجس رجوع کنید بخطاب فسانی .
هاشمیه ، ۲۶۶ .
هریریّه ، ۲۶۷ .
هشامیه ، ۲۶۷، ۲۵۴، ۸۰ .
هلالیه ، ۲۶۷، ۲۳۵ .
یزیدیّه ، ۲۶۷ .
یعقوریّه ، ۲۶۷ .
یعقوبیه ، ۲۶۷ .
یهود ، ۲۵۹، ۱۷۶، ۱۱۹، ۹۳، ۹۰، ۸۹، ۷۳، ۲۶ .
یونسیه ، ۲۶۷، ۸۲ .

فهرست اسامی کتب مذکور در متن^(۱)

- الانار الباقیه (ابوریحان بیرونی) ، ۲۲۵ .
الاراء والدیانات (ابومحمد حسن بن موسی نوبختی)
۱۴۰-۱۳۶، ۱۳۴، ۱۳۰، ۱۲۶، ۷۶، ۸۰، ۳۰، ۲
الابتداء والاعاده (ابن الرآوندی) ، ۹۰ .
الابتهاج (ابو اسحاق نوبختی) ، ۱۷۷-۱۸۰ .
ابطال قیاس (کتابی در -) از ابوسهل اسماعیل

(۱) این فهرست فقط شامل اسامی کتبی است که در متن یا حواشی بمناسبتی ذکری از آنها بمیان آمده .

نوبختی، ۱۱۸. (کتابی در -) از ابن الرّاوندی، ۹۴.
احتجاج در نبوت پیغمبر اسلام (کتابی در -) از
ابوسهل اسماعیل نوبختی، ۱۱۹.
احکام نجومی (نوبخت) ۹۰.
« (ابوسعید دامغانی) ۲۱۰.
اخبار و کلاه اربعه (ابوالعباس سیراف) ۲۲۱۰.
اختلاف الشیعه (ابوعیسی وراق) ۱۴۰۰۸۶۰.
ارجاء (کتابی در -) از ابوسهل اسماعیل نوبختی،
۱۲۳.
ارجوزه در شرح یاقوت (شهاب الدین عاملی)،
۱۷۷.
الارزاق والآجال والاسعار (ابومحمد حسن بن
موسی نوبختی)، ۱۳۰۰.
ارشاد الطالبین (فاضل مقداد)، ۱۲۳۰.
الارکان فی دعائم الدین (شیخ مفید)، ۷۳۰.
الاستغاثه (یا الاغاثه) از ابوالقاسم کوفی، ۱۳۷.
استطاعت (کتابی در -) از ابو جعفر سکاک، ۹۲۰.
« «
از ابومحمد نوبختی، ۸۲۰.
الاستغاثه (ابوسهل اسماعیل نوبختی)، ۱۱۶۰.
الاسماء والاحکام (ابن الرّاوندی)، ۹۰۰.
الاعتبار والتنبیر والانتصار (ابومحمد حسن بن موسی
نوبختی)، ۱۳۰۰.
الاعتبار (عز الدین بن ابی الحدید)، ۱۷۰۰.
الانغانی (ابوالفرج اصفهانی)، ۱۹۶۰۹۰.
الافصاح (شیخ مفید)، ۸۶۰.
الاهامه (ابن الرّاوندی)، ۹۱۰۰.
« (عیسی بن روضه)، ۷۵۰۰.
« (شلمغانی)، ۲۳۱۰.
« (کوشک)، ۲۳۱۰.
امامت (کتابی در) از ابوعیسی وراق، ۸۴۰-۸۵۰.
« (از ناشی: اصفهانی)، ۱۰۵۰.
امل للآمل (حمز عاملی)، ۲۲۲۰۱۸۷۰.
الانتصار (ابو الحسن خطاط)، ۸۵۰.

الانساب (سهمانی)، ۸۳۰-۲۴۸۰۲۴۱۰.
الانصاف (ابن قبه)، ۹۴۰.
الانفاذ (سوسجودی)، ۱۰۶۰.
انکار رؤیت باری تعالی (کتابی در -) از ابومحمد
حسن بن موسی نوبختی، ۱۳۱۰.
الانواء (حسن بن سهل بن ابی سهل بن نوبخت)، ۲۰۰.
الانوار (ابوعلی اسکافی)، ۲۵۱۰.
« (ابوسهل اسماعیل نوبختی)، ۲۱۵۰۷۱۰.
« (شلمغانی)، ۲۳۱۰.
انوار الملکوت (علامه حلی)، ۱۶۷۰۱۶۶۰۱۶۳۰۲.
۱۷۰-۱۷۲-۱۷۷۰.
الاولیل (ابوعبیدالله مرزبانی)، ۴۸۰.
اوائل المقالات (شیخ مفید)، ۱۶۸۰.
الاوراق (کتاب -) از ابوبکر صولی، ۱۹۴۰.
الایضاح (شلمغانی)، ۲۳۱۰.
بحار الانوار (علامه مجلسی)، ۱۶۷۰۱۴۱۰۱۹۰۰.
البداء والمشیة (شلمغانی)، ۲۳۱۰.
البدایة والنهاية (ابن کثیر شامی)، ۲۴۱۰۱۳۵۰.
بصائر الدرجات (سعد بن عبدالله اشعری)، ۱۴۱۰.
البقاء والفناء (ابن الرّاوندی)، ۹۰۰.
البهجة (ابوالمظفر محمد بن نصیری)، ۱۴۱۰.
بیان الادیان (ابوالمعالی محمد بن عبدالله)، ۲۴۸۰.
التاج (ابن الرّاوندی)، ۱۲۰۰۹۳۰۹۲۰.
تاریخ ابن الاثیر، ۲۲۵۰.
تاریخ الاسلام (شمس الدین ذهبی)، ۱۳۰۰.
تاریخ بغداد (احمد بن ابی طاهر)، ۲۸۰۰.
« « (خطیب بغدادی)، ۲۴۰۰۹۳۰۱۱۰۷۰.
تاریخ طبری، ۸۰۰.
تاریخ حلب (ابن شحنة)، ۲۲۲۰۰.
تاریخ یحیی بن ابی حنیفه، ۲۲۱۰۲۴۱۰.
تبصرة العوام (سید مرتضی بن داعی)، ۲۲۹۰۸۰۰۰.
۲۴۸۰.
تنبیة الرّسالة (ابوسهل اسماعیل نوبختی)، ۲۱۶۰۹۹۰.
تجارب الامم (ابوعلی مسکویه)، ۲۴۴۰۲۲۵۰۰.

- حدث العالم (ابو محمد حسن بن موسی نوبختی) ۱۴۰۰ .
 « (ابوسهل اسماعیل نوبختی) ۱۲۲ .
 الحکایة والمعکى (ابوسهل اسماعیل نوبختی) ۱۲۳ .
 « (جعفر بن بصر) ۱۲۴ .
 « (ابن جتی) ۱۲۳ .
 « (ابن قتیبه) ۱۲۴ .
 الحوادث الجامعة (ابن القوطی) ۱۶۶ .
 الحکم علی - سورة لم یکن (ابو عیسی وراق) ۸۶۰ .
 خبر واحد (کتابی در -) از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۳۳ .
 خصوص و عموم (کتابی در -) از ابوسهل اسماعیل نوبختی ، ۱۲۳ .
 خصوص و عموم (کتابی در -) از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۳۱ .
 خلق القرآن (ابن الرآوندی) ۹۰۰ .
 الخواطر (کتاب -) از ابوسهل اسماعیل نوبختی ، ۱۲۲ .
 الدامغ (ابن الرآوندی) ۹۲۰ .
 الذریعه الى اصول السیریه (سید مرتضی) ۱۷۰۰ .
 الرافضة (کتاب -) از جاحظ ، ۸۵ .
 ربیع الابرار (زنجشیری) ۲۰۰ .
 ردّ بر ابن الرآوندی در باب انسان از ابوسهل اسماعیل نوبختی ، ۱۲۰ .
 ردّ بر ابوالعلاءیه از ابوسهل اسماعیل نوبختی ، ۱۲۰ .
 ردّ بر ردّ ابوعلی جبائی از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۳۳ .
 ردّ بر ابو عیسی وراق از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۳۲ .
 ردّ بر ابوالهذیل علاّف در باب نعیم اهل جنت از محمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۳۲ .
 ردّ بر ابوالهذیل علاّف در باب معرفت از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۳۲ .
 ردّ بر اصحاب تناسخ از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۳۴ .

- تجارب السلف (هندو شاه نجوانی) ۱۶۶۰ .
 تحقیق ما لئه الکعبی فی المقالات (ابوالقاسم علی کر فی) ۱۲۷ .
 التدبیر (علی بن منصور) ۸۳۰ .
 التسلیم (شلمغانی) ۲۳۱۰ .
 التشبیه والتمثیل (ابوسهل بن نوبخت) ۱۳۰ .
 تلبیس الملبس (ابن الجوزی) ۱۳۰ ، ۱۳۵ ، ۱۳۹ .
 التکلیف (شلمغانی) ۲۲۹۰ - ۲۳۰ .
 تکملة تاریخ الطبری (محمد بن عبد الملك همدانی) ۲۴۴ .
 التنبیه (ابوسهل اسماعیل نوبختی) ۱۱۱ ، ۱۱۶ ، ۱۲۸ .
 تنزیه و ذکر متشابه قرآن (ابو محمد حسن بن موسی نوبختی) ۱۲۰ .
 توحید (کتابی در -) ، کوچک ، از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۳۰ .
 توحید (کتابی در -) ، بزرگ ، از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۴۰ .
 توحید (کتابی در -) از ابو جعفر سگاک ، ۱۳۰ .
 « از ابن الرآوندی ، ۹۳ .
 « از ابوسهل اسماعیل نوبختی ، ۱۲۲ .
 الجامع (کتاب) از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۲۹ .
 جزء لایتنجز (کتابی در -) ، بزرگ ، از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۳۰ .
 جزء لایتنجز (کتابی در -) ، مختصر ، از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۳۱ .
 جواب بابو جعفر بن قبه از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۳۳ .
 جواب بابو جعفر بن قبه از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی ، ۱۳۳ .
 الجمل (ابوسهل اسماعیل نوبختی) ۱۱۷۰ .
 الحاسة السادسة (شلمغانی) ۲۲۹ ، ۲۲۸ .
 الحجج (ابو محمد حسن بن موسی نوبختی) ۱۲۹۰ .

ردّ بر اصحاب صفات از ابوسهل اسماعیل نوبختی، ۱۱۸.
 ردّ بر اصحاب المنزلة بین المزلتین از ابو محمد حسن بن موسی، ۱۴۱.
 ردّ بر اهل تعجیز از ابو محمد حسن بن موسی، ۸۷، ۱۳۲.
 ردّ بر اهل منطق از ابو محمد حسن بن موسی، ۱۳۴.
 ردّ بر ثابت ن قره « « « ۱۳۴.
 ردّ بر جبریه از ابوسهل اسماعیل نوبختی، ۱۱۹.
 ردّ بر جعفر بن حرب از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی، ۱۲۹.
 ردّ بر الحکایة والمحکای ابن جتنی از سید مرتضی، ۱۲۳.
 ردّ بر الحکایة والمحکای ابن قدّیه از شیخ مفید، ۱۲۴.
 ردّ بر طاطری از ابوسهل اسماعیل نوبختی، ۱۱۷.
 ردّ بر عیسی بن ابان در باب قیاس از ابوسهل اسماعیل نوبختی، ۱۱۷.
 ردّ بر عیسی بن ابان در باب اجتهاد از ابوسهل اسماعیل نوبختی، ۱۱۸.
 ردّ بر غلاة (ابوسهل اسماعیل نوبختی)، ۱۱۷.
 « (ابو محمد حسن بن موسی نوبختی)، ۱۳۴-۱۴۶.
 الردّ علی الفرق الثلاث من التصاری (ابو عیسی وراق)، ۸۷.
 ردّ بر فرق شیعیه بجز امامیه از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی، ۱۴۴.
 ردّ بر محمد بن الازهر (ابوسهل اسماعیل نوبختی)، ۱۱۷.
 ردّ بر مجسمه (ابو محمد حسن بن موسی نوبختی)، ۱۲۵.
 ردّ بر منجّین « « « ۱۳۳.
 ردّ بر منکرین وجوب امامت بفضّ (ابوجعفر سگاک)، ۸۲۰۷۶.
 ردّ بر واقعه (ابوسهل اسماعیل نوبختی)، ۱۱۷.

ردّ بر واقعه (ابو محمد حسن بن موسی نوبختی)، ۱۱۷.
 ردّ بر هشام بن سالم جوالیقی از هشام بن الحکم، ۷۸.
 ردّ بر یحیی بن اصفح از ابو محمد حسن بن موسی نوبختی، ۱۱۹.
 ردّ بر یهود (ابوسهل اسماعیل نوبختی)، ۱۱۹.
 رجال کسّی، ۱۴۰-۱۴۳-۱۴۸-۱۵۵-۱۶۵.
 ۲۴۷، ۲۱۴.
 رجال نجاشی، ۱۴، ۱۱۶، ۱۲۹، ۲۵۵، ۲۲۹.
 رساله ابن الفارح، ۲۲۵.
 « (امام شافعی)، ۱۲۰.
 رساله ای از شلمغانی خطاب بابوعلی اسکافی، ۲۴۰.
 « از قطب الدین راوندی، ۷۷.
 « در باب لذت (ابن ابی الحدید)، ۱۷۸.
 روّضات الجنّات (خونساری)، ۲۲۲.
 ریاض العلماء (عبدالله افندی)، ۱۶۷.
 زاد المسافرین (ناصر خسرو)، ۱۷۹.
 الزاهر بالحجج العقائیه (شلمغانی)، ۲۳۰.
 الزمرد (ابن الراوندی)، ۹۳.
 الزهاد والتّوحد (شلمغانی)، ۲۳۱.
 زهر الآداب (فیروانی)، ۱۹۴، ۱۹۷.
 الزیّدیّه (کتاب -) از جاحظ، ۸۵.
 السّبک (ابوسهل اسماعیل نوبختی)، ۱۲۰، ۹۳.
 سرّ الحیاء (ابوالحسن مسعودی)، ۱۶۱.
 السّقیفه (کتاب -) از ابو عیسی وراق، ۸۶.
 سیاست نامه (خواجہ نظام الملک)، ۱۵۶.
 شافی (سید مرتضی)، ۸۰، ۸۵، ۹۴.
 شاهنامه فردوسی، ۶.
 شرح انوار المذکوت (سید عمید الدین حلّی)، ۲۰، ۱۷۷.
 شرح حال حسین بن منصور حلاج (لوثی ماسرین یون)، ۱۲۲.
 شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ۸۰۲، ۴۸۴، ۱۳۹.
 شرح نهج البلاغه (قطب الدین راوندی)، ۷۷.

- محاسن ابو عیسی و رواق، ۸۶ .
 محال بودن رؤیت حق تعالی (ابو سهل نوبختی)
 ۱۲۳ .
 المدخل (ابو سهل بن نوبخت)، ۱۳۰ .
 مرایا (کتابی در -) از ابو محمد حسن بن موسی
 نوبختی، ۱۲۲ .
 المرجان (ابن الرّاوندی)، ۹۴ .
 المروائیه (کتاب -) از جاحظ، ۹۳ .
 مروج الذهب (مسعودی)، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۹ .
 مسائل ابو محمد حسن بن موسی نوبختی با ابی علی جبائی
 ۱۳۳ .
 المسائل العثمانیه (جاحظ)، ۸۵ .
 المستثبت (ابن قبه)، ۹۵ .
 مستدرك الوسائل (میرزا حسین نوری)، ۱۴۳ .
 المسترشد (ابو القاسم کعبی)، ۹۴ .
 المشرفی (ابو عیسی و رواق)، ۸۷ .
 المعارف (کتاب -) از شلمغانی، ۲۳۱ .
 معجم الادباء (یاقوت حموی)، ۱۹۶، ۲۲۵ .
 المعرفة (کتاب -) از ابو جعفر سکاک، ۸۲ .
 « از ابو سهل اسماعیل نوبختی
 ۱۲۲ .
 المغنی (قاضی عبدالجبار همدانی)، ۸۵ .
 مقالات الاسلامیین (ابو الحسن اشعری)، ۱۳۸، ۸۶ .
 ۲۴۷ .
 مقالات (ابو عیسی و رواق)، ۱۳۸، ۸۶ .
 « (ابو القاسم کعبی)، ۱۳۸، ۱۳۷، ۸۶ .
 « (احمد بن حسن مصمعی)، ۱۳۸ .
 « (ابو محمد عبدالله خالدي)، ۱۳۸ .
 « (زرقان)، ۱۳۷، ۸۶ .
 « (عبّاد بن سلیمان صیمری)، ۱۳۷ .
 مقالات غیر الاسلامیین (ابو الحسن اشعری)، ۱۳۸ .
 مقالات (محمد بن شبیب)، ۱۲۷ .
 « (محمد بن عیسی برغوث)، ۱۳۷ .
 « (محمد بن الهیصم)، ۸۶ .
- مقالات (القاسمی الاکبر)، ۱۳۸ .
 المقالات فی اصول الدّیّات (ابو الحسن مسعودی)
 ۱۳۸، ۱۳۸، ۱۶۱ .
 الملل والتّحیل (شهرستانی)، ۱۴۴، ۱۴۸-۱۵۴ .
 ۲۴۸ .
 مناقب الطّالیین (ابن شهر آشوب)، ۲۱۴ .
 منتخبات کتاب یاقوت (یکی از علمای امامیه)، ۱۷۷ .
 المتخیل (ابو سهل بن نوبخت)، ۱۳۰ .
 المنتظم (ابن الجوزی)، ۲۴۱ .
 منهاج السّنة التّوّه (ابن تیمیّه)، ۱۳۴، ۱۴۳، ۲۴۸ .
 المواعظ والاعتبار (مقریزی)، ۲۴۸ .
 الموالید (ابو سهل بن نوبخت)، ۱۳۰ .
 الموضوع (ابو محمد حسن بن موسی نوبختی)، ۱۲۹ .
 نصرت مذهب معمر بن عبّاد (ابو محمد حسن بن موسی
 نوبختی)، ۱۳۳ .
 نظم القرآن (شلمغانی)، ۲۳۱ .
 نعت الحکمه باعش الحکمه (ابن الرّاوندی)، ۹۳ .
 نفس الرّحمن (میرزا حسین نوری)، ۱۴۲ .
 نفی و اثبات (کتابی در -) از ابو سهل اسماعیل
 نوبختی، ۱۲۳ .
 نقض رساله امام شافعی از ابو سهل اسماعیل نوبختی
 ۱۲۰ .
 نقض عبث الحکمه از ابو سهل اسماعیل نوبختی، ۱۲۰ .
 نقض مسئله و رواق در باب قدمت اجسام از ابو سهل
 اسماعیل نوبختی، ۱۲۰ .
 نقض المستثبت (ابو القاسم کعبی)، ۹۵ .
 نقض مقاله محمد زکریّا در باب لذت از شهید بلخی، ۱۸۰ .
 نقض منطق (ناشی اکبر)، ۱۰۵۰ .
 نقض نقض شهید از محمد زکریّا، ۱۸۰ .
 التّوح علی البهائم (ابو عیسی و رواق)، ۸۷ .
 الوافی بالوفیات (صلاح الدین صفدی)، ۲۲۲ .
 و فیات الامعین (ابن خلدکان)، ۲۲۵ .
 یاقوت (ابو اسحاق ابراهیم نوبختی)، ۲۸، ۱۶۶، ۱۸۰ .
 الیهبطان (ابو سهل بن نوبخت)، ۱۳۰ .

فهرست اعلام تاریخی و جغرافیائی

- آب، ۲۱۴ .
آدم، ۲۲۸ .
آذربایجان، ۲۶۱ .
ابان بن ثعلب، ۵۲ .
ابراهیم بیغمبر، ۲۲۸، ۹۳ .
ابراهیم نوبختی، ۲۴۴، ۱۷۰-۲۴۴ .
ابراهیم بن عبدالله المحض، ۹۰۸ .
« مالک الاشر، ۶۲ .
« مهدی خلیفه (ابو اسحاق)، ۱۷۰ .
« نوبخت (ابو اسحاق)، ۱۳۳، ۳۰۲-۱۶۶-۱۸۱ .
ابن ابی اصیبعه (احمد بن قاسم)، ۱۴۰ .
ابن ابی الحدید (ابو حامد عزالدین عبدالحمید)، ۲۰۲۸، ۸۰۰، ۸۶، ۹۳، ۹۴، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۹ .
« (قاضی موقی الدین قاسم)، ۱۶۶ .
ابن ابی دؤاد (احمد)، ۴۲۰، ۴۴۰، ۴۵۰، ۴۶۰ .
ابن ابی السوارب (قاضی علی بن محمد)، ۱۰۸۰ .
ابن ابی طی (ابوزکریا یحیی)، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۲ .
بنی ابی طی، ۲۲۲ .
ابن ابی عقیل عثماني (حسن -)، ۱۱۷۰ .
ابن ابی العوجا (عبدالکریم)، ۳۷۰ .
ابن ابی عون (ابو اسحاق ابراهیم بن محمد بن ابی عون)، ۲۲۴، ۲۳۶-۲۳۷ .
ابن الأثیر (عزالدین)، ۱۸، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۷ .
ابن اخشید (ابوبکر احمد بن علی بن اخشید)، ۴۷۰ .
ابن بابویه (ابوالحسن علی بن حسین بن بابویه)، ۱۴۱۰ .
« (ابو عبد الله حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه)، ۲۳۰۰ .
« (شیخ صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن حسن بن بابویه)، ۲۸، ۹۴، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷ .
آپتورس، ۱۳۰ .
احمد بن ابراهیم نوبختی، ۲۴۳، ۱۷۰ .
« حسن بن اسحاق کاتب نوبختی، ۱۸۳، ۲۴۴ .
« « سهل مصمعی، ۱۸۳ .
« حنبل (امام -)، ۴۳۰، ۴۶-۱۱۹ .
« عبدالله بن ابی سهل بن نوبخت (ابو عبدالله)، ۲۴۳ .
« کتال، ۲۶۲ .
« محمد بن عبدوس، ۲۲۴، ۲۳۶-۲۳۷ .
« « بشر بن زید، ۱۴۵ .
« امام موسی کاظم، ۲۴۹ .
« یحیی مجلخت (ابوالفرج)، ۱۸۶، ۱۸۷ .
اخفش (ابوالحسن علی بن سلیمان)، ۱۹۹۰ .
ادریس بیغمبر، ۲۲۸ .
ارسطو، ۱۲۸، ۱۲۹ .
ازهری (ابوالقاسم عبدالله بن احمد صیرفی)، ۲۴۰۰-۲۴۱ .
اسماعیل بن زید بن حارث، ۳۰ .
اسپانیا، ۲۳ .
استانبول، ۱۴۱ .
اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت، ۱۸، ۱۹۳ .
« ابی سهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت (ابو یعقوب)، ۳۰۲، ۱۷، ۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲ .
۲۴۵، ۲۱۹ .
« اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۳، ۲۴۴ .
« حذیف (ابو یعقوب)، ۱۲۷، ۱۲۹ .
« زید بن حارث انصاری، ۲۴۹، ۲۵۴ .
« محمد بن احمد بن ابان نخعی کوفی (ابو یعقوب)، ۱۳۰، ۱۳۶، ۲۵۰ .
« عمرو، ۲۴۹ .
ابو اسحاق نوبختی، رجوع کذید بابر ابراهیم بن نوبخت .
الازدري (علی)، ۲۴۹ .

- بصری، ۲۳۷.
- بصایح، ۲۶.
- بطاینی (ابوالحسن علی بن حمزة)، ۷۲.
- بغداد، ۹۹۰۹۷۰۸۰۰۶۸۰۴۲۰۴۱۰۲۳۰۱۱۰۹۰۸.
- ۱۹۲۰۱۸۹۰۱۸۵۰۱۴۱۱۰۲۰۱۰۹۰۱۰۸.
- ۲۱۰۰۴۰۹۰۴۰۷۰۲۰۶۰۲۰۳۰۲۰۱۰۲۰۰.
- ۲۳۲۰۲۲۴۰۲۲۳۰۲۲۱-۲۱۹۰۲۱۷.
- ۲۳۷.
- ابوبکر صدیق (خلیفه اول)، ۵۷۰۵۰۰۴۹۰۳۰.
- ۲۶۷۰۲۶۴۰۲۵۷۰۲۵۱۰۲۲۸.
- ابوبکر اصم معتزلی، ۵۴.
- بلالی (ابوطاهر محمد بن علی بن بلال)، ۲۳۵۰۱۶۲۰.
- بلخ، ۹۴.
- بیان بن سیمان تمیمی شهدی، ۳۵۸۰۲۵۲.
- بیب رجوع کنید بگیو.
- بیت الحکمه یا خزانه الحکمه، ۱۲.
- بشر میمون، ۱۲.
- بیرونی (ابوریمان احمد بن محمد)، ۲۶۲۲۲۵۰۸۶۰.
- تخرخی (قاضی ابوالقاسم علی بن محسن)، ۲۴۰۰.
- ۲۴۱.
- توحیدی (ابوحسن علی بن محمد)، ۸۹۰۱۶۰.
- توزون، ۲۴۵۰.
- ابن تیمیه (احمد بن عبدالحلیم)، ۲۴۸۰۱۴۳۰.
- ثابت بن قرة حرانی (ابوالحسن)، ۱۱۹۰۱۰۴۰.
- ۱۳۴۰۱۲۷۰۱۲۰.
- ثعلب نحوی (ابوالعباس احمد بن یحیی)، ۱۰۵۰.
- ثقفی (ابوعبید)، ۶۱۰.
- ثمامه بن اشرس، ۴۲۰۳۷۰.
- جابر بن یزید جعفی، ۶۸.
- جاحظ (ابوعثمان عمرو بن بصر)، ۸۰۰۵۵۰۳۷۰۲۳۰.
- ۱۳۷۰۱۲۹۰۱۲۳۰۹۲۰۹۱۰۸۵۰۸۴۰۸۱.
- ۱۹۷.
- جالوت، ۲۲۸.
- جبالی (ابوعلی محمد بن عبدالوهاب)، ۸۹۰۸۸۰۴۷۰.
- ۹۲۲۰۱۲۸۰۱۲۷۰۱۲۰۰۱۱۰۶۱۰۰۴۹۳.
- ۲۶۶۰۱۶۹۰۱۳۴.
- جبالی (ابوهاشم عبدالسلام بن محمد)، ۸۹۰۸۸۰۴۷.
- ۲۶۶۰۱۶۹۰۹۳.
- آل جراح، ۹۸.
- جراده (آل -)، ۲۲۲۰.
- جرجان، ۶۱۰۶۰.
- جریر بن حازم ازدی، ۲۶۰.
- الجزیره، ۶۱۰۶۰۰۵۹۰۵۸۰.
- جعفر بن درهم، ۴۴۰۳۳۰.
- جعفر بن احمد بن ابراهیم نوبختی (ابو ابراهیم)، ۲۴۴۰.
- ۲۴۵.
- حرب معتزلی (ابوالفضل)، ۸۱۰۴۵۰۲۷۰.
- ۲۳۵۰۱۲۹.
- « امام علی الهادی ملقب بکذاب، ۱۰۹۰۱۰۸۰.
- ۱۴۹-۱۵۴۰۱۶۳۰۱۵۹۰۱۵۴۰.
- « مبشر معتزلی (ابومحمد)، ۱۳۷۰۱۲۳۰۲۷۰.
- ۲۵۳.
- « محمد الصادق (امام ابو عبدالله)، ۵۲۰۵۱۰.
- ۶۵-۶۶۰۶۹۰۶۶-۷۰۰۷۷۰۷۴-۸۳۰۷۷۰۱۵۰.
- ۲۵۸۰۲۵۵۰۲۵۳۰۲۵۱-۲۴۹۰۱۵۹.
- ۲۶۶۰۲۶۴۰۲۵۹.
- « ابن جتی (ابوالفتح عثمان)، ۱۲۳۰.
- حوالبی (هشام بن سالم)، ۲۵۱۰۸۱۰۸۰۰۷۸۰۵۲۰.
- ۲۶۷۰۲۵۴.
- جوهر (نهر -)، ۹۰.
- جودرز رجوع کنید بگودرز.
- جوز جانان، ۷۸۰.
- ابن الجوزی (جمال الدین ابوالفرج عبد الرحمن)، ۱۲۹۰۱۲۵۰۱۳۰۰۸۹.
- جهنم بن صفوان، ۱۲۹۰۷۹۰.
- حامد بن العباس وزیر، ۹۹۰۱۰۱۰۱۱۴۰۱۷۰۲۲۳.
- ۲۳۲.
- حجاج بن یوسف ثقفی، ۶۴۰۶۳۰۳۴۰.
- حجاز، ۲۱۹۰۶۱۰۵۹۰۵۸۰.
- حداد (ابوحفص عمرو نیشابوری)، ۹۰۰۸۳۰.

- ابن خلدكان (شمس الدين احمد)، ۲۵۴، ۲۲۵، ۲۱۹،
 خليج فارس، ۲۱۹،
 حاجي خليفه كاتب چلبى، ۹،
 خوزستان، ۲۱۰، ۲۰۵،
 خويلدين مره الهندي (ابو خراش)، ۱۹۷-۱۹۸،
 خياط (ابو الحسين عبدالرحيم بن محمد معتزلى)، ۲۷،
 ۹۳، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۵، ۸۰، ۴۴،
 داود يغمبر، ۲۲۸،
 داود بن ابى سهل بن نوبخت، ۱۸،
 « اسديصرى (ابو الاحوص)، ۱۰۲، ۸۳، ۷۶،
 ۱۲۷، ۱۰۳،
 داود اصفهاني، ۱۱۹،
 دجله (شط)، ۲۳۷، ۱۸۵، ۹۰،
 دمشق، ۱۷،
 ابن ديسان، ۳۹، ۳۷، ۲۵،
 ديسان (نهر)، ۲۵،
 ديسانى (ابوشاكر)، ۹۰، ۲۶،
 ابوذر غفارى، ۲۶۳، ۴۹،
 ذكاه، ۲۱۶،
 ذكيران صفوان، ۲۵۵،
 ذوالجناحين (عبدالله بن معاوية بن جعفر)، ۲۵۳،
 ذوالكفائتين (على بن محمد بن العميد)، ۱۶،
 ذهبى (شمس الدين)، ۱۹۶، ۱۹۴، ۱۳۶، ۱۲۸،
 ۲۴۱، ۲۳۷، ۲۲۲، ۲۱۹، ۲۱۴،
 ذبيقر اطلس، ۱۳۰،
 رائق غلام معتضد خليفه، ۲۰۱،
 ابن رائق (ابوبكر محمد)، ۲۰۰، ۲۱۰، ۲۱۲،
 ۲۲۰،
 « (ابواسحاق ابراهيم)، ۲۰۱،
 رازى (ابوبكر محمد بن زكريا)، ۱۷۰، ۱۶۷، ۱۳۸،
 ۱۷۹-۱۸۰،
 راضى خليفه، ۲۲۰، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۲۰،
 ۲۳۷-۲۳۶، ۲۲۵،
 راغب اصفهاني، ۱۲۱،
 راوندی (ابوهريره)، ۲۶۷،
 « (عبدالله)، ۲۵۶،
 « (قطب الدين ابوالحسن سعيد)، ۷۷،
 ابن الراوندى (احمد بن يحيى)، ۷۵-۷۷، ۸۳، ۸۴،
 ۸۵، ۸۷، ۹۴، ۲۰۰، ۱۹۳، ۱۲۰، ۱۲۳،
 ۱۲۷، ۳۲، ۲۵۶،
 رتبه، ۱۹۱،
 رجب، ۲۴۴،
 رزام، ۲۵۶،
 رستى (قاسم بن ابراهيم بن طباطبا)، ۲۶۱،
 رقه، ۲۳۷،
 امام رضا، رجوع كنيد بعلی بن موسی،
 رضوى (جبل -)، ۲۶۱،
 روح بن ابى بصر (يدرحسين بن روح نوبختى)، ۲۱۴،
 روم، ۱۸۵،
 ابن الرومى (ابوالحسن على بن عباس)، ۱۰، ۴۱، ۴۰،
 ۱۲۴، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹،
 رى، ۲۶۳، ۶۴، ۵۸،
 ريشر (هلوت)، ۱۴۱،
 ريعانه، ۱۰۸،
 زاب، ۶۵، ۱۸،
 زبير بن عوام، ۳۱، ۳۰،
 زجاجى نحوى (ابوالعباس)، ۱۹۹،
 زرارۃ بن اعين، ۲۵۳،
 زرقن معتزلى، ۱۳۸، ۱۳۷، ۸۶،
 زرين زن نوبخت، ۲۱،
 زنجشى (ابوالقاسم محمود بن عمر)، ۴۸، ۲۰،
 زنيور كتاب، ۲۲،
 بنى زهره، ۲۲۲،
 الزيات (ابن شبيب)، ۲۳۶، ۲۳۴،
 ابن زياد (عبدالله)، ۶۱،
 زيد بن امام على بن حسين، ۱۱۰، ۶۴، ۵۱، ۵۰،
 ۲۵۶، ۲۵۴، ۲۵۳،
 ابو زيد مروزي، ۱۶،

سباط (بلاش آباد) ١٩٧٠ .
 سباطی (عطار بن موسی) ٢٦٠ .
 سرحوب (ابو الجارود زید بن المنذر العبیدی) ٢٥٣٠ .
 ٢٥٧ .
 سرخاب طبری ٢٥٥٠ .
 سرّ من رأی ١٠٧ .
 سعد بن ابی وقاص ٣٠٠ .
 سعید بن یعقوب دمشقی (ابو عثمان) ١٢٧٠، ١٢٩٠ .
 ابو سعید بن منصور بن علی دامغانی ٢١٠ .
 سقاح (ابو العباس) ٦٦٠ .
 سفیان ١١٩٠ .
 سگاک (ابو جعفر محمد بن خلّیل) ٨٣٠، ٨١٠، ٧٦٠ .
 سلمان فارسی ٢٦٣٠، ٢٥٩٠، ٨٢٠، ٤٩٠ .
 سلمی (ابو عمرو و معمر بن عبّاد) ١٣٢٠، ١٣٣٠، ٢٥٧٠ .
 سلیم بن قیس هلالی ١١٠٠ .
 سلیمان بن ابی سهل بن نوخت (ابو ایوب) ١٨٠-٢١٠ .
 » حسن (ابو القاسم) ٢٥٥٠ .
 » جریر ٢٥٧٠ .
 سماع بن مهران ٧٢٠ .
 سمری (ابو الحسن علی بن محمد) ٢١٣٠ .
 سمعانی (عبدالکریم بن محمد) ٢٤٨٠، ٢٤١٠، ٨٢٠ .
 ابن ابی السّمیط (یحیی) ٢٥٧٠، ٥٢٠ .
 سمیع بن محمد بن بشیر کوفی ٢٥٢٠، ١٤٦٠ .
 سنباد مجوسی ٢٥٨٠ .
 سنویه اسواری ٣٢٠ .
 سواد ١٨٥٠ .
 ابو السوداء ٢٥٧٠ .
 سوسن ١٠٨٠ .
 سوسنجردي (ابو الحسن محمد بن بشر) ١٠٦٠، ٩٤٠، ٢٨٠ .
 سوق العطارین ٢٢١٠ .
 آل سهل ٦٧٠ .
 ابو سهل بن نوخت ١١٣٠، ٢٠١-١٠٣٠، ٢٥٠-١٩٣٠، ٢٤٣٠ .
 سهل بن ابی سهل بن نوخت ٢٠٠ .
 سیّد مادر مقتدر ٢٢١٠، ١٩٥٠ .
 سیرانی (ابو العباس احمد بن علی بن نوح) ٢٢١٠ .

ابن سینا (ابو علی حسین) ١٢١٠ .
 سیوطی (جلال الدین) ٢٢٢٠ .
 شام ٢٠٦٠، ١٨٥٠، ٣١٠، ٢٥٠ .
 شافعی (ابو الحسن محمد بن ابراهیم) ٨٥٠ .
 » (امام محمد بن ادریس) ١٢١٠، ٢٢٠٠، ٤٠٠ .
 ابن شجنه (ابو الفضل محمد حلبی) ٢٢٢٠ .
 شریفی (ابو محمد حسن) ٢٥٨٠، ٢٣٥٠ .
 ابو شعیب معتزلی ١٧٨٠ .
 شعیری (بشّار) ٢٥٩٠ .
 شلمغان ٢٢٢٠ .
 شلمغانی (ابو جعفر محمد بن علی بن العزّاق) ١٦٢٠ .
 ٢٥٨٠، ٢٤٠-٢٢٢٠، ٢١٨٠، ٢١٦٠ .
 شوشتر ١١٤٠ .
 ابن شهر آشوب (محمد بن علی سرّوی) ٢١٥٠ .
 شهرستانی (ابو الفتح محمد بن عبدالکریم) ٨٦٠ .
 ٢٥٤٠، ٢٤٨٠، ١٦١٠، ١٤٧٠، ١٤٤٠ .
 » (سیّد هبة الدین) ١٤٢٠، ١٤١٠، ١٣٦٠ .
 شهید بن حسین البخّی (ابو الحسن) ١٨٠٠ .
 شیبانی (ابو علی عبدالله بن بکر) ٧٢٠ .
 شیطان الطّاق رجوع کتیبدهؤ من الطّاق محمد بن نعمان .
 صائد نهدي ٢٥٨٠ .
 صابی (ثابت بن ابراهیم) ١٢٧٠ .
 » (ابو الحسن هلال بن محسن) ٢٤٠٠ .
 صاحب الزّنج ١٠٨٠ .
 صالح یقین ٢٢٨٠ .
 صیّاح (حسن) ٢٥٩٠ .
 صدوق رجوع کتیبده بابن بابویه محمد بن علی .
 صدقی صلاح الدین خلیل بن آییك ٢٢٢٠ .
 صقین ٣١٠ .
 صیقل ٢٤٥٠، ١٠٨٠ .
 صولی (ابو بکر محمد بن یحیی) ١٩٤٠، ١٠٦٠، ٢٢٠٠ .
 ٢٢٠٠، ١٩٧٠، ١٩٦٠ .
 صیدری (عمر بن امیه) ٢٦٣٠ .
 ضبی (ضرار بن عمرو) ٧٥٠ .

- طابق (حملة نهر -) ٩٠ .
طاطري (ابوالحسن علي بن حسن بن محمد طائفي)
١١٧٠، ٨١٠، ٧٢ .
طاق حامل ٧٧ .
ابن طالس (سيد رضی الدین علی) (١٣٣٠، ١٩٠، ١٣٣٠، ٢٠١٩٠، ٢٤٥٠، ١٨٧٠، ٢٤٠، ٣٠٢ .
ابوطالب نوبختي ٢٤٥٠، ١٨٧٠، ٢٤٠، ٣٠٢ .
آل ابی طالب ٢٢٨٠، ٩٧٠ .
طبرستان ٢٦٥ .
طبري (ابوجعفر محمد بن جرير) ١٨٠، ١٧٠ .
طلحه ٣١٠، ٣٠ .
طنجيري (ابو الفرج حسن بن علی) ٢٤٠ .
طوس ٩٤ .
شيخ طوسي (ابوجعفر محمد بن حسن) ٧١٠، ٢٨٠ .
١٤٤٠، ١٤٣٠، ١٣٦٠، ١١٦٠، ١١٤٠، ١٠٦ .
١٧١٠، ١٧٠٠، ١٥٩٠، ١٥٨٠، ١٥٥٠، ١٤٧٠ .
٢٤٧٠، ٢٢٩٠، ٢٣٠٠، ٢٢٥٠، ٢٢١٠ .
طيمارث ١٤٠ .
عايشه (ام المؤمنين) ٣١٠، ٣٠٠، ٩٠ .
عباد بن سليمان بن صيمري ١٣٧٠ .
بني عباس ٢٢٨٠، ٩٧٠، ٨٤٠، ٦٥٠، ٥٧٠ .
عباس بن اسماعيل بن ابی سهل بن نوبخت ١٩٣٠ .
« عبدالمطلب ٢٦٧٠، ٢٦٦٠، ٨٤٠، ٥٧٠، ٥٦٠ .
عبدالجبار بن احمد همداني اسدآبادي (قاضي ابوالحسن)
٩١٠، ٨٥٠، ٤٨٠ .
عبد الرحمن بن سبابه ٢٥٨٠ .
« عيسى بن جراح ٢٠٥٠ .
« محمد جعفري ٢٥٣٠ .
عبدالقاهر اشعري بغدادی (ابومنصور) ٢٢٥٠، ٨٦٠ .
٢٤٧٠ .
عبدالله بن ابراهيم نوبختي (ابوجعفر) ٢٤٤٠، ١٧٠٠ .
« ابی سهل بن نوبخت ١٨٠١، ٣٨٠، ٢٠١٩٠، ٢٠٣٠ .
« حارث مدائني ٢٥٤٠ .
« حمدان (ابوالهيجا) ٢٢٤٠، ٢١٨٠ .
« زبير ٦١٠ .
- عبدالله بن سبأ ٢٥٧٠، ١٥٧٠، ١٥٥٠، ١٤٧٠ .
« عمر ٣٠٠ .
« عمرو بن حرب كندی ٢٥٤٠ .
« فطیح كوفي ١٤٥٠ .
عبدالله المحض ٦٦-٦٥ .
عبدالله بن محمد بن الحنفية (ابوهاشم) ٢٥٢٠، ٦٤٠، ٥١٠ .
٢٦٦٠، ٢٥٤٠ .
« معاوية بن عبدالله بن جعفر ٢٥٤٠، ٢٤٩٠ .
عبدالله افندي ١٦٧٠ .
ابوعبدالله محمد كاتب ٢١٥٠ .
حاج ميرزا ابوعبدالله زنجانى ١٤٢٠، ١٣٠ .
عبدالمالك بن مروان ٦٣٠، ٦٢٠، ٢٢٠ .
عبدالواحد بن موق ١٩٩٠ .
ابن البيرى (ابو الفرج ملطى) ٢٠٠١، ٨٠١، ١٤٠٠ .
هبة الله بن زياد ٨١٠ .
« يحيى بن خاقان ١٠٨٠ .
ابو العتاهبه (اسماعيل بن قاسم) ١٢٢٠-١٢٠٠ .
عتبي ١٢٣٠ .
عتيقي (ابوالحسن احمد بن محمد) ٢٤١٠-٢٤٠٠ .
عثمان (خليفة سوم) ٢٦٦٠، ٨٥٠، ٣٠٠ .
عثمان بن عيسى (ابوعمر) ٧٢٠ .
أبو عثمان دمشقى رجوع كنيد به سعيد بن يعقوب
عجلي (عمر بن بيان) ٢٦٠٠ .
« (مغيرة بن سعيد) ٢٦٤٠، ٢٥٦٠، ٧٢٠ .
« (ابومنصور) ٢٦٤٠، ٢٦١٠، ٢٥٤٠ .
« (هارون بن سعيد) ٢٥٩٠ .
عدل (حاجب بجكم) ٢٤٤٠ .
عراق ١٤٢٠، ١٤١٠، ٨١٠، ٦٥٠، ٦١٠ .
عربستان ٣٠٠ .
غروة بن مرة الهذلي ١٩٨٠ .
« علف (محمد بن هذيل) ٦٣٣٠، ٨١٠، ٧٥٠، ٤٢٠، ٣٦٠ .
« علي بن ذراع اسدى ٢٥٩٠ .
« علي بن ابی سهل بن نوبخت (ابوالحسن) ٢٢٠، ١٩٠ .
« ابی طالب (امير المؤمنين) ٣١٠، ٣٠٠، ٢٢٠، ٩٠ .

- عمرى (ابو جعفر محمد بن عثمان) ٢١٣٠١١٢٠٢١٢
٢٣٢٠٢٢٧٠٢٢٢٠٢٢١٠٢١٧٠٢١٥
٢٤٤٠٢٤٤٠٢٣٥٠٢٣٣
عمر بن عبيد بن باب معتزلى ٣٦٠٣٥٠٢٦
ابن العميد وزير ٨٩
عواصم ١٨٤-١٨٣
عتاشى (ابو القضر محمد بن مسعود) ١٤٠٠
عيسى بن عيسى ٢٢٨٠٩٣
عيسى بن ابان ١١٨-١١٧
« روضة ٧٥٠
« زيد بن امام زين العابدين ٣٥٤
« صبيح المرदार (ابو موسى) ٣٧٠
ابو عيسى بن متوكل ١٠٧
ابو عيسى وراق رجوع كنيد وراق
غزالى (امام محمد) ١٧٨
غضائرى (ابو الحسين احمد بن حسين) ٧١٠
غيلان دمشقى ٢٣
فاتك (ابو شجاع) ١٩٥٠
فارابى (حكيم ابونصر) ١٢١٠
فارس بن حاتم بن ماهويه و خواهرش ١٤٩٠١٠٩
فارس ٢٠٨٠٣٠٧٠٢٠٥١٨٧
فاطمة الزهراء ٢٥٩٠٢٥٠٠٢٣٨٠٢٣٣٠٢٢٧٠٥٠٠
فاطمة دختر ابومسلم خراسانى ٢٦٠
« « عبدالله بن يزيد كوفى ٧٩٠
امام فخر رازى ١٢٢٠١٢١٠
فراش (شط) ١٩٠٠١٨٩٠
آل فرات ٢٣٢٠٢١٨٠٢١٧٠٢١٦٠٩٨٠٩٧
ابن الفرات (احمد بن محمد بن موسى) ١٤٤٠
« (محمد بن موسى بن حسن بن الفرات)
١٤٨٠١٤٤
« (ابو الحسن علي بن محمد) ١٠٠٠٩٨٠
٢٢٤-٢٣٣٠٢١٩٠١١٣
ابو الفرج اصفهاني (علي بن محمد اموى صاحب
اغانى) ١٩٦٠٩٠
- ٧٨٠٧٣٠٦٩٠٦٨٠٥٨٠٥٧٠٥١٠٥٠٠٤٩٠
١٤٧٠١٣٥٠١٢٩٠١١٠٠١٠٢٠٨٦٠٨٥٠٨٠
٢٦٧٠٢٤٩٠٢٣٨٠٢٣٣٠٢٢٨٠٢٢٦٠١٧٦
على بن اسحاق بن ابى سهل بن نوبخت ١٨٤٠١٢٥
١٩٣
« اسحاق بن اسماعيل بن ابى سهل بن نوبخت
١٩٣٠١٨٣٠٢٤
« احمد بن على نوبختى ٢٢١٠٢١٠-٢٠٩
« نوبخت (ابو الحسن) ٢٤٥٠
« ابى سهل اسماعيل بن على نوبختى (ابو الحسين)
١٨١٠١٠٥
« حسن ١٦٦٠١٦٠
« (امام زين العابدين) ٢٥٦٠٢٤٩٠٥١٠٠٠
٢٦٤
عباس بن اسماعيل بن ابى سهل بن نوبخت
(ابو الحسين) ١٩٣٠١٨٧٠١٠٤٩٧٠٣٠٢٠
٢٤٠٠٢١٩٠٢١١٠٢٠٠
« عيسى بن جراح (ابو الحسن) ١١٤٠٩٩٠٩٨٠
٢٠٩٠٢٠٠٠١٩٠٠١٨٩٠١٨٦٠١٨٥
ابو على بن جعفر نوبختى (ابن زهرويه) ٢٤٤٠
ابو على نوبختى ٢٤٥-٢٤٤
على بن محمد الهادي (امام) ١٨٢٠١٤٤٠١٠٦٠٥٣
٢٤٩٠٢١٢٠١٨٣
« موسى الرضا (امام) ٨٢٠٧٩٠٧٣٠٥٣٠٢٠٠
٢٦٥٠٢٦٣٠٢٤٩٠١٤٦٠٩٤
عماد الدوله ديلمى (ابو الحسين احمد) ٢٠٨٠
عمار ياسر ٢٦٣٠٤٩٠
عمر بن الاشرف بن امام زين العابدين ٦٦-٦٥
« الخطاب (خليفة دوم) ٢٥٧٠٢٥١٠٥٠٠
٢٦٧٠٢٦٤
« عبدالعزيز اموى (خليفة) ٣٧٠
« محمد (قاضى) ١٨٧
جزيرة ابن عمر ٢٢٤٠
عمرى (ابو عمرو عثمان بن سعيد) ٢١٣٠٢١٢٠

بنی فصّال ۲۳۲، ۷۲ .
 ابن فصّال (احمد بن حسن بن علی) ۲۳۲ .
 « (ابو محمد حسن بن علی) ۲۳۲ .
 « (علی بن حسن بن علی) ۲۳۲ .
 « (محمد بن حسن بن علی) ۲۳۲ .
 فضل بن ابی سهل بن نوبخت (ابو العباس) ۲۰۰، ۱۴۰، ۳ .
 « سهل ذوالریاستین ، ۲۰۰، ۱۸۰، ۱۷ .
 میرزا فضل الله شیخ الاسلام زنجانى ، ۱۴۲-۱۴۴ .
 ۱۵۷-۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۱، ۲۲۲ .
 فورون لّدی ، ۱۷۹ .
 فوطی (هشام بن عمرو) ، ۲۶۷، ۱۳۷، ۵۴، ۳۷ .
 ابن الفوطی (کمال الدین عبدالرزاق) ، ۱۶۶ .
 فید ، ۱۲ .
 ابن القارح ، ۲۲۵ .
 قاسم بن عبیدالله بن سلیمان بن وهب ، ۱۹۹ .
 قاهر خلیفه ، ۱۸۶-۱۹۵، ۱۹۱، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۳۲ .
 ۲۴۵ .
 ابن قبه (ابو جعفر محمد بن عبدالرحمن رازی) ، ۹۶- .
 ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳ .
 ابن قتیبه (عبدالله بن مسلم دینوری) ، ۱۲۳ .
 قتیبه بن مسلم باهلی ، ۶۴، ۶۳ .
 قداح (عبدالله بن میمون) ، ۲۶۵ .
 قراریطی (ابو اسحاق محمد بن احمد اسکافی) ، ۲۰۱ .
 ۲۰۲ .
 قوطیه یا کرمتویه ، ۲۶۱، ۵۲ .
 قرية التّمان ، ۱۲۴ .
 قطری بن الفجاهه ، ۳۳ .
 قفطی (علی بن یوسف) ، ۲۰۰، ۱۳۰ .
 قلانسی (ابو العباس) ، ۱۱۹ .
 قم ، ۲۱۴، ۱۱۲، ۱۱۱ .
 قنسرین ، ۱۸۳-۱۸۴ .
 ابن قولویه (محمد بن جعفر) ، ۱۴۵، ۱۴۱ .
 کازرون ، ۳۴ .
 ابی کامل ، ۲۶۱ .

ابن کبریا ، نوبختی ، رجوع کنید بموسی بن حسن .
 ابن کثیر شامی ، ۲۶۱، ۱۳۵ .
 کثیر شاعر ، ۲۶۱، ۲۵۱ .
 ابوکرب ضریر ، ۲۶۱ .
 کرخی (ابو جعفر محمد بن قاسم) ، ۲۰۰ .
 کشی (ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز) ، ۱۴۰ .
 ۲۴۷، ۲۱۴، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۵ .
 کمبی (ابو القاسم عبدالله بن احمد بلخی) ، ۵۵، ۴۷ .
 ۱۲۸، ۱۲۷، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۸۸، ۸۶، ۸۵، ۸۰ .
 ۱۳۷، ۱۳۴ .
 کلابی (عبدالله بن سعید) ، ۱۱۹ .
 « (عثمان بن عیسی) ، ۱۴۵ .
 ام کلثوم ، ۲۳۹، ۲۳۴-۲۳۳، ۲۲۷، ۲۲۱، ۲۱۵ .
 ۲۴۳ .
 کثر ، ۱۸ .
 کلواذانی (ابو القاسم عبدالله بن محمد) ، ۱۸۷، ۱۸۵ .
 کوفی (ابو عبدالله احمد بن علی) ، ۲۰۴، ۲۰۲، ۱۹۰ .
 ۲۱۰-۲۰۸ .
 « (ابو القاسم علی بن احمد) ، ۱۳۷ .
 « (علی بن زید خارجی) ، ۷۹ .
 کوفه ، ۸۱، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۶۴، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۱۲ .
 ۲۵۶ .
 کوکبی (ابو علی حسین بن قاسم) ، ۱۰۶، ۷ .
 کیسان ، ۲۶۳، ۵۱ .
 کودرز (جوذرز) ، ۷۱۶ .
 کیو (یب) ، ۷۱۶ .
 ابن اللّجلاج طیب ، ۱۲ .
 ماسین یون (استاد لونی) ، ۲۲۲، ۱۹۹، ۱۲۲ .
 مأمون خلیفه ، ۱۷، ۳۰، ۲۷، ۳۹، ۴۲-۴۵، ۵۴، ۵۸ .
 ۲۵۴، ۹۷ .
 مانی ، ۲۹، ۳۷، ۲۵ .
 ماوراءالنهر ، ۲۶۵، ۶۴، ۶۰ .
 مبارک ، ۲۶۲، ۵۲ .
 منتبّی (ابو طیب احمد بن حسین) ، ۱۹۵ .

- ابن مقله (ابو علي محمد بن علي) ١٨٩-١٨٦
٢٢٦٠٢٠٩٢٠٦-٢٠٢٠٢٠٩٢٠٦
« (ابو الحسن) ٢٢٠٣-٢٢٠٤
مقتع (هاشم بن حكيم مروزي) ٢٦٢٢٠٢٥٢
مكتفي خليفه ١٩٩
مكة ٦١١٢
ابن مذك (ابو عبدالله محمد بن عبدالله اصفهاني)
« ١٣٤١٢٨
منج ١٨٤
منجيك شاعر ٩٣
منصور خليفه ٧٥٠-٧٤٠١٣-٢٥٦٧٥٠٦٦٦
ابن منظور مصري ١٨
منهال بن مديون ٢٦٥
موسي كلیم الله ٢٢٦٦١٤٧٩٣٠
موسی بن جعفر كاظم (امام) ١١٧٠٨٣-٧٨٠٥٢
١٤٥-١٤٦٠٢٤٩٠٢٥٠٢٥٧٢٥٧
٢٦٥٠٢٦٣٠٢٦١
حسن بن كبرياء نوبختي (ابو الحسن) ٣
١٢٥-١٢٦٠١٩٣٠٢٣٩
موصل ٢٠٦٢٠٣٠٢٤٠٢٢٤
مؤمن الطاق (ابو جعفر محمد بن نعمان = شيطان الطاق)
٢٥٨٠٨٨-٧٧٠٧٦٠٥٢
مونس المظفر ١٨٥-١٨٨٠١٩١٠٢٠١٨٠٢٠١٨٠٢٠
مهدي خليفه ٣٩٠٣٧
مهلب بن ابی صفرة ٣٤
مهلبی (ابو محمد حسن بن محمد) ٢٣٨-٢٣٨
مهلبی بن یوت بن مزرع ٢٣
میزم (ابو سالم) ٨٠٠
میزمی تار (ابو الحسن علی بن اسماعیل) ٧٥٠
٢٦٥٠٨١-٨٠٠٧٦
ناشی اصغر (ابو الحسن علی بن عبدالله) ٢٨
١١٣٠١٠٥
ناشی اکبر (ابو العباس عبدالله بن محمد بن شرشیر)
١٢٨٠١٠٥
- ١٦١٠١٣٩٠١٣٨٠١٣٥٠١٢٩٠١٢٨٠١٠٤
١٩٩٠١٦٢
مسلیح ٢٢٥
مصر ٢٥
مصعب بن زبیر ٦٣
مطیع بن ایاس ٢٥
مظفر بن محمد باغی (ابو الجلیش) ١٠٥٠٢٨
« یاقوت ٢٠٥
معاویة بن ابی سفیان ٨٥٠٦٩٠٥٩٠٣١
معبد جهني ٣٣-٣٢
معنم خليفه ٢٥٤٠٤٥
معنض خليفه ٢٤٥٠٢٠١٠٩٠٦٨
معنذ خليفه ١٠٩٠١٠٧
معري (ابو العلاء احمد بن سليمان) ٨٩
معز الدولة ديلمی (ابو الحسن علی بن بويه) ٢٠٢
٢٣٨-٢٣٧٢٠٨٠٢٠٧٢٠٥
معقر بن اوس البارقي ٩٠
معلثايا ٢٢٤
معمربن خثیم ٢٦٤
مفضل بن صيرفي ٢٦٤
« عمر جعفی ٢٦٤
شيخ مفيد (ابو جعفر محمد بن محمد بن نعمان) ٢٨٠
١١٦٠١٠٦٠١٠٥٠٨٦٠٨٥٠٧٧٠٧٣٠٧١
١٥٣٠١٤٧٠١٤٤٠١٤٣٠١٣٦٠١٣٣٠١٢٣
١٧٠٠١٦٨٠١٦٤٠١٦٠٠١٥٩٠١٥٧٠١٥٤
٢٣٠
مقاتل بن سليمان ١٣٩
ابن مقاتل (ابوبکر) ٢١٠-٢٠٨
مقتدر خليفه ٩٧٠٦٨-١٠٠٠٠٩٧٠١٠٠٠٠١١٣٠١١٤٠١١٨٤
٢٠٠١٢٠٠٠١٩٥٠١٨٩٠١٨٨٠١٨٦
٢٢٤٠٢٢١٠٢١٩-٢١٨
مقداد بن الاسود ٢٦٣٠٤٩
مقداد (فاضل) ١٢٣
مقرزي (تقی الدين) ٢٤٨٠٢٢٢
ابن المقفع (عبدالله) ٢٦

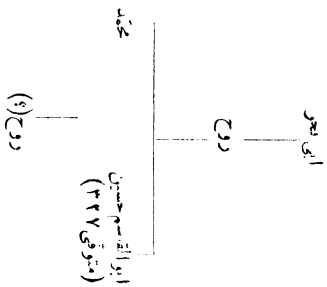
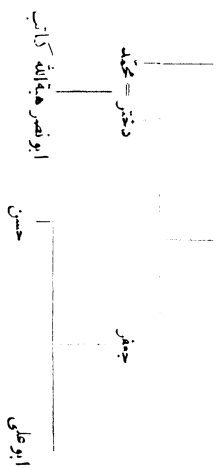
- ناصر الدوله حسن حمداني ' ۳۴۴'۲۲۴ .
 ناصر خليفه ' ۶۸ .
 ناصر خسرو (حميد الدين) ' ۳۴'۱۷۹'۲۶۵ .
 نافع بن ازرق ' ۳۳ .
 نجار (حسين بن محمد) ' ۱۳۷ .
 نجاشي (احمد بن علي) ' ۱۴'۱۶'۱۱۶'۱۲۳ .
 ۱۲۳'۱۳۶'۲۱۵'۲۲۱'۲۳۹ .
 نجف اشرف ' ۸۳ .
 نعلي (حسن بن علي) ' ۲۶۶ .
 ابن التميم (ابو الفرج محمد بن اسحاق وراق) ' ۸
 ۱۲'۱۸'۱۱۰'۱۱۱'۱۲۴'۱۲۸'۱۳۶ .
 ۱۹۴'۱۹۶ .
 نرجس ' ۱۰۸ .
 نصر بن احمد ساماني (ابو الحسين) ' ۲۲۵ .
 « حمدان (ابو السرايا) ' ۱۹۱۰ .
 « صباح (ابو القاسم بلخي) ' ۱۴۰ .
 نصير ' ۲۶۶ .
 خواجه نصير الدين طوسي ' ۱۲۳'۱۶۶'۱۷۱ .
 نظام (ابراهيم بن سيار) ' ۳۷'۳۸'۴۳'۷۵'۸۱
 ۱۳۷'۱۳۷'۱۶۹ .
 نعمان بن طالوت ' ۹۰ .
 نعمانيه ' ۹ .
 نعيم بن حداد ' ۱۳۹ .
 « يمان ' ۲۶۶ .
 نعيمی (ابو المظفر محمد بن احمد) ' ۱۲۱ .
 نفيس غلام امام علي هادي ' ۱۵۳'۱۶۴ .
 نعيمی (محمد بن نصير) ' ۱۴۴'۱۴۷'۱۵۵'۱۵۶
 ۱۵۷'۲۳۵'۲۶۶ .
 ابونواس (حسن بن هاني) ' ۱'۴'۱۳'۱۵۰'۲۴
 ۱۰۴'۱۸۳'۱۹۶'۱۹۷'۲۴۰'۲۴۳ .
 ۲۴۵ .
 نويخت ' ۳۱'۱۰۰ .
 نويختيه ' ۲۲۱'۹ .
 نوح يغمبر ' ۲۲۸ .
- قاضي نورالله شوشتری ' ۲۴۱ .
 نوری (حاج ميرزا حسين) ' ۱۴۲ .
 نهروان ' ۳۱ .
 نهروانات ' ۱۸۵ .
 واثق خليفه ' ۱۷'۲۱'۴۳'۴۵'۴۶ .
 واسط ' ۹'۶۴'۷۹'۹۹'۱۰۰'۱۸۵'۱۸۶'۱۹۰
 ۲۰۰-۲۰۷'۲۰۹'۲۲۲'۲۴۵ .
 واسطی (ابو الحسن علي بن عبدالله) ' ۲۴۰ .
 واصل بن عطاء (ابو حذيفه) ' ۳۳'۳۷'۴۰'۴۲'۴۵'۴۵
 وراق (ابو عيسى محمد بن هارون) ' ۷۰'۷۶'۸۲
 ۸۴-۸۷'۸۸'۸۹'۹۰'۹۴'۱۰۲'۱۰۳
 ۱۲۹'۱۳۲'۱۳۸'۱۴۰ .
 ابو الوفاء بن عقيل ' ۸۹ .
 هارون برادر موسى كلم الله ' ۲۲۸ .
 هارون بن ابی سهل بن نوبخت ' ۱۹ .
 هارون الرشيد ' ۱۲'۲۰'۳۷'۴۴ .
 هارون بن غريب ' ۲۰۰'۱۰۲
 بنی هاسم ' ۹۸ .
 هبة الدين محمد كاتب (ابو نصر) ' ۱۱۰'۱۱۴
 « ۱۶۵'۲۲۱'۲۳۹'۲۴۳ .
 هشام بن الحكم (ابو محمد) ' ۲۶'۲۰'۲۵'۷۵'۷۸
 ۷۹-۸۰'۸۱'۸۲'۸۳'۸۴'۸۵'۸۶'۸۷'۸۸'۸۹'۹۰
 هشام بن سالم ، رجوع کذب بجواليقي .
 « عبدالله ' ۱۸۵ .
 « عبد الملك خليفه ' ۳۳'۴۴'۵۰'۸۲
 هلالی (ابو جعفر محمد بن هلال) ' ۱۶۲'۲۳۵'۲۶۷
 همداني (محمد بن عبد الملك) ' ۲۴۴ .
 هندو شاه بن سنجر نخجواني ' ۱۶۶ .
 هولاکو ' ۱۶۶ .
 ابن الهيصم کرامی (محمد) ' ۸۶ .
 ياقوت بن عبدالله حموي ' ۱۹۴'۱۹۶'۲۲۵'۲۳۷
 ياقوت حاجب مقتدر خليفه ' ۲۰۱'۲۰۵'۲۰۹
 يحيى بن اصفح (ابو زكريا) ' ۱۲۹ .
 « خالد برمکی ' ۱۹ .

- یحیی بن زید بن امام زین العابدین ' ۲۵۴ .
 « عدی ' ۸۷ .
 « عمر صاحب کوفه ' ۲۵۳ .
 یزید بن عبدالملک خلیفه ' ۳۷ .
 « معاویه ' ۶۱۵۹ .
 یعقوب بن اسحاق بن اسماعیل بن ابی سهل بن نوبخت
 ۱۹۳'۱۸۳-۱۸۲'۲۴۲ .
 د اسحاق بن ابی سهل اسماعیل بن علی بن
 اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت (ابوالفضل)
 ۱۹۸'۱۹۶'۱۹۲-۱۹۱'۱۸۲'۶'۳۰۲ .
 یعقوب بن لیث صفار ' ۱۰۸ .
 « علی کوفی ' ۲۶۷ .
 یمان بن رباب ' ۱۴۷ .
 یمن ' ۵۸'۵۹'۶۱ .
 یوسف بن ابراهیم کاتب (ابوالحسن) ' ۱۷ .
 « عمر ' ۶۴ .
 یوشع بن نون ' ۱۴۷ .
 یونان ' ۳۹ .
 یونس بن عبدالرحمن فی ' ۷۶-۸۲-۸۳-۲۶۵-۲۶۷ .
 یونس شمیری ' ۲۶۷ .

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۶ و ۲۷ ده	۱۲ و ۱۸ هشام	هشام	هشام	۸۵	۴	الفتیاء	الفتیاء
۲۷	۲۲	دو کتاب	یکی دو کتاب	۸۷	۶	شاید	زیاد است
۲۸	۶	۲۳۵	۲۳۷	۱۰۶	۱۰	مشئله	و مشئله
۲۸	۲۴	ص ۲۱	ص ۳۱	۱۱۱	۱۶	دنبوی	دینی
۲۹	۱۹	مُتَکَلِّم	مُتَکَلِّم	۱۲۵	۱	فصل هشتم	فصل هفتم
۳۵	۲۱	عمر الخطاب	عمر بن الخطاب	۱۲۶	۸	سدست	سست
۴۷	۴	۳۰۹	۳۱۹	۱۶۰	۷	محمد بن علی	محمد بن حسن
۴۸	۱۳	۴۹۷	۴۶۷	۱۶۱	۱۴	فرقه	فرقه را
۵۰	۱	تألیف	منسوب به	۱۶۱	۲۱	ج ۳	ج ۲
۵۰	۵	مجزئی	مجزا	۱۹۵	۷	لسیف	لسیف
۵۲	۱۶	هشتم	ششم	۱۹۵	۲۲	فامک	فاتک
۶۱	۲۱	الجزایر	الجزیره	۱۹۷	۱۱	مُنْهَم	مُنْهَم
۶۲ و ۶۳	۲۴	اخبار الطوال	اخبار الطوال	۱۹۸	۲۳	ج ۱۴	ج ۱۳
۶۵	۹	مُسَوَّدَه	مُسَوَّدَه	۲۴۲	۱۷	مذهبی	مذهب
۷۰ و ۸۶ ده	۲۱ و ۲۲ ده	جلّی	جلّی	۲۴۹	۲۷	جعفر بن ابی طالب	امام جعفر صادق
۷۲	۷	مُغْبِرَه	مُغْبِرَه	۲۵۰	۱۳	الکساء	الکساء
۷۶	۱۱	چند در	در چند	۲۶۲	۲۵	مُنْصَه	مُنْصَه
۸۰	۱۰	کرده است	کرده اند	۲۶۴	۱۷	مُقْصِلَه	مُقْصِلَه
۸۰	۱۱	هشامیه	هشامیه	۲۷۲	۲۰	مطهر بن مطهر	مطهر بن طاهر
۸۰	۲۵	ص ۱۲	ص ۱۲ و تبصره العوام ص ۴۱۹				

هر جا معاویه بایاه مشدد طبع شده غلط و صحیح آن معاویه بدون تشدید است .



ابوطالب نوینختی
(نیمه اول قرن چهارم هجری)

LES NAWBAKHIT

Leur biographie, leurs œuvres politiques, littéraires et intellectuels. Histoire sommaire des principales sectes musulmanes jusqu'au Ve siècle de l'Hégire. Secte imamienne et ses premiers théologiens. Liste alphabétique des différentes sectes chiïtes; abrégé de leurs doctrines et références bibliographiques les concernant.

Par

ABBAS EGHBAL

professeur à l'Ecole Normale Supérieure

TÉHÉRAN

IMP. MADOUSS

1933

آخری درج شدہ ناریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی، مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آئہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔
